بسم الله الرحمن الرحيم

فارسی

ينابيع الحيوة الابديّة

فی طريق طلّاب النّقشبنديه

۱۱۵۶ ھ

جلد سوم

تصنيف لطيف

حضرت علّامه مخدوم ابو الحسن الداهری السندی
النّقشبندی رحمة الله عليه

باب ششم در بیان شرائط طریقت و قدمگاههای سالکین که عبارت

از مقامات ست و در بیان ارکان طریقت که شرائط حقیقت اند و در

این باب بیست فصل ست فصل اوّل در بیان تعلّم علم شریعت مطهره

محمدیه که اول شرط ست از شرائط طریقت بدانکه بی علم شریعت هر که در

سلوک طریقت پاء نهاده ست در ورطهٔ ضلالت افتاده ست و کم کسی

باشد که بغیر علم شریعت درین راه از دام ابلیس رسته باشد چنانچه در فصل

نوزدهم از باب اول گذشت که بسی از مردمان در بلاء حلول واتّحاد و تشبیه

و تجسیم افتاده اند بسبب آنکه محک کتاب و سنت و اجماع بدست نداشتند

و سلوک اختیار نمودند پس گمراه شدند بدانکه مراد از طریقت در کتب سلوک

اهل سنت و جماعت طریق محمدی ست که نامش صراط مستقیم ست اللهم اهدنا

الصراط المستقیم که آن را بخط راست تصویر نموده و چپ و راست آن هفتاد

دو دو راه اخراج کرده و فرموده وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل

فتفرق بکم عن سبیله الآیة کذا فی المدارک بعده فرموده تفترق امتی علی ثلث و

سبعین

سبعين ملة كلهم في النار الا ملة واحدة قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا

عليه واصحابي پس آنحضرت فرموده که همه فرقه ناریه اند و یک ناجی ست و آن

همان گروه ست که طریق محمدی را سلوک کرده ست پس مقصود سالکین طریقت

محمدیه همین رستگاری ست از نار جهنم و وصول بمقام مقربین و آن طریقت رفتن

ممکن نیست مگر بآموختن علم وی و زنهار مدان که مقصود اهل طریقت مکاشفات

و مشاهدات ست چه این را مقصود دانستن در مذهب ایشان کم از بت پرستی

نیست و بر مکاشفات و خوارق عادات مغرور مشو چه اینها ابلیس و دجال خوبتر

و تمام تری دارند و آن چیز اختیار کن که ترا از عذاب جهنم خلاصی دهد و آن جز

طریق محمدی هیچ نیست و سلوک آن طریقت موقوف ست بر علم محمدی که عبارت

ست از کتاب و سنت و اجماع امت و اکثر مردمان بر خوارق و مکاشفات شیفته

اند و نمی دانند که در آخرت چه چیز بکار آید بدانکه در آخرت هیچ چیز بکار نمی آید

مگر آنکه دران رضامندی خدا و رسول می باشد و آنچه دران رضامندی خدا و

رسول ویست آن پیروی رسول فقط کما قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله

فاتبعونی یحببکم الله وشرح این آیة گذشت وآین پیروی عبارت ست از صراط

مستقیم که فرقه ناجیه سلوک این طریقت می کنند وآن حضرت بواقی فرقه را ناریه

فرموده کلهم فی النار الا ملة واحدة و در فصل علی حده ذکر کرده شد که فرقه ناجیه

از هفتاد سه ملت امت محمدی یک فرقه ست باقی هفتاد و دو گروه ازین امت

همه ناریه جهنمی اند بیت رهی دیدم به هفتاد و سه بخار٭ یکی زان گل شده باقی همه خار٭

پس سلوک این طریقت منجیه موقوف ست بر علم آن وآنانکه ادّعا دارند که ما از علوم

رسمی مستغنیم و مدار طریقهٔ ما بر مکاشفات والهامات ست که علم لدنی ست این سخن

باطل ست بالاجماع چرا که علم لدنی که بمکاشفات والهامات بدست می آید دو نوع ست

یکی من لدن الرحمان دوم من لدن الشیطان لهذا متفق شده اند همه اهل سنت و

جماعت از مشائخ صوفیین و فقهاء و محدثین و متکلمین بر آنکه مکاشفات والهامات

واجب العرض ست بر محک خود که کتاب الله و سنت رسوله و اجماع امت ست اگر

مطابق افتاد معلوم شد من لدن الله ست والا من لدن الشیطان و تلبیس ابلیس لعین ست

فلا اعتبار له اصلا و این همه به تحقیق تمام و تفصیل تام در مجلس ذکر کرده شد و مجتهاء

باطله و تمسکهاء عاطله آن گروه که در شناختن فرق میان شریعت و طریقت

غلط کرده اند و خطا ورزیده اند و می گویند که طریقت دیگرست و شریعت دیگر

و ما از شریعت حاجت نیست و طلب طریقت داریم در فصل علی حده بنصوص قاطعه

ابطال نموده شد و نیز در فصل علی حده ذکر کرده شد که بی متابعت محمدی صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم هیچ قول و فعل و عمل و اعتقاد در روز قیامت نفع

نخواهد داد بلکه بعذاب شدید خواهد رسانید و نصوص نبویه درین باب وارده

ست چنانچه همه ذکر کرده شد بیت مرز بی رضائی محمد نفس ،، زهی راستگاری

همینی ست و بس ،، پس مطابق ساختن قول و فعل و عمل و اعتقاد را و عرض کردن

مکاشفات و الهامات را بر محک آن موقوف ست بر تعلم علم محمدی کما لا یخفی

و باقی مقاصد این فصل همه در فصلی که بیان ذکر کرده شد دران که علم دین اسلام

شرط ست در طریقت و شناختن حق تعالی بی علم نمی تواند بود بتفصیل ذکر

کرده شد و اول چیزی که بر سالک و بر هر مکلف فرض ست درست کردن عقیده است

چنانچه در حدیث شریف وارده ست طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة پس

پس شارحان درین حدیث می فرمایند که اول علم که بر هر مسلم طلب آن فرض ست

علم عقائدست ومشائخ طریقت فرموده اند که پائ بندی سالکان از سلوک

بدو چیز می باشد یکی فساد عقیده دوم انهماک در شهوات ودر فصل دوازدهم از

باب دوم گذشت که عمل بی علم روا نباشد وتحقیق آن هم دران فصل بتفصیل تمام

گذشت ودر دافع الملحدین گفته فی الحدیث من تزندق بغیر علم مات کافرا وحین فی

آخر عمره قال امام المسلمین مالک بن انس رض من تصوف بغیر فقه فقد تزندق و

من تفقه بلا تصوف فقد تفسق ومن تفقه ثم تصوف فقد تحقق واین همه بارها

ذکر کرده شده ست ودر ذیل مجمع البحار از مقاصد شرح بخاری آورده که حدیث

ما اتخذ الله من ولیا جاهلا ولو اتخذه ولیا لعلمه نزد شیخ من ثابت نیست ولیکن معنی

وی صحیح ست فارسیش چنین ست که چون خدا خواهد که جاهل را دوست گیرد و محبوب

خود گرداند اولا ورا علم دین آموزاند بعده اورا دوست خود گیرد انتهی حاصله

ودر دافع الملحدین از وصیت نامهٔ قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین سهروردی

آورده یا بنی ارجع الی القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن حجة الله علی الخلائق

ولا تعدل عن العلم خطوة وتعلم الفقه ولا تكن من جهال الصوفية وعوامهم
قرّاء الاسواق فانهم لصوص الدين وقطاع الطريق على المسلمين وآنچه کبار
مشائخ صوفیه در منع مریدان از صحبت جهال صوفیه فرموده اند و در حق ایشان
هجو و تشنیع کرده اند و ایشان را از جنود ابلیس شمرده اند آن همه در وصایا
ایشان و رسائل ایشان مسطور ست آنجا باید دید و از ان مشائخ که منع کرده
اند مریدان را از صحبت جهال متصوف شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی ست
و شیخ جنید بغدادی و شیخ ابی سعید خراز و شیخ نوری و سهل بن عبد الله تستری
وغیرهم قدس الله تعالی اسرارهم دیگی از علوم سالکان علم ترتیب مقامات
سلوک ست و دانستن بدایت او و نهایت او که بی تصحیح بدایت هرگز به
نهایت نمی توان رسید قال فی قوت القلوب وانما حرموا عن النهایة لعدم
تصحیحهم البدایة والله اعلم بالصواب فصل دوم در طلب پیر و تحقیق کردن
اهلیت او را که شرط ثانی از شرائط طریقت ست و تعریف پیر در اصطلاح ایشان
که پیر کرا گویند در فصل مستقل گذشت اکنون بدانکه بر طالب لازم ست که چون پیر گیرد

اولا اہلیت او را تحقیق کند کہ اہلیت رہنمائی وشیخوخت فی الواقع می دارد

یا بہ بیہودگی می لافد در فصل یازدہم از باب اول در مذمت پیران و مریدان

این زمان کہ رسم پیری و مریدی از جہت تحصیل جاہ و مال گزیدہ اند گذشت

کہ اغلب درین زمان در پیران رسمی عدم اہلیت ست قال اللہ تعالی وان

تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل اللہ ان یتبعون الا

الظن وان ہم الا یخرصون ای یکذبون واحادیث درینباب بسیار وارد شدہ اند

منہا حدیث مسلم عن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ و

صحبہ وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون یاتونکم من الاحادیث

بما لم تسمعوا انتم ولا آباءکم فایاکم وایاہم لا یضلونکم ولا یفتنونکم

قولہ دجالون الی آخرہ ای جماعۃ یقولون نحن علماء ومشائخ ندعوکم الی الدین

وہم کاذبون کذا فی مجمع البحار فی مادۃ دجل ومنہا حدیث مسلم عن حذیفۃ رض قال

قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یکون بعدی ائمۃ لا

یہتدون بہدای ولا یستنون بسنتی وسیقوم فیہم رجال قلوب

الشياطين فى جثمان الانس الحديث والجثمان بضم الجيم بعده ثاء مثلثة الجسم

ومنها حديث مسلم عن عياض بن حمار المجاشعي وهو حديث طويل وفي اثنائه

وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم واحاديث ازين باب

بسيار اند حاصل كلام آنكه شيطان بر دو نوع ست شيطان جن وشيطان انس

چنانچه حق سبحانه در قرآن مجيد فرموده شياطين الانس والجن يوحي

بعضهم الى بعض پس هر كه از راه محمدى مردم را بازدارد او را شيطان گويند

انس بود يا جن پس از احاديث نبويه چنان مفهوم ميگردد كه همه زمين پر ست از

شياطين ونيز بالا گذشت كه شيطان نمي تواند كه صورت انبياء گيرد وليكن مي

تواند كه صورت مردي صالح گرفته بر انبياء افترى كند ومردم را گمراه سازد پس

طالب را بايد كه اهليت شيخ اولا بمحك كتاب وسنت واجماع امت امتحان نموده

تحقيق كند بعده در سلك مريدان وي در آيد والا از راه دين هلاك گردد و

عن ابن سيرين قال ان هذا العلم دين فانظروا عن من تاخذون دينكم رواه مسلم

اگر گفته شود كه چگونه مبتدى حال منتهى را امتحان نمايد جواب گفته اند كه امتحان

۹

افعال و احوال ظاهریه او کند بقدری که مطلع گردد و در بواقی ظاهریه و باطنه استخی
کند که مسنونست پس هر چه او را میسر شود از عطیه آن شیخ همه خیر باشد و اگر او اهلیت
شیخی نداشته باشد حق سبحانه و تعالی دل او را از وی بگرداند قال الله تعالی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و این وعده ست و در وعده حق خلاف
نیست ان الله لا یخلف المیعاد و در قوت القلوب گفته که احوال پیر از احوال و عقائد
مریدانش معلوم خواهد کرد و نیز از علماء راسخین که بر احوال آن پیر مطلع باشند پرسد و
تحقیق کند پس بمجرد صحبت مرید از خدمت شیخ صادق و نا یافتگی او شیخ را درین
عالم گواه ست بر کساد گی ارادت او و نا راستگی طلب او چه اگر در طلب پیر صادق
بکمال صدق بودی و در جستجوی او برای حق با ضطراب بگشتی البته البته باو رسیدی
من طلب شیئا وجد وجد و من قرع الباب ولج ولج بزرگی فرموده ست گر دولت
در دو دین ترا دست دهد ،، یا باز ارادت و طلب بر تو جهد ،، آن موی کشان ترا
بر شیخ برد ،، یا او بدو اسب رخ سوی تو نهد ؛ و سرش اینست که چون طالب صادق
بحکم الهی در طلب پیر مضطرب گردد و بخلوص نیت الله تعالی جستجویش کند پیر را نیز

بحکم

ایں نقص و نقصان از برای سیم آورده ورنه ... [illegible]

بحکم پروردگار طلب مرید پیدا آید تا آنکه گفته اند که طلب مرید فرع طلب پیرست

وطلب پیر اصل وجاذب ست وطلب مرید اثر جاذبیت اوست بحکم الٰہی وکلام

مثنوی معنوی برین معنی گواہی میدہد **مثنوی** بید لا نرا دلبران جستہ بجان

جملہ معشوقان شکاری عاشقان ؛؛ تشنہ گر آب جوید در جہان ؛؛ آب ہم جوید

بعالم تشنگان ؛؛ دیگر بدانکہ اجماع اہل سنت وجماعت برآنست کہ اولیاء اللہ تعالیٰ

تا نفخ صور باقی خواہند بود واکنون در ہر ولایت موجود اند ومعتزلہ وحشویہ انکار

وجود ایشان می کنند چنانچہ ہمہ در مجلسش ذکر کردہ شد واہل سنت وجماعت این

عقیدہ را بکتاب وسنت اثبات نمودہ اند قال اللہ تعالی ولکل قوم ھاد ای

لکل قوم ھاد ولکن اللہ یضل من یشاء ویھدی من یشاء وفی الحدیث

ان اللہ عز وجل یبعث لھذہ الامۃ علی راس کل مائۃ سنۃ من یجدد لھا

دینھا رواہ ابو داؤد وقال الشارحون ان لفظ من العموم لا للوحدۃ پس جائز ست

کہ یکی باشد یا بسیار وفی الحدیث لا یزال طائفۃ من امتی منصورین لا یضرھم

من خذلھم حتی تقوم الساعۃ رواہ الترمذی وفی حدیث آخر ولا تزال طائفۃ

من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله
رواه ابوداود والترمذی وفی حدیث آخر لا یزال طائفة من امتی یقاتلون
علی الحق ظاهرین علی ماناواهم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال رواه
ابوداود وقوله ناواهم ای عاداهم وپیش ازین گذشت که مقصود از ایجاد عالم وجود
عارفین عابدین ست که ایشان گلهاء گلزار وجود اند وباقی همه عالم خارها اند که بطفیل
گلها هستی دارند ودرین مقدمه نیز حدیث وارد ست هل تنصرون وترزقون
الا بضعفائکم رواه البخاری البغوی فی ضعفائکم فانما ترزقون وتنصرون
بضعفائکم رواه ابوداود وچون این گلها همه از باغ وجود نابود شوند انقراض
عالم خواهد شد بیت از کران تا بکران لشکر ظلمت ولی ،، از ازل تا بابد فرصت
درویشان ست ،، حافظ از آب حیات ابدی میطلبی ،، منبعش خاک در خلوت درویشان
ست ؛ ومقصود از تطویل کلام آنکه جهال مردم مطابق عقیده حشویه خذلهم الله تعالی
میگویند که اینچنین مردان بودند ولیکن از ایشان کسی باقی نمانده ست این عقیده
باطل ست بالاجماع کما مر اراد دیگر بدانکه طالب را لاچار ست ازینهم در ذکر وهم در
سلوک

سلوک وبی پیر کامل هرگز بمقصود نرسد نه در ذکر و نه در سلوک و همه مشایخ برین
متفق اند علی یادم خوابه فی کتبهم وبی گویند که هیچ یکی بجز پیر بمقصود نرسیده است
اما آنچه میگویند که طائفه اویسیه بروحانیت روحانیان به مقصود میرسند این هم
ازین قبیل است چه پیر منحصر بشخصیت نیست خواه بشخصیت وی بوی پیوندد
و توسل بذیلش گیرد خواه بروحانیت وی و اگر از تقریر پیر شنیده بغیر تلقین
و اجازت وی ذکر کند و یا از کتب مشایخ دیده مشغول شود هیچ سود ندهد او را
مگر لقلقه و رنج کشی چه ذکر بی اجازت دیگر است و با اجازت دیگر وبی اجازت
عقیم باشد و با اجازت منتج و همچنین اگر پیر ناقص بود اجازتش نتیجه ندهد چه ذکر
الله تعالی مانند تخمی است و اجازت و تلقین چون کاشتن آن تخم است در زمین دل
طالب پس چون تخم خام و نارسیده بود رسته نشود و اگر رسته شود پس بار ور نگردد مگر
نادر باشد که بار دهد ولیکن بشدت محنت مدامی و کمال مشقت و قطع علائق مع کثرت
ریاضات بمدت مدید و چون پیر ناقص را محبت شیخی و رهنمائی پدید آید و مردم را دعوت
کند بسوئی ارادت خود او نزد مشائخ و نزد اهل طریقت است در راه زن ایشان پس

سزا اورا در دنیا آنست که حق سبحانه وتعالی اورا از وصول وکمال بی نصیب گرداند

چه حب ریاست اورا حجاب اکبرست مگر چون تائب گردد ازین حب من عجل شیئا

قبل اوانه عوقب بحرمانه همچنین فرموده اند و پیران این فقیر فرموده که این همه از جهت حب

جاه و ریاست ست و اما اگر دل سالک ناقص ازین علت پاک بود و مع ذلک از روی

طالبی صادق بالحاح استرشاد کند اورا باک نیست که آن طالب را بحسب وسع خویش

ارشاد نماید بلکه اگر از ارشاد و ذکر امتناع نماید ظلم کرده باشد بر طالب صادق چنانچه منع

علم از غیر اهل را منهی ست همچنین بخل علم از اهل منهی ست و چون آن سالک ناقص بکمال رسد

این طالب صادق بمتابعتش بکمال خواهد رسید ان شاء الله تعالی ولیکن از حب جاه رستن

اورا شرط است والا محروم ماند چنانچه مشائخ میفرمایند دیگر بدانکه ملاحده متصوفه و حلولیه

واباحیه و دیگر فرق مبتدعه از فرق جهله متصوفه سبب ضلالت ایشان آن بوده که بی پیر و

پیر کامل چون طریق ریاضات برگزیدند و صفاء باطن حاصل کردند که آن از لوازم ریاضت

ست و محک کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع امت هم بدست نگرفته بودند لاجرم شیطان بر

ایشان راه یافت وایشان را بانواع معائنات عجائب و غرائب داده گمراه کرد و این قاعده کلیه

بباید که

یا الکیژه که چون شیطان جاہلی را دریابد که بریاضت صفاء قلب تحصیل نموده ست

وبدرقه پیری ندارد اورا بهزاران حیله گمراه گرداند لهذا فرموده اند من لم یکن له شیخ

فالشیطان شیخه کذا فی قوت القلوب بیت خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود،،

هرکه او پیری ندارد پیر او شیطان بود بیت بیواسطهٔ وسیله گر راه روی،، گمراه شوی

شتاب درچاه روی ؛ بدانکه مرتاض بجز پیر شیطان فریب می دهد و ذاکر را بجز پیر چراغ

ذکرش می کشد چرا که شیطان بنسبت ذاکر چون مارسیاست وخاصیت مارسیا آنست

که پیش چشمش چراغ می میرد و شیخ چون زمردست وخاصیت زمرد صادق آنست که پیش

وی مارسیا کور میگردد مادام که نظر مار بسوی زمرد بود کور می ماند پس ای طالب صادق

چون خواهی که چراغ دل را بنور ذکر روشن کنی اوّلا زمرد وجه شیخ بدست آر پس ازان

آن چراغ برافروز چه خانهٔ تو ممر مارهاست مثنوی دیو چو ماریست با صد زورفن،،

روی شیخ اورا زمرد دیده کن ،، دست زن در پیر زین پستی برا ،، ور نداری چشم دیو

برکشا ؛ ومیگویند که این مارسیا بر گنج دل که مخزن اسرار الهی ست تکهبان نیست تا ناموقف واقف

نشوند بیت گنج بی مار و گلی بی خار نیست ،، شادی بیغم درین بازار نیست ؛ پس

بتوسّل بمار این گنج بگنج میتوان رسید حاصل کلام آنکه بی پیر بدین مقصود عالی رسیدن غیر

ممکن ست بیت هیچکس را ارخود انگیزی نشد، هیچ چیز از نفس خود چیزی نشد، تا برون

نارند آهن را زسنگ، هیچ آهن خنجری تیزی نشد، هیچ حلوائی نشد استادکار، تاکه

شاگرد شکر ریزی نشد، تاکه دهقانی نکارد تخم کشت، هیچ سبز و زرد آمیزی نشد،

نام مولانا نشد سلطان عشق، تا غلام شمس تبریزی نشد؛ و بعضی سخنان این مقام

در فصل رابطه به پیر ذکر کرده شد و اینجا اینقدر کافیست والله اعلم بالصواب فصل سیوم

دربیان آداب صحبت پیر که صحبت پیر بغیر رعایت آداب صحبتش نتیجه نمی دهد بدان ایها الطالب

صادق که چون طالب بعد تحقیق اهلیت شیخ در ارادت وی داخل شد و بداماش

توسل گرفت هفت آداب برخود لازم گیرد و الا از فیضش محروم ماند و هیچ سود حاصل

نکند ادب اول خلوص نیت و صفاء طویت داشتن ست در حق پیر و خیالات فاسده

و اوهام باطله در حق شیخ از دل خود بیرون کشیدن ست که چون پیر را اهل شیخوخیت یافت

بعد از آن جز تسلیم و امتثال نمی شاید و مقام امتحان مقدم بود و این مقام توسّل ست

ادب دوم استماع کلام پیرست بر وجه امتثال و قبول بگوش هوش بتعمق تمام و امعان

تام

تام در سوق کلامش و مقتضاء آن و اشارات مستنبط ازان تا کلامش چون تیر خطیر
بر هدف دل مرید برسد و دلش از رقده غفلت مستیقظ گردد بیت پنبه اندر گوش حس
چون برنهی ،، تا ازین گوش دل در دم رهی ،، تا نگردد این گران باطن کرست ،،
گوش سری غیر این گوش سرست ،، گوش جان و چشم آن جز این حس ست ،، گوش عقل و
هوش او زین مفلس ست ؛ ادب سیوم کتمان اسرار پیرست چه فاش کردن اسرار الهی پیش
اغیار حرام ست بالاجماع پس فاش کردن آن جائز نیست بیت عارفان چون جام
حق نوشیده اند ،، راز ها دانسته و پوشیده اند ،، هر کرا اسرار حق آموختند ،، مهر کردند و
دهانت دوختند ؛ ادب چهارم تحمل ست و خوش دلی بر فرمان پیر و صبر بر رنجها طریقت و
عدم تعجیل در حصول مراد که اینکار بنا بر آهستگی و صبر بر رنج کشی و مداومت باستقامت
بر فرمان پیر ست بیت چون گرفتی پیر هین تسلیم شو ،، همچو موسی زیر حکم خضر رو ،، صبر کن
بر کار خضرت بی نفاق ،، تا نگوید خضر رو هذا فراق ،، چون گزیدی پیر نازک دل مباش ،،
سست و افسرده چو آب و گل مباش ،، زیر محمل چست رو بختی وار ،، رام شو آهسته رو
اندر قطار ،، چون بمنزل می رسی بنهند بار ،، علف و دانه تا خوری از دست یار ؛ ادب پنجم

عدم اعتراض ست. بر افعال واقوال پیر پس او که بالقصد وعمد از وی صادر شوند بعه
واجب الامتثال ست. والی یاند الی اذ قول الحکیم لا یخلو عن حکمة بیت بمی سجاده
رنگین کن گرت پیر مغان گوید،، که سالک بیخبر نبود ز راه ورسم منزلها ؛ اما افعال
اختیاریش اگر از نوع خواص ست. اعنی از قبیلۂ آن افعال باشند که مخصوص اند
بمنتهیان پس تسلیم وسکوت واجب ست واتباع بجز امر وی جائز نیست در
افعال واگر از ان قبیله نباشند پس دران نیز بجز امر وی اتباع نباید کرد واگر آن
افعال در رائ مرید شنیع ومخالف شرع می نماید از وی استفسار کند بطریق استرشاد
که درین چه حکمت ست نه بطریق اعتراض تا اگر بخطا ونسیان کرده بود استدراک
نماید والا حکمتش بکشاید وباعث استفسار آنست که تا مرید را عقیده فاسده درحق
شیخ پدید نیاید والاحاجت نیست بآن واگر آن فعل از پیر بمقتضاء شهوت وطغیان
طبیعت بشریه صادر شده بود واو را هیچ تاویلی صحیح نباشد پیر از مرتبه پیری ساقط
نمی گردد مادام که اصرار بران نکرده بود چه اصرار مخل ست در پیری وعصمت شرط نیست
در شیخوخت وآن نه مگر شرط ست در نبوت وقد سبق بیانه فی محله ادب ششم آنکه مرید را
بلی بلبه

نمی باید که جستجوئی عیوب پیر کند و یا اورا در راه دین امتحان کند چه این امور
بعد از ارادت بر مرید حرام میگردد چه مشائخ برائی امتحان مریدان گاهی افعال
بعمدا می کنند که در ظاهر آن افعال قبیح باشند تا اعتقاد مرید در حق شیخ آزرده
شود بیت چون خدا خواهد که پرده کس درد ،، میلش اندر طعنهٔ پاکان برد ،، عیب
جوئی طعنه در پاکان حق ،، دل همی راند سیه دار دو رق ؛ امتحانش گر کنی در راه دین
هم تو گردی ممتحن ای بی یقین ؛ وامتحان کردن تصرف ست در نفس ممتحن و ناقص
را در کامل مجال تصرف نیست بیت امتحان همچون تصرف دان درو ،، تو تصرف
در چنین شاه مجو ؛ اما تجسس عیوبش وطعنه بر او سبب شقاوت دارین مرید
گفته اند ادب هفتم سائر آداب ظاهریه ست چنانچه عدم رفع صوت بر صوتش
و نابردن نامش بحضورش و ندا نکردن او را بنام علمش و تقدیم نکردن در مشی
واکل و شرب وغیر ذلک و بر مسندش و سجادش نانشستن و مانند آن و تفصیل آن
در کتب اهل سلوک هویداست دیگر بدانکه قهقری رفتن از مجلس بزرگان در
صدور ثلثه متعارف نبود کذا صرح به المحدثون قال الشیخ عبد الحق اما الرجوع من

المجلس قهقری نلیس ببسنة [۱۹] ولیکن چنان معلوم میگردد که اگر در آداب شمرده شود
سزاوارست چنانچه در طواف وداع قهقری گشتن و رجوع کردن وارد شده ست
پس در اصل اگرچه سنت اعاجم ست ولیکن در شرع نیز اینقدر وارد شده ست
و خطاب بجمع اگرچه از آداب اعاجم ست و در عرب در صدر ثلثه متعارف نبود
صرح به العلامة التفتازاني في شرح تلخيص المفتاح ولیکن در شرع وارده ست
قال الله تعالى حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون وقال ايضا
قالت امرات فرعون قرت عين لي ولك لا تقتلوه و در عهد متاخرین خطاب
بجمع در مقام آداب متعارف شده وما راه المومنون حسنا فهو عند الله
حسن والله اعلم بالصواب فصل چهارم در نصیحت مر صغیر را و کبیر را و امر
بمعروف و نهی از منکر و خلق نیکو و توقیر کبار و شفقت بر صغار و تواضع و
مدارات بی مداهنت و بی ریا و الحب لله والبغض لله ابتغاء لمرضات الله که این
مجموع شرط ثالث ست از شرائط طریقت ومع ذلک عین طریقت ست پس من
وجه از مقاصد ست ومن وجه از شرائط و وسائل ست بدان ای طالب صادق

که نصیحت

که نصیحت بفارسی خیر خواہی ست وطیبی در شرح مشکوۃ گفتہ کہ نصیحت

از جوامع الکلم ست وہمہ معانیش راجع اند بیک معنی کہ آن ارادۃ الخیرست

فی المشکوۃ فی باب الشفقت علی الخلق عن تمیم الداری ان النبی صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم قال الدِّینُ النصیحۃ ثلثا قلنا لمن قال

للہ ولکتابہ ولرسولہ ولائمۃ المسلمین وعامتہم رواہ مسلم

والنصیحۃ للہ الایمان بہ وتصحیح العقیدۃ فی وحدانیتہ وسائر

صفاتہ وتقدیسہ عن صفات النقص وامتثال امرہ والامتناع

عن منہیہ والنصیحۃ لکتابہ الایمان بہ وتلاوتہ والعمل بہ ونفع

هذان النصیحتان راجعۃ الی العبد واللہ وکتابہ غنیان عن

منافع النصیحۃ والنصیحۃ لرسولہ التصدیق بما جاء من عند ربہ

ومتابعتہ ومحبتہ والنصیحۃ لائمۃ المسلمین اطاعتہم بالحق واعانتہم

علی اعدائہم وعدم الخروج علیہم وقیل المراد بائمۃ المسلمین العلماء

فالنصیحۃ لہم تقلیدہم وقبول روایاتہم واعزازہم والنصیحۃ لعامۃ

المسلمین ارشادہم الی مصالح الدینیة والدنیوة قولا وفعلا وکف

الاذی عنہم وستر عیوبہم وھذا کلہ دین کذا فی الشروح وعن

انس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

لا یرحم اللہ من لا یرحم الناس متفق علیہ وعن انس وعبد اللہ

مسعود رض قالا قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

الخلق عیال اللہ فاحب الخلق الی اللہ من احسن الی عیالہ رواہ البیہقی

فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال قال رسول اللہ

صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم لیس منا من لم یرحم صغیرنا و

یوقر کبیرنا ویامر بالمعروف وینہ عن المنکر رواہ الترمذی وقال ھذا

حدیث غریب قال الشیخ عبد الحق قال بعض الشارحین اسنادہ جید ولم یر معطوفات

ثلاثہ مقدر ست بعطف واحادیث حقوق الوالدین وحقوق الجار وحقوق صلہ رحم

بسیار مشہور اند درمیان اہل علم پس حاجت نیست بذکر آن اکنون بدانکہ یکی از

واجبات امر معروف ونہی از منکر ست وآن بر سہ درجہ ست بدست وبزبان وبدل

عن ابی سعید

• قال قال رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ
وصحبہ وسلم والذی نفسی
بیدہ لا یؤمن عبد حتی
یحب لاخیہ ما یحب لنفسہ
متفق علیہ وعن جریر بن
عبد اللہ صح

عن ابی سعید الخدری عن رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ

وصحبہ وسلم قال من رأی منکم منکرا فلیغیرہ بیدہ فان لم یستطع

فبلسانہ فان لم یستطع فبقلبہ وذلک اضعف الایمان رواہ مسلم

قولہ فبقلبہ وہو الکراہۃ بالقلب وہو لیس بتغییر ولکن کراہیۃ قلبہ قائم مقام التغییر

قولہ وہو اضعف الایمان ای اضعف اہل الایمان اذ لیس فی وسعہ الا ذلک واما

اذا کان قادرا علی تغییر بیدہ او بلسانہ ولم یغیرہ ولکن یکرہہ فی قلبہ فقط فایمانہ اضعف

ولیس من وراءہ خردلۃ من الایمان وفی حدیث صحیح مسلم فی باب الاعتصام فمن جاہدہم

بیدہ فہو مومن ومن جاہد بلسانہ فہو مومن ومن جاہد بقلبہ فہو مومن

ولیس وراء ذلک من الایمان حبۃ خردل حاصل کلام آنکہ امر بمعروف ونہی از منکر

از فرض کفایۃ ست صرح بہ عبد الحق والطیبی واقوی درجات او جہاد بید ست اگر قادر

بر جہاد بید بود وبعد از ان بلسان ست پس باین قدرت کراہیت قلبی بکار نیاید پیش شدا

وہالک کہ بسبب منکرات وترک واجبات نازل می شوند او را نیز شامل شوند ودران

نیز احادیث ست چنانچہ ان الناس اذا رأوا منکرا فلم یغیروہ یوشک ان یعمہم

الله بعقابه رواه ابن ماجه والترمذی وصححه ما من قوم یُعمَلُ فیهم بالمعاصی

ثم یقدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون الا یوشک ان یعمّهم الله بعقاب رواه ابوداؤد

ان الله لا یعذب العامة بعمل الخاصة حتی یَرَوُا المنکر بین ظهرانیهم وهم قادرون

علی ان ینکروه فلا ینکرونه فاذا فعلوا ذلک عذّب الله العامة والخاصة رواه فی

شرح السنة ما من رجل یکون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی یقدرون علی ان یغیروا

علیه ولا یغیرون الا اصابهم الله منه بعقاب قبل ان یموتوا رواه ابوداود وابن ماجه

واحادیث ازین قبیله بسیار اند وطریق نجات از شوم معاصی عوام چون قادر شود بر منع ونهی

عزلت ست ازان گروه که معاصی می کنند وعن عبد الله بن مسعود رض قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی نَهَتْهُم علماءهم

فلم ینتهوا فجالسوهم فی مجالسهم وآکلوهم وشاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم

ببعض فلعنهم علی لسان داود وعیسی ابن مریم ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون الحدیث

رواه الترمذی وابوداود وعن ابی ثعلبة فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم

انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلی الله

تعالی

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن

المنکر حتی اذا رأیت شحًّا مطاعا وهوًی متّبعًا ودنیا مؤثرة واعجاب کل ذی

رأی برأیه ورأیت امرا لابد لک منه ای من وقوعک فی الفتنة فعلیک نفسک ودع

امر العوام فان وراءکم ایام الصبر فمن صبر فیهن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا

یعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم رواه الترمذی وابن ماجة

پس امر ونهی همیشه واجب ست تا آنکه در عالم فساد افتد با طاعت بخل واتباع هوی و

ایثار دنیا واعجاب هر صاحب رای برای خود پس امر ونهی هیچ سود ندهد وقوله تعالی

یاءیها الذین آمنوا علیکم انفسکم الآیة دران زمان ست پس عند فساد زمان عزلت

واجب ست و هجرت هم آمده ست چون در ملک دیگر فساد نبود و دیگر بدانکه چون کسی را بینی

که معصیت میکند و مجال نهی نمیداری پس این دعا بخوان اللهم هذا منکر وانا له منکر

تا ثواب نهی بجز نهی دریابی کذا فی تنبیه الغافلین للفقیه ابی اللیث السمرقندی دیگر

بدانکه خلق نیکو وتواضع از شرائط ومقاصد طریقت ست وبد خلقی وتکبر در کونین مضر ست

قال الله تعالی فی حق رسوله الکریم وانک لعلی خلق عظیم وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم

قال ان الله بعثنی لتمام مکارم الاخلاق وکمال محاسن الافعال رواہ فی شرح

السنۃ وعن ابی ذر قال امرنی خلیلی یعنی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

بسبع امرنی بحب المساکین والدنو منھم وامرنی ان انظر الی من ھو دونی ولا

انظر الی من ھو فوقی وامرنی ان اصل الرحم وان ادبرت ای اصحاب الرحم وامرنی

ان لا اسال شیئا وامرنی ان اقول بالحق وان کان مرا وامرنی ان لا اخاف فی اللہ

لومۃ لائم وامرنی ان اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ فان ھن ای الخصال السبع

من کنز تحت العرش رواہ احمد وعن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ

وصحبہ وسلم امرنی ربی بتسع خشیۃ اللہ فی السر والعلانیۃ وکلمۃ العدل فی الغضب و

الرضاء والقصد ای الاعتدال فی الفقر والغنا وان اصل من قطعنی واعطی من

حرمنی واعفو عمن ظلمنی وان یکون صمتی فکرا ونطقی ذکرا ونظری عبرۃ وآمر با

لمعروف ای المعروف رواہ رزین وامر بمعروف زیادہ ست برنہ خصال مذکور وشامل ست

برہمہ پس اجمال بعد تفصیل باشد قال الطیبی وعن عبد اللہ بن عمرو رضی اللہ تعالیٰ عنھما ان

من خیارکم احسنکم خلقا متفق علیہ وعن ابی الدرداء عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

قال

قال ان اثقل شیئ یوضع فی میزان المومن یوم القیمة خلق حسن وان الله یبغض

الفاحش البذی رواہ الترمذی فاحش یعنی زیادہ زشت خو بد معاملت با خلق وبذی

بیہودہ گو و در حدیث دیگر بروایت جامع الاصول وابی داود و بیہقی وشرح سنہ آمدہ کہ

فاحش بذی در بہشت داخل نخواہد شد وعن حارثة بن وھب قال قال رسول اللہ صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم لایدخل الجنة الجواظ ولا الجعظری قال الجواظ الغلیظ الفظ

رواہ ابو داود فی سننہ والبیہقی فی شعب الایمان وصاحب جامع الاصول فیہ عن حارثة وکذا

فی شرح السنة عنہ ولفظہ قال لایدخل الجنة الجواظ الجعظری یقال الجعظری الغلیظ الفظ وفی

نسخ المصابیح عن عکرمة بن وہب ولفظہ قال والجواظ الذی جمع ومنع ای البخیل والجعظری

الغلیظ الفظ پس جواظ بروزن چہار نطاء معجمہ بمعنی متکبر وبمعنی جامع مانع اعنی حریص بخیل

وبمعنی فربہ خرامان رفتار اعنی فربہ بود بسبب نسیان موت واہوال آخرت وبمعنی فظ غلیظ

آمدہ فظ بمعنی زشت خو وزشت گو وغلیظ ہمان فربہ وسبطر است وجعظری بمعنی بدخو

ورشت خو ودرشت گو وبمعنی فربہ کوتاہ نیز آمدہ ونیز جعظری وجواظ ہر دو قریب المعنی

آمدہ اند درین معانی دیگر بدانکہ تواضع وحیاء ومدارات وشفقت ورفق ہمہ انواع

خلق نیکوست و خلق نیکو بر همه شامل پس اندکی از هر یک می آید بطریق اختصار از احادیث

و فی حدیث مسلم ان الله رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف و

ما لا یعطی علی ما سواه الرفق لا یکون فی شیئ الا زانه و لا ینزع من شیئ الا شانه من یحرم

الرفق یحرم الخیر و در حدیث شرح سنة آمده من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من خیر الدنیا

و الآخرة و من حرم حظه من الرفق حرم حظه من خیر الدنیا و الآخرة و در حدیث صحیحین آمده

الحیاء من الایمان و نیز الحیاء لا یاتی الا بخیر الحیاء کله خیر و در حدیث بیهقی آمده ان الحیاء

و الایمان قرنا جمیعا فاذا رفع احدهما رفع الآخر و فی روایت ابن عباس اذا سلب

احدهما تبعه الآخر و در حدیث ترمذی و ابی داود آمده من کظم غیظا و هو یقدر علی ان

ینفذه دعاه الله علی رؤس الخلائق یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور شاء و در روایتی

از ابی داود ملاء الله قلبه امنا و ایمانا و در حدیث مسلم آمده ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة

و لا یزکیهم و فی روایة و لا ینظر الیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک کذاب و عائل مستکبر

و در حدیث بیهقی آمده من تواضع لله رفعه الله فهو فی نفسه صغیر و فی اعین الناس عظیم

و من تکبر وضعه الله فهو فی اعین الناس صغیر و فی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب

او خنزیر

خنزیر و در حدیث مسلم آمده لا یدخل الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و در حدیث
ترمذی آمده یخرج عنق من النار یوم القیمة لها عینان تبصران واذنان تسمعان ولسان
ینطق ویقول انی وکلت بثلثة بکل جبار عنید وبکل من دعی مع الله الها آخر وبالمصورین
واحادیث ازین باب بسیار اند واین حدیثها از مواضع متعدده از مشکوة باختصار حذف
اسناد چیده شده دیگر بدانکه جمیع شرائع وادیان وملل کفار نیز متفق اند برانکه خلق نیکو
وتواضع ورفق وشفقت ومدارات همه حسن ومحمود است واضداد آن همه قبیح ومذموم است
ولیکن نزد ما معیار آن همه شرع وعقل هر دو است پس ریا ومداهنت مذموم گشت و
الحب لله والبغض لله محمود اگرچه بحسب ظاهر ریا ومداهنت از قبیل خلق نیکو می نماید والبغض
لله بد خلقی می نماید وذکر ریا وسمعت در بیان صدق واخلاص خواهد آمد انشاء الله تعالی
وفرق میان مدارات ومداهنه آنست که مدارات در مباحات استعمال کنند چون خوش
دل کردن دشمن را برائی دفع شر او بقول یا بفعل ویا بمال ومداهنه در محرمات استعمال
کنند چون ترک امر معروف وترک نهی از منکر برائی خوش دل کردن کسی را یا تحسین کردن
بر فعل حرام کسی برائی خوش کردن او را واین فرق شرعی است ودر لغت میان مداهنه ومدارات

فرق اینست صح به عبد الحق فی شرح المشکوة و نیز مداهنة بمعنی چرب زبانی کردن و یکدیگر

را روغن مالیدن و بدله کردن در احسان کسی آمده ست دیگر حب برای خدا آنکه برای

دیانت و امانت و احسان و فعل نیک کسی را دوست دارد و بغض لله آنکه از جهت بدی دینا

کس و بد افعال وی او را بغض دارد و این حب و بغض از علامات ایمان کامل ست

وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من احب لله و

ابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داود ورواه الترمذی

عن معاذ بن انس مع تقدیم و تاخیر وفیه فقد استکمل ایمانه وعن ابی ذر قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله رواه

ابو داود و ایضا عن ابی ذر قال خرج علینا رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال اتدرون ای الاعمال احب الی الله تعالی قال قائل الصلوة والزکوة وقال قائل الجهاد

قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم الحب فی الله والبغض فی الله رواه احمد و روی ابو داود

الفصل الاخیر و احادیث ازین قبیله بسیار در رود یافته اند والله اعلم بالصواب فصل ششم

دربیان طلب لقمه حلال که دافع خطرات شیطانیه ست و طلب لقمه حلال از اعاظم ارکان طریقت ست

ولهذا

وبغیر لقمه حلال از ورطهٔ خواطر پراگنده محال ممکن نیست ودر آخرت نیز بسیار ضرر خسران می

رسانند واین همه بنصوص ثابت شده است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کلوا من

طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون وایضا قال فکلوا مما رزقکم الله

حلالا طیبا واشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون وایضا قال وکلوا مما رزقکم الله

حلالا طیبا واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون وایضا قال یا ایها الناس کلوا مما فی الارض

حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین وطیب بروزن سید وبیت

پاکیزه مرغوب الطبیعة المستقیمة علی جادة الشریعة المطهرة واین اصطلاح شرعی است و

در لغت مطلق پاکیزه آمده پس طعام مغصوب پاکیزه در شرع شریف طیب نیست

بخلاف لغت وعن المقداد بن معدیکرب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده وان نبی الله داود علیه السلام

کان یاکل من عمل یده رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

علی آله وصحبه وسلم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا وان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین

فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا وقال یا ایها الذین آمنوا کلوا من

سار رستن

قال الامام البطلوسی اصول
الحلال عشرة تجارة بالصدق
واجارة بنصح وهبة من اخ
صالح ومیراث من اصل طیب
واحیاء الموات وما انبتته ارض
غیر مملوکة وخمس الغنائم اذا
قسمت بعدل وصید البر والبحر
والسؤال عند مس الحاجة
وعلیک بها السکون علی اهبة
من الصدر الذی هو اهم
المهمات فی کشف الرموز ۱۲

[illegible]

عنه
المعنی لا یقبل بعمده الا الشیء الطیب
ولا ینبغی ان یتقرب بغیره لکن الیه اذ
لیس من صفته قبول الشیء الخبیث
والرضاء بالمنکر ۱۲ توضیح

طیبات ما رزقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء وقال یا رب یا رب و

مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک رواه مسلم پس چون دعاش

مستجاب نمیگردد ذکرش را تاثیری نباشد و مع ذلک دلش موطن خواطر شیطانی گردد

چه لقمه تخم ست و اندیشه بر اوست پس چون تخم خبیث بود برش هم خبیث بر آید و این

قاعده مقرر ست نزد مشائخ طریقت و شرح خواطر بتفصیل تمام در فصل علاحده بیان کرده شود

وعن عبد الله بن مسعود رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم طلب کسب

الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البیهقی فی شعب الایمان و در نفحات السالکین می فرماید

العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و واحد منها سائر العبادات و در مثنوی معنوی

فرموده مثنوی علم و حکمت زاید از لقمهٔ حلال ،، بکر عشق ازوی بجبر شد بی ملال ،،

لقمه تخم ست برش اندیشها ،، لقمه بحر و گوهرش اندیشها ،، هیچ گندم کاری و جو بر دهد ،،

هیچ مادهٔ اسب کرهٔ خر دهد ،، چون ز لقمه تو حسد بینی مدام ،، جهل و غفلت زاید ازوی

دان حرام ؛ بزرگی فرموده بیت لقمهٔ کامد ز راه شبهناک ،، خاک خور بهتر ست زان

لقمه خاک ،، کان ترا در راه دین مفتون کند ،، نور عرفان از دلت بیرون کند ،، عاقبت

زان

الطیب فی الاصل خلاف الخبیث واذا وصف به العبد فهو المتنزه عن الجهل والفسق المتحلی بالعلم والصلاح وقد یوصف به الرب تعالی علی انه هو المنزه عن رذائل الصفات وقبائح الافعال والطیب من الرزق ما لا یستوخم عاقبته وکان تنسا والحکم التروی فی توضیح شرح مصابیح من کتاب البیوع

زان نقص دین ظاهر شود ؛؛ نفس تو زان لقمه قاهر شود ؛؛ در ره طاعت ترا بیجا
کند ؛؛ خانهٔ دین ترا ویران کند ؛ آنچه می گویند که اصحاب کمال را از لقمهٔ حرام باک
نیست و این قول را بعضی متصوفه جهله حجت گرفته اند و این مذهب اباحیین و شمراخیین
و امثال ایشان خذلهم الله تعالی است و این مذهب باطل است و کتاب الله و سنت
رسوله و اجماع امت بر بطلانش گواهی می دهند و اکمل کمل انسان رسولان حق اند
و ایشان را حق سبحانه و تعالی فرموده یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا
تا آنکه همه مزدوری کرده اند وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم
قال ما بعث الله نبیا الا رعی الغنم ای بالاجرة فقال اصحابه و انت فقال نعم کنت
ارعی علی قراریط لاهل مکة رواه البخاری و در حکمت رعی غنم شارحان نکتها گفته اند
و افضل جمیع المؤمنین بعد الانبیاء و المرسلین خلفاء الراشدین اند و ایشان ماجور
بودند باکل الحلال حتی تقیاء کرده اند بعد از علم باکل غیر وجه وعن عائشة رض
قالت کان لابی بکر غلام یخرج له الخراج هو الضریبة علی العبد بما یکسبه و کان ابو بکر یاکل
من خراجه فجاء یوما بشیء فاکل منه ابو بکر فقال له الغلام اتدری ما هذا فقال ابو بکر ما هو

قال كنت تكهنت لانسان في الجاهلية وما احسن الكهانة الا اني خدعته فلقيني فاعطاني

بذلك فهذا الذي اكلت منه قالت فادخل ابو بكر يده فقاء كل شئ في بطنه رواه البخاري

وعن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه قال للذي سقاه من اين لك هذا

اللبن فاخبره انه ورد على ماء قد سماه فاذا نعم من نعم الصدقة وهم يسقون فحلبوا لي من

البانها فجعلته في سقائي وهو هذا فادخل عمر رض يده فاستقاءه رواه البيهقي في شعب الايمان

ورواه مالك ايضا و آنچه در مثنوی آورده بیت هر که در وی لقمه شد نور جلال ؛؛ هر چه

خواهد آن خورد او را حلال ؛؛ و در جائی دیگر آورده بیت لقمه تیست کامل را حلال ؛؛ چون

تو کامل نیستی می باش لال ؛؛ هر چه گیرد علتی علت شود ؛؛ کفر گیرد کاملی ملت شود ؛ آن در

حل و حرمت شرعی نیاورده است بلکه در بیان ترک خوردن فضولی است مر مرید را که تا از غذا

تن نگذرد به غذاء روحانی نرسد چه آن خوردن او را مانع است از غذاء روحانی پس

او را آن خوردن به نسبت مقصودش حرام است بخلاف کاملان که ایشان را آن خوردن مانع

نیست پس ایشان را حلال است و کلام مثنوی از ما قبلش و ما بعدش برین معنی بفریاد واضح گواهی

میدهد و هر که بحماقت بر غیر این معنی حمل کند او خود را در خسارت می اندازد و آنچه گفته کفر گیرد

کاملی

کامل ملت شود و آن چون مناسک حج مثلا و احکام محرم و دویدن بین صفا و مروه و رمل

و اضطباع در طواف و بوسه حجر اسود و رمی جمار و حلق و قصر و غیر ذلک که حکمت حکیم

مطلق را جز او تعالی و رسول وی کسی نداند اگر از جانب شارع بما نرسیده بودی

هرگز این اشیا مشروع و مروج نگشتی چه عقل سلیم ازین اشیا ابا می کند چه عقل در اسرار

الهی کور مادرزاده است لهذا حضرت عمر بن خطاب رض حجر اسود را بوسه داده اند پس

گفته اند من میدانم ترا که سنگ هستی و هیچ ضرر و نفع نمی رسانی اگر من رسول خدا را ببوسه دادن

ترا ندیده بودم هرگز ترا بوسه ندادم کذا فی الصحیحین و چنانچه تکبیرات عیدین که بسبب لعب

امام حسن یا حسین بر ما واجب شده و قصه آن در ترغیب الصلوة است و چنانچه مباح شدن

اکل و شرب و جماع در لیالی رمضان بعد عشا و اخیره به عمر بن خطاب رض و امثال این در شرع

بسیار اند و هرچه گیرد علیتی علت شود آن مانند آن مباحات است که بسبب تشبه به کفار منهی

شده اند دیگر بدانکه افضل قوت آنست که از عمل دست خود کش بود و چون عمل نتواند کرد

بسبب مانعی شرعی پس اگر مستحق بیت المال است از وی بگیرد و اگر در جائی بود که حق

مستحقان بیت المال بایشان نمی رسد پس بر مسلمین واجب است مواسات او بنفقه و

کسوت و بروی واجب ست توکل و قناعت و اگر مستحقین بیت المال که علمأ الدین و

طلاب راه یقین اند از حقوق خود که در بیت المال دارند محروم مانند و سائر مسلمین

مواسات ایشان نکنند تا مضطرب شده اکتساب معیشت خود کنند راه دین معطل گردد

چه ایشان وارثین انبیاء بتعاقب و حارسین شریعت غرا اند و چون حق ایشان از

از بیت المال ضایع گردید آن ظلم بر ایشان از جانب سلطان ست پس حق ایشان

بر سائر مسلمانان که در راه دین از ایشان انتفاع میگیرند واجب میگردد و همچنین

حق متعلم بر ایشان واجب می گردد و تفصیله فی معارف العلوم وغیره من کتب الفقه

و چون معلم دین و متعلم آن از بیت المال و از اموال مسلمین نصیب ندارند و به

سبب تعلیم و تعلم اکتساب نمی توانند کرد ایشان را سوال و گدائی بقدر ضرورت درست

ست بالاجماع بغیر اختلاف و در زیاده از قدر ضرورت اختلاف ست پس صاحب

کنز الدقائق و شراح وی فرموده اند که کسیکه قوت روز و شب خود دارد او را سوال

حرام ست و جماعتی از دیگران می گویند که هر که در کار دین حسبة لله باشد و بسبب

آن از کسب بازمی ماند او را سوال نیز حلال ست اگرچه قوت سالیانه داشته باشد

چه او درصدد احتیاج ست چه او را سوالی آن آمدنی ست لهذا مع وجود النفقا
ومرف الزکوة ست علی ما صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة والعلامة الحموی فی
شرح الاشباه والنظائر واحادیث بسیار موافق قول صاحب کنز آمده اند وبعضی
قول ثانی را تائید می دهند ولیکن نباید که پیش از حاجت سوال کند چه احتیاج متوقع
معتبر نیست ودرحق السائل وعید سخت وارد ست پس باید که بهمقدار حاجت منحصر
داشته شود وقیل نصاب تحریم سوال پنجاه درم ست وهر که قدر پنجاه درم مالیت
دارد او را سوال حرام ست وجماعتی از فقها بر اینند وعن الزبیر بن العوام قال
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی اله وصحبه وسلم لان یاخذ احدکم حبله فیاتی
بحزمة حطب علی ظهره فیبیعها فیکف الله بها وجهه ای عن السوال خیر له من ان یسال
الناس فاعطوه او منعوه رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم مایزال الرجل یسال الناس حتی یاتی
یوم القیمة لیس فی وجهه مزعة لحم متفق علیه وعن سهل بن حنظلة قال قال رسول
الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من سال الناس وعنده ما یغنیه فانما

يستكثر النار قال النفيلي وهو احد رواته في موضع آخر وما الغنا الذي لا ينبغي

معه المسئلة قال قدر ما يغديه ويعشيه وقال في موضع آخر ان يكون له شبع يوم او ليلة ويوم

رواه ابو داود وعن عبد الله بن مسعود رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله واصحابه وسلم

من سال الناس وله ما يغنيه جاء يوم القيمة ومسئلته في وجهه خموش او خدوش او كدوح قيل ما

يا رسول الله وما يغنيه قال خمسون درهما او قيمتها من الذهب رواه ابو داود والترمذي والنسائي

وابن ماجة والدارمي وخموش وخدوش وكدوح هر سه لفظ متقارب المعنى اند وجماعتي از علما

بعضی خراشیدن و پوست باز کردن اند رشیدی

بر آنند که آنرا که سوال جائز نیست او را در مساجد سوال کردن جائز نیست ولیکن قول ایشان

صحیح نیست و شیخ جلال الدین سیوطی رساله ساخته ست در جواز سوال در مساجد مسمی باهاویش

کثیره متنا بیذل العساجد في السوال في المساجد و دیگر بدانکه در جواز اخذ جائزه از امرا و سلاطین

عسجد بفتح زر و جواهر چون در و یاقوت و شتر بزرگ رشیدی

و قبول کردن هدیه ایشان اختلاف ست در میان علما و تحقیق آن در بستان فقیه ابو اللیث

سمرقندی و دیگر کتب فتاوی ست دیگر بدانکه چون کسی کسب حلال میکند و اندکی کسب حرام

هم میکند و حلال را به حرام می آمیزد پس جمهور اهل طریقت بر آنند که قبول کردن هدیه او و طعام

خوردن از خانه او و خرید کردن چیزی از و جائز نیست مگر چون معلوم کند که آن چیز از حلال ست

ولیکن

وبعضی گویند همه حلال وجائزست درحق وی ووبال حرمت بر سرمالک ست مگر چون

دانند کراین چیز حرام ست چه اصل دراشیاء حل ست وحلیت بشک زائل نمی گردد الیقین لا

یزول بالشک قال فی البستان روی عن عمر رضـ عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انه

قال ان السلطان یصیب من الحلال والحرام فما اعطاک فخذه فانما یعطیک من الحلال ومثل هذ

الحدیث جاء عن علی ابن ابیطالب رضـ پس معنی انحدیث چنین بیان می کنند که هرچه تصدق میکند

ازمال مخلوط ومشتبه آن ازحلال واقع می شود وتحقیق محققین ازفقهاء درین باب انیست که

غالب راحکم کل ست اگر غالب وجه مالش حرام ست همه راحرام گفته شود مگر چون چیزی رابیقین

معلوم کند کراین ازحرام نیست واگر غالب مالش وغالب وجه اکتسابش حلال بود همه راحلال

گفته شود مگر چون حرمت چیزی بیقین داند ولیکن سلامت درورع وتقوی ست ازاکل مشتبهات

کما لایخفی چنانچه درحدیث صحیحین وارد ست الحلال بیّن والحرام بیّن وبینهما مشتبهات لایعلمهن

کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام

کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتع فیه الحدیث وحکم چیزهاء بازار براغلبیت ست پس اگر

دربازار اکثر آمدنی مال حرام باشد همه راحکم حرمت ست پس خرید نکنند وهبه وبصدقه وبهدیه و

وبقرض نگیرد مگر چون حلیت او معلوم کند بمشاهده یا بدلالت یا بسوال و در حدیث شریف وارد است

که چون متصدق از صدقه حرام توقع اجر دارد کافر گردد و اگر فقیر حرمت آن صدقه را دانسته

پس بر آن صدقه او را دعاء خیر کند او هم کافر گردد نعوذ بالله منه در اشباه و نظائر در قاعده

اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام علی الحلال از فتاوی قنیه آورده ان کان الغالب هو

الحرام فی الاسواق یتنزه عن الشراء ولکن مع هذا لو اشتری ای شیئا غیر معلوم حاله یطیب له ذلک

وعلامه حموی در شرحش گفته وینبغی ان تری الاشیاء فی ایدی الناس حلالا فی ظاهر الحکم مالم

یتبین لک شیئ ای مالم یظهر لک انه من الحرام و در مبحث ثالث که در قاعده عادة ست العادة

المطردة هل تنزل منزلة الشرط آورده فی بیوع الملتقط عن ابی القاسم الصفار الاشیاء علی ظاهر

ماجرت به العادة فان کان الغالب هو الحلال فی الاسواق لایجب السوال وان کان الغالب هو

الحرام فی وقت او کان الرجل یاخذ المال من حیث وجده ولایتامل فی الحلال والحرام فالسوال عنه

حسن انتهی و پوشیده نیست که مقتضاء عبارت آنست که در صورت اولی گفته شود لایجب السوال

ولکن حسن و در صورت ثانیه گفته شود فالسوال عنه واجب و علامه حموی نیز درینجا هیچ اعتراضی نکرده

و توجیهش چنین ست که مطابق قاعده ان ما ثبت بالیقین لایزول الا بالیقین اصل مال چون مباح است

عند حنفیه و بتغلیب حرام بر حلال باختلاط در اسواق شک واقع می شود در حلیت و حرمت

اشیاء اسواق مادامکه حرمت چیزی بیقین معلوم نکند بعینه در سوال نوعی از حرج ست پس

واجب نباشد بلکه حسن ست و چیزی که بغیر سوال بگیرد بشراء یا بهبه یا بصدقه او را حلال ست

چه بمجرد شک حرمت صادر نمیگردد و اصل حل ست و سؤال در هر دو صورت احتیاط ست ولیکن

در صورت ثانیه اوکد ست و چون در متاع اسواق و اموال الناس اختلاط و اشتباه واقع

شود پس اهل ورع از مشائخ اجتناب از و واجب گویند الا عند الضرورة الشدیدة المبیحة که

ضرورت الضرورات تبیح المحظورات و حکم بغلبه مذهب فقهاء ست و چون کسی در نقود خود

شک دارد که از وجه حلال اند یا حرام چنانچه جوائز سلاطین ظلمه که اغلب در ان حرام باشد

پس حیله آنست که اول چیزی خرید کند از ماکولات و ملبوسات خود بعده در مجلس ثانی از ان

نقود اداء دین خود کند همچنین روایت کرده ست ابو یوسف از امام ابیحنیفه رضه علی ما فی ح ب.

فی الاشباه والنظائر فی القاعدة اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام علی الحلال و هم از

کلام در ینجا قاعده معلوم می شود که مال موروث در حق وارث بعد الارث و مال بدل دین در

حق دائن بعد از قبض حلال میگردد اگر چه در حق مورث و مدیون حلال نبوده و همچنین قرض در

فی الخلاصة اذا اختلط الحلال بالحرام
مسلم غصب [illegible] خلطه بنقده [illegible]
بنقده [illegible] وکم [illegible] الحلال من
الحرام یخرج القدر والحرام من
الغصب فیکون الباقی حلالا له
تحفة الفقهاء

حق مستقرض ولیکن بتصریح نیاورده ست پس بر تقدیر صحت این مفهوم گفته نشود که در صورت حیله

مذکوره بایع را اختراع داده می شود باداء ثمن حرام وآن جائز نیست والله اعلم بالصواب اگر این

مفهوم صحیح نبودی حیله مذکوره هم صحیح نبودی لان ما یؤدی الی المعصیة معصیة ونیز در قاعده

مذکوره گفته که از امام ابی حنیفه آمده که کسی بطعام سلطان وظلمه مبتلی شود در دل خود تحری کند

پس اگر در دلش واقع شود که حلال است بخورد لقوله علیه الصلوة والسلام استفت قلبک الحدیث

والا لا واین جواب امام در حق کسی ست که بسبب ورع صفاء قلب دارد وبنور الله تعالی وبه

فراست ادراک تواند کرد کذا فی البزازیة والله اعلم بالصواب واین عبارت او ست در قاعده

مذکوره اذا کان غالب ماله الحرام لا یقبل هدیته ولا یاکل من ماله الا اذا قال انه حلال ورثه او استقرضه

پس وجه حلال بودن آن مال بارث واستقراض بیان نموده پس مفهوم شد که ارث واستقراض سبب

حلیت اند وتصریح نموده اند در کتب فقه که مفهوم روایت معتبر ست ولیکن علامه شارح حموی آورده

قال التمرتاشی فی باب المسائل المتفرقة من کتاب الکراهة رجل له مال حلال اختلط بمال من الربا او الرشوة

او الغلول او السحت او الغصب او السرقة او الخیانة او من مال الیتیم فصار ماله کله شبهة لیس لاحد

خیانت کردن

ان یشارکه او یبایعه او یستقرضه او یقبل هدیته او یاکل من بیته وکذا اذا منع صدقاته وزکوة

ذخیرة

لیس للفقیر ان یطالبه [illegible]

وعشره صار مال شبهة لما فیه من اخذ مال الفقیر انتهى پس ازینجا معلوم شد که شبه حرمت به

سقراض از قرض در حق مستقرض برطرف نمیگردد و در کتاب حظر و اباحت از فن ثانی آورده که

حرمة متعدی گردد و تجاوز میکند در اموال مع علم آن یعنی در صورت تداول ایدی مگر در حق

وارث اگرچه داند که مال مورث حرام بود در حق وی حلال گردد بشرطیکه ارباب اموال را ندانند

و چون ارباب اموال را دیدانند پس حق ایشان بایشان رساند ولیکن شارح از بزازیه آورده

اگر مورث چیزی را برشوت یا بظلم گرفته بود و وارث آن چیز را بعینه می داند جائز نیست اورا

اخذ آن چیز و اگر نمیدانند پس بگیرد مال مورث را در حکم قضاء اما در دیانت تصدق کند بنیت

خصماء و آنچه در شرح وقایه در بیع فاسده آورده که ان لتداول الایدی تاثیرا فی رفع الحرمة

علی ما عرف این قول محمول است بر عدم علم علی ما صرح به العلامة الحموی فی کتاب الحظر والاباحة

من شرح الاشباه والنظائر ناقلا عن الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال فی کتابه المسمی

بالمنن سالت الشهاب الشبلی عما نقل عن بعض الحنفیة من ان الحرام لا یتعدی ذمتین

یعنی ترتفع الحرمة فی نوبت الثالث قال هذا محمول علی ما اذا لم یعلم بذالک پس اگر کسی

برشوت یا بغصب یا بظلم یا بوجه دیگر از وجوه حرام مالی گرفته و دیگری را ببیع یا بهبه یا بصدقه داده

پس از وی ثالث گرفته اگر آن ثالث اصل حقیقت آن مال را میداند او را حلال نیست انتفاع
بدان مال و اگر نمیداند حلال است تصرف آن مال او را و فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته که ثالث را حلال
است اگرچه میداند که در اصل آن مال حرام بود که کسی اول بتعدی گرفته و او بدست ثانی داده
و او بدست ثالث داده و این جواز و حلیت در حق ثالث مع علم آن بحکم قضاء است اما از
روی دیانت و ورع او را هم سزاوار نیست تناول آن و این جواب فقیه ابو جعفر را علامه حموی از
ذخیره از فصل ثالث از کتاب کراهت آن نقل کرده دیگر بدانکه اگر مرد زن خود را از مال حرام
خود نفقه دهد یا کسوت دهد زن را جائز است تناول آن طعام و ثیاب و گناه آن بر مرد است
نه بر زن هکذا ذکره الحموی فی شرح الاشباه ناقلا عن الخانیة من کتاب الحظر والاباحة و در حظر
واباحت اشباه و نظائر گفته که در تجنیس و خانیه گفته که لیس زماننا زمان الاجتناب عن الشبهات
یعنی درین زمان پرهیز از شبهات ممکن نیست چه همه دیار مملو و آلوده شده اند از شبهات و حلال
محض قلیل مانده است پس پرهیزگاری از حرام صرف خالص درین زمان غنیمت است کذا قال شارح
العلامة الحموی والله اعلم بالصواب اما آنچه مشهور است در عرف که تسمیة الله بر حرام گفتن کفر است
آن مخصوص است بحرام بعینه اصلی چون زنا و خمر و میته و بر حرام بعینه عارضی چون مسروق و مغصوب

تسمیة الله تعالی

لتسمیة الله تعالی موجب کفر ست صرح به فی شرح مواهب الرحمن واین عبارت اوست

اعلم ان الحرام علی قسمین حرام لعینه کالزنا والخمر وحرام بغیره کالمغصوب والمسروق وتسمیة الله

تعالی فی ابتداء تناول القسم الاول کفر دون الثانی انتهی در عقائد سنیه از فتاوی ظهیریه

آورده کسی طعام غصب کرد پس وقت خوردن بروی بسم الله گفت کافر نگردد ولیکن هم از

عقائد سنیه معلوم می شود که نزد بعض به بسم الله گفتن بر حرام عارضی که حرام لغیره ست

نیز کافر میگردد چنانچه گفته ومن اکل طعاما حراما وقال عند اکله بسم الله حکی الامام المعروف

بالشبلی عن بعض مشائخنا انه یکفر لاستخفافه علی اسم الله تعالی ونظیره فی شرح العقائد النسفیة

انه اذا اعتقد الحرام حلالا فان کان حرمته لعینه وقد ثبت بدلیل قطعی یکفر والا فلا ای ان لم

یکن حرمته لعینه بل بغیره او ثبت حرمته بدلیل ظنی لا یکفر وبعضهم لم یفرق بین الحرام لعینه و

غیره واین کتاب محل این نوع مسائل نیست ولیکن اینقدر به مناسبت اینجا فصل در ذکر آمده

والله اعلم بالصواب فصل ششم در توبه عوام مردم که آن اول قدمیست از قدمهای طریقت

ونخستین مرتبه ست از مراتب ارادت وبعضی گویند که اول قدم ایقاظ قلب ست از رقده غفلت

که آن مقدمه توبه ومبدأ ویست وقول اول قول جمهور ست چه ایقاظ قلب بتوفیق الله ست

نہ باکتساب عبد و توبہ اکتسابیست وجملہ قدمہاء اکتسابیہ اند و توبہ عوام بر سہ قسم ست

یکی قولی فقط دوم جنانی مع قولی یا بغیر قولی سیوم عملی مع جنانی یا بغیر جنانی پس نوع اول

غیر معتبرست و دو نوع باقی معتبر اند و ہر یک را ازین دو متعلقات مخصوص ست چنانچہ

ہمہ بیان کردہ شود انشاء اللہ تعالی و توبہ خواص و اخص خواص در فصل علی حدہ

بیان کردہ شود انشاء اللہ تعالی و نوع ثالث کہ توبہ علمی ست ہم در فصل علی حدہ خواہد

آمد انشاء اللہ تعالی و درین فصل نوع اول و ثانی بیان کردہ می شود بدان ای طالب

صادق کہ توبہ و اوبہ و انابہ در لغت این ہر سہ لفظ بمعنی رجوع اند یعنی باز گشتن

و در عرف شرع این ہر سہ لفظ توبہ و اوبہ و انابہ ہی الرجوع من متابعۃ الشیطان الی

اطاعۃ الرحمن بدانکہ قرب و بعد حق معنوی ست نہ صوری و ہر انسان را قرب اصلی حق

حاصل ست از روز میثاق چہ در اقرار میثاق ہمہ یکسان بودند کما قال اللہ تعالی و اذ اخذ

ربک من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم و اشہدہم علی انفسہم الست بربکم قالوا بلی الآیہ و ہر انسان

از جہت آن اقرار بر فطرۃ اسلام زائیدہ می شود قال اللہ تعالی فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا

لا تبدیل لخلق اللہ ذلک الدین القیم ہکذا قال الشیخ فی حدیث الصحیحین ما من مولود

الا یولد

الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه الحدیث وزیاده بیان

این مقدمه در بعضی مواضع این کتاب ذکر کرده شده ست پس بنده در دنیا بمتابعت

هوا النفس و اغواء شیطان از بارگاه حق دور می افتد و باز ندامت کشیدن بران

دوری و آب حسرت ریختن بازگشتن اوست از متابعت شیطان بسوی اطاعت

رحمن پس بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له آن دوری طی میگردد و قرب اصلی

حاصل می شود بدان ای طالب صادق که توبه بر دو نوع ست یکی توبه از ذنوب صرف

دوم توبه از تضییع حقوق و این بر دو نوع ست جانی و مالی و مالی بر دو نوع ست

نوعی ازان مالی عبارت از رد المظالم ست این انواع را توبه عملی گویند و بیانش

در فصل دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نوع اول که توبه صرف از ذنوب ست

چون توبه از ریاء و سمعت و کذب و عجب و تکبر و حسد و شرب خمر و حب الدنیا و حب جاه

و زنا بزن دیوث باجرت و مانند آنها از آنچه دران حق مخلوقی ضایع نگردد و داخل

از واجبات الله تعالی فوت نشود بلکه دران نوع ظلم بر نفس ست و بس و توبه ازین

نوع گناهان بر دو نوع ست یکی قولی فقط که بزبان مغفرت می خواهد و استغفر الله

استغفر الله می گوید و از گناهان باز نمی استد و بحضرت صمدیت رجوع نمی کند و در دل

خود ندامت نمی کشد و این توبه منافقان ست یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و این

توبه را هیچ اعتبار نیست و در رفتار وی بر هنه گفته فی الحدیث المستغفر بلسانه المقر علی ذنبه

مستهزاء بربه و توبه معتبره توبه جنانی ست و آنرا سه رکن ست عند جمهور مشائخ طریقت

و فقهاء و محدثین یکی ندامت بر ماضی یعنی گناهیکه کرده ست دوم ترک در حال یعنی بالفعل

ازان گناه خود را باز داشته بود و الا ندامت بر ماضی هم معتبر نگردد سیوم عزم بر عدم عود

بران گناه در مستقبل یعنی در وقت ندامت در دلش چندان کراهت ازان گناه و

نفرت و خشیة الله پدید آید که پندارد که این گناه بار دگر نخواهم کرد و بعد ازان چون ندامتش

ساکن شد و آن کراهت و نفرت برفت باز در بلاء افتاد و آن گناه کرد آن توبه او صحیح

باشد و گناه سابق بآن محو می گردد و برای محویت این گناه که پس از توبه کرده ست

توبه دیگری باید و چون از گناه عاجز ماند بعجز دائمی ابدی پس ندامت بر ماضی کفایت

میکند یا نه درین اختلاف ست بعضی گویند که این ندامت صرف معتبر نیست چه دو رکن دیگر

که ترک در حال و عزم بر عدم عود در استقبال یافته نمی شوند چه ترک در حال در حالت قدرت

واختیار متحقق می گردد وعزم بر عدم عود به نسبت قدرت مرجوه متوقعه در استقبال ست

واین ترک وعزم افعال اختیاریه اند مع القدرة علیهما وعاجز از فعل قدرت نمی دارد تا ترک

وعزم از و متحقق شوند وعجز از فعل دیگر ست وترک فعل دیگر ست ووقت قدرت

وقت او بود وچون به تقصیر خویش وقت توبه فوت کرد توبه وی معتبر نیست لهذا گویند که

توبه درحالت نزع یعنی وقتیکه از حیات مایوس شود وآثار موت عیان گردد معتبر نیست

(ناامید شدن)

که دران وقت ندامت ست وترک مع قدرت وعزم مع قدرت موجود نیست فی الحدیث

عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله یقبل توبة

العبد ما لم یغرغر رواه الترمذی وابن ماجه ای ما لم یعلم علامات الموت وبعضی میگویند که

چون ندامتش بجدی بود که اگر دران آن قادر شود بران گناه قهر نفس کند ودر گناه واقع

نه شود امید قبول توبه اوست چه ندامت اصل توبه ست وترک درحال وعزم بر عدم

عود در استقبال گاهی ثابت نمی شوند بلکه عجز از فعل درحال بجائی ترک درحال اعتبار

کرده شود وعدم عزم بر عود در استقبال بجائی عزم بر عدم عود در استقبال اعتبار نموده شود

چنانچه کسی در جائی بود که آنجا زانیات بودند واو آنجا زنا میکرد بعده در شهر اهل تقوی آمد

وآنجا سکونت ابدی گرفت پس درین شهر تائب شد و بر ما مضی حسرت و ندامت خورد پس
اینجا ترک و عزم موجود نیست چه ترک آنرا گویند که کسی بر فعل قادر بود و آنرا مع القدرت بگذارد
و نکند و این کس در شهر اهل تقوی قادر نیست بر زنا چه زانیات دران شهر نیستند لکن عدم
زنا بسبب عجز از زنا بجائی ترک زنا اعتبار کرده شود و عزم بر عدم عود آنست که بالفعل او را التوقع
قدرت بود و او عزم ترک کند عزم ترک مستمر و آن اینجا موجود نیست لیکن درینجا او را عزم بر زنا
هم نیست پس این عدم عزم بر عود بجائی عزم بر عدم عود اعتبار کرده شود و این هر دو اعتبار وقتی
بکار آید که ندامت آن کس زانی بر زنا بجدی بود که اگر بالفعل او را اسباب زنا بهم مهیا شود و
سوی الله تعالی هیچ مانعی نبود او نفس را مقهور سازد و زنا نکند و همین قیاس ست زانی که نامرد شد
پس تائب شد و شارب خمر که بعد از افلاس چون بهاء خمر ندارد تائب شود و سارق و قاطع طریق
بعد از انکه جاه مانده شدند تائب شد و ناظر سوی حرام چون نابینا شد تائب شده و کاذب
و مغتاب بعد از گنگ شدن تائب شدند اینهمه کسان چون وقت توبه عاجز اند از گناه کردن
بعجز دائمی ابدی پس نزد بعضی توبه ایشان معتبر نیست و نزد بعضی کسیکه ندامتش تمام بود چنانچه
گذشت توبه او مقبول ست لیکن حکم بمقبولیت توبه او نمی کنند بلکه میگویند که امیدست که توبه او مقبول

گردد

گردد وفی شرح السنة عن عبد الله بن مسعود موقوفا قال الندم توبة والتائب عن الذنب کمن لا

ذنب له پس ندامت را اصل توبه قرار داد پس گاهی ترک حقیقی وعزم بر عدم عود حقیقی یافته

نمی شود چنانچه در مثالات مذکوره معلوم شد پس باید که آنجا ندامت کافی بود چنانچه گذشت

ولیکن یک صورت باقیست وآن چون عجز ش ابدی نبود بلکه بغالب ظن امید قدرت بود

وعجز در معرض الزوال بود پس درینصورت شاید که توبه او باتفاق جائز ومقبول بود

دیگر بدانکه امام حسن بصری توبه را چهار رکن میگوید سه مذکوره وچهارم استغفار بلسان

اعنی طلب مغفرت بزبان چنانچه گفته والتوبة هي الندم على الذنب الماضي والترك في الحال

والعزم على عدم العود عليه في الاستقبال والاستغفار باللسان صرح به في غنية الطالبين

لغوث الثقلين قدس سره ولیکن در تفسیر حسینی از امام حسن بصری خلاف این منقول است

پس معلوم شد که از امام حسن دو قول است وجمهور برانند که استغفار مسنون ومستحب است نه

توبه ونه ندامه نه رکن توبه دیگر بدانکه توبه نصوح آنرا گویند که اثر اشکست نیابد وآن عزم

عدم عود تا وقت موت برثبات وبرقرار ماند فی تنبیه الغافلین قال معاذ بن جبل یا رسول الله

ما التوبة النصوح قال ان یندم المذنب على الذنب الذی اصابه فیعتذر الی الله ثم لا یعود الیه

والنصوح بفتح برابرست درویی تذکیر وتانیث یقال عسل نصوح ای خالص وقد یقال النصوح الصادق

او ہو ماخوذ من النصاحۃ بمعنی الخیاط فالنصوح ہو الخیط الفعول بمعنی المفعول کان صاحب التوبۃ

ینصح ای یخیط ما خرق ذنبہ من وصلہ بالحضرۃ الصمدیۃ بحیث لایخرقہ بعد ذلک والحاصل الثبات علی التوبۃ

کذا قالوا وبعضی میگویند کہ توبہ مطلقہ را دو رکن ست یکی ندامت بر ماضی دوم ترک درحال مع قطع نظر از

استقبال یعنی از استقبال نہ عزم بر عود بود ونہ عزم بر عدم عود یعنی دلش از عزم مستقبل خالی بود و توبہ نصوح

را سہ رکن ست دو رکن مذکور شدند وسیوم عزم در وقت ندامت بر عدم عود در استقبال پس چون بعد از ان

باز گناہ کند آن منافی توبہ نصوح نیست چہ در وقت توبہ عزم او صادق بود کہ ہرگز نہ کند آن گناہ را لبعد

از ان واعتبار وقت توبہ راست وثابت ماندن بر ترک گناہان در مابعد توبہ آن ورع وتقوی ست نہ توبہ

پس آنچہ نزد جمہور تعریف توبہ مطلقہ بود نزد این بعض تعریف توبہ نصوح ست ونزد جمہور ورع وتقوی از

گناہ سابق بر توبہ کہ از وتائب شدہ ست جزو توبہ نصوح ست ونزد اینا بعض ورع وتقوی علاحدہ ست

وملا حسین کاشفی واعظ در لب لباب مثنوی قول این بعض را اختیار نمودہ ودر تفسیر خود اینقول را قول امام

حسن بصری گفتہ ودر غنیۃ الطالبین گفتہ کہ ہر کہ مغفرت خواہد وحال آنکہ از گناہ باز نمی ماند او بپروردگار خویش

استہزا میکند ودر رقاوی بر عنہ این را حدیث گفتہ ونیز در غنیۃ الطالبین ست کہ لغزش واحد بعد توبہ قبیح تر ست

از ہفتاد

از هفتاد لغزش قبل از ان وانیست قول یحیی بن معاذ رازی قدس سره حاصل این قول آنکه گناهان قبل

توبه ست مغفور میگردند وگناهان بعد توبه بزرگتر می شوند بسبب عهد شکنی چه توبه در حقیقت عهد بستن ست

بیت نقض میثاق وشکستن توبها ،، موجب لعنت بود در انتها ،، صد هزاران سرکشان اندر دراز گشت

از توبه شکستن خوک وخرها ،، قوم یک چون عهد خود انداختند ،، جسم شان بوزینه ظاهر ساختند ،، اندرین

امت نشد مسخ بدن ،، لیک مسخ دل بود ای ذوفطن ،، واین قباحت توبه شکنی ست نه آنکه بعد از ان

توبه مقبول نیست چه توبه مقبول ست بهرحال اگرچه صد بار توبه شکسته شود وعن ابی بکر الصدیق رضه قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة رواه

الترمذی وابوداود ومراد از استغفار اینجا ندامت بردن با تضرع وزاری درحضرت باری که آن معنی توبه ست

نه استغفار مجرد لسانی که داب اهل نفاق ست دیگر بدانکه توبه از بعض گناهان بجز بعض دیگر اختلاف ست

دروی چنانچه از زنا توبه کرد واز غیبت توبه نمیکند واز اخلاق ذمیمه توبه کرد واز ربا توبه نمیکند وهمچنین غیره

پس جماعتی برانند که اینچنین توبه اورا هیچ سود نمیدهد وجماعتی دیگر می گویند که چون توبه مقرون بارکان

وشرائط بود مقبول ست وآن بعض گناهان که از وتائب شده ست مغفور میشوند باین توبه ودر عقائد

نسفیه این را صحیح گفته ودر بعضی کتب سلوک هو المختار گفته ودر فتاوی برهنه گفته که این فائده نقصان

عقوبت دارد چه مردم را ببعض گناهان التزام والتذاذ زیاده می بود از بعضی دیگر پس توبه ازین بعض سهل

می شود از توبه از ان بعض پس این باعث شود توبه از بعض گناهان بجز بعض پس اینست

که مقبول باشد و در عقائد نسفیه از شرح عقائد جلالی آورده که توبه موقت صحیح نیست

چنانچه توبه کند از گناه بقصد آنکه یکسال این گناه نخواهم کرد چه عزم بر عدم عود ابدیست

می باید در وقت توبه اکنون بدانکه ایمان یاس باجماع مقبول نیست قال الله تعالی

فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا همچنین توبه یاس از کافران باجماع مقبول نیست

و در توبه یاس مؤمنان اختلافست اکثر بر آنند که مقبول نیست و بعضی میگویند که مقبول است

وحجت اکثرین ظواهر نصوص ست قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع

نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و بعض آیات چون محتضر عند النزع

ملائکه را معاینه کند و بعضی غیب شهادت شود و چون شرائط ساعت هویدا گردد و در تفسیر

بیضاوی گفته کالمحتضر ای کنفس المحتضر اذ صار الامر عیانا والایمان برهانی قوله لم تکن آمنت

من قبل صفت نفس ست قوله او کسبت فی ایمانها خیرا عطف ست بر آمنت پس معناه لا ینفع

نفسا ایمانها آمنت فی ذلک الیوم لم تکن آمنت من قبل او کسبت خیرا فی ذلک الیوم لم تکن کسبت

من قبل

من قبل فی ایمانها خیرا و درین آیت دلیل آن کس ست که عمل را اجزاء ایمان گوید ولکن

ملا عصام و ملا تفتازانی در حاشیه بیضاوی این استدلال را رد کرده اند که متصور نیست

کسب خیر در ایمان از کسیکه ایمان ندارد و عدم نفع ایمان مستلزم عدم اعتبار ایمان ست

وکسب خیر در ایمان مثبت اعتبار ایمان ست و ملا عصام گفته که احتمال ست که معنی این

آیت چنین باشد نفع نده‍د نفسی را ایمان باعتبار ذات ایمان اگر نیاورده ست

ایمان پیش ازین و باعتبار کسب خیر اگر پیش ازین نکرده بود پس مراد از کسب خیر در حالت

نزع چون محتضر را ملائک در نظر آید توبه از عصیان ست چه در الوقت قدرت بر

کسب خیر سوائی توبه نمیدارد و مراد از وعند ظهور اشراط ساعة عام ست مر توبه نیز شامل

ست قال الله تعالی ولیست التوبة علی الله للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت

قال انی تبت الآن پس معلوم شد که توبه محتضر مقبول نیست بظهور غیب و مع ذلک رکن

در حال و عزم بر عدم عود در استقبال هم متصور نیست و هو معنی قوله صلی الله علیه و آله وسلم

ان الله یقبل توبة عبده مالم یغرغر ای مالم یحضره الموت کذا فی تفسیر بیضاوی و عن صفوان

بن عسال قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم ان الله تعالی جعل فی

في المغرب بابا عرضه مسيرة سبعين عاما للتوبة لا يغلق ما لم تطلع الشمس من قبله وذلك قول

الله تعالى يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في

ايمانها خيرا رواه الترمذي وابن ماجة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم ثلث اذا خرجن لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها

خيرا طلوع الشمس من مغربها والدجال ودابة الارض رواه مسلم وعنه عنه قال قال رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بادروا بالاعمال ستا الدخان والدجال ودابة

الارض وطلوع الشمس من مغربها وامر العامة وخويصة احدكم رواه مسلم وامر العامة الفتنة

العامة وخويصة احدكم حضور الموت قال الطيبي وطلوع شمس از جانب مغرب ودابة الارض

هر دو در يكروز يا در دو روز پس يكديگر بظهور آيند وباقي اشراط ساعت بعد ازان ظاهر شوند

كذا في حديث صحيح مسلم لهذا سد باب توبه نزديست وحجت ايشان كه ميگويند كه توبه

مومن عند حضور موت چون فرشتگان بيند وعند ظهور علامات قيامت وبعد ازان مقبولست

ومراد از عدم قبول توبه درين مواطن توبه كفارست نه توبه مومنان بنظر نمايده ودر حاشيه

مدارك از شرح امالي آورده كه اين قول علما بالغ ست شايد كه اين نزد جبقي رسيده باشد

بتعالى

قیاس را درین باب دخلی نیست والله اعلم و در فتاوی برهنه قبول توبه موقوف عند

طلوع شمس من مغربها و بعد ذلک ذکر کرده و توبه محتضر مومن ذکر نکرده و در عقائد سنیه قبول

وصحت توبه محتضر ذکر کرده و باقی بیان نکرده دیگر بدانکه عصیانات بغیر توبه مغفور شوند

یا نه شوند پس در کبائر سوای شرک اختلاف ست و شرک معاف نمیگردد بغیر توبه و بیزاری

ازو و درین هیچ اختلافی نیست قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون

ذلک لمن یشاء اما آنچه در مسند امام احمد وارد ست عن ثوبان قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول ما احب لی الدنیا بهذه الآیة قل یا عبادی

الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا فقال رجل فمن

اشرک فسکت النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ثم قال الا ومن اشرک ثلث

مرات رواه احمد شراح میگویند که مشرک را نه بخشند مگر بتوبه فقوله الا ومن اشرک ای بشرط

التوبة و دخوله فی الاسلام اما صغائر بسبب حسنات بخشیده می شوند باتفاق اهل سنت

وجماعت قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیآت اما کبائر سوای شرک و سوای

حقوق الله تعالی وحقوق العباد مختلف فیه اند پس معتزله میگویند که سوای توبه مغفرت

کبائر جائز نیست و واجب ست بر الله تعالی عذاب مرتکب کبیره و اهل سنت و جماعت

عفو از کبیره بغیر توبه جائز دارند لقوله تعالی ویغفر مادون ذلک لمن یشاء اما سخن در آنست

که الله تعالی عفو از کبائر بغیر توبه وعده کرده ست یا نه پس درین نیز اختلاف ست پس

جماعتی بر ظواهر نصوص رفته اند و گویند که حق سبحانه و تعالی وعده کرده ست بمغفرت

کبائر بغیر شرط توبه ولیکن بشرط موت بر ایمان و در وعده حق خلاف نیست ان الله لا یخلف

المیعاد قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و در تفسیر مدارک و تفسیر بیضاوی و تفسیر

آورده اند و تقیید بالتوبة خلاف الظاهر و احادیث نیز گواه اند بر مغفرت کبائر مومنین

بغیر شرط توبه بر طریق وعده نه بر طریق مشیت چه وعده دیگر ست که در آن خلاف نیست

ان الله لا یخلف المیعاد و خلاف وعده کذب ست و آن بر خداوند تعالی جائز نیست و

خلاف وعید لطف و رحمت ست و آن جائز ست عند بعض المحققین من اهل السنة و مشیت

وعده نیست چنانچه در دیگر آیت فرموده ویغفر مادون ذلک لمن یشاء و عن عباس ابن مرداس

ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی اله وصحبه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة فاجیب انی

قد غفرت لهم ما خلا المظالم فانی آخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت للمظلوم

من

من الجنة وغفرت للظالم فلم يجب عشية فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجيب

الى ما سأل قال اي الراوي فضحك رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر بابي انت وامي ان هذه لساعة ما كنت تضحك فيها فما

الذي اضحكك اضحك الله سنك قال ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد

استجاب دعائي وغفر لامتي اخذ التراب فجعل يحثو على راسه ويدعو بالويل والثبور

فاضحكني ما رأيت من جزعه رواه ابن ماجة وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور

نحوه وعن ابن عباس رض عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال قال الله

تعالى من علم اني ذو قدرة على مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالي ما لم يشرك بي شيئا رواه

في شرح السنة وفي الحديث القدسي يا ابن آدم انك لو لقيتني بقراب الارض خطايا ثم

لقيتني لا تشرك بي شيئا لاتيتك بقرابها مغفرة رواه الترمذي عن انس ورواه احمد والدارمي

عن ابي ذر والقراب بالكسر والضم المقدار والعدد وعن ابي ذر رض قال قال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من لقي الله تعالى لا يعدل به شيئا في الدنيا ثم كان عليه مثل

جبال ذنوب غفر الله له رواه البيهقي في كتاب البعث والنشور قوله لا يعدل اي لا يشرك

وعن معاذ قال كنت ردف النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم على حمار ليس

بيني وبينه الا مؤخرة الرحل فقال يا معاذ هل تدري ما حق الله على عباده وما حق العباد

على الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله على العباد ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا

وحق العباد على الله ان لا يعذب من لم يشرك به شيئا فقلت يا رسول الله افلا ابشر الناس

قال لا تبشرهم فيتكلوا متفق عليه واحاديث ازين قبيله دیگر نیز وارد شده اند واحادیث که

در فضائل بعضی اعمال بعنوان عموم مغفرت وارد یافته اند وبصحت رسیده اند احاطه

آنها در کتاب تجلية القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشيخ نور الدين محمد قدس سره وارد است

وآن کتاب مشتمل ست بر چند ابواب مثلا باب من جاء في حقه غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر

او ما تقدم من ذنبه من غير ذكر ما تأخر باب من جاء في حقه خرج من ذنبه كيوم ولدته امه

باب من جاء في حقه غفر الله له باب من جاء في حقه غفر الله ذنوبه وان كان مثل زبد البحر

او اكثر مثل زبد البحر وهمچنين چند ابواب آورده ست ودر هر بابی آنچه بصحت رسیده ست

عند ائمه محدثین آنرا ایراد نموده وآنچه قصاص ووعاظ آورده اند در کتب ایشان از

فضائل اعمال ونزد ائمه محدثین ثابت نشده ست آنرا ذکر کرده وباید دانست که آفات وبیاد

امراض و بلایا و زلازل هم سبب تکفیر ذنوب می گردد و احادیث درین باب هم بسیار وارد

شده اند اکنون حجت آن جماعت شنو که می گویند که صغائر بسبب صالحات بخشیده می شوند کما

قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات چنانچه فریق اول میگویند و اما کبائر سوای حقوق العباد

و سوای شرک بغیر توبه جائز ست مغفرت آنها بفضل الهی در حق سبحانه و تعالی بمغفرت کبائر بغیر

توبه وعده نکرده ست و لیکن بمغفرت آنها مومنین را امیدوار کرده ست بقوله قل یا عبادی الذین

اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و القنوط کفر و الامن من خوف الله کفر و الایمان بین

الخوف و الرجا کما ورد فی الحدیث بدانکه فرق میان قنوط و یاس آنست که قنوط بمعنی عدم

اعتماد ست بر وعده مع استحقاق و مقابلش رجا ست و یاس بمعنی عدم اعتماد ست بسبب

عدم وعده مع عدم استحقاق و مقابلش طمع و غرور ست پس حق سبحانه و تعالی فرموده لا تقنطوا

من رحمة الله ای مع استحقاقها بالتوبة و الطاعة ان الله یغفر الذنوب جمیعا ای ذنوب

التائبین بقرینة النهی عن القنوط مع استحقاق الرحمة لانه تعالی وعد بالمغفرة للتائبین و

انی لغفار لمن تاب و انه کان للاوابین غفورا و تمنی مغفرت مع ارتکاب معصیت بغیر توبه

غرور و حمق ست و امن ست از مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و این تمنی چون تمنی

حیوة ست مع تناول سم هکذا فی التفسیر مختصر التبیان و رجا آنست که کسی تخم در زمین کارد

و امیدوار ماند که حق سبحانه و تعالی بکرم خود باران رحمت بفرستد و این زراعت را از آفات

نگاه دارد تا بر دهد و مقابلش قنوط ست و طمع و غرور و حمق آنست که بغیر کاشتن تخم در زمین

این آرزو برد که زراعت از خود پیدا شود و بر دهد کذا فی تنبیه الغافلین و مقابلش یاس ست

و از این غرور حق سبحانه و تعالی نهی فرموده فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور و نیز

در قراءة ابن عباس و ابن مسعود ان الله یغفر الذنوب جمیعا لمن یشاء من عباده وارد ست

کذا فی شرح المشکوة للطیبی او للمظهر و اجماع اہل سنت و جماعت بر آنست که کتاب و سوال

میزان و حساب حق ست و ہر چہار علی حده ست علی ما صرح به التفتازانی فی شرح العقائد النسفیة

قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و آنچه ذکر کرده شد از احادیث

از مغفرت ذنوب بغیر توبه مراد از آن مغفرت ذنوب صغائر ست و آن وعده حق ست و لیکن چون

گناه را گناه پر و بال داند و الا کافر گردد نعوذ بالله من ذلک و مغفرت کبائر در مشیت او ست و

نیز جائز ست عقاب بر صغیره و عفو از کبیره چنانچه در علم کلام ثابت ست و حدیث عباس بن مرداس

که بالا گذشت نزد اکثر محدثین ثابت نیست علی ما صرح به فی تجلیة القلوب و نزد بعض ثابت ست و

بر تقدیر ثبوت پس بعضی گویند که در حق حجاج ست و بر تقدیر عموم امت پس این حدیث از آحاد

ست و آن علم قطعی نمی بخشد علی ما صرحوا به فی علم الکلام والاصول و در حدیث صلوة تسبیح از جهة

مغفرت صغائر و کبائر مذکور ست ولیکن آن هم از آحاد ست و شیخ ابن جوزی موضوع گفته

ست و سائر احادیث مغفرت که بالا مذکور شده‌اند که طرق آنها هم آحاد اند پس آنها از نصوص

قاطعه که در حق عصاة از کتاب و حساب و سوال و میزان وارد شده اند معارض نیست چه تعارض

در تساوی یا قوت متعارضین صورت بندد پس طریق در رخ گرفتن واجب ست و غرور از طریق

شیطانی ست و خلاصه تحقیق محققین درین باب اینست که اگر حق سبحانه و تعالی عدل و انصاف

کند در حق بندگان خود هیچکس نجات نیابد از عذاب دوزخ مگر معصومان و کسانیکه ایشان را

از شفاعت معصومان قبل از حساب یا بعد از آن پیش از عذاب حظی عظیم خواهد رسید اما آنچه در

حدیث صحیحین آمده لن ینجی احداً منکم عمله قالوا ولا انت یا رسول الله قال ولا انا الا ان یتغمدنی

الله منه برحمة و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده لا یدخل احداً منکم عمله الجنة ولا یجیره من النار

ولا انا الا برحمة الله عدم استغناء خود از رحمت حق اظهار نموده اند و هضم نفس کرده اند و الا معصومان

حق را خوف عذاب نیست و اگر بحر رحمت بکشاید کفار هم طمع دارند بدخول جنت و عفو الی غیر ذلک

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم لو يعلم المومن ما عند الله من العقوبة ما طمع

بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد متفق عليه وشفاعت ده

قسمست شش قسم از ان ده خاص است بان حضرت وتفصيل آن در کتب حدیث است دیگر بدانکه توبه

بر فور واجب است نه بر تراخي چه امر بدان غير موقت است قال الله تعالى وانيبوا الى ربكم الآية

وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون الآية يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا وتاخير توبه

گاهي بسبب استخفاف گناه مي باشد وآن كفر است بالاتفاق صرح به في شرح العقائد النسفية والعقائد

السنية وتكميل الايمان والفتاوى البرهنة وغيرها ومي فرمايند علماء الدين ومشائخ راه يقين كه اكثر

مسلمين كه مسلوب الايمان مي شوند اعاذنا الله منه بشوم حقير پنداشتن گناه است واكثر مسلمين بقصور

مسلمين اند ودر حقيقت كافرين نعوذ بالله منه بدين سبب است وشيطان كه عند النزع فريب داده سلب

ايمان مي كند هم بدين سبب است چه بشوم استحقار معاصي در علم حق بر دختم كفر مي شود نعوذ بالله منه پس عند

نزعش شيطان برو دستگاه مي يابد تا كفر او صريح و واضح گردد بر فرستگان انما الاعمال بالخواتيم

ومثالش در فتاوى برهنه گفته چنانچه لغو ودروغ گويد وغيبت كند وخوف را از دل او دهد ودر دل

ترس وپشيماني نيارد وباك نكند ايمان بر باد داده اند نعوذ بالله منه والشان را از ان خبر نه

ونیز گفته که توبه علی الفور واجب ست وتسویف حرام ست فی الحدیث اکثر صیاح اهل النار من التسویف دیگر بدانکه عند اهل سنت وجماعت بنده بگناه کردن از ایمان بیرون نمی آید ومعتزله وخوارج می گویند که مؤمن بگناه از ایمان خارج میگردد ولیکن باستحلال معصیت وباستحقار آن نزد همه کافر میگردد واکثر مردم ازین باب کفر باستحقار معصیت غافل اند واستحقار معصیت از اکثر مؤمنین بوجود می آید بیت بیرون زگور لاف کرامت چه میزنی ،، ایمان اگر بگور بری صد کرامت ست ،، عن عبد الله بن مسعود رض قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل یخاف ان یقع علیه وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه فقال به هکذا ای بیده فذبه ای طرده عنه الحدیث رواه البخاری موقوفا وعن انس رض قال انکم لتعملون اعمالا هی ادق فی اعینکم من الشعر کنا نعدها علی عهد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من الموبقات یعنی المهلکات رواه البخاری وعن عائشة رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال یا عائشة ایاک ومحقرات الذنوب فان لها طالبا رواه ابن ماجة ودر شرح عقائد نسفیه تحت قول الماتن ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء من الصغائر والکبائر آورده که بعضی اشاعره گمان می برند که خلف در وعید کرم ست پس جائز ست من الله خلف او ومحققان برخلاف وی اند چراکه

مر علی انفه

در خلف وعید تبدیل قول است وآن جائز نیست قال الله تعالی ما یبدل القول لدی واین نفی
عفو نمیگردد چه مغفور از عمومات وعید مستثناست اکنون بدان ایها اللبیب صادق که طالب را باید
که چون او را توفیق توبه یابد غسل کند وجامه پاک بپوشد ودر خلوت رود ودوگانه نماز نفل بر خاک بگذارد
نه بر سجاده چه در خاک فروتنی زیاده است بعده سجده کند وبحضور دل مع عجز والحاح هر صغیره وکبیره را
یاد کرده مغفرت خواهد وتوبه کند هر چند یاد دارد بعد از آن علی الاجمال توبه کند از دانسته ونادانسته
از صغائر وکبائر کذا فی غنیة الطالبین لمحی الدین الشیخ عبد القادر جیلانی وهمچنین در فتاوی برهنه
ومکتوبات منیریه آورده ولیکن درین هر دو بجائی دوگانه نفل چهار رکعت نماز گفته اند واول مطابق
حدیث است فی غنیة الطالبین عن علی کرم الله وجهه قال سمعت ابابکر وهو یقول قال رسول الله صلی
تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلی رکعتین واستغفر الله من ذنبه الا
کان حقا علی الله ان یغفر له لانه تعالی یقول ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما
انتهی ودر حصن حصین برمز اربع حسان از صحاح ستة وابن حبان وابن سنی آورده ما من رجل یذنب ذنبا
ثم یقوم فیتطهر فیتوضأ ثم یصلی رکعتین ثم یستغفر الله الذنب الا غفر الله له الذنب ودر مشکوة بروایت
الترمذی وابن ماجة لفظ یصلی آورده ورکعتین ذکر نکرده پس چون نزد ابی حنیفه نمازها ما از نوافل

ادوا ربع

روز وشب چهار رکعت سنت و بهتر است نزدوی چهار رکعت بیک سلام پس بنابران در مکتوبات

منیریه و فتاوی برهنه بچهار رکعت حکم کرده و باید که در وقت توبه ملامت کند نفس خود را و اهوال

قیامت و سختیهای آن یاد آورده گریه کند اگر گریه اش نیاید بتکلف بگرید چه این هم مفید است

وعن عبد الله بن مسعود رفع قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما من عبد مؤمن

یخرج من عینیه دموع وان کانت مثل راس الذباب من خشیة الله ثم یصیب شیئا من حر وجهه الا

حرمه الله علی النار رواه ابن ماجه وحر بضم حیم ظاهر وجه ای ثم یصیب دمع من عینیه الی شیئی

من ظاهر وجهه وقال فی باب الجهاد فی حدیث ابی هریرة بروایة الترمذی والنسائی لا یلج النار من بکی

من خشیة الله حتی یعود اللبن فی الضرع الی آخر الحدیث و در حدیث صحیحین در هفت کس یکی آنست

را در روز قیامت ظل الله باشد یعنی در پناه حق باشند وقیل مراد از ظل الله سایه عرش است یکی گریه

کننده از خشیة الله آمده و در غنیة الطالبین فرموده که تائب را باید که بحسب هر سیئه متماثل آن از

حسنه بجا آرد از جهت کفارة تا بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات همه سیئاتش بالکل محو شوند چنانچه بتکفیر

شرب خمر بتصدق شراب شیرین حلال چون شیر و شهد و بتکفیر سماع ملاهی بسماع قرآن و احادیث رسول

وحکایات صالحین و بتکفیر قعود جنب در مسجد باعتکاف است در وی و بتکفیر مس محدث مصحف مجید را

بکثرت تلاوه قرآن و اکرام مصحف است و تکفیر قتل نفس بغیر حق تحریر رقبه است و تکفیر ایذاء مردم احسان
بایشان ست و دعاء بخیر برای ایشان و تکفیر طعنه و عتاب و نمیمه بمدح و ثناء ست پیش ایشان
مگر چون اهل بدعت نباشند که مدح ایشان جائز نیست چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و قلد فی غنی
العلم باندک تفاوت و بهر مثالات دران ذکر کرده و گفته که تکفیر قعود در معصیت باعتکاف و صدقه
از غضب کفارت شود فی الحدیث اتبع السیئة الحسنة تمحها و در مکتوبات مینویسد فرموده که بدرگاه
پروردگار خود اعتذار کند و گوید الهی بنده گریخته بدرگاه آمده از وی عفو کن که گنهگار امیدوار
رحمت توست یا غفار و در باقی عمر او را از کار بد نگهدار و این دعا بخواند یا مجلی عظائم الامور یا
منتهی همة المؤمنین یا من اذا اراد امرا فانما یقول له کن فیکون احاطت بنا ذنوبنا فتب علینا
انک انت التواب الرحیم یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا یغلطه السائل یا من لا یبرمه الحاح
الملحین اذقنا برد عفوک و حلاوة رحمتک انک علی کل شیئ قدیر انتهی حاصله و در استغفار فوائد
فوائد بسیار فی الحدیث من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا و من کل هم فرجا و رزقه من
حیث لا یحتسب رواه احمد وابوداود و ابن ماجة و فی الحدیث طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا
کثیرا رواه ابن ماجة والنسائی و در غنیة گفته که صحت توبه بچهار علامت شناخته شود یکی حفظ

زبان

زبان از کذب و غیبت و فضول دوم خلو قلب از حسد و عداوت بکسی سیوم مفارقت از صحبت بدکاران چهارم استعداد برای موت و اجتهاد در طاعات و استغفار بر معصیت و ثبوت شدن توبه را چهار نشانه معلوم کرده می شود اول انقطاع از مجالس اہل غفلت و ابتلا و مخالطة الصالحین ثانی انقطاع از ہر معصیت و اقبال بر جمیع طاعات ثالث ذہاب محبت دنیا و متاع آن از دل و ثبوت تفکر آخرت و موت در دل رابع فراغ خاطر وی از تردد رزق چه روزی یا دهنده حاضر و ناظر ست و ہر که در وی این چہار صفت یافته شود او از توابین متطہرین ست که در حق ایشان وارد ست ان الله یحب التوابین ویحب المتطہرین و در مکتوب سیوم از مکتوبات جینیریه آورده که ای طالب چون توبه شکنی در حال باز توبه کن ہمچنین دوم بار و سیوم بار تا صد بار تا ہزار بار تا ہزاران بار ہر بار که باتباع شیطان در بلا می افتی در حال ببارگاه ذی الجلال رجوع کن که چون در معاصی چست و چالاک میشوی باری در توبه ہم چست و چالاک شو چون در کار گناه عاجز نیستی بار در کار توبه عاجز مشو و حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه عاجز نیست اگر تو ہزاران بار توبه شکنی و ہر بار باز رجوع کنی حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه تو عاجز نیاید او قدرت کامل می دارد اگر ترا بفریبد نفس مکاره تو و گوید ترا که ازین توبه چه سود که تو باز می شکنی

توبه را جواب ده که ای نفس کافر شاید که پیش از گناه بمیری پس این توبه سود بخش خواهد شد که گناه

گناه سابق را محو خواهد ساخت انتهی بزرگی گناه کرد و شرمنده گشت که چگونه در بارگاه لاابالی

وی یا روی آرم چه عهد شکنی کردم فی الحال از غیب شنید بیت: بازآ بازآ در راه ما بازآ،، گر سوی

طالب درگاه ما بازآ،، چونکه لاتقنطوا از ما تو داری یاد،، سارت گر بیائی شاه ما بازآ،، و در

مکتوبات منیری ست که یکی توبه شکست و در دل تفکر کرد که اگر بدین بیحیائی و بدخلقی در حضرت صمدیت

روی آرم حالم چگونه خواهد شد هاتفی آواز داد اطعتنا فشکرناک ثم ترکتنا فامهلناک فان عدت

الینا قبلناک و در حدیث صحیحین آمده ان عبدا اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره لی فقال

ربه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب

اذنبت ذنبا فاغفره لی فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء

ثم اذنب ذنبا قال رب اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت

لعبدی فلیفعل ما شاء متفق علیه والله اعلم بالصواب فصل هفتم در بیان توبه از حقوق الله و از حقوق

عباد و هر یک ازین دو بر نوعی ست جانی و مالی و توبه مالی در حقوق عباد عبارت ست از رد المظالم

و این همه انواع توبه عملی ست بدان ای طالب صادق که اگر بر تائب فرضی از فرائض الله تعالی باشد از

اگر

ترک کرده بود پس اگر عمدا باختیار خود بغیر عذر شرعی ضایع کرده است برو دو چیز لازم می گردد یکی توبه

بر ظلم نفس خود که در تضییع آن بعمد واختیار بی عذر شرعی ظلم است بر نفس وی چنانچه نصوص بدان

ناطقه اند پس توبه از ان ندامت است بر تضییع آن و ترک تضییع آن در حال و عزم بر عدم عود بر تضییع آن

در استقبال دوم قضاء آن اگر توبه کرد و قضای آن نکرد از دو باش بر نیاید مگر آنکه تخفیف وبال حاصل

گردد واگر قضای آن کرد و توبه نکرد وبال عدم توبه و گستاخی تضییع بر و باقی ماند واگر بعمد ترک نکرده است

چنانچه بسبب فراموشی یا خواب یا بیهوشی یا جنون یا مستی مباح از و فوت شده است یا بی اختیار

از و فوت شده است اعنی باکراه و یا بعذری دیگر از عذرهای شرعی از و فوت شده بود درینها همه

صورتها بر و قضا است فقط و توبه او همین قضاء است و بس و واجبات چون فرائض اند در حکم

واگر واجبی و فرضی که عوض ندارد چون نماز عید و سکوت عند خطبه و نماز جنازه و امثال ذلک ضایع

نموده است در ان توبه کافیست چون قضاء ندارد اگر نماز بکراهت تحریمه ادا کرده است بسبب ترک

واجبی از واجبات نماز اعاده آن واجب است مادامکه وقت باقیست و بعد از وقت نیز چه

ادا بکراهت بهتر است از قضاء بی کراهت واین مذهب ماست و در مذهب امام احمد بن حنبل

بعد از وقت هم قضا باید کرد صرح به غوث الثقلین از امام وی احمد بن حنبل در غنیة الطالبین

و در مذهب ما قضاء سنن موکدات بعد الوقت سوای سنت فجر نیامده است و در قضاء فجر هم تفصیل است

در کتب فقه و در مذهب شافعیه و حنبلیه سنن مؤکدات را بعد الوقت هم قضا باید کرد و غوث الثقلین

در غنیة الطالبین گفته چون از قضاء فرائض فارغ شود شروع کند در قضاء سنن مؤکدات پس معلوم شد که

که در مذهب امام احمد سنن را در قضاء تابع فرائض نمی دارند بلکه علی احده قضاء می کنند و حضرت غوث

الثقلین حنبلی المذهب اند و مذهب امام شافعی را در قضاء سنن شیخ عبد الحق در شرح مشکوة ذکر کرده است

دیگر بدانکه حج را قضاء نیست و جمیع عمر وقت اوست ولیکن بتاخیر آثم گردد چون عذری نباشد چه فرضیت

حج بر فور است وهو الاصح والمختار کذا فی البرجندی و غیرها چه حیات در سال آینده مشکوک است پس تاخیر حج بنا بر اعتماد

بر بقاء عمر در سال قابل که مشکوک الوجود است گناه است پس اگر یک سال یا دو سال یا زیاده از آن بعد فرضیت

حج بغیر عذر تاخیر نمود بعد از آن حج کرد باید که از گناه تاخیر اعتذار و استغفار کند این است مذهب امام ابی حنیفة

و ابی یوسف رح که تاخیر گناه است و امام محمد و امام شافعی رح می گویند که در تاخیر گناهی نیست ولیکن چون

چندان تاخیر کرد که موت بوی رسید و حج فوت شد آثم گشت بالاجماع و عن ابی امامة رضه قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات

و لم یحج فلیمت ان شاء یهودیا و ان شاء نصرانیا رواه الدارمی اگر تارک حج مال اندک دارد که همه حقوق را

کفایت

کفایت نمی تواند کرد پس حقوق العباد مقدم باید داشت پس اول دین قوی ادا باید کرد

پس متوسط پس ضعیف و امام ابوحنیفه دین را سه قسم کرده یکی قوی و آن بدل قرض

و مال تجارت ست دوم متوسط و آن بدل مالی که برای تجارت نبود چون ثمن ثیاب

بذله و عبید خدمت و دار سکنی سیوم ضعیف و آن بدل غیر مال ست چون مهر و وصیت

و بدل خلع و صلح از دم عمد و دیت و بدل کتابت کذا فی الاشباه و النظائر و شرحه

للحموی و مغصوب و مسروق بر همه مقدم ست پس اگر مالش از حقوق عباد افزون ماند

شروع کند در اداء حقوق الله پس زکوة دهد بعد ازان کفارات و فدیات و اضحیه

و فطره و نذر را پس ادا کند هرچه الفیاء او تواند بود ازان پس باید که همه حقوق الله تعالی را

از وقت بلوغ تا زمان توبه یاد کرده ادا کند و آنچه قبل از بلوغ نزد بعضی فرض میگردد

چنانچه زکوة بر صبی عاقل نزد شافعی فرض ست آنرا نیز وقت توبه ادا نماید تا باجماع

از وبال حقوق الله بیرون آید و این احتیاط ست و هر حق را از حقوق الله تعالی که

بتقصیر خود بغیر عذر از وقت آن تاخیر کرده ست پس وقت توبه آنرا قضا کند و توبه

کند و استغفار بخواند تا از وبال گناه تقصیرش برآید والا توبه او بهمین قضاء حقوق و بس

و چون حقوق الله تعالی مالیه است و وقت توبه او مفلس گشت باید که شب و روز بکوشد در تحصیل

مال تا اداء کند او حقوق الله تعالی را و اگر قدرت اکتساب ندارد پس شب و روز در ندامت و

استغفار کوشد امید است که غفار الذنوب از وی عفو و تجاوز کند اگر پیر فانی بر صوم قادر

نیست و استطاعت فدیه هم ندارد و یا کسی بنذر صیام عمر همه بر خود لازم کرده است پس از صوم عاجز آمده

مفلس گشت این هر دو را توبه و استغفار کافی است باز اگر بمال رسیده اند فدیه دهند هر چند ایفاء

آن فدیات از آن مال می توانند بود بدهند مگر چون خود محتاج تر باشند بدان مال از دیگران

و در مجموع خوانی عبارات از فتاوی کبیری آورده چون صیام عمر بنذر بر خود لازم ابدی کرد پس بر

صیام قدرتش نماند و عاجز گشت و استطاعت فدیه هم ندارد پس شب و روز از برای کفارت روزه دارد

و شب و روز با استغفار مشغول ماند انتهی حاصل و حقوق العباد مقدم است بر حقوق الله تعالی در این

حدود

باب کما صرح به الفقهاء فی علم الفرائض اگر مرتکب حد حدود الله باشد چون حد زنا و تعزیر شرب خمر و حد

قطع طریق و قطع ید در سرقه و مانند آن آنها را پیش مردم ظاهر نکند و هتک ستر خود نکند و عیوب خود

پیش قاضی اظهار نکند بلکه بتضرع و زاری در حضرت باری زبان طلب مغفرت با حسرت و ندامت

برگشاید امید واثق است که حق سبحانه و تعالی از وی معاف فرماید و اظهار حدود الله پیش مردم

در صحت توبه شرط نیست و توبه او بجز اظهار آنها صحیح است صرح به الشیخ محی الدین غوث

الثقلین عبد القادر جیلانی قدس سره در غنیة الطالبین واگر عیب خود پیش قاضی

ظاهر ساخت پس بر قاضی لازم است اقامت حدود الله بروی و قاضی را معاف کردن

حدود از محدود بعد از ثبوت نمی رسد چه او در حدود الله ولایت اسقاط ندارد قال الله تعالی

ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر اگر تائب بعد

بعد از اثبات حد بر خود اباکند از اقامت آن بروی قاضی را لازم است اقامت آن

بروی فی غنیة الطالبین قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اتی بشیئ

من هذه القاذورات فلیستتر بستر الله تعالی ولا یبدین لنا صفحته فان من ابدی لنا صفحته

اقمنا حدود الله علیه فان خالف ما قلناه ورفع امره الی الوالی فاقام علیه الحد وقع موقعه

صحت توبته ویکون مقبولة عند الله تعالی وبرئ من عهدة ذنبه وتطهر من اثمه والطهرة انتهی

صفحه گردنه هر چیز و مراد اینجا خفی از ذنوب است ای من اظهر لنا ذنبه الخفی فی المشکوة

عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال تعافوا الحدود فیما بینکم فما بلغنی من حد فقد وجب رواه ابوداود

والله اعلم پس ازین حدیث معلوم شد که چون حدود را با یکدیگر معاف کنانند و پوشیده نمایند اگر بحاکم نرسد

معاف کنانیدن و پوشیدن ستر یکدیگر ولیکن چون بوالی مرفوع ساختند والی را نمیرسد که معاف کند از وچیزیکه

گذشت قوله فقد وجب ای فقد وجب علیّ ان اُقیم الحدّ علیه بعد ان بلغنی خبره کذا فی شرح عبد الحق وکذا

فی مجمع البحار فی مادة عفو ومثل این حدیث در حق ماعز بن مالک اسلمی وارد است که با کنیزک هزال بن نعیم

زنا کرده بود و هزال ماعز را بر کنیزک خود گرفت واسم کنیزک فاطمه بود پس ماعز را هزال بسوی آنحضرت فرستاد

تا چهار بار اقرار کرد بر نفس خود بزنا پیش آنحضرت پس او را رجم کردند و آنحضرت هزال را فرمود لو سترته

بثوبک کان خیرا لک رواه ابو داود وقیل کنیزکی دیگر بود و ماعز بن مالک یتیم بود و هزال بن نعیم او را پرورده بود

وتمام قصه او در شروح احادیث است ونعیم بن هزال حدیث ماعز بن مالک ذکر میکند از پدر خود هزال بن نعیم

ونیز آنحضرت در حق ماعز فرمودند چون خبر کردند که ماعز عند رجم او میگریخت چون الم ضرب می یافت هلّا ترکتموه

لعلّه ان یتوب فیتوب الله علیه رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة اما آنچه در حدیث عائشة آمده ان

النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال اقیلوا ذوی الهیئات ای الخصائل الحمیدة عثراتهم الا الحدود

رواه ابو داود این خطاب بائمه است نه بعامه کذا قال الشیخ وجون قوله اقیلوا الی آخره ای اترکوا التادیب

والمواخذة عن عثرات اصحاب الحمیدة الا الحدود الله تعالی فانها لا تترک اصلا یا اهل الولایة کذا قال الشیخ

بعلی

پس این امر خاص است باهل آن از ائمه کرامت و ولات آن امرا اند و حضرت غوث

الثقلین در غنیة الطالبین فرموده که تائب را باید که خود را باظهار حدود الله که بروست

فضیحت نکند بلکه بپوشد و از خداوند تعالی مغفرت خواهد و بانواع مجاهدات مشغول

گردد چون صیام النهار و قیام اللیل والاکتفاء بقلیل از مباح و ترک لذات و تورع و قراءة

القرآن وکثرة الصلوة والتسبیح وغیر ذلک انتهی اکنون بیان حقوق العباد بشنو و وبال

این نوع حقوق صعب تر است از وبال حقوق الله تعالی صرح به فی مکتوبات المنیریة وغیرها

پس هر حقی از حقوق العباد که بتقصیر خود ضائع کرده است آنجا دو چیز لازم می آید یکی

قضاء حقوق دوم توبه و استغفار چه آن تقصیر عبارت از ارتکاب مناهی است پس آن

حق الله است مثلا اخذ مال برشوت و غصب و سرقه و بیع بغبن فاحش و ربا و خداع

و مثلا استحقار مسلم و ایذاء او بغیر موجب شرعی پس درین هر دو صورت یکی حق عبد است

دوم حق الله که ارتکاب مناهی است پس توبه و استغفار مع اداء حقوق العباد لازم میگردد

و اگر بغیر تقصیر بود پس اداء الحقوق کند و بس و هیچ حاجت نیست بتوبه و استغفار

پس استقراض بنیت اداء حاجت و بیع و شراء بوجه شرعی و امثال ذلک همه جائز است

منهی نیست پس آنجا بعد اداء حقوق حاجت نیست بتوبه واستغفار بدانکه حقوق العباد دو

نوع است نوعی مالیست ونوعی غیر مالیست ومالی اگر بتقصیر وی وعدم اجتناب وی از منهیات

بود پس ادا کردن آن عبارتست از رد المظالم است وآن جمع مظلمه بکسر میم است واین بمعنی غصب

وبمعنی آنچه بظلم بر وی آمده پس اگر آن مال عینی است وموجود بود بعینه رد کند بر مالک وی واگر موجود

نبود قیمتش دهد واگر آن مال مثلی بود وموجود بود بعینه رد کند والا مثلش دهد واگر بوجه

شرعی گرفته است التزام بوجه شرعی ادا نماید واگر بر وی نفقات اهل خانه وی واقرباء وی

باشد التزام ادا کند والا ظلم کرده باشد بر ایشان واگر صاحب حق را حق وی نرسید تا آنکه

صاحب حق بمرد پس بوارثان وی برساند واگر وارث ندارد ویا وارث وی معلوم نبود که هست

یا نیست یا کدام جای است یا آن صاحب حق دور است که آنجا آن مال رسانیدن نمی تواند

ویا خبر او منقطع شد که مرده است یا زنده ووارث وی معلوم نبود پس درین همه صورت

آن مال را بدست قاضی متدین بسپرد واگر قاضی متدین نیابد پس تصدق کند بدین نیت

که اگر او را ویا وارث وی را دریابد بدهد وآن تصدق از وی در عمل نامه وی نوشته شود

کذا فی شرح الحموی علی الاشباه والنظائر وکذا فی العقائد السنیة ودر مکتوبات منیریه گفته

تصدق

تصدق کند یا بمصالح مسلمین صرف نماید و در غنیة الطالبین گفته که رد دانق از حرام افضل است
عند الله تعالی از شش صد حج مبرور و قیل از هفتاد حج مقبول و ابن مبارک فرموده که ترک
یک فلس افضل است از تصدق صد فلس و صلوٰة رضاء الخصماء عند الیسر و الوسع هیچ
سودی ندهد صرح به الحموی و غیره و صرح به فی فتاوی البرهنة ناقلا عن الخلاصة والخزانة والسراجیة
والملتقط و اما عند العسر والافلاس مع سعی در ادائی دیون به نیت صادق سودی دهد
آن نماز او را چنانچه کتب مشائخ باین گواهی دهند و چون تائب مفلس شد با اجتهاد کند در اداء
حقوق و چون به نیت صادق الکت ب کردن گرفت از جهت سعی اداء حقوق العباد پس پیش از
اداء بمرد یا از کسب مانده شد و باز توانا نگشت حق سبحانه و تعالی خصماء او را در روز قیامت
از وی راضی کناند هکذا کتبه وحید عصره شاه عظمة الله جهونکری بیده فی بیاضه عن بعض
الفضلاء از جهت آنکه این کس در نیت اداء دیون صادق است بعد از توبه اگر حق تعالی
او را مالی دادی او فی الفور اداء دیون خود مکردی و در وسع او هیچ نیست مگر سعی
مع نیت اداء و تکلیف مالا یطاق جائز نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها و چون روز
و شب در سعی آن می ماند مع نیت صادق پس حق تعالی او را مالی نداده که بدان ادا

دیون خود نماید پس او چنان باشد که براء استسقاء بیرون آمد و استسقاء نمود و باران نبارید

و حقوق الله در ینجا چون حقوق العباد اند و عن ابی هریرة رضه عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله

و صحبه و سلم من اخذ اموال الناس یرید اداءها ادّی الله عنه و من اخذه یرید اتلافها اتلفه

الله علیه رواه البخاری و طیبی در شرح این حدیث در شرح مشکوة گفته که در حق کسیکه مال مردم

عند الحاجه بنیت ادائی آن بگیرد و در اداء آن سعی و اجتهاد بکند حق سبحانه و تعالی او را یاری

دهد بر اداء آن و اگر پیش از اداء بمرد پس امید است که خداوند تعالی بر حمت خویش خصما

او را راضی کند تا او را معاف فرمایند و چون کسی را نیّت اداء بود حق تعالی او را یاری دهد

و در ینجا کلام ما در آن کس است که اولا مال مردم بغیر نیّت اداء گرفته بود و بعده تائب شد و نیت

اداء کرد و سعی نمود پس امید است که این کس هم بسبب توبه مانند آن کس باشد که مال مردم اولا

به نیت ادا گرفته بود پس این را هم نصرت حق تعالی در اداء آن شامل گردد قال الله تعالی

وکان حقا علینا نصر المؤمنین و شیخ طریقت می فرمایند که چون تائب از اداء دیون عاجز

آید بسبب افلاس پس نخستین نفس خود را ملامت کند بیت چون توانستی ندانستی ز شوم

خویش‌۔ چونکه دانستی نه سودی هیچ داری پیش‌۔ پس شب روز از خداوند تعالی قضاء

دیون

ديون خود خواهد بايں مناجات يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما توتي منهما من تشاء

وتمنع منهما من تشاء اقض ديني واقض حاجتي يا قاضي الحاجات ويا كافي المهمات

انك على كل شيء قدير ويا معطي السائلين بلا استحقاق اعطني من خزائنك ما اقضي

به دينك وديون عبادك برحمتك يا ارحم الراحمين كذا في بعض الاوراد وعن ابي سعيد

الخدري رض قال قال رجل هموم لزمتني وديون يا رسول الله قال افلا اعلمك كلاما اذا

قلته اذهب الله همك وقضى عنك دينك قال بلى قال قل اذا اصبحت واذا امسيت

اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن واعوذ بك من العجز والكسل واعوذ بك من البخل والجبن

واعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال قال ففعلت ذلك اذهب الله همي وقضى عني

ديني رواه ابو داود وعن علي رض انه جاءه مكاتب فقال اني عجزت عن كتابتي فاعني

قال الا اعلمك كلمات علمنيهن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لو كان عليك

مثل جبل كبير دينا اداه الله عنك قال قل اللهم اكفني بحلالك عن حرامك واغنني بفضلك

عمن سواك رواه الترمذي والبيهقي في الدعوات الكبير ديگر بدانكه اينجا اشكالات وسوالها

جوابهاي آرند سوال اول آنكه در بعضي رسائل آورده اند چون ربا خورد يا رشوت خوار تائب

شده که بر راس مال افزود است آنرا رد کنند بر مالکش و همچنین مال رشوة را رد کنند بر مالکش
و اگر او را مالک مال ربا و مال رشوة بعد توبه پیش از رد و قبض معاف کنند و ابرائی نماید
او را حلال گردد بتحلیل مالک بعد قصد رد بخلاف مهور البغیات واجور القینات
و حلوان الکاهن و مال المقامرة که اینها را بر معطی رد نکنند و خود هم نخورد بلکه بر مساکین
واسا در تصدق نماید فرق در میان این هر دو نوع چگونه است جوابش آنکه مال رشوت و مال
ربا از همه وجوه از ملک مالک خارج نشده است چه شبه غصب است لهذا بتحلیل او بر آخذ حلال
میگردد بخلاف مهور البغیات ای اجور الزانیات واجور القینات ای المغنیات و حلوان
الکاهن بضم الحاء ای هدیة کل من یخبر عن الغیب و یاخذ الهدیة علی اخباره عن الغیب
سواء کان کاهنا او منجما او رمالا او غیر ذلک و حلوان الکاهن تمثیل فحلوان المنجم والرمال
مثله ولان الکهانة منقطع بمولد نبینا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فلم یبق الا
التنجیم والرمل صرح به العلامة الحموی فی شرح الاشباه والنظائر و مال المقامرة مالیکه
مقامر گیرد از انبار خود در قمار باختن پس چون آخذ این اموال تائب شد باید که این اموال
را تصدق کند چه مالک این اموال ملک خود را رایگانه در معاصی هلاک ساخته است و باختیار

حلوی

طمع و رغبت خود هلاک مال خود شده است و ازاله کرده است مال خود را از ملک خود براه عصیان

اگر باز اورا داده شود باز عصیان کند پس بدادن مال او را الفت داده می شود او را بر معصیت

و لتصدق مال مقامره در شرح مشکوة للشیخ عبد الحق در باب یمین در شرح حدیث صحیحین

من قال لصاحبه تعال اقامرک فلیتصدق وارد است سوال دیگر آنکه چون در حدیث صحیح بخاری

گذشت من اخذ اموال الناس یرید اداءها ادی الله عنه پس اگر کسی ارادت اداء دین

خود دارد و شب و روز در اداء آن می کوشد پیش از اداء بمرد یا مع ارادت اداء و کوشش

آن ادعیه که مذکور شدند هم می خواند و مع ذلک قبل از اداء دین بمرد پس قوله صلی الله تعالی

علیه و علی آله و صحبه وسلم ادی الله عنه چگونه درست آید جوابش اینست که اداء من الله در

این جا بر دو نوع است یکی در حین حیات مدیون و آن نصرت و اعانت است من الله تا ادا کند

دوم در روز قیامت و آن ارضاء خصما است پس چون در دنیا ادایش نشد در آخرت شد تا

سوال دیگر آنکه ارضاء خصما دران روز چگونه باشد اگر نیک اعمال از مدیون گرفته و معاوضه

دیون خود از اعمال مدیون کرده متقاضی کند پس این تقاص شد نه ارضا و اگر بغیر گرفتن اعمال

مدیون از دائن معاف کنانند پس این ظلم است بر دائن و ظلم بر خداوند تعالی جائز نیست

جوابش اینست که حق سبحانه وتعالی بکرم ورحمت خویش وائن را مقابل دیون او درجات جنت

عطاء فرماید تا او دائن را معاف کند پس بر هیچ کس ظلم نباشد واحادیث نبویه بدین طور ناطق

اند چنانچه حدیث عباس بن مرداس که در فصل سابق گذشت ونیز حدیثی دریندباب در شمائل

محمدیه از مواهب لدنیه للعلامة القسطلانی بروایت انس بن مالک وارد است وآن حدیث دراز ودر اثنا

آن گفته فقال الله للطالب ای لطالب حقه علی آخر ارفع بصرک وانظر فقال یا رب اری مداین من ذهب

وفضة مکللة باللؤلؤ لای نبی هذا ولای صدیق هذا ولای شهید هذا قال لمن اعطی الثمن

قال یا رب ومن یملک ذلک قال انت تملکه قال بماذا قال بعفوک عن اخیک قال یا رب فانی عفوت

عنه قال الله تعالی فخذ بید اخیک وادخله الجنة الحدیث سوال دیگر اینهمه که گفته شد وقتی باشد که دین مسلم

بر ذمه مسلم بود اما اگر دین کافر بر ذمه مسلم مانده بود واو درسیی اداء آن بمرد واداء کردن نتوانست

چگونه معاف شود جوابش جایی تنظیر نیامده است ولیکن شاید که حق سبحانه وتعالی بمقدار دینش از وی تخفیف

عذاب کند تا از مسلم دین خود معاف کند وبدل او تخفیف در عذاب اختیار کند وآنچه گفته اند که دین

کافر زشت تر است از دین مسلم این قول بی دلیل است چه در شمائل محمدیه از مواهب لدنیه آورده اگر کسی ثواب

هفتاد نبیین احراز کرده بود وبر ذمه او نیم دانگی از حق مخلوقی مانده بود به بهشت در نیاید تا آنکه

دانگ دو حبه سخته

او

او از عهده او برآید و درینجا فرق نکرده اند درمیان دین مومن و دین کافر دیگر بدانکه

در غنیة الطالبین و فتاوی برهنه آورده که چون از اداء دیون عاجز ماند پس بحسب

دیون در حسنات بکوشد بانواع مجاهدات تا حق تعالی از ان حسنات قصرها بنا کنند پس صاحب

حق را مخیر سازند درمیان آنکه دین خود گیرد یا قصرها پس لاجرم او قصرها اختیار کند و دین

خود بگذارد این همه حقوق مالیه بود اکنون حقوق غیر مالیه بشنو پس اگر بروی قصاص

بود بقتل عمد پس پیش اولیاءش ظاهر سازند تا ازوی معاف کنند یا مال گیرند یا قصاص

گیرند و اگر اولیاءش معلوم نبود یا بسیار مردم را قتل کرده است در ازمنه مختلفه و اولیاء

هر یک علاحده نمی داند و یا اولیاءش دور باشند که آنجا رسیدن نمی توانند پس درینها همه صورت

استغفار بدرگاه غفار در حق خود و در حق مقتول کافیست و در حق قتل خطا دیت است

بر عاقله و در قتل شبه عمد دیت بر عاقله است و کفارت بر قاتل و اگر عاقله ندارد دهد از

مال خود دهد و اگر مال ندارد اکتساب کند و اگر اکتساب نتواند و یا اگر اکتساب کرد حاصل نشد

استغفار کافی است و قصاص فیما دون نفس حکومت عدل است و دیت کامله هم میباشد و تفصیل

عاقله و کفارت و دیت کامله و غیر کامله در کتب فقه است و قصاص فیما دون نفس و جه

قذف حق ویست نه وارثان وی چه زنده ست پس او معاف کند یا قطع کند وحد و زند همچنان یا مال گیرد

واگر در صورتیکه بر وی مال مقرر کردند پس کسب کرده بدهد واگر عاجز شود استغفار کافی ست و تفصیله

فی المکتوبات المنیریة واگر کسی را بناحق زده بود یا دشنام یا بهتان داده بود ازو معاف کناند واگر وی

بدو معاف نکند گوید که کند واگر او مرده ست یا دور ست که بوی رسیدن دشوار ست پس استغفار کافیست و وارثان

را اعتبار نیست درینصورت واگر غیبت مسلمی غیر فاسق کرده ست پس اگر خبر غیبت بوی نرسیده یا رسیده بود

ولیکن بعد از خبر رسیدن بوی او مرده یا مسافر شده ست و بجای دیگر رفته ست که رسیدن آنجا دشوار ست

پس درین همه صورتها استغفار برای خود و برای وی کفایت میکند و وارثان را اعتبار نیست صرح به فی

العقائد السنیه وغیرها وهکذا صرح به فی مجمع البحار فی مادة کفر ناقلا عن الطیبی واگر او زنده ست و خبر با

رسیده ست پس لاچار ست از معاف کنانیدن ازوی و استغفار کفایت نکند وعلیه الجمهور ولیکن درین اختلاف

که در معاف کنانیدن تفصیل شرط است یا نه پس بعضی گویند که تفصیل شرط نیست بلکه مجمل گوید که من غیبت

تو کردم مرا معاف کن و بعضی گویند که تفصیل شرط است که گوید که اینچنین غیبت تو کردم و غیبت را بیان

کند و معاف کناند و طیبی در شرح مشکوة قول ثانی را وهو الاظهر گفته وقیل اگر از حلم و تحمل او معلوم کند که اگر

بتفصیل غیبت وی ظاهر نشاید معاف خواهد کرد پس تفصیل گفتن شرط است واگر پندارد از خوشی وی که بتفصیل گفتن

موافق

معاف نخواهد کرد بلکه رنجیده گردد و عداوت درمیان پیدا شود پس باجمال گوید نه بتفصیل کذا فی
المکتوبات المنیرة وغیره و این همه وقتیست که او را خبر غیبت باجمال رسیده است و اگر او را بتفصیل رسیده
است پس لاچارست از تفصیل و قیل معاف کنانیدن از مغتاب شرط نیست در صحت توبه اگرچه خبر غیبت
وی بوی رسیده بود و این قول ضعیف ست و مخالف قول جمهورست و حدیثی که آورده اند و بدان حجت
میگیرند ضعیف ست و آن اینست وعن انس رضـ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
ان من کفارة الغیبة ان تستغفر لمن اغتبته تقول اللهم اغفرلنا وله رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
وقال فی هذا الاسناد ضعف پس درین حدیث علی الاطلاق استغفار برای خود و برای مغتاب بکفارت شمرده است
اگرچه خبر غیبت بوی رسیده بود و شیخ عبد الحق در شرح مشکوة باین مائل بلکه قائل است و طیبی از غزالی
آورده که غیبت کننده را باید که چون اعتذار از پیش مغتاب برمغتاب ثناء گوید و بوی تودد گیرد و ملازمت
کند بر ثناء وی و تودد بوی تا آنکه دلش خوش گردد پس کفارت غیبت میگردد باین خوشدلی و اگر او ملازمت
کرده بر مدح وی و تودد بوی و او خوش دل نشده و اعتذارش قبول نکرده هم کفارت معصیت غیبت خواهد شد
ان شاء الله تعالی در روز قیامت بدانکه بعض نبوی بثبوت پیوسته است که معصیت غیبت سخت تر است از معصیت زنا
بچند وجوه دیگر بدانکه سعایت و تهمت و طعنه و نمیمه و بهتان و حسد و کینه بناحق همه حکم غیبت دارند پس

اگر او را خبر رسیده بود یا او مرده است بعد از شنیدن خبر آن یا او دور است که با او رسیدن بحرج دشوار
حاصل می شود پس استغفار کافی است برای او و برای خود والا معاف کنانند ببخشید چنانچه حکم غیبت
و همین حکم دارد زنا بنسبت محرم زانیه و شوهر او چه درین دو گناه جمع شده اند یکی گناه خدا تعالی و آن
ظاهر است دوم گناه محارم و شوهر زنی که با وی زنا کرده است که چون خبر ایشان میرسد متاذی می شوند
و پیش خلق معیوب و شرمنده می گردند و صاحب فراش مقدم است بر همه در انتقام و عفو پس چون بزن کسی
و یا بدراه کسی زنا کرد نعوذ بالله منه و خبر بآن کس و یا بمحرم دیگر رسید پس اگر ایشان زنده اند و حاضر اند
لاچار است که معاف کنانند ببخشید و مجرد توبه و استغفار کافی نمیباشد و لیکن شرط معافی وقتی است که دانند که معاف
خواهند کرد و این چنین معافی درین زمان از کسی نادر الوجود است کما صرح به فی مکتوبات المنیریة بیت جز کریما کس
نباشد عیب پوش ،، عیب پوشد آنکه باشد پرز هوش ،، پس درین زمان استغفار و تضرع و زاری در حضرت
باری عز اسمه کافی است و باید که در کثرت طاعات بکوشد و باید دانست که غیبت فاسق و مبتدع از جهت فسق و بدعت
او جائز است بلکه موجب اجر و ثواب است یعنی چون در غیبت ذکر فسق او و بدعت او بود نشاید که غیبت خود
شنیده توبه کند پس اینچنین غیبت ماموراست فی التنبیه للفقیه ابی اللیث السمرقندی دیقال ثلثة لا یکون غیبتهم غیبة
سلطان جائر و فاسق معلن و صاحب بدعة یعنی ذکر فعلهم و هذه مبهم و قد روی عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله

[illegible]

صحبه وسلم انه قال اذکروا الفاجر بما فیه کی یحذره الناس لبعد ازان گفته وهذا النوع من الغیبة مباح

بل ماجور به وماموربه فی باب الاعتصام من المشکوة عن ابراهیم بن میسرة قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام رواه البیهقی فی شعب الایمان

مرسلا وفی باب حفظ اللسان عن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا مدح

الفاسق غضب الرب تعالی واهتز له العرش رواه البیهقی فی شعب الایمان پس چون توقیر ومدح این شان

جائز نیست پس اهانت ومذمت ایشان جائز شد والله اعلم بالصواب فصل هشتم دربیان ظلم وحقیقت آن

وسیاهی دل بدان وانواع گناهان بدانکه ظلم دراصل لغت وضع الشیء فی غیر موضعه است پس بمعنی ستم

وتجاوز از حدود شرعیه مستعمل شده پس بمعنی ستم عرفیست اعنی بمعنی ایذاء بی موجب شرعی یا عرفی و

یا اخذ مال کسی بی موجب شرعی یا عرفی پس این حقیقت عرفی است وبمعنی تجاوز از حدود شرعیه

سابر ایذاء واخذ مال بی موجب شرعی شامل است بخلاف ایذاء واخذ مال بموجب شرعی یا بی موجب

عرفی که بر ان شامل نیست ومراد اینجا از ظلم بمعنی شرعیست وآن بر دو نوعست یکی ظلم بر نفس خود

وآن معاصی الله صرف است که ایذاء ظالم بهیچ مخلوقی نرسد وحق مخلوقی ضایع نگردد سوای نفس او

چنانچه ترک واجبات الله تعالی وارتکاب بعضی مناهی چون شرب خمر وکذب وبخل وسماع الملاهی که این

حقیقت شرعیه ستم قال الله تعالی وما ظلمهم [illegible] ولکن کانوا انفسهم یظلمون [illegible]

نوع وبال اخروی و ایذاء سخت لایطاق آنچنانی بر نفس ناتوان خود می نهد دوم ظلم بر مخلوق

وآن در حقیقت ظلم بر نفس و نسبت بنسبت آخرت پس درین نوع دو ظلم جمع می شوند بر دو

بر نفس ظالم یکی ارتکاب مناهی چه حق تعالی نهی فرموده است ازین نوع و او منهی کرد واین حق

الله دوم ظلم بر مخلوق که عود خواهد کرد بر ظالم انتقام آن در روز حساب پس این نوع سبب

ظلمتی سخت تر است بر ظالم از نوع اول بدانکه ظلم باصطلاح اهل شرع و ورع ماخوذ است

از ظلمه بمعنی تاریکی بسبب آنکه ظلم بر ظالم اعنی معصیت بر عاصی ظلمة الکونین است اعنی تاریکی بر وی

در دنیا و عقبی پس تاریکی در دنیا اینست چون گناهی می کند نقطه سیاه بر دلش می نشیند پس هر چند

گناه بیشتر کند نقطها سیاه بر دلش بیشتر نشینند پس دلش را تمام سیاهی گرداند و هر گناه که

بسبب توبه یا بغیر آن مغفور گردد نقطه آن از دلش برخیزد و اگر توبه کامله از همه گناهان کرد یا همه

گناهان بحیرتی دیگر مغفور شدند چنانچه بحج مبرور چه عموم مغفرت ذنوب سوای حقوق الناس بحج مبرور

باحادیث ثابت شده است همه سیاهی از دلش دور گردد و آن سیاهی بر دو نوع است یکی را رین خفیف

گویند و دیگر را رین غلیظ و رین خفیف آنست که همه اطراف دل را بسیاهی احاطه نکرده بود

بلکه جوانب دل اندکی باقیا صفا و پاکیزگی دارد و توبه پذیر بود و هنوز از زنگ شناعت و از هوس

نور

موت و قیامت اندکی خوف میدارد و درین غلیظ آنست که بکثرت ذنوب اول
نقطها در پهلوی یکدیگر می نشینند تا آنکه همه دل را سیاه می کنند تا آنقدر نقطهٔ خالی از
سیاهی نماند پس بکثرت ذنوب نقطها بر نقطها نشینند پس سیاهی بر سیاهی دوتا شده
سخت سیاه گردد ظلمات بعضها فوق بعض پس اندیشهٔ خیر و خوف قیامت از دلش برخیزد
و نسیان موت و آخرت بتمامه صفت او شود و دائما منهمک در شهوات می بود پس این علامات
رین غلیظ است پس گاهی خدا تعالی صاحب رین غلیظ را هدایت می دهد تا او توفیق بر توبه می یابد
و اغلب چنانست که بر قلب وی مهر کفر کرده می شود تا اندیشهٔ خیر در دلش وارد نشود و این حالت را
مسخ دل و طبع و ختم بر دل و قساوت دل و قفل بر دل و اغفال او و عماء او نامند و نصوص
قرآنیه باینهمه ناطق اند چنانچه در بیان دل گذشت و بیان غین در فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و تاریکی اخروی آنکه این سیاهی که بر دلش نشسته فردا پیش چشم وی هویدا گردد بحسب اندازه
سیاهی دل تاریکی قیامت بروی هویدا بود چه هرچه امروز معنی است فردا صورت گیرد و این قدر معلوم
نشده که این سیاهی که بر دل می نشیند معنویست یا صوری در هر حال ثابت شده بکتاب و سنت
قال الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء علی قلبه وان تاب واستغفر

صقل قلبه وان زاد زادت حتی تعلو قلبه فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما

کانوا یکسبون رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وشرح این حدیث

در فصل بیان دل گذشت وعن حذیفة رضو قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یقول تعرض الفتن علی القلوب کالحصیر عودا عودا فای قلب اشربها نکتت فیه نکتة سوداء

وای قلب انکرها نکتت فیه نکتة بیضاء الحدیث رواه مسلم ونکته بمعنی نقطه مانند نشست که نفوذ کرده

بود در دل چنانچه گذشت در بیان دل پس ظلم معصیتها ظلمات در کونین است وعدل طاعات انوار در

کونین است پس حق سبحانه وتعالی بنده را اختیار داده وفاعل مختار گردانیده واو را بسوی نور می خوانند

و دیو لعین او را بسوی ظلمات می خواند تا کدام دیده دانسته نور اختیار کند وکدام ظلمات اختیار کند

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم

من النور الی الظلمات پس چون در دار دنیا این امة مرحومه را مسخ بدن نمیباشد ولیکن بشوم معاصی مسخ دل می باشد

که عبارت ازین سیاهی وزنگ وفساد دل می بود پس در حالت مسخ دل اگر بمیرد در حشرگاه بهر او مسخ صورت بدنی می باشد

بقدر مسخیت دل او وکور شدن بسبب کوری دل او ودر تاریکی می بود باندازه سیاهی دل او وعن ابن عمر رضو قال

قال

قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا انزل الله بقوم عذابا اصاب العذاب من كان

فيهم ثم بعثوا على اعمالهم متفق عليه وعن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

يبعث كل عبد على مامات عليه رواه مسلم قال الله تعالى فمن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى وقال

ايضا ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت

بصيرا قال كذلك اتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى وقال ايضا والذين كسبوا السيئات جزاء سيئة

بمثلها وترهقهم ذلة مالهم من الله من عاصم كانما اغشيت وجوههم قطعا من الليل مظلما وعن ابن عمر رض

ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الظلم ظلمات يوم القيمة متفق عليه وعند الموت وبعد

رنگ دلش بر روحش نهند وخباثت وگندگی بوی دهند حتی قال الملك اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت

في الجسد الخبيث الحديث چنانچه بتفصيل تمام در حديث مسلم وابن ماجه واحمد ونسائي وارد وخوبي د

نورانيت بدن در قيامت وطيبت روح وراحت در گور وهمراهي نور بر صراط وحشرگاه وشفاعت اعمال

وغير ذلك همه بسبب نورانيت درست اگر نورانيتش يكسان بود اين همه چيز يكسان باشند واگر متوسط متوسط

واگر ادنى ادنى وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم الميت تحضره

الملائكة فاذا كان الرجل صالحا قالوا اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب اخرجي حميدة و

البشرى بروح وريحان ورب غير غضبان الى آخر الحديث واحاديث ازين قبيل بسيار اند اكنون

بيان نورانيت ونور ايشان شنو قال الله تعالى يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين

ايديهم وبايمانهم الآية وقال ايضا يوم لا يخزى الله النبي والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم

وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا الآية وقال ايضا ولا يرهق وجوههم قتر ولا ذلة الآية وقتر غبار

سياه ذلة خوارى وفي الحديث الصحيحين ان اول زمرة يدخلون الجنة على صورة القمر ليلة البدر ثم

الذين يلونهم كاشد كوكب درى الحديث ودر شمائل محمديه از مواهب لدنيه آورده في حديث ابن مسعود

فيعطيهم نورهم على قدر اعمالهم فمنهم من يعطي نوره مثل الجبل العظيم يسعى بين ايديهم الحديث

وفيه ايضا فيمرون على قدر نورهم فمنهم من يمر كطرفة العين ومنهم من يمر كالبرق ومنهم من يمر كا

السحاب ومنهم من يمر كانقضاض الكوكب ومنهم من يمر كالريح ومنهم من يمر كشد الفرس ومنهم من يمر

كشد الرجل حتى يمر الذي يعطي نوره على ظهر قدميه يحبوا على وجهه ويديه الحديث واعمال صالحه

امروز معاني اند و فردا صورت گيرند بصورت نورانيه لطيفه واين انوار همه كه فردا هويدا شوند صور

حسنات است وآنچه در ميزان سنجيده شود همين صور اعمال است چه معاني را سنجيدن نيست واين صور

اعمال نيك در حق صاحب خود شفاعت كنند واحاديث درين باب وارد اند عن ابي هريرة رضي قال

قال

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تجیئ الاعمال فتجیئ الصلوۃ فتقول یا رب

انا الصلوۃ فیقول انک علی خیر فتجیئ الصدقۃ فتقول یا رب انا الصدقۃ فیقول انک علی خیر

ثم تجیئ الصیام فقال یا رب انا الصیام فیقول انک علی خیر ثم تجیئ الاعمال علی ذلک یقول الله تعالی

انک علی خیر ثم تجیئ الاسلام فیقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیقول الله انک علی خیر

الحدیث رواہ احمد وعن عائشۃ رض قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

الرحم معلقۃ بالعرش یقول من وصلنی وصله الله ومن قطعنی قطعه الله متفق علیه وفی حدیث

ابی داود فی فضائل القرآن ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمۃ

تدخلون الجنۃ قبل الاغنیاء بنصف یوم وذلک خمسمائۃ سنۃ ای لان النور التام علۃ لسرعۃ

السیر وسرعۃ المرور علی الصراط وهو علۃ لسبق الدخول فی الجنۃ وفی حدیث مسلم اقرؤا القرآن

فانه یاتی یوم القیمۃ شفیعا لاصحابه اقرؤا الزهراوین سورۃ البقرۃ وسورۃ آل عمران فانهما

تاتیان یوم القیمۃ کانهما غمامتان او غیایتان او فرقان من طیر صواف تحاجان عن اصحابهما

الحدیث قال الشارحون الترديد للتوزیع لا للشک وفی حدیث البیهقی فی شعب الایمان

الصیام والقرآن یشفعان للعبد یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات

صعالیک جمع صعلوک
ای الفقراء ۱۲

بالنهار فشفعني فيه ويقول القرآن منعته النوم بالليل فشفعني فيه فيشفعان و ازین حدیث

معلوم شد که تلاوه قرآن در شب بهتر است مه في حديث احمد بن حنبل والدارمي والبيهقي برواية

عبد الله بن عمرو بن العاص انه ذكر الصلوة يوما فقال من حافظ عليها كانت له نورا و برهانا و نجاة

يوم القيمة ومن لم يحافظ عليها لم يكن له نورا ولا برهانا ولا نجاة وكان يوم القيمة مع قارون و

فرعون وهامان وابي بن خلف واين ابي بن خلف آن کس است که گفته بود یا محمد من ترا خواهم کشت

و آنحضرت فرمود من ترا خواهم کشت ان شاء الله تعالى پس آنحضرت او را بنیم نیزه مجروح کردند

پس در طریق مکه بمرد و قصه او مشهور است لعنة الله عليه و قال الله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من

اتى الله بقلب سليم اي لا ينفعان احدا الا اذا قلب سالم عن رين الذنوب والشهوة لان صاحب

القلب الصافي ارشد ابناءه الى الدين فيعرفون حقه فيشفعونه بالتصدق والدعاء والاستغفار

وينفق ماله في سبيل الله فينفعه ولا يرضى ان يفعل غير ذلك كذا في بعض الرسائل حاصل كلام آنکه

افراط و تفريط ظلم است بر نفس وی و در دین است بر دل وی و ظلمات است بر چشم وی در روز قیامت

و عدالت صراط مستقیم و اصل نور است و افراط و تفریط ندارد دیگر بدانکه دین کبیره سخت تر است از دین

صغیره و اختلاف بسیار است در تعریف صغیره و کبیره و در عدد کبائر و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوه گفته که

کبیره

کبیره آنکه در شرع بروی حدی تعیین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی ازان بدلیلی قطعی ورود
یافته وموجب هتک حرمة دین گشته وهرچه نه اینچنین ست صغیره ست ومراتب کبیره متفاوت ست
بعضی بزرگتر وقبیحتر از بعضی وعددی چند ازان دراحادیث ذکر یافته ولیکن منحصر نیست دران
بلکه آنچه برانحضرت بوحی ثابت شده بتقریب حاضران وسائلان بعضی ازان ذکر کرده وذکر باقی
بروقت دیگر موقوف داشته انتهی ودرفتاوی برهنه گفته که هر گناهیکه نهی ازان در قران وارد کبیره
وانچه منع ازان در حدیث بود صغیرست ولقولی اگر وعیده بران باتش بود کبیره ست والا صغیره انتهی و
در شرح عقائد نسفیه گفته که بعضی گفته آنچه فسادش مانند فساد کبائر منصوصه در احادیث می بود کبیره بود
واگر فسادش از فساد کبائر کم بود صغیره ست وقیل هر گناهیکه بروی وعید بخصوصه وارد بود کبیره ست
وقیل هر گناهیکه بروی اصرار کنند کبیره باشد والا صغیره گردد بسبب عدم اصرار واستغفار ازان
وصاحب کفایه گفته که صغیره وکبیره هر دو اسم اضافی اند وهریک بنسبت دیگر شناخته می شود پس هر گناه را
چون بفوق وی نسبت دهند صغیره گویند وچون بتحت وی نسبت دهند کبیره گویند واکبر کبائر
کفرست انتهی ودرشفاء گفته که قول ابن عباس وغیروی اینست که هر معصیت الله کبیره ست و نه
مگر صغیره بنسبت معصیتی که ازان اکبر واقبح بود ومخالفة الباری عز اسمه همه کبیره ست در هر چیز که باشد و فی حقی

ابو محمد عبد الوهاب فرموده که ممکن نیست که گفته شود که در معاصی الله صغیرست مگر آنکه صغیره گفته میشود باین معنی که اگر از کبائر منصوص علیها اجتناب کند آن صغیره مغفور گردد انتهی پس چون در تعریف کبیره اختلافات فاواقع شد در عدد کبائر هم اختلاف افتاد اختلاف بسیار از هفت و یا هشت و یانه تا چهارصد مع شصت و هفت که این قدر کبائر اند و حافظ حدیث شیخ ابن حجر مکی قدس سره درینباب کتابی تصنیف کرده بتحقیق تمام مسما کرده آنرا بزواجر عن اقتراف الکبائر و ذکر کرده دران چهارصد و شصت و هفت از کبائر و میگویند که آن کتاب بسیار نادر الوجود واقع شده ست و اکثر ازان کبائر که در روایت صاحب عقائد نسفیه ایراد نموده است بطریق نقل از وی و تفاصیل کبائر و تعینات آنها در انجا باید دید و من از جهت ترک تطویل آنرا اندراج نکردم والله اعلم بالصواب

فصل نهم در بیان توبه خواص و توبه اخص خواص

بدانکه در اصطلاح قومی توبه از ذنوب که توبه العوام ست آنرا التوبه گویند و این توبه بر خواص را نیز شامل باشد بر قول صحیح چه اولیاء الله تعالی محفوظ اند از اصرار بر قول صحیح معصوم اند و عصمت شرط نیست در ولایت بر مذهب مختار اما این نوع توبه وظیفهٔ اخص خواص نیست چه بر مذهب مختار انبیا علیهم السلام معصوم اند از صغائر و کبائر عمداً و سهواً قبل

قبل النبوة وبعدها فی الصحو والسکر فی الرضاء والغضب چنانچه همه بتفصیل در محلش گذشت پس توبه از

ذنوب توبة العوام ست ونیز توبة الخواص ست چه از ایشان وقوع ذنوب می بود اما توبه اخص الخواص

از ذنوب نباشد چه ایشان معصوم اند از ذنوب مطلقا وهو المختار ودیگر دو نوع توبه ست که مخصوص ست

یکی از ان بخواص ودیگر باخص خواص ونوع دوم که مخصوص ست باولیاء الله آنرا انابت گویند وقال

الله تعالی وانیبوا الی ربکم وآن توبه از غفلت ست وغفلت بنسبت ایشان گناه ست بلکه کفرست بیت

کسی کو غافل از حق یکزمان ست ،، درآندم کافرست امانهان ست ،، چنانچه در محلش گذشت وغفلت

بنسبت عوام مردم گناه نیست چه احتراز از غفلت ممکن نیست عوام را از روی عادت ونوع سیوم

مخصوص ست باخص خواص اعنی بانبیاء الله تعالی واین نوع را اوبت گویند واختلاف کرده اند

دران که این نوع توبه از چه چیزست پس بعضی گویند که از ذنوب ست وبعضی گویند که از غفلت ست

وبعضی گویند که از رویت حسنات ست وبعضی گویند که از رکون قلب ست بما سوی الله تعالی وبعضی

گویند که از رویت وجود نفس ست وبعضی گویند که از بند شدن در تجلیات صفتیه از تجلیات ذاتیه وبعضی گویند

که این توبه از چیزیست که عقل رکیک آن چیز را نمی تواند یافت وما را دران خوض کردن نمی شاید پس

قول اول که گفته که آن توبه از ذنوب ست وهمچنین قول ثانی که آن از غفلت ست هر دو باطل ست ووجه بطلان

قول اول عصمت ست واین قول منافی عصمت نیست مگر آنکه گفته شود که مراد از ذنوب ذنوب مخصوصه است

که بنسبت ایشان ذنوب اند بخلاف دیگران و تحقیق آنست که غفلت بر انبیاء جائز نیست واگر جائز گویند

پس این نوع مشترک شد میان اولیاء وانبیاء علیهم السلام وسخن ما در نوعیست که مخصوص ست بانبیاء

ودر مکتوب دوم از مکتوبات منیریه گفته که ذو النون مصری فرموده توبة العوام من الذنوب وتوبة

الخواص من الغفلة وتوبة الانبیاء من الرؤیة ای رؤیة الحسنات او رؤیة النفس انتهی ودر غنیة الطالبین

گفته که توبة الانبیاء من رکون النفس الی ما سوی الله تعالی وبعد نفحات السالکین وغیره از رسائل

فارسیه آورده که توبه انبیاء از بند ماندنست در تجلیات صفاتیه از تجلیات ذاتیه واینهمه اقوال اجتهادیه اند

که چنین گفته اند وصحیح آنست که قیاس را دران درکی نیست پس سکوت بهتر است وعن الاغر المزنی

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم

مائة مرة رواه مسلم وعلماء عارفین در شرح این حدیث حیران وسرگردان اند حاصل کلام آنکه چنانچه رینا بر دو

نوع ست رینا غلیظ ورین خفیف چنانچه گذشت همچنان غین بر دو نوع است غین غلیظ که آن عبارت

ست از بخاری غلیظ که بر دل میا نشیند وآن منبعث می گردد از غفلت واین مر خواص مردم را می بود

وعوام چون رینا دارند پس غین در رینا مندرج می گردد وعلی حده وجود ندارد دوم غین رقیق که آن

بخارات

بعنایت لطیف ساری بود و آن خاص ست بانبیاء علیهم السلام و آن پیدا می شود از چیزیکه خدا

و رسول وی داند و خوض کردن دران نمی شاید و آنچه گفته اند دران همه بقیاس و تخمین گفته اند

مگر آنچه از بعضی اهل کشف به نبوت پیوسته بود بکشف صحیح ماخوذ از مشکوة نبوت و از ورع و اشرف

قول اصمعی ست که فرموده وقتیکه پرسیدند از وی که از قلب مصطفوی دم نتوانم زد اگر از قلب

دیگری می پرسیدید می گفتم آنچه دانستم از غین و رین و غیره اما از قلب مصطفوی هیچ نگویم

و دم نزنم چه این غین از قبیل متشابهات ست پس خوض کردن دران نمی شاید و شیخ تورپشتی

فرموده که آفرین باد اصمعی را و رحمت کند حق تعالی او را که در شان عالی قلب مصطفوی

براه ادب رفته و حق آنست که گفته چه منصب اجلال قلب نبوی که مهبط انوار وحی الهی و

منزل اسرار غامضه نامتناهی ست ازان بزرگتر ست که بعقل و قیاس دران سخن می توان گفت

کذا قال الشیخ عبدالحق فی شرح المشکوة و دیگر بدانکه فرق مذکور میان توبه و اوبه و انابه در

اصطلاحی ست و در اصل لغت و عرف فرق نیست و در غنیة الطالبین گفته که رجوع کردن

از ذنوب بسبب خوف عذاب اخروی توبه ست و از جهت رجاء ثواب اخروی انابه گویند

و از جهت مراعات اوامر الله تعالی نه از برای خوف عقاب و نه از برای رجاء ثواب اوبه گویند انتهی

وقيل الرجوع بخوف العقوبة توبة وبطمع الثواب انابة وبحياء الله وكرمه اوبة واين همه اصطلاحات است

ديگر بدانكه بعضي گويند كه بعضي عبادات در حق عوام عبادت است و در حق خواص سيئات است وبعضي عبادات

خواص در حق اخص خواص سيئات است وشيخ ابوسعيد ابو الخير خراز قدس سره فرموده حسنات الابرار

سيئات المقربين وبعضي مردم اين كلام را حديث نبوي مي دانند وصحيح آنست كه حديث نيست بلكه قول

شيخ ابي سعيد است كذا في ذيل مجمع البحار وسر اين قول آنست كه خواص را در درجات عبادات عوام

بند شدن وبدرجات عبادات خواص ترقي ناكردن گناه است وهمچنين اخص خواص در مقامات عبادات

خواص بند بودن واز مقامات عاليه از آن بازماندن وترقي ناكردن هم گناه است پس برين قول

ممكن است كه گفته شود كه توبه عوام از ذنوب عوام است وتوبه خواص از گناهان خواص است كه باز

ماندنست از درجات عبادات خواص وتوبه اخص خواص از گناهان ايشان كه بند شدن ايشان است

در مقامات ادانى وبازماندن از اعالي والله اعلم بالصواب فصل دهم در بيان آنكه يكي از اعاظم

اركان طريقت تمسك بكتاب الله واقتداء بسنة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

كه عبارتست از ورع وتقوى بر قانون شريعت ودر فصل علاحده گذشت كه بغير اتباع نبوي هيچ چيز

نفع نه رساند نه در دنيا ونه در آخرت پس ضرورت افتاد به تمسك بكتاب الله تعالى واقتداء بسنة رسول الله صلى

الله

الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بدانند مردم را در تعریف ورع وتقوی اختلافست پس بعضی

گویند که تقوی ترک محظورات است وورع ترک شبهات بعده یکی بمقام دیگری گاهی مستعمل می‌شود

وقیل تقوی در اصل وضع ترک شبهها بود بعده در ترک محظورات مستعمل شده وقیل هر دو لفظ بر هر دو معنی

مستعمل‌ست واصل وضع معلوم نیست وقیل تقوی ترک محظورات است وورع پرهیزگاری مطلق‌ست از محرمات

بود یا از شبهها یا از مباحها پس ورع باین معنی بر تقوی وعفت وزهد شاملست چه ورع چون بمعنی مطلق

پرهیزگاری آمده پس بر معنی تقوی که ترک محظورات وشبهاست صادق می‌آید وبر معنی عفت که ترک

شهوات مباحست هم شاملست وبر معنی زهد که ترک مباحها واکتفاء بقلیلست هم شاملست در

قولی عفت ترک مطلق شهواتست محرمات باشند یا مباحها واز کشف اللغات چنان مفهوم می‌گردد که

هرسه لفظ تقوی وورع وعفت مترادف اند بمعنی مطلق پرهیزگاری که در شریعت محمود بود واقوال

مذکور در شروح متون الفقه وحواشی آنها در باب امامت ذکر می‌کنند ودر مجمع البحار بعموم ورع قائل

شده ودیگر بدانکه ترک محظورات وترک شبهها وترک لذات وشهوات مباحه بر فعل واجبات ومسنونات ومندوبات

نیز شاملست بالتزام وبعموم مجاز مثلا ترک صلوة وصوم وترک مسنونات وترک مندوبات محظور ومشتبه و

مباح پس فعل صلوة وصوم وغیره وفعل تطوعات وفعل مندوبات ترک محظور وترک مشتبه وترک مباح

بمعنی التزامی مع عموم مجاز پس برین تقدیر تقوی و ورع وعفت یعنی تمسک بکتاب الله و اقتداء
بسنة رسول الله اعنی تقوی و ورع وعفت مساوی تمسک بکتاب الله و اقتداء بسنت رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم است وهمه دین محمدی منحصر درباب تقوی و ورع وعفت است بر قانون شریعت
که عبارت از تمسک و اعتصام است بکتاب وسنت ومسماست بصراط مستقیم ودرچه سواء آنست زیغ وضلالت
والحاد وزندقه وبدعت وکفرست وعن مالک بن انس مرسلا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطاء وهمه تفهیمات اخروی برای
اهل ورع وتقوی است که بر صراط مستقیم قدم می نهند قال الله تعالی والآخرة عند ربک للمتقین وقال
ایضا والعاقبة للمتقین وقال ایضا تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین وقال ایضا وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب
لعلکم تفلحون ومتقین آن گروه اند که طریق ایشان را آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بخط
مستقیم تصویر نموده واز راستان وچپان آن خط خطوط منحنیه کشیده بعده فرموده که خط مستقیم راه حق و
اصحاب است وخطوط منحنیه راههای شیاطین است بر هر راهی شیطانی است که می خوانند مردم را بسوی راه خویش
وفرموده تفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما
انا علیه

اما عليه واصحابي وقد سبق الكل في محله بدانكه محرمات سه قسم ست فعلي وقولي وجناني پس تقوی

ازين اقسام ثلثه اهم مهمات ست بعد ازان تقوی از شبهات وآن نيز بر سه قسم ست فعلي وقولي وجناني

وآن نوع تقوی نيز مقصود ست ودر حديث صحيحين است الحلال بيّن والحرام بيّن وبينهما مشتبهات لا

يعلمهن كثير من الناس ومن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام

كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله محارمه الا وان

في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب متفق عليه وقد مر في

بيان القلب وعن حسن بن علي رضي الله عنهما قال حفظت من رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

دع ما يريبك الى ما لا يريبك فان الصدق طمانينة وان الكذب ريبة رواه احمد والترمذي والنسائي

والدارمي الفصل الاول بدانكه هر جاكه فقها مكروه گويند مراد ازانجا مشتبهات است پس مكروه در

عبادات آنچه نقصان دار گردد پس مشتبه گردد بر مردم كه ثواب بران مترتب مي گردد يا مي گردد چه

اگر عند الله مقبول باشد بسبب نقصان پس ثواب بران مترتب نگردد واگر مقبول گردد ثواب شايد و در

درعادات مشتبه باشد بر مردم حظر آن واباحت آن بسبب تعارض دليل حظر ودليل اباحت وهريكي بر دو نوعي

ست مكروه تحريمي ومكروه تنزيهي اگر نقصان قوي ودليل حظر قوي بود تحريمي ست والا تنزيهي

وتفصيله في كتب الفقه واين اشتباه برقانه بر حق سبحانه وتعالى است اما ترك مباحات از زخارف دنياو

لذائذها داب اهل الله است واين عفت ديگر بدانكه در غنية الطالبين آورده كه ورع تمام نگردد مگر خود

ده چیز بر خود لازم گیرد حفظ زبان از غیبت وبدگوئی وکذب واجتناب از بدگمانی وبازماندن

از سخریه واستهزاء وبازداشتن چشم از نظر بد واعتراف بنعمت حق وشناختن منت او تعالی بر وی

وانفاق مال در راه حق وعدم طلب علو وکبر برائی نفس خود ومحافظت بر صلوات خمسه در مواقیت آنها

واستقامت بر طریق اهل سنت وجماعت ولی ملازمت این ده خصال ورع تمام نگردد انتهی حاصل کلامه

ومی گویند که مدار این ده خصال بر حیاست وهر که حیا من الله ندارد او لذت ایمان ندارد

واین ده خصال تمام ندارد هر که حیا من الله ندارد

ونیز در غنیه گفته که ورع وتقوی مشروط است بدو شرط یکی توبه صحیحه دوم رد المظالم وارضاء الخصم

دیگر بدانکه تمسک بکتاب الله وسنت رسول شامل است بر جمیع احکام دین چه مامور به وچه منهی عنه

چه مهلک وچه منجی چه حسن وچه قبیح چه محمود وچه مذموم ولیکن بعضی از احکام شرح طلب است وباجمال تمام

مقاصد آن حاصل نمیگردد چون آفت حرص وطمع وسوال ونتیجه توکل وتفویض وصبر ومضار ریاء

وسمعت ومنافع اخلاص وصدق طویت وبلاء تجسس وعیب جوئی وطعنه وفوائد اغماض وکتمان

واشغال دیگر پس برائی هر یکی فصلی علی حده می باید فصل یازدهم در بیان حسن اخلاص در اعمال وقبح

ریا

ریاء و سمعت بدان ایها الطالب صادق که ریاء و مرائات بروزن قتال و مقاتله بمعنی نمائیدن است و

در عرف شرع نمائیدن عبادت حق مر خلق را برائی تحصیل مال یا جاه یا ثناء مردم بروی و سمعت

بضم سین السمع از تسمیع بمعنی شنوانیدن و در عرف شرع تشهیر عبادت حق بر مردم از جهت تحصیل مال

یا جاه یا مدح مردم او را پس ریاء چون نماز و تلاوه قرآن وغیره علانیة می کند چنانچه مردم او را

می بینند و در دلش غرضش آن بود که مردم مرا نیک گویند و صالح بندارند و یا چیزی از مال

دهند و یا اعزاز و اکرام دهند و ثناء گویند و سمعت چون اخبار صوم مردم را از جهت اعراض

مذکوره و آنچه میگویند لا ریاء فی الصوم ولکن فیه السمعة مدخل و این بنا بر آنست که صوم عبادت

مستور است بر چشم دیده نمی شود بخلاف صلوة و زکوة و امثالهما و بگوش شنیده نمی شود بخلاف تلاوة قرآن

و تسبیح و تحمید و امثالهما پس ریاء را در آن مدخلی نیست و خبر کردن مردم را از صوم خود این خبر سمعت

است اگر در دلش چیزی از اعراض مذکوره وقت اخبار موجود بود و همچنین هر عبادتیکه از مردم

پوشیده کرده است چنانچه در خلوت یا شب تاریک بندگی کرده بود و بعد از آن از جهت غرضی از مال

یا جاه یا ثناء و مدح اظهار عبادت کند و مردم را خبر دهد این سمعت است ولکن در استعمال لکن

و غیر هم ریاء عام است بر سمعت نیز شامل است و اخلاص در ریاء و سمعت همه موقوف بر دل است اگر

غالب در دلش ریاء و سمعت بود و اندکی اخلاص هم دارد این مبطل اعمال است تا آنکه موجب اداء

ذمه نگردد و قضاء واجب گردد صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة و اگر غالب در دلش اخلاص

اراده وجه الهی است و ریاء اندک است ظاهر در وی نقصان است نه بطلان و اگر هر دو برابر اند یعنی

نیت بعد و نیت ریاء در عمل برابر وارد ظاهر چنان معلوم می شود که نفع و زیان هر دو برابر باشند

واحادیث و آثار در وعید او و عدم قبول عملش وارد است و این را سه درجه است یکی آنکه در ابتداء عمل بود

که مبطل نیت است و این شنیع تر است تا آنکه اگر غالب در دلش ریا بود مبطل عمل گردد دوم آنکه در اثناء

عمل ریاء طاری و عارض گردد نزد بعض مبطل عمل نیت است و هو المعتمد ان شاء الله تعالی سیوم آنکه

بعد از فراغ از عمل ریاء در دل پیدا شود این هم مضرت است او را ولیکن مبطل عمل نیست کذا قال

الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة و در اشباه و نظائر در قاعده اولی آورده که چون در نیت عبادت

غیر عبادت راجع کرد حکمش در جائی ندیدم که صحیح گردد یا نگردد ثواب دارد یا ندارد و شارح نیز

توقف کرده و در اشباه و نظائر و شرحش و تنبیه الغافلین آورده که اگر آغاز کرد خالصاً لوجه الله

تعالی پس در اثناء عمل ریاء در دلش داخل شد اعتبار آغاز را است و شارحش از واقعات

آورده که احتراز در اثناء صلاة از ریاء ممکن نیست پس وقت آغاز معتبر است و چون پیش مردم نماز

می کند با آداب و مستحبات میگذارد و چون در غیبت نماز میگذارد بی آداب و مستحبات میگذارد

او را ثواب اصل نماز است و این زیادتی که برای مردم میکند باطل است و هر عملی که برای

ریا می کند اگر وی حاضر شود آن عمل را اصلا نمیکند او را هیچ ثوابی نیست بر آن عمل

و درین هیچ اختلافی نیست ولیکن باید دانست که آن عمل بسبب ریا باطل میگردد تا آنکه

قضا لازم آید ابراء ذمه بدان حاصل نشود و یا باطل نمیگردد و ابراء ذمه بدان حاصل می شود

و او را ثواب نباشد درین اختلاف است بدانکه در مقاصد که عبادات محضه است نیت شرط است

بالاجماع و بی نیت نه صحت دارد و نه ثواب لقوله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم انما

الاعمال بالنیات ای انما صحة الاعمال او ثوابها منوط بالنیات پس در صورتی چون غالب ریاء

بود در وقت نیت نه صحت عبادت ماند و نه ثواب دل علیه عبارة شرح الوقایة فی باب الوضوء

حیث قال المقصود فی العبادات المحضة الثواب فاذا خلت عن المقصود لا یکون لها صحة و

هکذا صرح الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة و در وسائل که عبادات محضه نباشند عند الحنفیة نیت

شرط نیست و بی نیت صحیح است مگر تیمم که نیت در آن شرط است ولیکن ثواب موقوف بر نیت است

صرح به فی شرح الوقایة فی باب الوضوء و الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة پس وسائل بریاء صحیح باشند

بی ثواب ودر تحقیق شرح حسامی در فصل نهی آورده که صحت عبادات نزد فقهاء عبارتست از بودن فعل

مسقط قضاء ونزد متکلمین عبارتست از بودن فعل مطابق امر شرعی قضا واجب آید بانه پس نماز

غیر متوضی که بگمان وضوء نماز گذارد صحیح ست نزد متکلمین مطابق امر شرعی بر حسب ظن وی با

وجود عند العلم مسقط قضاء نمی شود پس نمازش بسبب صحت ومطابقت موجب ثواب باشد ونزد

فقهاء صحیح نیست چه بود الشئ حقیقت مسقط قضاء نیست انتهی پس برین قاعده نزد متکلمین عمل ریائی

صحیح نیست چه او خودی دارد که عملش مطابق امر شرعی نیست ودر قاعده اول از اشباه ونظائر آورده و

لا اشتراط للثواب صحة العبادة بل یثاب علی نیته وشارحش حموی گفته که صحت عبادات موقوف ست بر وجود شرائط

وارکان آن وثواب عبادات موقوف ست بر نیت تقرب الی الله واخلاص وکسیکه با آب نجس وضوء ساخت

ونداشت ونماز کرد نمازش جائز نیست بسبب فوت شرط وثوابش دریابد بعزیمت واخلاص وریاء نمازش

صحیح ست از جهت وجود شرائط وارکان ومستحق ثواب نیست از برائی فوت اخلاص وعزیمت کذا فی المستصفی

شرح المنافع انتهی ومراد ازین ریاء در اثناء نماز ست ولیکن ریاء در آغاز مبطل نماز ست مگر در صورتیکه

نیت بغیر اخلاص هم صحیح باشد وآن نیز مذهبی ست چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی چه نیت در مقاصد عبادات

شرط ست بالاجماع وآن در محل نیت بسنده وبعد از آن در اثناء عبادات در غیر محل نیت اگر ریاء واقع شود

مجاز است

عبادات صحیح باشد وبعد ریاء ثوابش کم گردد چنانچه شارح مذکور خود ذکر کرده است در قاعده اولی

دیگر آنکه هر عبادتیکه متجزی میگردد چون تلاوت قرآن وذکر الله تعالی هر جزؤ از ان عبادت حکم علاحده

دارد پس در هر جزؤ که ریاء لاحق شود ثواب آن جزؤ فوت شود نه ثواب باقی اجزاء اگر زد آغاز تلاوت

قرآن در یک آیت یا در دو آیت ریاء ورزید ثواب همانقدر از ا فوت شود وبعد از ان چون ریاء در دل

نماند ثواب باقی قراءت دریابد اکنون بدانکه باجماع ثابت شده است که عملیکه در ان ریاء باشد مقبول نگردد

بدرگاه حق و درین نیز تفصیل است چنانچه اکنون شنیدی و مع ذلک مرائی را گناه است یا نیست پس

بعضی گویند که لا اجر له ولا وزر علیه وجمیکویند که گویا آن عمل نکرده است که ریاء مبطل عمل است پس اگر آن عمل فرض است

قضا ایشان لازم آید والالا وجمهور اهل التحقیق بر ان اند که ذات ریاء از کبائر است و بسبب آن بطلان

عمل میگردد وریاء نوعیست از شرک که آن مسمی بشرک خفی ولیکن در ان اختلاف است این نوع شرک

کفر است یا معصیت است غیر کفر پس جمهور بر انند که معصیت کبیره است وبعضی گویند که کفر است کذا استفاد من

شرح الاشباه للحموی فی الفن الثانی وشرک بر دو نوع است جلی وخفی وجلی بر دو نوعست یکی اثبات

ذات واجب الوجود سوی الله تعالی جل شانه کذا فی شرح العقائد النسفیه یا اثبات صفتی قدیمه

مانند صفتی از صفات حق من کل الوجوه مر ذاتی را سوی الله تعالی کذا فی حواشی الشرح المذکور

مُتَجَزِّی

وکذا فی شرح ام البراهین دوم اثبات مستحق عبادت جز خداوند تعالی چنانچه اصنام و کواکب و جز آن

سبحانه و تعالی هیچ چیز مستحق عبادت نیست کذا فی شرح العقائد النسفیه و احادیث در وعید مصورین

بسیار وارد شده اند و عن ابی هریرة رضـ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

یخرج عنق من النار یوم القیمة لها عینان تبصران و اذنان تسمعان و لسان ینطق یقول انی وکلت بثلثة

بکل جبار عنید و بکل من دعی مع الله الٰها آخر و بالمصورین رواه الترمذی و ذکر عنق باین عنوان

در حدیث تنبیه الغافلین نیز وارد است و شارحان میگویند که مراد از عنق اینجا گردن از آتش

دیگر یعنی از نار جهنم است که حق تعالی او را بینا و شنوا و گویا گردانده باشد گردن مذکور را در میان

خلایق بشناسد و التقاط کند و در دوزخ اندازد و مراد از مصورین تصویر کنندگان صور حیوانات است

و دارندگان صور حیوانات چنانچه بر سنگ یا بر دیوار یا بر جامه صورت حیوان کشد یا دارد و باید آن

راضی باشد اگر چیزی داشتن ضرورت افتد و در آن صورت حیوان باشد سرش را قطع کند و بعد از

قطع سرش حکم صورت حیوان ندارد و تمثال غیر حیوان چون صورت اشجار و غیره جائز است و این حکم

مصورین است و وعید در حق ایشان است و حکم متعبدان صورتها از آن بدتر است و لیکن شارحان

می گویند که مصورین صور حیوانات و دارندگان آنها اگر عبادت صور مباح نگویند و خود هم عبادت صور

نکنند

پیدا گشتند که شهادت می‌گویند ایشان را در دنیا کافر نتوان گفت و احوال اخروی ایشان

بحق تفویض باید کرد و شرک خفی ریا است و آنرا شرک اصغر نیز گویند که غیر حق را در عبادت حق

شریک می‌گردانند چه بظاهر حق‌پرستی است و بباطن هواپرستی و مردم فریبی وعن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم ولکن

ینظر الی قلوبکم واعمالکم رواه مسلم وعنه ایضا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قال الله انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته وشرکه وفی روایة فانا

منه بریء هو للذی عمله رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رض انه خرج یوما الی مسجد رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فوجد معاذ بن جبل رض قاعدا عند قبر النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یبکی فقال له عمر ما یبکیک قال یبکینی شیء سمعته من رسول الله سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم یقول ان الیسیر من الریاء شرک الحدیث رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن شداد بن اوس رض

قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول من صلی یرائی فقد اشرک ومن تصدق

یرائی فقد اشرک رواه احمد وفی حدیث ابن ماجة الشرک الخفی ان یقوم الرجل یصلی فیزین

صلوته لما یری من نظر رجل وفی حدیث احمد والبیهقی ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر

قالوا یا رسول الله وما الشرک الاصغر قال الریاء واحادیث ازین قبیله بسیار اند دیگر بدانکه هیچ چیز اهل
تقوی را مهلک نمی گردد مگر ریاء که علما و زهاد و عباد و عزلت را اغلب اوقات مهلک میگردد که ایشان را اغلب
از ریاء احتراز کم میشود وعن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان اول
الناس یقضی علیه یوم القیمة رجل استشهد فاتی به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فیها قال قاتلت فیک
حتی استشهدت قال کذبت ولکنک قاتلت لان یقال جری فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه حتی
القی فی النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقراء القرآن فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال تعلمت
العلم وعلمته وقراءت فیک القرآن قال کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم وقراءت القرآن
لیقال هو قاری فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه حتی القی فی النار ورجل وسع الله علیه واعطاه
من اصناف المال کله فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها
الا انفقت فیها لک قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی
فی النار رواه مسلم این حدیث در باب علم است ودر باب حوض وشفاعت در حدیث صحیحین آمده من کان یسجد
لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود ولا یبقی من کان یسجد اتقاء ریاء الا جعل الله ظهره طبقة واحدة
کلما اراد ان یسجد خر علی قفاه ودر باب حشر در حدیث صحیحین آمده ویبقی من کان یسجد فی الدنیا ریاء
الخ

وسعة فينذبب لسجد فيعود ظهره طبقا واحدا وله طبقا واحدا اي عظما واحدا فلا يستطيع ان ينحني

للسجود دیگر بدانکه چند چیز نیست که بریاء باطل نمی شود و در ثوابش نقصان نیفتد یکی صلوات بر پیغمبر

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم صرح به العلامة الشیخ محمد الهاشم التتهتوي فی الکتاب جامع المعجزات

والیه اشار الشیخ عبد الحق في غایة المرام في فضل الصلوة علی سید الانام دوم فرائض الله تعالی

که فرائض بریاء باطل نمی شوند نزد بعضی از علماء در حق سقوط واجب از ذمه پس لا ثواب له ولا وزر علیه

یعنی چون بعد از نیت لوجه الله تعالی در اثناء عمل ریاء افتد عمل باطل نشود وابراء ذمه حاصل گردد

وثواب موعود براداء فرائض از دست فوت شود وبعض گویند که در هر چیز ریاء وارد شود مگر در صوم

ودر قاعده اولی از اشباه ونظائر گفته لا ریاء فی الفرائض في حق سقوط الواجب ودر فن ثانی

در کتاب صلوة نیز همچنین گفته وفقیه ابو اللیث گفته لا یدخل الریاء في شيء من الفرائض واین قول

بر تقدیر کفایت نیت اعمال مع شرائطها وارکانها ست بغیر شرطیت نیت باخلاص در اثناء وجمهور

بر آنست که شرط است نیت باخلاص در آغاز عمل والاصح نیت اصلا چه اخلاص نیت فرض است در عبادت

مثل نماز وزکوة وروزه وغیرها وحموي در شرح اشباه گفته وقیل الریاء لا یدخل في صوم الفریضة ویدخل

في سائر الطاعات کذا في تتمة الواقعات ونیز گفته ان قوله لا ریاء في الفرائض مخالف لما ذکره اهل التفسیر

من ان ايتاء الزكوة في السر افضل لانه ابعد عن الرياء ذكره التمرتاشي في شرح الجامع الصغير و

نيز گفته ما ذكره المصنف مخالف لما في الواقعات من ان الرياء لا يدخل في صوم الفريضة وفي سائر

العبادات يدخل لان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال يقول الله تعالى الصوم لي وانا اجزي

به ونفى شركة الغير وهذا لم يذكر في حق سائر الطاعات وعلله في كتاب الكسب عن المنتقى انتهى بعده گفته

كه تعليل بحديث مذكور مقتضي عدم دخول رياء ست در مطلق صوم فرض بود يا نفل وصاحب واقعات

مقيد بفريضه داشته پس حاصل كلام ايشان درباب رياء چنين معلوم مي شود كه در حق ابراء ذمه

در فرائض رياء نيست اگرچه زياده ثواب سواء ابراء ذمه برياء فوت مي شود چه در ذات ابراء ذمه

رياء صورت نمي بندد مثلا كسي مديون ديني خود را آشكارا ادا مي كند در اداء دين واسقاط

آن از ذمه رياء صورت نبندد بخلاف تصدق مال خود كه در ان رياء را دخلي باشد ديگر بدانكه ميگويند

كه نيت عبادت منافي عدم خلوص نيت نمي باشد مثلا نيت نماز كه فرض ظهر يا عصر ميكنيد و نيت كنند

كه فرض ظهر يا عصر ميكنم واسقاط فرض از ذمه خود مي نمايم واين فعل مردم را مي نمايد كه تا مردم ثنا كنند

كه فلان مصلي ست تا صلحتم نگردد يعني حاصل كلام ايشان آنكه در صحت فرائض واسقاط آنها از ذمه

نيت لغوي مع علم آنكه منوي عبادت ست كافي ست وآن عزم قلب ست بر فعل شيء از حيثيت عبادت

بهر دو ثواب

ثواب هر عمل فرض بود یا نفل موقوفست بر نیت شرعی و آن قصد طاعت و التقرب الی الله
تعالی است در فعل مأموربه یا در ترک عملی منهی عنه چه ترک منهیات هم طاعت است و این نیت شرعی
را اخلاص گویند و هر که تفصیل این مقام بتحقیق تمام بجوید گو که قاعده اولی و قاعده ثانیه
از شرح اشباه و نظائر للحموی مطالعه کند و جمهور بر آنست که در مقاصد نیت بعد شرط صحت است
چنانچه در شرح وقایه در باب وضوء گفته که چون مقاصد عبادات از ثواب خالی مانند صحت آنها
نماند یعنی فاسد گردند و خالی شدن عبادات از ثواب عبارت از عدم قبولیت آنست در درگاه
حق و آن مقصودست از عبادت و چون از مقصود خالی ماند فاسد شد و صحیح نماند دیگر بدانکه بعضی
که در زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ریاء فرض می کنند چنانچه در
درود فرض می کنند ولیکن در جائی نوشته نیافتم اکنون بیان اخلاص بشنوید اخلاص خالص
ساختن و صافی کردن چیزی را از آمیزش چیزی دیگر تقول اخلصته اذا جعلته خالصا و
در اصطلاح شرعی اخلاص صافی کردن طاعت حق را از شوب ریاء و سمعه وغیره و اخلاص را
شرائط است یکی ترک ریاء و سمعه دوم ترک عجب سیوم ترک طمع از مخلوق و این بنا بر قولی است
و آنچه در فصل چهارم و پنجم و نهم از باب دوم گفته شد که اخلاص را پنج رکن است چهار ترک کرده

و پنجم طلب رضاء حق آن بنا بر قول دیگر است و این اختلاف بنا بر اختلاف روایات است در نیت شرعیه

در تعریف نیت دو قول است هر دو قول را علامه حموی در شرح اشباه و النظائر ذکر کرده یکی آنکه

النیة قصد الطاعة والتقرب الی الله تعالی فی ایجاد فعل پس این تعریف بر ترک منهیات

شامل نیست با وجود آنکه ترک منهیات بقصد یعنی امتثالا لامر الله هم طاعت است چنانچه بعض احادیث

نیز بران گواه است ولیکن شارح مذکور گفته که مراد از عزم و القصد ارادة الفعل است نه ارادة الترک

دوم آنکه النیة توجه القلب نحو ایجاد فعل او ترکه موافقا للغرض من جلب نفع او دفع ضرر حالا او مآلا

و گفته که صحیح النیة و النیّة بتشدید یاء و تخفیفها هر دو طور آمده پس بر تعریف اول در نیت

دو چیز ملحوظ است که در دل هر دو را لحاظ کند یکی عزم فعل چیزیکه موجب ثواب است دوم عزم تقرب

و طاعت و طلب رضاء حق در فعل آن چیز پس برین تعریف اخلاص عبادت از تقرب و طاعت

در فعل آن چیز پس ترک ریاء و سمعت و ترک طمع و ترک عجب شرائط اخلاص است و اخلاص

خود جزئی است از دو جزؤ نیت بر تعریف مذکور پس تعریف نیت شرعی بر نیت لغوی و بر اخلاص

شامل است پس برین تعریف چون عبادت محضه از اخلاص خالی باشد صحیح نباشد چه اخلاص جزؤ

نیت است و چون جزؤ نیت رفت تمام نیت رفت مثلا نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و تلاوت قرآن

وسائر عبادات بقصد وعزم میکند نه بهزل و ذهول وخطا ولیکن در خاطرش لقصد تقرب الی الله

نگذشت پس بمقتضاء این تعریف اگر نیت را شرط صحت عبادات محضه گوئید پس درین صورت صحیح بماشد

و ابراء ذمه بدان حاصل نشود و اگر شرط ترتب ثواب بران گوئید ونیت لغوی را که عزم فعلست

در صحت کافی گوئید پس صحیح باشد بی ثواب و اسقاط فرض از ذمه بدان حاصل گردد و برین

تعریف عرصۀ عبادات تنگتر می گردد و بناء برین تعریف در فتاوی بر هنه گفته که شرطست که

در نیت لله تعالی گوید یعنی بدل گوید که شرط نیت بدلست و فی غنیة المتملی شرح منیة المصلی

والعبادات انما شرعت لنیل رضاء الله تعالی ولا یکون ذلک الا باخلاصها له فی النیة فی العبادات

وهو قصد کون الفعل لله تعالی لا لغیره و بر تعریف ثانی نیت در عبادات قصد فعل چیزی از

جهت نفع و ثوابست اما استحضار کردن در دل که این فعل خالصا لله تعالیست شرط نیت

بمقتضاء این تعریف بلکه نیت عبادت کافیست که بداند فرض را و نفل را از جمیع عبادات

و مع ذلک همه را عبادت دانسته قصد فعل او کند و نیت لله تعالی در دل حاضر داشتن شرط

نیت چه عبادت نمیباشد مگر لله تعالی پس قصد عبادت و عزم نیل ثواب عین نیت لله تعالیست

چه نیل ثواب نباشد مگر رضاء حق و لعبادت حق و رضاء حق و عبادت حق در چیزی وجود ندارد

و غرض در ریاء و نگر نیز
و در دلش نگذشت

مگر چون آن چیز لله تعالی بود بحسب قانون شرعی در ان چیز وبودن او لله تعالی برعزم دل

موقوف نیست بلکه برکه اشیا دیگر منافی نیت لله تعالی می شوند چون ریاء وغیره سوای خلوص لله

تعالی است چه بودن فعل لله تعالی وعبادة ونیل ثواب وطلب رضاء حق هرچهار متلازم یکدیگر اند

پس چون نماز یا روزه یا زکوة یا حج یا جهاد یا تصدق مال یا کار روائی کسی کردن یا تلاوة قرآن

یا ذکر الله تعالی یا سائر عبادات قولیه وفعلیه وجانیه ومالیه کسی ازین عبادات محضه یکی را قصد کند

یعنی بعزم دل بکند وعزم دل در فعل آن چیز از جهت یکی از چهار چیز کنند یا از جهت لله تعالی کند یا از جهت

آنکه عبادت وتقربیت یا از جهت آنکه ثواب بران مترتب میگردد یا از جهت آنکه رضامندی حق تعالی

حاصل می شود پس چون یکی ازین چهار وقت در عزم فعل در دل او حاضر وملحوظ بود وباعث بر فعل آن

یکی ازین چهار بود پس این نیت شرعیست واین نوع نیت معتبر است در جمیع عبادات مقاصد

ووسائل واین تعریف نیت مختار علماء محققین است واین را صواب گفته ودر غنیة المتملی گفته النیة فی اللغة

مطلق القصد وفی الشرع قصد الفعل لیکون الفعل لما شرع له واین تعریف هم برین قاعده است

چه عبادات مشروع نشده مگر الله تعالی از جهت حصول تقرب وثواب ورضامندی حق وچون یکی

ازین چهار باعث عزم فعل گردد در دل حاضر بود گویا هر چهار در دلش حاضر باشد چه یکی بی دیگری

در واقع

در واقع و در نفس خود وجود ندارد اگرچه در ذهن فاعل حاضر نبود مگر یکی پس اخلاص برین

صورت عبارتست از ترک ریاء و سمعت و عجب و طمع پس چون این چیزها در دل آیند کشیدن

آنها از دل و دفع کردن آنها از دل اخلاصست و چون دل از اینها خالی بود و ذهن از اینها غافل

و ذاهل در وقت عزم فعل لله او للعبادة والتقرب او لرضاء الله تعالى او لنيل الثواب

چنانچه گذشت پس اخلاص بی تحصیل و بی تکلیف حاصل شد ولیکن برین تعریف اخلاص

دیگر شد و نیت دیگر و برین مسائل مبنیه یافته می شوند در کتب فقه در شرح الاشباه والنظائر للحموی

گفته که در خلاصة الفتاوى آورده ست اگر مریض گفت که اگر خدا تعالی مرا شفا و عافیت

دهد از بیماری پس بر من حج ست بروی حج لازم گردد اگرچه لله تعالی نگفت چرا که حج نمی باشد

مگر لله تعالی آخره و ازین قبیل ست آنچه در الاشباه والنظائر ست اگر او را کسی گفت که اگر نماز

ظهر بخوانی ترا یک دینارست پس نماز خواند فرض از گردن وی ساقط شد و ثواب فوت شد

و دینار را او را نرسد انتهى خاصة و در فتاوى برهنه و غنية المتملی و سائر الفتاوى وارده ست

که اگر دخلت فی صلوة الامام یا اقتدیت بهذا الامام گوید این قدر نیت او را بسنده ست و اگر

نگاه شروع اینقدر حضور دارد که چون او را گفته شود که کدام نماز میگذاری و بیدرنگ جواب

وحاجت تبامل نیفتد اینقدر نیت اورا بسنده است یعنی اگرچه ذهنش از نیت لله تعالی خالی بود

وگفته اند که نیت در وضوء که مثاب علیها است قصد رفع حدث واستباحة الصلوة است ولله تعالی

دران شرط نگفته اند وآنچه می گویند که نیت فرض بریاء مسقط فرض وموجب ابراء ذمه است

وزیاده ثواب بران مترتب نمیگردد آن بنا بر آنست که نیت که عبارت از قصد فعل عبادة است

مع علم آن عبادت آن باقی است وآن شرط صحت است ولیکن چون دلش از ریاء خالی نیست ثواب بران مترتب

می گردد اگرچه لله تعالی بدان درگاه قصد استغفار نکرده است چه عبادت نمی باشد مگر لله چنانچه گذشت وچون

بقصد خلط کرد ریاء را اخلاص نماند که موجب ثواب بود ونیت باقی ماند که شرط صحت است وعلامه حلبی در جواهر

چند از شرح ارشاد ونظائر گفته است که صحت عبادت بر وجود شرائط وارکان موقوف است وثواب بر اخلاص موقوف است

وذات اخلاص ابتغاء مرضات الله است وطلب وجه الله والتقرب الیه است قال الله تعالی وما لاحد عنده من نعمة

تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی ودر ریاء وسمعت کلمون مذکور شد وعجب بضم عین بمعنی خویشتن

بینی باستعظام عمل خود واین ضد عجز ونیاز است وعجب از کبائر است کذا فی العقائد السنیة ودر کنز العرفی

فی العقائد

گفته که عجب اصل کبر است وهر معصیتی که از کبر خیزد توبه پذیر نیست چنانچه معصیت ابلیس وطمع بر دو نوع است

یکی کردن عبادت حق برای اجر معین چون تعلیم واذان وامامت وتلاوة قرآن باجر معین اگرچه فقها فرمن جائز

داشته اند

داشته اند چنانچه در اشباه و نظائر در شرحه گفته وعن عبادة بن الصامت رضـ قال قلت یا رسول الله

رجل اهدی الی قوسا ممن کنت اعلم الکتاب والقرآن ولیست بمال فارمی علیها فی سبیل الله

قال ان کنت تحب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها رواه ابوداود و ابن ماجة و در حدیث تحقیق

تمام ست چه علماء می فرمایند که هر که بعد کاری کند و از الغیر طلب چیزی دارد و او قبول کرد

در اجر اخروی او نقصانی نشود اما مطابق این حدیث گرفتن آن چیز بروی حرام گردد

و در ثوابش هم نقصان شود و متاخرین اجر معین مشروط هم جائز دارند و بحدیث بخاری از ابن

عباس رضـ و بحدیث احمد و ابی داود و از خارج بن صلت رضـ که در کتاب الاجارة وارد شده ست

استدلال میگیرند بر جواز اخذ اجر بر طاعتی ولیکن سخن ما در اخلاص ست نه در جواز اجارت و نه در

اباحت اخذ عطیه بر عبادت و چون در خاطرش از عبادت غرض دنیوی هم بود اخلاص نماند دوم

عبادت کردن از جهت تسخیر مردم چنانچه در باب اهل دعوت ست که این هم منافی اخلاص ست بیت

دولت با دلبرت گر عیش هم داری نهان ،، در چراغت آب روغن جمع کردی شد خراب ،، و این

بیان همه در فصل نهم و در فصل پنجم و در فصل چهارم از باب دوم گذشت پس اهم مهمات اخلاص ست

در طاعات قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین وقال ایضا فاعبد الله مخلصا له الدین

الا لله الدين الخالص وقال تعالى قل اني امرت ان اعبد الله مخلصا له الدين وقال تعالى

فادعوا الله مخلصين له الدين وقال تعالى فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك

بعبادة ربه احدا وقال تعالى وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ولسوف يرضى

وفي كتاب الاوامر والنواهي عن ابي امامة الباهلي رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم ان الله عز وجل لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا له وابتغي به وجهه اخرجه النسائي

وفي كنز العرفان قال النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم حكاية عن ربه الاخلاص سر من

اسراري استودعته قلب من احببته وقال عليه الصلوة والسلام لابي ذر رضي يا ابي ذر اخلص

العمل فان الناقد بصير وقال السهل بن عبد الله والله اكله هباء الا ما كان بالاخلاص ديگر بدانکه

چند چیزیست که دران ریاء نباشد یکی اظهار چیزیکه موجب تفاخر بود نه موجب جاه وحکایات ومنزلت

چنانچه کثرت مال واتباع وحفظ اشعار وحسن رمیا وشنا وری ودرزیست که دران تفاخر وتکبر

مباهاتست نه ریاء صرح به الشیخ عبد الحق الدهلوي في شرح المشكوة دوم اظهار پیر عبادت ومجاهدت

تا موجب کثرت طاعات تابعان وباعث تکثیر عبادات مریدان ومجاهدات ایشان گردد نه بری غرضی دیگر

وبعضی گفته اند که ریاء الصدیقین خیر من اخلاص المریدین واین داب بعضی مشائخ است در

صورت

صورت ریاء است و در حقیقت ریاء نیست بلکه محمود است ح ع بر الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة

سیوم اظهار نعمت حق بندہ یافتن توفیق کثرت طاعات قال الله تعالی و اما بنعمة ربک فحدث

چون ضمیرش از لوث ریاء پاک بود و فرح و سرور یافت نعمة که کثرت طاعات ریاء نیست و لیکن

اعتماد بران نشاید چه بیم عدم قبول و خوف بد خاتمه باقیست و جز عجز و نیاز راه نیست و دیگر بدانکه

گمانیکه ندارد و اظهار کند که صائمم یا آنچه مردم را گوید که چنین طاعت کردم و حال آنکه نکرده است

این ریاء نیست این نفاق و کذب بر حق تعالی است که میگوید که حقتعالی مرا این کمال داده است و این

از ریاء بدتر است و ریاء در چیز واقع صورت می بندد نه در کذب بحت و چیزی دیگر است که از ادق

الریاء باشد و آن اینست که در خلوت عبادت میکند و در دلش خیال ریاء بود آن نیز ریاء است

و علیم بذات الصدور هو الله و اگر ستائش خود از کسی می شنود بدان شاد گردد علامت وجود ریاء است

ح ع بر الشیخ المذکور و شیخ گفته که مسئله ریاء غامض است و تفصیلش در کتب فقه بیان شده است

و تحقیقش از کلام قوم باید جست خصوصا از کلام کتاب احیاء العلوم و بعضی در رسائل نوشته اند

که فقهاء بر دقائق ریاء در دقت گذشته اند و در کنز العرفان از بعضی مشائخ آورده که بزرگی نماز

سی سال قضا کرده بود که همه یا بیشتر در صف اول گذارده بود و بسبب آنکه روزی در صف اول فرجه نیافت

و در صف ثانی ادا نمود پس مردم بسویش نظر کردند که تا مدت سی سال در صف اول نماز می کرد

وامروز چرا چنین شد پس در دل خجالت یافت پس دانست که در نماز من مشوبی از ریا بوده است که

نظر مردم دلم متاثر شد پس نماز سی سال را باز گردانید دیگر بدانکه اهم مهمات اصلاح سریرتست و چون

سریرتش اصلاح یافت علانیتش اصلاح یابد بخلاف عکس فی الحدیث من عمل لآخرته کفاه الله

الدنیا ومن اصلح فیما بینه وبین الله اصلح الله فیما بینه وبین الناس ومن اصلح سریرته اصلح الله

علانیته رواه فی کنز العرفان ودر مشکوٰة بلفظ دیگر وارد شده است ودیگر بدانکه چون مرتد بعد ازت

نعوذ بالله منها تائب میگردد اعمال سابقه قبل ردت باز بوی دهند بر مذهب مختار چنانچه در فصل هشتم

از باب پنجم گذشت پس چون مرائی از ریاء تائب گردد بایدکه ثواب اعمال که در حالت ریاء کرده است

بوی داده شود چه ریاء کفر خفی است نزد بعضی از فقها چنانچه حموی در شرح اشباه ذکر کرده و

نزد سالکین نیز کفر است ومرشد مولوی در مثنوی معنوی گفته بیت در عمل گر ذره باشد از ریا

کفر باشد در طریق اولیا ،، وسائر علما ریاء را از کبائر شمارند نه از کفر که معصیت نه کفر است

ومسمی بشرک خفی پس چون توبه از شرک جلی وکفر صریح این اثر دارد بایدکه توبه از شرک خفی

که کفر خفی است یا معصیت حقیقیه هم این اثر دارد ولیکن فرق یافته می شود میان آن واین چه

آن

آن اعمال قبل ردت ست نه درحالت ردت واین اعمال درحالت ریاء ست پس منافات این و
آن فرق شد واین مسئله درجائی نوشته نیافتم والله اعلم حقیقة الحال فصل دوازدهم دربیان
مضار حرص وطمع وسوال ومنافع توکل وتفویض وقناعت وصبر ودرین فصل بیان رضا وبیان
دعاء وترک آن که بعضی اختیار نموده اند خواهد آمد ان شاء الله تعالی بدانک ایها الصادق
که حرص لغت عربیست وبفارسی آز بمد الف وزاء منقوط وشره بکسر شین معجمه وتشدید راء مهمله
وتاء تانیث بمعنی حرص آمده وآن بفتحتین وراء مهمله وهاء کلمه مخفف سخت آرزومند شدن و
طمع نیز بمعنی آرزومند شدن ونیز بمعنی امید داشتن ودر اصطلاح سالکان حرص وشره
آرزومندی جمع مال بغیر ضرورتست وطمع هم باین معنی آمده است ونیز بمعنی چشم داشتن از مردم مال
واین همه مذموم ست وهمچنین مذموم ست طول الامل وعن عبدالله رض قال قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یهرم ابن آدم ویشب منه اثنان الحرص علی المال والحرص علی العمر
متفق علیه وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال لایزال قلب الکبیر
شابا فی اثنین فی حب الدنیا وطول الامل متفق علیه وفی بعض کتب السلوک یشیب ابن آدم
ویشب فیه خصلتان حب المال وطول الامل وعن عمرو بن شعیب رض عن ابیه عن جده ان النبی

که ونیز حرص آرزومند شدن یعنی آرزومند شدن وقیل حرص مترادف شره ست

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال اول صلاح هذه الامة اليقين والزهد واول فسادها

البخل والامل رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابي كبشة الانماري رض انه سمع رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول ثلث اقسم عليهن واحدثكم حديثا فاحفظوه فاما الذي

اقسم عليهن فانه ما نقص مال عبد من صدقة ولا ظلم عبد مظلمة صبر عليها الا زاده الله بها

عزا ولا فتح عبد باب مسئلة الا فتح الله عليه باب فقر فاما الذي احدثكم فاحفظوه فقال انما الدنيا

لاربعة نفر عبد رزقه الله مالا وعلما فهو يتقي فيه ربه ويصل رحمه ويعمل لله فيه بحقه فهذا

باقضل المنازل وعبد رزقه الله علما ولم يرزقه مالا فهو صادق النية يقول لو ان لي مالا لعملت

بعمل فلان فاجرهما سواء وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علما فهو يتخبط في ماله بغير علم لا يتقي فيه ربه

ولا يصل فيه رحمه ولا يعمل فيه بحق فهذا باخبث المنازل وعبد لم يرزقه مالا ولا علما فهو يقول لو ان

لي مالا لعملت فيه بعمل فلان اي الذي يتخبط في ماله بغير حق فهو بنيته ووزرهما سواء رواه الترمذي

وقال هذا حديث صحيح قوله ثلاث اي ثلاث خصال وقوله اما الذي توحيد الموصول باويل الخصال

بالمذكور ولوي قوله ان لي مالا للتمني وقوله يتخبط اي يتعسف التخبط والتعسف لي

راه رفتن وعن معاذ رض عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال استعيذوا بالله من طمع

يهدي

يهدي الى طمع رواه احمد والبيهقي في الدعوات الكبير وعن عمر رض قال تعلمن ايها الناس

ان الطمع فقر وان الياس غنا وان المرء اذا ايس عن شيء استغنى عنه رواه رزين

وعن سفيان ان عمر ابن الخطاب رض قال لكعب رضي الله عنهم من ارباب العلم قال الذين يعملون

بما يعلمون قال فما اخرج العلم من قلوب العلماء قال الطمع رواه الدارمي قال الشيخ عبد الحق

قال العلماء والطمع يصير الاسود ذبابا و ازين كلام معلوم شد كه طمع در دار دنيا هم آفت

عظيم ست چنانچه طمع بر دل پرده مي نهد و ديگر دفتر علوم از دل مي شويد در مثنوي معنوي فرموده

مثنوي صاف خواهي چشم و عقل و سمع را ؛؛ دور کن تو از خيالات طمع را ؛؛ هر که را باشد

طمع الکن شود ؛؛ با طمع کي چشم دل روشن شود ؛؛ طمع از دل نور عرفان مي برد ؛؛ پرده

حلم و حيا او مي درد ؛؛ و شيخ عبد الحق در شرح مشکوة گفته که شيخ ابو العباس مرسي قدس سره

فرموده که نان سفيد دم خريد کردم از مردي که مرا مي شناخت پس در دل من گذشت که شايد

اينقدر قليل از من بگيرد هاتف آواز داد که السلامة في الدين بترک الطمع من المخلوقين

بيت طمع را سه حرفست هر سه تهي ؛؛ ازان نيست مرطمعا فرا بهي ؛؛ و ديگر آنکه

طمع شيران را چون سگ مزبله ميکر دانند چنانچه گذشت و گفته اند بيت آنچه شيران را

کند رو به فراج ،، خست حرص و طمع سر احتیاج ،، و آفات حرص در دار دنیا همان آفات طمع ست و این

سخن در عرف علما مشهور ست الحریص محروم مثنوی حرص کورت کرد محرومت کند ،، دیو همچون خویش مرجومت

کند ،، هر حریص هست محروم ای پسر ،، چون حریصان نیست کس محروم‌تر ،، حرص کور و احمق و نادان کند

مرگ را بر احمقان آسان کند ،، حرص را آتش بدان اندر جهان ،، باز کرده صد زبانه صد دهان ،، ازین در

مثنوی گفته و حکایت جانوری که گیاه هفت جنگل یعنی هفت بیشه هر روز می خورد و آب هفت دریاء

می نوشد و چون شب شود در اندیشه افتد که فردا چه خواهم خورد و در غم روزی لاغر و خالی شکم می گردد

و چون روز شود بقدرت قادر مطلق همان هفت جنگل پر گیاه گردد و همان هفت دریاء پر آب شود و

زندگانی آن جانور بدین طور می گذرد و در تفسیر حسینی گفته که نام آن جانور هلوع ست که حق سبحانه و تعالی انسان

را بوی تشبیه داده قال الله تعالی ان الانسان خلق هلوعا و همچنین فی کنز العرفان مگر آنکه در کنز العرفان

بجای هفت دریاء هفت غدیره آب گفته و گفته که آن پس از کوه قاف ست و در مثنوی گفته که آن گاو ست

جسیم عظیم الجسد در جزیره بیت یک جزیره هست سبز اندر جهان ،، اندرو گاو است تنها خوش دهان ،، جمله

صحرا را چرد او تا به شب ،، تا شود زفت و عظیم و منتجب ،، شب ز اندیشه که فردا چه خورم ،، گردد او چون تار مو

لاغر ز غم ،، الی آخره در قصه او دراز ست و آفت سوال در دار دنیا آنست که سائل هر چند کثرة خواهد چون تنها

او را قلت وبه چنانچه در حدیث گذشت ونیز در حدیث از ابیهریرة رضه آمده قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلة الا زاده الله بها کثرة وما فتح رجل باب

مسئلة یرید کثرة الا زاده الله بها قلة رواه احمد ومضار آخرویه این اشیا اظهر من الشمس فلا حاجة

الی بیانها اکنون بدانکه قناعت راضی شدن باندک چیزیها وبس کردن باندک ونزد بعضی زهد نیز باین

معنی آمده چنانچه گفته اند الزهد الاکتفاء بالزهید والزهید هو القلیل وعند الاکثرین الزهد خلاف الرغبة

الی العدول والترک وقناعت در شریعت راضی شدن بر هرچه موجود بود نزد وی بی تکالیف وتعب از

اشیائیکه وجه معیشت اند از ماکول وملبوس واز ماسوای آن قطع طمع وحرص کردن ومیگویند که قناعت

علامت معرفت حق ست وهرکه قناعت ندارد او معرفت ندارد بیت کاسهٔ چشم حریصان پر نشد ؛؛

تا صدف قانع نشد پر در نشد ؛؛ وعن عبد الله بن عمر رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

قد افلح من اسلم ورزق کفافا وقنعه الله بما آتاه رواه مسلم وفی رسالة الاوراد والنوادر عن ابن عمرو بن العاص رضه

الکفاف هو الذی لا ینقص عن الحاجة ولا یزید منها وفی رسالة الاوراد والنوادر عن فضالة بن عبید رضه

انه سمع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول طوبی لمن هُدی للاسلام وکان عیشه کفافا

وقنع اخرجه الترمذی بیت قناعت توانگر کند مرد را ؛؛ خبر کن حریص جهان گرد را ؛؛ قال الله تعالی فی الصحا

قال الجنید رحمه الله [illegible] خلو [illegible] من الدنیا وخلو القلب من [illegible] کذا فی [illegible]

بیت

الصدقة للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف

تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا الآية بدانکه توکل بمعنی اعتماد و تفویض ست و در شریعت

التوکل الاعتماد علی رزق الله المقدر فی الازل للعباد ونفی الشرک فی وصوله الیهم وتفویض الامور

الی مالک الملوک والرضاء بالقضاء فرد کار خود را بخدا باز گذار ،، کت نمی بینم ازین بهتر کار ،،

بدانکه باحادیث ثابت شده ست که هیچکس در روز قیامت بدرجه متوکلین نرسد وازین سعادت

عظمی که بغیر حساب بجنت روند دیگر چه بهتر بود وعن ابن عباس رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب هم الذین لا یسترقون ولا یتطیرون

وعلی ربهم یتوکلون متفق علیه واین هفتاد هزار از متوکلین که بغیر حساب بجنت روند [illegible]

بودند بعد ازان حق سبحانه وتعالی بران زیاده کرده وعن ابی امامة رضه قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول وعدنی ربی ان یدخل الجنة من امتی سبعین الفا لا حساب

علیهم ولا عذاب مع کل الف سبعون الفا وثلث حثیات من حثیات ربی رواه احمد والترمذی و

ابن ماجة وحثیه آنچه انسان بدو کف دست فراخ کرده برگیرد از خاک وغله وغیره ومراد اینجا از

ثلث حثیات سه جماعت عظیم ست از مردم چه حقتعالی از دست معروف منزه ست کذا قال الشارحون

وانها

وآنچه در حدیث سابق آمده لا یسترقون یعنی استرقاء نمی کنند واسترقاء افسون کردنست وافسو
بغیر کتاب الله وبغیر سنت رسول الله منافی توکل ست بالاجماع چه آن از امور جاهلیت ست وبعضی
متوکلین کاملین ترک استرقاء مطلقا می کنند اگرچه از کتاب وسنت بود وقوله لا یتطیرون یعنی
شگون بد نمی کنند وتطیر شگون بد گرفتن که آن از امور جاهلیت ست وآن گذشت چنانچه عمل
کردن بر قول کاهنین ومنجمین وتصدیق کردن قول ایشان را وعلوم همه کاهنین بولادت
آنحضرت منقطع شد صرح به الحموی فی شرح الاشباه والنظائر وصرح به محمد بن اسحاق فی سیره و
لیکن در حدیث بخاری بروایت عائشة رض که از آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
شنیده بود که شیاطین چون از آسمان ممنوع شدند از فرشتگان که در ابرها نزول می کنند از آنها
سخن دزدیده بکاهنان میرسانند پس ازین حدیث معلوم شد که علم ایشان بعد از ولادت آنحضرت
همه منقطع نشده ست بلکه اندکی باقی مانده ست حاصل کلام علما درین مقام اینست که سه کس اند
که کافر اند بالاجماع اگرچه کلمهٔ توحید بر زبان می رانند یکی عراف بفتح عین مهمله وتشدید راء مهمله
دوم کاهن سیوم منجم ابن حجر کافر اند وهر که تصدیق قول ایشان کند او هم کافر گردد واحادیث شیوع
بآن ناطق اند وعراف هر که از غیب خبر دهد بعلامات که نزد او مقرر شده ست ودر حقیقت ثابت نیست

بلکه اوهام باطل است چنانچه شگون کردن مسافر وراه رو بآواز پرندگان و آنرا عیافه بکسر عین گویند

و فال انداختن بمهره ها و سنگریزه ها و آنرا طرق گویند و این هر دو از انواع طیره است فی الحدیث العیافة

والطرق والطیرة من الجبت رواه ابوداود و فی الحدیث الطیرة شرک قاله ثلثا رواه ابوداود والترمذی

و بآواز شغال و بدیدن بعضی جانوران از چپ و راست و نحس پنداشتن بعضی جانوران بسبب بعضی

علامات که در ایشان است و نحس پنداشتن بعضی ساعات و ایام و شهور در حق بعضی امور و خبر دادن غیب بنجوم

علم رمل و علم نجوم و علم کهانت پس عراف بر منجم و کاهن و رمال و متطیر یعنی شگون کننده صادق

می آید و شامل است بر همه صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة وعن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اتی عرافا فسأله عن شیء لم تقبل له صلوة اربعین لیلة

رواه مسلم و در حاشیه مظهر گفته که این عدم قبول نماز او در چهل شب بسبب پرسیدن است اگرچه خواهش

را قبول نکرد و اگر قول او را تصدیق کرد کافر گردد و منجم آنکس است که بتاثیر کواکب در عالم سفلی قائل

بود پس بموجب قواعد آن علم از غیب خبر دهد چنانچه از باران خبر دهد یا از طالع کسی خبر دهد و عن

ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اقتبس علما من النجوم اقتبس

شعبة من السحر زاد ما زاد رواه احمد و ابوداود و ابن ماجة و ایضا عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه

علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اقتبس بابا من علم النجوم لغیر ما ذکر الله فقد اقتبس شعبة من السحر المنجم

کاهن والکاهن ساحر والساحر کافر رواه رزین حاصل حدیث آنکه کاهن ومنجم وساحر هر سه کافر اند

قوله لغیر ما ذکر الله یعنی ما ذکر الله سه چیز است ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما

للشیاطین وعلامات وبالنجم هم یهتدون وعن قتادة رض قال خلق الله تعالی هذه النجوم لثلاث

جعلها زینة للسماء ورجوما للشیاطین وعلامات یهتدی بها فمن تاول فیها بغیر ذلک فقد اخطاء

واضاع نصیبه الی من الاسلام وتکلف ما لا یعلم رواه البخاری تعلیقا وفی روایة رزین و

تکلف ما لا یعنیه وما لا علم له به وما عجز عن علمه الانبیاء والملائکة وعن الربیع مثله وزاد والله

ما جعل الله فی نجم حیوة واحد ولا رزقه ولا موته وانما یفترون علی الله الکذب ویتعللون بالنجوم

واز قول وی که گفته وتکلف ما عجز عن علمه الانبیاء والملائکة معلوم شد که علم نجوم اصلا ثابت نشده است

وحق سبحانه وتعالی در هیچ ستاره اثری نه سپرده است از آثاری که ایشان ثابت می کنند از روی افتراء

بر حق سبحانه وتعالی وآنچه می گویند که آنحضرت فرموده است لا تقل فروا اذا کان القمر فی العقرب افترا کرده اند

بر آنحضرت برای تائید قول ایشان کذا تحقیقه فی معارف العلوم وبا این آثار که میگویند پیش از زمان

حضرت داود علیه السلام در بعض ستارگان موجود بودند بعده مرفوع شدند تا در هیچ ستاره اثری نماند کذا قال بعضهم

وبهرحال در زمن آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم در ستارگان تاثیرات بنوده واز تاثیرات

آنها در زمن سابق مارا خبر نداده بلکه ازین عقیده باطله مارا نهی کرده پس این اصلا نبود یا پیش

از عهد آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تاثیرها از ستارگان برگرفته شده ست کذا فی

تکمیل الایمان للشیخ عبد الحق وفی الحدیث القدسی اصبح من عبادی مومن بی وکافر فاما من قال مُطِرنا

بفضل الله ورحمته فذالک مومن بی کافر بالکواکب واما من قال مُطِرنا بنوء کذا فذلک کافر بی مومن

بالکواکب متفق علیه ونوء بفتح نون غروب کردن منزلی از منازل قمر وطلوع کردن منزلی دیگر مقابل

نکهیت

وی وبهندی نکهیتر گویند پس هرکه اعتقاد دارد که باران از تاثیر نوئی از انواء یا کوکبی از

کواکب می بارد او کافرست بالاجماع واگر کسی اعتقاد دارد که باران نمی بارد مگر بفضل حق و

رحمت وی ولیکن این انواء علامات وموسم باران ست واین را هیچ اثری نیست او مومن ست بالاتفاق

واگر اعتقاد وی آن بود که باران بفضل حق می بارد ولیکن موسم را هم اثری است در ان ومدخلی است

در کفر وی اختلاف ست کذا فی شروح المشکوة وحواشیه وعن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لو امسک الله المطر عن عباده خمس سنین ثم ارسله لاصبحت طائفة

من الناس کافرین یقولون سُقِینا بنوء المِجدَح رواه النسائی ومجدح بکسر میم وسکون جیم

وفتح

ان اعتقد ان الله تعالی هو الفاعل [illegible]
[illegible]

وفتح دال مهمله و آخره حاء مهمله نوعیست از انواء و می گویند که اکثر مسلمین لقصور مسلمانان اند

و در حقیقت کافران بسبب این اعتقادات باطله و آنحضرت برامت خود خوف و غم میخورند

که بتاثیر انواء و کواکب قائل شوند و کافر گرده اند نعوذ بالله منها و در حال آنچه اهل نجوم میگویند

از نحوست بعضی شهور و ایام و ساعات و از تاثیرات بعضی کواکب و انواء همه در شریعت مطهره

باطل است و کذب محض است و اگرچه اتفاقا صادق می آید آن صادق شدن از اتفاق است نه تحقیق

چه قول ایشان تخمینا باشد نه تحقیقا و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و

صحبه وسلم لا عدوی ولا هامة ولا نوء ولا صفر رواه مسلم و عنه ایضا قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه و علی آله و صحبه وسلم لا عدوی ولا طیرة ولا هامة ولا صفر و فر من المجذوم کما تفر من الاسد

رواه البخاری و عن جابر رض قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یقول لا عدوی

ولا صفر ولا غول رواه مسلم و عدوی تجاوز کردن علتی از صاحب علت بدیگری پس آن را نفی کرد

مگر جذام که تجاوز میکند و طیرة شگون کردن و هامة بتخفیف میم و تشدید آن پرنده است که آن را

الّو گویند و صفر ماه معروفست پس این همه را نفی کرد که آنچه اهل نجوم میگویند در حق این

چیزها همه باطل است و غول دیو بیابانی را گویند و آن موجود است ولیکن شر آن بغیر تقدیر الله نمی رسد

ونحس گفتن زمان را سبب زمانست وسبّ زمان ممنوع است وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال الله تعالی یؤذینی ابن آدم یسبّ الدهر وانا الدهر بیدی الامر اقلّب اللیل

والنهار متفق علیه قوله انا الدهر ای انا مقلب الدهر وانا فاعل ما یضاف الی الدهر من الخیر والشر پس هرچه بسنت

ثابت شده است از روزهای سعد برای خروج بسفر ولبس جامه جدید وحجامت وآغاز کاری بران عمل مسنون است

ودر حق باقی سکوت بهتر است ونحس نباید گفت اگرچه حق سبحانه وتعالی بعض ایام را نحس گفته فی یوم نحس

مستمر فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی آن چنانست که سوگند خوردن بمخلوقات حلال نیست وخود بمخلوقات

در قرآن مجید سوگند خورده است وآنچه ایشان می گویند که بعض ایام وساعات وشهور در بعضی امور نحس است وبعضی

ایام وساعات وشهور در بعض امور سعد است نزد اهل شریعت باطل است ونصوص نبوی ناطق اند ببطلان

آن ونصوص نبوی وقرآنیه گواهی میدهند برآنکه هرچه مقدر است در تقدیر الهی در حق بنده آن بتدبیر بنده

مبدل نمی شود لهذا وارد شده است یضحک التقدیر علی التدبیر اگر بنده از جهت وصول مراد خویش در زمان

سعد بحسب ظنش جد وجهد کرد ودر تقدیر الهی عدم حصول مرادش بود هرگز هرگز بمراد خود نرسد واگر

در زمان نحس که در گمانش منافی مرادش بود برای مرادش سعی نمود وخواهش خداوند تعالی حصول مراد او بود

البته البته مرادش حاصل گردد واین حاصل کلام اهل تحقیق است پس زمانه را هیچ حیثیت نیست بلکه عاریست تر از لحوق

وتفویض امور الی الله تعالی وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وتحقیق حکم تعلم وتعلیم علم نجوم

وعلم رمل در علوم ممنوعه از باب دوم گذشت وکاهن در لغت مخبر از زمان مستقبل یا حال بود یا منجم یا متطیر

یا مخبر بود بخبر جن الکهانة الاخبار عن المستقبل والاخبار عن الغائب پس با این معنی کاهن عام بر هر که خبر از

غیب دهد شامل است ومعجزات وکرامات از کهانت مستثناست وغالب استعمال کاهن بر کسیکه جنی را مسخر

خود گردانیده آمده واو را جنی از غیب خبر دهد تا او مردم را گوید واصل آن است که هیچ کس از آینده خبر ندارد

مگر الله تعالی کما قال الله تعالی وما یعلم الغیب الا الله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ودر حدیث صحیح

آمده چون حق سبحانه وتعالی امر فرماید وحکم کند بموجود شدن چیزی در عالم ملائکه حملة العرش بشنوند تسبیح

گویند پس اهل آسمان که نزدیک تر ایشان اند تسبیح گویند بسبب شنیدن تسبیح ایشان پس اهل آسمان دیگر تسبیح

گویند تا آنکه اهل آسمان دنیا تسبیح گویند پس اهل آسمان که بحملة العرش نزدیک اند از ایشان بپرسند که چه گفت

پروردگار شما پس اهل آسمان را خبر دهند واز ایشان خبر باهل آسمان دیگر رسد تا آنکه خبر رسد باهل آسمان دنیا

پس جن یعنی شیطان از اهل آسمان خبر شنود بدزدی پس فرشتگان آن دزد را بزنند یعنی پاره از ستاره شکسته

بزنند پس آن خبر را بکاهن رساند که مخدوم اوست پس آن خبر حق وصادق است ولیکن آن شیاطین

دران دروغ می آمیزند وزیاده می کنند ودر حدیث بخاری آمده که شیطان با آن خبر صد گونه دروغ افترا کند

وگاهی پیش از شنیدن خبر آن پاره ستاره او را زده می شود پس شنیدن نتوانند وگاهی پس از شنیدن

بدانکه در بلاد عرب کاهنان بودند که بریاضات در اعمال خبیثه بر قواعد علم مذموم که میداشتند عالم جنیات

خبیثه را الیعنی شیاطین را مسخر خود میکردند تا با آسمان روند و از اهل آسمان خبر غیب شنیده با ایشان رسانند

چنانچه گذشت پس حق تعالی فرشتگان را حکم کرد که چون شیاطین بخبریکه از غیب بشنهامی رسد گوش نهند

بزنند ایشان را پاره از ستاره و چون پیغامبر ما متولد شدند شیاطین از صعود ایشان بسوی آسمانها ممنوع شدند

چون شیطانی نزدیک آسمانها رود فرشتگان او را پاره ستاره می زنند پس بدین سبب نزدیک رفتن با آسمانها

نمی توانند پس علوم کهنه منقطع شد بهجرة النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم و در تفسیر سیفی زیر

تحت قوله تعالی وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین گفته که عبد الله بن

عباس رضه فرموده که شیاطین از هیچ آسمان محجوب نبودند و بهمه آسمانها سیر میکردند چون عیسی نبی الله

علیه السلام متولد شد از سه آسمانها محجوب شدند و از چهار آسمانها باقی محجوب نگشتند و سیر میکردند و چون آنحضرت

متولد شد از همه آسمانها محجوب و ممنوع شدند و شهابها که زده می شود ایشان را اگرچه پیش از ولادت سید المرسلین

نیز زده می شد ایشان را ولیکن بکلی از همه آسمانها محجوب نبودند تا زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم و میباید دانست که اگرچه بعد از ولادت آنحضرت از همه آسمانها ممنوع شدند ولیکن از فرشتگان که در

ابر

ابرها نزول می کنند خبر دزدیده بکاهن می رسانند پس اینقدر از علم کهانت بعد از ولادت

سید المرسلین باقی مانده است چنانچه در حدیث بخاری از عائشة رضی الله عنها وارد شده قالت سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول ان الملائکة تنزل فی العنان وهو السحاب فتذکر

الامر قضی فی السماء فتسترق الشیاطین السمع فتسمعه فتوحیه الی الکهان فیکذبون معها مائة کذبة

من عند انفسهم رواه البخاری دیگر بدانکه هر که قول کاهن را تصدیق کند او کافر گردد وعن ابی هریرة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من اتی کاهنا فصدقه بما یقول او اتی

امرأته حائضا او اتی امرأته فی دبرها فقد برئ مما انزل علی محمد رواه احمد وابو داود اکنون

بدانکه اسباب معیشت واسباب مضار و منافع دنیاویه جمله بر چهار قسم است خیالات کفریه باطله واوهام

واسباب یقینیه وظنیه پس کفریه این اسباب خیالیه باطله اند که اکنون مذکور شدند واوهام آن اسبابها

اند که بمباشرت آن اسباب وهمیه بنده کافر گردد نه کافر چون افسونهای جاهلیت وچون ترسیدن از

مکان غیر مخاف چنانچه تنها در خانه خود خفتن با وجود آنکه دران خطری ظاهر نبود واین قول اهل

خیال است که میگویند که هر که درخانه تنها بخسپد بوی آشوب جن برسد واینقول منافی توکل است و

اعتماد کردن برین قول گناه است وهمچنین بعضی اسباب عرفیه که بحسب ظاهر مخالف شرع بود چنانچه میگویند

چتری

که هر کرا سفیدی بر اندام بسبب فشا خون بر آمده بود و آن سفیدی را در عرف اهل هند چتری گویند

گویند علاجش آنست که زنی مردار خوار را در بغل گیرد و این قول باطل است و بتحقیق ثابت شده است

که رود نیل در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خشک شد مردم گفتند که پیش ازین هرگاه که

رود نیل خشک می شدی دختری خوب پیکر را آراسته بر اسب سوار کرده بر کناره رود نیل می بردندی

و در طول و عرض رود اسب را میتاختندی و آب جاری می شدی پس امیر المؤمنین فرمود که این امر از

امور جاهلیت است در اسلام نمی شاید پس رقعه نوشت باین مضمون یا رود اگر بفرمان حق جاری می

شدی جاری شو بفرمان حق و اگر بغیر فرمان حق جاری می شدی جاری مشو و آن رقعه را در نیل انداختند

بفرمان حق جاری شد که تا این زمان همچنان جاریست بار خشک نشده و اگر آن اسباب عرفیه عینی من الشرع

بود و در آن مردم را مصالح بود چون گشن دادن نخیل را و زخم سیاه کردن کودک صبیح را تا عائن بدی

هرزی نرساند باکی نیست بمباشره آنها کذا فی الفتاوی البزازیة و همچنین وضع جماجم در زراعت

برای دفع عینی عائن کذا فی البزازیة و آنها منافی توکل نیست و عن رافع بن خدیج رضه قال قدم

نبی الله المدینة صلی الله تعالی علیه علی آله وصحبه وسلم یابرون النخل فقال ما تصنعون قالوا کنا نصنعه قال

لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا فترکوه فنقصت قال فذکروا ذلک فقال انما انا بشر اذا امرتکم بشیء

من

من امر دینکم فخذوا به واذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر رواه مسلم حاصل کلام آنکه قسم
اول که مردم گمراهان آن را اسباب می پندارند و در حقیقت مباشرت آن اسباب کفر است و
منافی توکل است و آن عمل کردن است بر قول کاهنین و منجمین و رمال و متطیرین و بر یمن و شومی و امثالهم
که چنانچه تصدیق قول ایشان کفر است عمل کردن بر قول ایشان هم کفر است و در قسم دوم اگر نهی
بشرع شریف بود حرام است مباشرت آنها و منافی توکل است و الا باک نیست و داغ دادن بغیر
را هم معصیت و منافی توکل است چنانچه در حدیث صحیحین تصریح در حق متوکلین وارد است
و لا یکتوون ایشان داغ نمی نهند و شارحان در می افزایند که اگر حکیم حاذق گوید که شفاء تو در
داغ دادن است باک نیست بداغ دادن او را و سیوم اسباب یقینیه است چنانچه خوردن و آشامیدن
و خود را از مهالک علانیه باز داشتن و مباشرت آنها واجب است و ترک آنها حرام است و منافی
توکل است اگر نخورد و یا ننیاشامد و بمیرد بی عذر یا بسبب آن بمیرد قاتل النفس خود شد و آثم گشت اگرچه
می گوید که مرا خدا بس است و اکل و شرب غیر حق است و من بغیر حق حاجت ندارم این توکل نیست
این حماقت و سفه و جهل است و همچنین اگر خود را در چاه یا آتش انداخت و گفت که بر خدا
توکل دارم این حماقت است و قسم چهارم اسباب ظنیه است و آن اسباب وجه معیشت است چون

زراعت کردن و تجارت کردن و مزدوری کردن و اسباب صحت چون ادویه خوردن مریض بقول طبیب

و اسباب اجابت دعاء که در کتب مذکور است و اسباب رد بلاء چون دعاء و تصدق پس اینهم اسباب

ظنیه است و مباشرت این اسباب منافی توکل نیست و ترک آنها هم توکل است پس توکل بر دو نوع است

یکی مع ترک این اسباب ظنیه دوم مع مباشرت آنها و هر یک ازین دو نوع بر دو نوع است پس جمله توکل

بر چهار انواع است نوع اول توکل کاملین مع ترک اسباب و رفع وسائط از میان و حقیقتش آنست

که چون رازقیت رزق علی الاطلاق بچشم شهود مشاهده نموده اند و دیده اند که اسباب وسائط اند

و مسبب و رازق و مشبع و مفتح جز خداوند تعالی نیست و هرچه مقدر است در حق بنده بوی میرسد و آن

البته بوقوع می آید و خلاف آن هرگز نخواهد شد و چون این معنی را بعلم الیقین دانستند قدم همت

در راه تفویض و تسلیم نهادند و لواء و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد افراختند و نقاب

اسباب از روی نعماء منعم برطرف کردند پس بخلعت و من یتوکل علی الله فهو حسبه سرافراز شدند و در

مکتوبات جنید گفته که خواجه بایزید بسطامی را گفتند که ترا هیچ کاری نمی بینم معیشت تو چگونه

می شود گفت اسگ خوک و خر این وجه روزی میدهد ابویزید را چرا ندهد بیت روزی تو باز نگردد ز در

کار خدا کن غم روزی مخور و در مثنوی معنوی اینجا حکایتی است نادر بس عجیب و دراز در حال معمار

الی آخره

این بحث بنصوص و بتجربت کہ ثابت شدہ ست قال اللہ تعالی ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ وعن عمر

ابن الخطاب رضی قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یقول لو انکم تتوکلون

علی اللہ حق توکلہ لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا ای جوعی وتروح بطانا ای شبعی

رواہ الترمذی وابن ماجۃ وعن عمرو ابن العاص رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ

وعلی آلہ وصحبہ وسلم ان لقلب ابن آدم لکل واد شعبۃ فمن اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای

واد اہلکہ ومن یتوکل علی اللہ کفاہ الشعب رواہ ابن ماجۃ ومراد از وادی اینجا اسباب رزق

ست واز شعبہ ہموم وخواطر متعلقہ آن اسباب. وعن ابی الدرداء رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ان الرزق لیطلب العبد کما یطلبہ اجلہ رواہ ابو نعیم فی الحلیۃ و

عن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم من جاع او احتاج

فکتمہ عن الناس کان حقا علی اللہ ان یرزقہ رزق سنۃ من حلال رواہ البیہقی فی شعب

الایمان. بدانکہ بعضی ازین نوع متوکلین کاملین ترک تداوی در حالت امراض اختیار

می کنند وتفویض صحت بدن وسلامتی حیات بحکیم مطلق می نمایند وبعضی ترک ادعیہ می کنند

چہ دعاء رد القضاء بالبلاء چنانچہ در حدیث وارد شدہ لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی

العمر الا البر رواه الترمذی و النسائی و غیرهما و بدعاء رضاء بقضاء الله نمی ماند در مقام رضاء طلب رضاء

نفس نمی ماند و صاحب این مقام طالب رضاء حق باشد پس چون رضاء حق در بلاء بنده بود و قضاء وی همین

بلاء بود و بنده آنرا بدعاء خود رد خواهد طالب رضاء نفس شد نه طالب رضاء حق پس لاچار تن دهند برضاء

بقضا پس گروهی بانقیاد زیر قضاء الله نهادند و خود را بالکلیه تسلیم کردند و تفویض کلی نمودند و بنده و رضاء را دیدند

در آن گشتند بیت ای بسا از اولیا ترک دعا کرده بجان ،، ذوق یابند از قضا خوردن دعا شد کفرشان ،، هر چه می

آید بر ایشان از بلاء و سنگ غیب ،، لذتی یابند زان آمد چو از بی عیب ریب و رضاء در بدایت توکل و تفویض

است و در نهایت حالت از حالات محاسبیان اهل خراسانیان بر آنند که رضاء از حالات است و عراقیان بر آنند

که رضاء از مقامات است وقیل من وجه حال است و من وجه آخر مقام است و تحقیقه فی کشف المحجوب بدانکه بلا بر دو نوع است

بلاء محبت و بلاء معصیت و بلاء محبت برای امتحان اهل محبت و برای رفع درجات ایشان بود و عن انس رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و ان الله عز و جل اذا احب قوما ابتلاهم فمن

رضی فله الرضی ای من الله و من سخط فله السخط ای من الله رواه الترمذی و ابن ماجه و عن محمد بن خالد السلمی رض

عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم یبلغها

بعمله ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده ثم صبره علی ذلک حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله رواه احمد و ابو داود

دو

وعن سعد رضه قال سئل رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ای الناس اشد بلاء قال الانبیاء ثم الامثل

فالامثل یبتلی الرجل علی حسب دینه فان کان فی دینه صلبا اشتد بلاءه وان کان فی دینه رقة هون علیه فما

زال کذلک حتی یمشی علی الارض ما له ذنب رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

وفی کتب السلوک اشد البلاء للانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل فاعتبر ببلاء نبینا محمد صلی الله علیه وعلی آله

وصحبه وسلم وبلاء السبطین وسائر آله و در مکتوبات منیری گفته که در حدیث است اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبر

اجتباه وان رضی اصطفاه و یک قسم مصیبت آن بلاء است که بر اهل معاصی بشوم معاصی میرسد قال الله تعالی

وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر ولیکن اگر منکر در میان اهل معاصی اختلاط دارد و ایشانرا

نهی نفرماید آن مصیبت بر او نیز میگردد قال الله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وقال ایضا واتقوا

فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و زیاده شرح این مقام در بیان دنیا خواهد آمد ان شاء الله تعالی

نوع دوم توکل مریدینست مع ترک اسباب تا سد باب حرص کنند و حرص را بالکلیه منقطع سازند چه باختلاط

آتش حرص ایشان نمیرد پس می ترسند که مبادا مع مباشرت اسباب آتش حرص برخیزد و ماده توکل بسوزد پس ترک

اسباب اختیار کردند وعن ابن مسعود رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا تتخذوا الضیعة

فترغبوا فی الدنیا رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان وضیعه بفتح ضاد معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه

ازان عین مهمل است تجارت وصناعت وقیل بستان وزراعت کذا فی شرح عبد الحق نوع سیوم توکل
کاملین مع مباشرة اسباب وسبب آن اینست که چون وثوق ایشان بحدیست که اسباب در نظر شهود
ایشان در باب معیشت وسائط اند ورازقیت ورازق قادر بر وسائط موقوف نیست وهرچه مقدرست
می رسد واسطه بود یا نه بود پس قلوب ایشان متعلق باسباب نیست بلکه متعلق بمسبب الاسباب است ولیکن
دیدند که در اسباب فوائد اخرویه بسیار مندرج اند پس لاجرم اختیار کردند تا عبادت مالی با عبادت حالی جمع
کنند واین نوع را بهتر گفته اند که جامع مرتبتین است مرتبه عبودیت که مباشرت اسباب وامتثال امر الهی است
ومرتبه عبادت وایشان دعاء میخواهند وگویند که دعاء رد قضاء نیست بلکه دعا خود قضاست چه در تقدیر
چنان بود که فلان دعا خواهد پس بدعایش قضاء مبدل گردد بقضاء دیگر ودعاء خود عبادتست الدعاء مخ
العبادة رواه الاربعة وغیرهم وقد ورد من لم یسأل الله یغضب علیه رواه الترمذی والحاکم فی المستدرک ومن لم
یدع الله غضب علیه رواه ابو بکر بن ابی شیبة فی المصنف وفی رسالة لصاحب مجمع البحار فی مادة الدعاء
ان الدعاء مستحب اجمع علیه علماء فی کل الاعصار من الفقهاء واهل الفتوی وذهب طائفة من الزهاد
واهل المعارف الی ان ترکه فضلا استسلاما للقضاء وبهر حال علما درین زمان میفرمایند که طریق آنحضرت واصحاب
وی وال واهل بیت وی دعاء مع رضا بقضاست که بزبان دعا گویند ودر دل رضاء بقضاء نهند ونیز رسم

طائفه

طائفه تداوی می کنند با دویه طبیه مع توکل علی الله نوع چهارم توکل عوام است و توکل بعضی
مریدین که وابستگان اسباب اند ودلهای ایشان متعلق با سبابست و چون رسوخیت
بکمال و وثوق بتمام در باب وصول ارزاق بر رزاق بلا اسباب نمی دارند پس چون دست
ایشان از اسباب خالی گردد خاطر ایشان متشوش گردد پس توکل ایشان آنست که مباشرت
اسباب کنند ومع ذلک اعتماد و توکل بر خداوند تعالی کنند نه بر اسباب و احادیث این محل
در شرح دنیا و ترک آن گذشت والله اعلم بالصواب فصل سیزدهم در مفاسد عیب جوئی

فصل ۱۳

طعنه گوئی بدان ایها الطالب صادق که الله تعالی در قرآن مجید از طعنه وتجسس نهی می فرماید
یا ایها الذین آمنوا لا یسخروا قوم من قوم الی قوله ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب

الی قوله

ونیز می فرماید یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا
تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا الآیة وشومیت عیب جوئی وطعنه زنی در دنیا آنست که
طاعن آن عیب در خود بیند چه چون طعنه زن بر دیگری طعنه زند حق سبحانه وتعالی را غیرت
آید که بنده من منکر نعمت شده ست چه چون یکی را بفضل خویش از عیب پاک داشته است و دیگر را
بعیب گرفتار کرده پس آن یکی برین دیگری طعنه زنی کند پس آن یکی فضل حق بر خود نشناخته است

نمی بیند که میان او و آن دیگری به نسبت ارادت و قدرت حق هیچ فرقی نیست اگر او را بجای
آن دیگری عیب دار کردی می توانستی ولیکن بفضل و کرم خویش که برو دارد بر کس کرد پس چون فضل
شناخت و طعنه زنی کرد آن عیب بوی رسد و در حدیث آمده انه الغیور و انا اغیر منه والله اغیر منی
رواه المحدثون فی کتاب اللعان وعن عائشة رض قالت قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
ما احب انی حکیت احدا و ان لی کذا و کذا رواه الترمذی وصححه وما فی قوله ما احب نافیة وقوله
ان لی کذا و کذا ای ان مثل ما حکیت من قبیح احد و اکثر استعمال لفظ الحکایة فی القبیح کذا قال الطیبی
وعن خالد بن معدان رض عن معاذ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من عیر اخاه
بذنب لم یمت حتی یعمله یعنی من ذنب قد تاب عنه رواه الترمذی قوله یعنی من ذنب الی آخره تفسیر لقوله
بذنب وهو بیان ینبه وهذا التفسیر منقول عن احمد بن حنبل کذا قال الشیخ عبد الحق و نیز گفته که اگر
از آن ذنب توبه نکرده است هم بطریق تکبر تحقیر و تعییر او نکنند بلکه براه نصیحت او را سرزنش کنند
تا از آن ذنب باز گردد و در کتب مسطور است من عیر اخاه عیر فی الحدیث لا یرمی رجل رجلا
بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه کذلک رواه البخاری من دعا رجلا بالکفر
او قال عدو الله ولیس کذلک الا حار ای عاد علیه متفق علیه حاصل کلام آنکه عیب جوئی نکنند که حق

تعالی

سبحانه وتعالی ازوی نهی فرموده ست ولا تجسسوا واگر بر عیب کسی مطلع گشت بغیر تجسس یا به تجسس

پس اگر او ازان تائب شده ست طعنه نزنند بروی مع ذلک اگر طعنه زد آن عیب بسوی او عود کند

تا طاعن مطعون گردد واگر او بدان عیب گرفتار ست نیز طعن منهی ست فی الحدیث لیس المؤمن

بالطعان ولا باللعان ولا بالفاحش ولا بالبذی رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان

بلکه بطریق نصیحت او را ازان نهی کند چنانچه قانون امر و نهی ست نه بطریق طعن و فضیحت

اینهمه وقتی ست که او خود مجاهر عیب خود نبود واگر مجاهر ست پس باک نیست بطعن و فضیحت

چنانچه وارد ست اذکروا الفاجر بما فیه چنانچه در امر و نهی بیان کرده شد و درین بیان عیوبی

عیبهائی که دینی اختیاری ست اما تجسس عیبهای دنیاویه غیر اختیاریه چنانچه امراض خفیه و عیبهای خفیه بدنی

و عدم نفس رینه را هم شامل ست و این نوع جای طعنه اصلا نیست بلکه حال او دیده شکر حق بر سلامتی

خود بجای آرد و سجده شکر درین موطن در احادیث بصحت رسیده ست و در ضمن این اگر طعنه زند

آن عیب بوی آید و سخن ما درین نوع نیست بلکه در عیبهای دینیه ست که معاصی الله ست و تجسس از انها

منهی ست چنانچه شنیدی فی الحدیث ولا تتبعوا عوراتهم الی عورات المسلمین فانه من تتبع عورة اخیه

المسلم تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته یفضحه ولو فی جوف رحله الی ولو خفی فی حجاب ساتر رواه

الترمذي التتبع التفحص والاتباع من باب الافتعال الفاجا بمعنى التفحص وفي رسالة الاوامر والنواهي

ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم يتبع الله عورته ومن يتبع الله عورته يفضحه في بيته اخرجه ابو داود

في الحديث من خزن لسانه ستر الله عورته ومن كف غضبه كف الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتذر الى

الله قبل الله عذره رواه البيهقي في شعب الايمان قوله من خزن لسانه بالمعجمتين اي حفظ لسانه من الطعن

والغيبة والفحش كذا قال عبد الحق در مثنوى معنوى فرموده مثنوى عيب باشد عيب خود نكند زشتى ،،

پس نظر بر عيب هر كس داشتى ،، هر كه عيب غير جويد اى عزيز ،، خود ببيند زود او در عيب نيز ،، عيب كردن

خويش را دارويى او ست ،، چون شكسته گشت جاى ارحموست ،، چون بگويى عيبها تو در كسى ،، عيبها جويند

از در تو بسى ،، گر زنى بر كس طعنه گهى ،، بر تو بايد طعنها بيشك رهى ،، هر كه با اهل كسان شد فسق جو ،،

فسق جويند ديگران با اهل او ،، چون زدى در خانهٔ ديگر قدم ،، در زنند در خانهٔ تو لاجرم ،، زانكه مثل آن

جزائى مى شود ،، بيشه زان سزائى مى شود ،، داور ايزد از مكافات الهى ،، گفت ان عدتم عدنا بهى ،،

پاك كن دو چشم را از خز عيب ،، تا ببينى سبز باغستان غيب ،، جستن عيب كسى از عيبهاست ،، عيب جستن

خويش را او را دوا ست ،، ديگر سه اند تجسس عيبها بزرگان و طعنه كردن بر ايشان از اقبح القبائح ست

خصوصا بر بزرگانيكه مرده اند عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم

لا تسبوا

لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا رواه البخاری ای مضوا الی ما قدموا من الاعمال

در مثنوی میفرماید مثنوی بی ادب گفتن سخن با خاص حق ،، دل بمیراند سیه دارد ورق ،، چون

خدا خواهد که پرده کس درد ،، میلش اندر طعنهٔ پاکان برد ،، چون خدا خواهد که پوشد عیب کس ،،

کم زند در عیب معیوبان نفس ،، ان وانها تو بادب شو با شهان ،، ورنه ابلیسی شوی اندر جهان ،،

تا دل مرد خدا نامد بدرد ،، هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ،، صد هزاران چیرها از خشم شان ،، سرنگون کرده

بشوی گمرهان ،، چون بشوی با عیب جوئی بدگمان ،، بر نشینی مرد خدا پس امتحان ،، خشم او خانه ترا

ویران کند ،، دین و دنیائی ترا بیجان کند ،، خشم مردان کرد عالم را خراب ،، خشم مردان خشک

فصل ۱۴

گرداند سحاب ،، والله اعلم بالصواب فصل چهاردهم در بیان آنکه یکی از ارکان طریقت دوام ذکر است

بشرطیکه ماخوذ بود از پیر بدانکه ایها الطالب الصادق که هر شغلیکه از پیر گرفته ست اگر بران مداومت نکند

سود ندهد مگر اندکی پس مداومت شرط ست در طریقت در هر عملی از اعمال طریقت وعن عائشة رضی

قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم احب الاعمال الی الله تعالی ادومها وان

قل متفق علیه ومشائخ طریقت می فرمایند که هیچ سالک حق واصل نگردد مگر بوفاء بر تحمل بلاء شغل

مامور به وبمداومت بر ریخ کشی ذکر ماخوذ از ذکر واگر گاه گاه گوید سود ندهد پس سالک باید که تحمل

دائمي اختيار كند و عملي كه بران مداومت نمي تواند كرد آنرا اصلا نگيرد و در شمائل ترمذي آورده كان عمله

ديمة يعني عمل آنحضرت صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم دائمي بود و ديمة مطر دائم را گويند و عمل آنحضرت را

بمطر دائم تشبيه داد و نيز در حديث ديگر آورده وكان احب ذلك الي احب الاعمال الى رسول الله صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم الذي يدوم عليه صاحبه و نيز آورده عن ابي صالح قال سألت عائشة وام سلمة رض

اي العمل كان احب الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قالتا ما ديم عليه وان قل و ملا علي قاري

در شرح شمائل ترمذي گفته كه حديث دليل بر آنست كه عمل قليل دائمي افضل است از عمل كثير منقطع چه بدوام قليل

دوام ذكر و طاعت و اخلاص و مراقبه ميگردد و ثمرت آن زياده مي گردد بر كثير منقطع اضعاف مضاعفة

كثيرة و باين حديث اهل التصوف ترك ورد مكروه ميدارند و ملازمت بر ورد لازم و واجب دانند و نيز

حاصل كلام اوست و از قدوة الفضلاء سيد هاشم قطبي گجراتي شنيدم كه در مجلس مولانا شيخ نور الدين محمد قدس سره

ميفرمود كه در بعضي كتب اوراد مشائخ مذكور است كه ورد دائمي هر روز تضاعف در اجر مي گذارد مادامكه منقطع نشده

چنانچه در روز نخستين بمقابل يكي اجر ده دهند و در روز دوم برابر يكي اجر بيست دهند و در سيوم چهل و در چهارم

هشتاد و در پنجم يكصد و شصت و همچنين برين طور تضاعف ميگيرد و افزون ميگردد مادامكه ناغه نكرده است و سلسلهٔ

ورد منقطع نشده است و چون ناغه كرد بغير عذر شرعي و آنرا قضا نكرد آن سلسلهٔ منقطع گشت باز از سر شروع كرد

آن سلسله دیگر سر نو تضاعف گیرد مطابق سلسلهٔ اول والله اعلم بالصواب آنچه میگویند که صاحب الورد
ملعون و تارک الورد ملعون در حدیث وارد است پس بعضی مردم که بعلم حدیث مهارت ندارند پنداشته
که معنی وی آنست که صاحب ورد که ملازمت کند بر ورد ملعون است و تارک ورد که همیشه فرو گذارد
ورد را ملعون است پس باید که ورد را عمداً گاهی گاهی بگذارد و بر ورد همیشگی نکند این جهالت
محض و فضول است چه لعنت بر کافر است نه بر اهل ایمان پس چگونه مؤمن مطیع بدوست
بر عبادت حق ملعون گردد بیت هیچ کس در راه دین پشیمان نشد از ترک طاعت مرد را سامان نشد
و مع ذلک بدین معنی معارض احادیث صحاح می گردد که دلالت میکنند بر افضلیت دوام بر ورد که و تاویل
این حدیث اینست که مردی بود از اهل کتاب که ورد بسیار میخواند و آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و آله
و صحبه و سلم خبر کردند که فلان ورد بسیار میخواند و آن حضرت فرمود صاحب الورد ملعون و چون این خبر
بوی رسید که آنحضرت در حق تو چنین فرموده است ورد را ترک داد پس آنحضرت را از ترک ورد او خبر کردند
آنحضرت فرمود تارک الورد ملعون یعنی برابر است که آن کس ورد بخواند یا نخواند در هر دو حال ملعون است
و قیل این حدیث در حق کسی است که رئیس القوم باشد در مصالح المسلمین بوی متعلق باشند و میروند نزدش
مردم برای موقوف اند پس او ورد دیده و داشته بورد خود مشغول گردد و کارهای مردم را ضایع کند پس چنین

صاحب ورد ملعون است و حدیث صحیحین در باب اوقات النهی شوید این معنی است که آنحضرت رکعتین

بعد ظهر را ترک کرده بودند بسبب مردمانیکه آمده بودند نزد آنحضرت و آنحضرت آن رکعتین را

قضا کردند بعد از نماز عصر و این حدیث دلیل بر آنست که وظائف ملومین از جهت حوائج مردم ترک کرده شوند

و این مقدم است بر آن در ترک تعبد و قصد بی سبب و بیعذر ترک ورد کنند او ملعون است و این بر دو تاویل

در مجمع البحار از فوائد الفوائد و در فتاوی برهنه و در معدن المعانی ملفوظات شیخ یحیی منیری مذکور اند و

لیکن در تاویل اخیر سخن باقیست و آن اینست که آن کس رئیس القوم بفعل مذکور کافر نمی گردد و همچنین تارک

ورد که بیعذر ترک کند کافر نمی گردد پس چگونه ملعون میشوند جواب آنست که لعنت بر دو نوع است مطلق و مقید

و مطلق مخصوص است بکافران و اینجا مقید مراد است یعنی آن رئیس القوم و صاحب الورد دور است

از رحمت حق که در کار روائی مردم حاصل می شود و تارک الورد بیعذر بقصد بعید است از رحمت خدا که در

ورد حاصل می شود دیگر بدانکه چون وردی فوت گردد آنرا قضا کنند تا مداومت بر آن گردد چه روز خلف شب

است و شب خلف روز است چنانچه حق تعالی فرموده وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد

شکورا پس ورد شب را در روز قضا کنند و ورد روز را در شب قضا کنند تا سلسله دوام منقطع نگردد و عن عمر رضی

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من نام عن حزبه او شیء منه فقرأه فیما بین صلوة الفجر وصلوة الظهر

کتب

کتب له کانما قراءه من اللیل رواه مسلم و حزب اینجا بمعنی ورد است و اینجا حزب اللیل مراد است

چه آن اکثر فوت میگردد بسبب نوم پس ذکر آن اهم بود پس درین حدیث بر ذکر قضاء آن اکتفا

نمود و حزب نهار همچنین در حکم قضاء و در حصن حصین گفته وینبغی لمن کان له ورد فی وقت من لیل

او نهار او عقیب صلوة او غیر ذلک ففاته ان یتدارکه و یاتی به اذا امکن ولا یهمله لیعتاد الملازمة

علیه ولا یتساهل فی قضائه انتهی کلامه پس ازین عبارت معلوم شد که قضاء ورد بر یک روز و یا

دو روز موقوف نیست بلکه هر زمان که فرصت یابد قضاء کند اگرچه بعد ایام بود و دیگر بدانکه

حنبلیه و شافعیه سنن موکدات را هم قضا کنند اگرچه بغیر فرض فوت شده باشند پس قضاء سنن

رواتب اگرچه بغیر فرائض فوت شده باشند مذهب امام احمد بن حنبل است صرح به فی غنیة الطالبین

فی باب التوبة و همچنین مذهب شافعی است چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة گفته در باب اوقات

منهیه در حدیث صحیحین که وارد است دران که آن حضرت رکعتین بعد ظهر را ترک کرده بود بسبب

شغلی بمردمان از بنی عبد القیس پس آن رکعتین را بعد از عصر قضا کردند درین حدیث حجت

اثبات سنت و در مذهب ابی حنیفه رح سنن را قضا نیست مگر سنت فجر بتبع فرض و تحقیق اینمقام

اینست که هر سنتی سوای سنت فجر است چون پیوسته بود بشرائط ثلثه التی الیه گذارده شود و در [illegible]

معصیت است وحرمان شفاعت است وچون یکی ازین شرائط سه گانه معدوم گردد پس سنت
ساقط گردد ولیکن در بعض صورت سقوط سنت باتفاق است ودر بعض صورت در سقوط سنیت
سنت اختلافست پس بعض گویند که سنت گذاردن افضل است وبعض گویند که ترک افضل است و
شرائط اینست یکی فرض گذاردن مع جماعتست تا اگر فرض تنها بخوانند وجماعت میسرش نشد سنت نگذارد
چه سنت گذاردن در شرع ثابت نشده است مگر چون فرض مع الجماعة گذارده شود پس چون منفرد بود سنت
نگذارد چه دران هنگام سنت گذاردن غیر مشروع است وترک غیر مشروع واجب است وقول کرخی همین است
وحسن بن زیاد گوید که چون مصلی در مسجد آمد وجماعت نماز کرده بود آغاز کند بفرض وسنت را ترک دهد
ودر شرح وقایه در فصل ادراک فریضه مع الامام این قول را ذکر کرده بعده گفته که اصح آنست که سنت را ترک
نکند چون در وقت فراخی بود اگرچه فرض بانفراد کرده بود ودر هدایه گذاردن سنت را لا باس گفته پس معلوم شد که
سنی در حق منفرد اختلاف میگردد واین عبارت اوست وهو الی مسجد قد صلی فیه فلا باس بان یتطوع
قبل المکتوبة الی آخره وسنت فجر ازین اختلاف مستثناست دوم شرط وقت است اگر سنت مع الفرض از
وقت فوت شد یا بدون الفرض فوت شد آن سنت را قضا نیست باین معنی که سنت مخصوص است
بوقت وبعد الوقت اگر قضا کند آن نفل علاحده گردد نه سنت اگرچه قضاء نیت سنت کرده باشد چه

قضاء

قضاء مخصوص است بچیزیکه بر ذمه لازم شده بود و سنت بفوت شدن وقت بر ذمه نمی آید اگرچه

مع الفرض فوت شده بود پس اگر قضا کنند قضا نگردد بلکه آن نماز نفل دیگر گردد و نفل بنیت سنت

رواست قال فی الهدایة واما سائر السنن ای ماسوا سنة الفجر لا یقضی بعد الوقت وحدها واختلف

المشائخ فی قضاءها تبعا للفرض وقال فی غنیة المتملی شرح منیة المصلی لا خلاف فی سائر السنن غیر سنة

الفجر انها لا تقضی بعد الوقت اذا فاتت وحدها واختلف فیما اذا فاتت مع الفرض والاصح انها

لا تقضی ایضا لعدم ورود الشرع به پس معلوم شد که قضاء آنها بدعت است و بدعت ضد سنت است و چون

بدعت و سنت در یک چیز باعتبار جهتین مختلفتین جمع کرد در ترک آن چیز واجب است چه اتیان

سنت سنت است و ترک بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و مع ذلک اگر قضا کرد نفل

واقع گردد نه سنت صرح به فی غنیة المتملی شرح منیة المصلی لکن در حق تراویح گفته فان قضاها وحدها

کان نفلا مستحبا ولا تکون تراویح واین عبارت را از قاضیخان نقل کرده واینجا اشکالی لازم می آید که

فقهاء می فرمایند که قضاء نباشد مگر در چیزیکه بر ذمه لازم بود چون واجب اصلی یا واجب بنذر

یا بشروع و سنت فجر بقولی واجب است و بقولی سنت است نزدیک تر بواجب لهذا بعد الوقت هم قضا

کرده می شود بر تفصیل که در کتب فقه است پس قضاء وظائف روز و شب چگونه صورت بندد جوابش آنکه قضاء نباشد مگر به

صفت اداء پس اگر اداء واجب باشد قضاء هم واجب باشد واگر اداء مباح مستحب بود

چنانچه وظائف ملوین قضاء هم مباح مستحب بود بخلاف سنن که قضاء آنها بعد الوقت مباح غیر مستحب است

چه بگذشتن وقت سنت ساقط می گردد پس قضاء آن به نیت سنت بر گمان آنکه این قضایش

از سنت واقع شود مکروه است در مرجع اهل الحیا از باب سجدهٔ شکر فتاوی غنیه آورده کل مباح

یؤدی الی ان العوام یعتقدونه انه سنة فهو مکروه وسنت فجر ازین حکم مستثنا است چنانچه حدیث لیلة

التعریس برین شاهد است وتحقیقه فی کتب الفقه سیوم شرط حضر سنت پس در سفر سنن ساقط می شوند

واین قول جمهور است کرخی گویند که در سفر سنیت سنت ساقط گردد بسبب سفر واصل مشروعیت سنن

باقی میماند پس ترک سنن در سفر رواست نه واجب بخلاف قصر فریضه که آن واجب است وبعضی گویند که

ترک سنن در سفر واجب است که چون در فریضه قصر واجب می گردد پس بهتر است ترک کردن سنن را چه این

تخفیف من الله تصدق است پس قبول کردن صدقه حق تعالی واجب است وقیل ترک سنن رخصت نیست

پس حاصل کلام آنکه نزد جمهور سنن در سفر مانند سائر تطوعات میکردند پس خواندن آنها مندوب است

ودر ترک آنها گناه نیست ونزد بعضی سقوط آنها صدقه خدا است ودر گذرانیدن آنها عدول است از صدقه

چنانچه در حدیث صحیحین واقع است وعن حفص بن عاصم قال صحبت عبد الله بن عمر رضی فی طریق مکة فصلی

لنا

لنا الظهر ركعتين ثم جاء رحله وجلس فرأى ناسا قياما فقال ما يصنع هؤلاء قلت يسبحون
اي يصلون السنن والنافلات قال لو كنت مسبحا لاتممت صلوتي اي فرضي صحبت رسول
الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فكان لا يزيد في السفر على ركعتين وابا بكر وعمر وعثمان كذلك
متفق عليه قوله لو كنت مسبحا الى آخره اي لو كنت مصليا صلوة التطوع لاتممت الفرض لان
اتمام الفرض اولى من التطوع وفي غنية المتملي اما لفظ البخاري فهكذا صحبت رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في السفر فلم يزد على ركعتين حتى قبضه الله وازين حديث دليل آن
بعض ست كه بترك سنن قائل اند ومولانا نور الدين محمد قدس سره فرموده كه صحيح قول جمهور ست كه
سنن گذاردن افضل ست وطيبي در شرح مشكوة گفته قال النووي اتفق الفقهاء على استحباب النوافل
المطلقة في السفر واختلفوا في استحباب السنن الراتبة فتركها ابن عمر وآخرون رآها آخرون ودر روايت مالك
از ابن عمر گذاردن سنن ونوافل در سفر آمده است وفضيلي گويد كه ما فراز ترك سنن رخصت نيست
وشمس الائمة در مبسوط خود گفته كه تكلموا في الافضل قيل الترك افضل ترخصا وقيل الفعل افضل
تقربا وقال الهندواني الفعل افضل حالة النزول والترك افضل حالة السير كذا في غنية المتملي شرح
منية المصلي وسنت فجر ازين اختلاف مستثنى است ديگر بدانكه هر دو ركعت بسبب سفر يا عذر فوت گردد

آنرا حکم استمرار و مداومت ست اگرچه قضاء نکرده باشد و احادیث برین مدعا گواه ست وعن

ابی موسی رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا مرض العبد

او سافر کتب له بمثل ما کان مقیما صحیحا رواه البخاری ای مدد یافتن ثواب سنن بغیر گذاردن

آنها در حالت مرض و مسافرت ازینجا ثابت میگردد وعن عبد الله بن عمر رضه قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض قیل

للملک الموکل به اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا حتی اطلقه او اکفته الی رواه فی شرح السنة قوله

طلیقا ای صحیحا وقوله او اکفته الی ای اضمه الی وفی مجمع البحار گفته الی ای اضمه الی الموت والقبر

وگفت که ذنب اذا ضم وجمع وعن انس رضه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال اذا

ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل فان شفاه غسله وطهره وان قبضه غفر له

ورحمه رواه فی شرح السنة وازینجا معلوم شد که سیئاتیکه بران مصر می بود و در حالت مرض از اصرار آنها

باز مانده به عذر و مرض آنها در مرض نوشته نمی شوند برویها بقرینه قوله اکتب له صالح عمله وحکم سفر نیز

همچنین ست واین کمال فضل وکرم حق ست بر بندگان خود وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه

فجعل یبکی فعوتب فقال انی لا ابکی لاجل المرض لانی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یقول

يقول المرض كفارة وانما ابكي انه اصابني وعلي حال فترة اي ضعف ولم يصبني في

حال في اجتهاد ولانه يكتب للعبد من الاجر اذا مرض ماكان يكتب له قبل ان يمرض فمنعه منه

المرض رواه رزين ورزين عبد الله بن مسعود ست صح به الشارحون وديگر حديث قدسي

نيز برين مضمون آمده روايت كرده ست آنرا احمد بن حنبل ديگر بدانكه هر دركه بتكاسل

وبر ثقل طبيعت وبي نشاط خاطر بخوانند بدرگاه حق قبول نگردد وشرط مقبوليت بر

عملي نشاط خاطر ورغبت دل ست وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم خذوا من الاعمال ما تطيقون فان الله لايمل حتى تملوا متفق عليه بدانكه ملولة

وملالة وملل بستوه آمدنست از باب سمع وبستوه آمدن بمعني عاجز شدن ودرمانده گشتن ست

وظاهر ست كه آدمي را در حال ماندگي از چيزي وگراني خاطر ازوي نشاط ورغبت دروي نمي ماند

قوله فان الله لايمل اي عن الثواب اي لايرغب عن الثواب ولايمنعه حتى تملوا وهچنين

ذكر كرده ست ملا علي قاري در شرح شمائل ترمذي وقيل ان الله لايترك ثواب اعمالكم حتى تتركوا

اعمالكم ونشاط بمعني خوشدلي ست وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله و

صحبه وسلم ليصل احدكم نشاطه فاذا فتر فليقعد متفق عليه وعن جندب بن عبد الله قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم فاذا اختلفتم فقوموا عنه متفق علیه

ای اقرؤه علی نشاط قلوبکم وانشراح صدورکم واذا حصل لکم ملالة وفتور فاترکوه کذا فی

شرح طیبی ودر مجمع البحار گفته فان ترک قراءته افضل من قراءته مع تشتت الخواطر و

تفرق القلوب والله اعلم بالصواب فصل پانزدهم در بیان دوام وضو که شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی

فصل ۱۵

قدس سره آنرا شرط گفته است از شرائط طریقت وبسیاری از مشائخ نوبیه اقتدا کرده اند و حال

دوام وضوء از شرائط طریقت می شمارند کما صرح به فی قوت القلوب ودر مداومت بر وضوء

بسیار فوائد است که در غیر آن حاصل نمیگردد ودر فضائل وضوء ودوام بروی احادیث وارد است

چنانچه الطهور شطر الایمان رواه مسلم من توضأ فاحسن الوضوء خرجت خطایاه من جسده حتی تخرج

من تحت اظفاره متفق علیه ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن رواه مالک واحمد وابن ماجه والدارمی

والطهور نصف الایمان رواه الترمذی واحادیث ازین قبیل بسیار وارد شده اند ونیز در

احادیث صحاح وارد شده است که آنحضرت امت خود را از میان سائر امم باثار وضوء خواهد شناخت

که امت مرحومه اش از آثار وضوء غرا محجلین باشند بخلاف سائر امم بدان ای طالب صادق که

طهارت ظاهری را نوریست که بدان تنویر باطن حاصل میگردد پس مداومت کردن بران تاثیری عظیم ظاهر

میدارد

می دارد و در نورانیت دل و شیخ طریقت می فرمایند که این امر بدیهی حسی است که هر یک

مومن مطلع این را ادراک می تواند کرد به تجربه و محتاج دلیل نیست و حکایتی مناسب

این محل در ذکر انوار از باب چهارم گذشت بدانکه چون کسی با وضوء بخسپد پس تا وقتی که

در خواب است حکم وضوش باقی می ماند و اگر در بدایت خواب حکم وضوش باقی نماند پس خواب

با وضو و خواب بی وضو برابر شدی و آن خلاف است چه خواب با وضوء فضیلت بسیار زیاده دارد

بر خواب بی وضوء پس بدین سبب نوم متوضی مخل در دوام وضوء نمیگردد و حکم نقض وضوء

عند استیقاظ است و عن ابی امامة رض قال سمعت النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یقول من اوی الی فراشه طاهرا و ذکر الله حتی یدرکه النعاس لم ینقلب ساعة من اللیل

یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاه ذکره النووی فی کتاب الاذکار

بروایة ابن السنی این در مشکوة در باب القصد فی العمل ایراد نموده و حدیث دیگر در

فضیلت نوم مع الوضوء نیز آمده است و در فتاوی برهنه گفته فی الحدیث لاتنم الا طاهرا

فانک اذا مت مت شهیدا ولان ارواح المؤمنین تعرج الی السماء اذا ناموا فما کان طاهرا اذن لها بالسجود

والا فلا وکانت رؤیاه صادقة و در حدیث صحیحین که در باب ادعیه صباح و مسا از مشکوة آمده اذا

آویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة تا آنکه گفته فان مت من لیلتک مت علی الفطرة و
ان اصبحت اصبت خیرا ونیز در حدیث آمده الوضوء سلاح المؤمنین کذا فی قوت القلوب وغیره
دیگر بدانکه چون بی وضوء گردد پس تا آنکه بآب نرسیده تیمم کند تا حکم دوام بر وضوء بر قرار و باقی ماند
وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة فقضی ابن عمر حاجته وکان من حدیثه یومئذ ان قال
مر رجل فی سکة من السکک فلقی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وقد خرج من غائط او بول
فسلم علیه فلم یرد علیه حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکة ضرب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
بیدیه علی الحائط ومسح بهما وجهه ثم ضرب ضربة اخری فمسح ذراعیه ثم رد علی الرجل السلام وقال انه لم یمنعنی ان
ارد علیک السلام الا انی لم اکن علی طهور رواه ابوداود واحمد واین حدیث در باب المخالطة مع الجنب است
وعن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة قال مررت علی النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وهو یبول فسلمت
علیه فلم یرد علی حتی قام الی جدار فحته بعصا کانت معه ثم وضع یدیه علی الجدار فمسح وجهه وذراعیه ثم رد علی
رواه فی شرح السنة وآنچه در صفیة المصلی گفته التیمم عند حضرة الماء لیس بشیء آن در چیزیست که بی وضوء جائز نبود
اما در چیزیکه بی وضوء هم درست بود پس تیمم دران با وجود آب هم سود مندست کذا فی شروح المشکوة بعد از فتاوی
برهنه گفته اگر وضوء کردن نتوانند تیمم کرده بخسپد که بهترست از بی وضو خفتن و اکثر بزرگان که بر وضو مداومت
کرده اند

کرده اند بجهت وجهد مداومت می نموده اند و نقل است که سفیان ثوری در شب و روز شصت بار طهارت
کرده بود در مرض موت و ابراهیم خواص اندر جامع بغداد مبطون گشت در شب و روز شصت بار
غسل کرده تا آخر بار وفاتش در آب شد اینچنین است در مکتوب سی ام از مکتوبات منیریه و مثل این حکایات
در کتب سلوک از بزرگان بسیار وارد است اکنون بدانکه هر بار که وضو کنند دوگانه نماز بگذارد به نیت نماز
مطلق نه بنیت تحیة الوضوء و نه بنیت شکر الوضوء که این هیچ نیت مگر و تحقیق نکرده بود نقل در آن
پس در آن وقت نگذارد بدانکه وضوء وسیله نماز است نه نماز وسیله وضوء بلکه نماز مقصود است و پس نماز
تحیة الوضوء و شکر الوضوء چگونه باشد و تحیت بمعنی تعظیم دادن و سلام کردن است و شکر بمعنی تعظیم منعم بر
انعامش است پس چون نماز از مقاصد است و اصلی مقصود بنفس خود و ذات خود است و وضوء بطفیل
نماز است و از وسائل نماز برای نماز است و مقاصد تحیه وسائل و شکر آنها نیست پس صلوة تحیة الوضوء و شکر
الوضوء معنی ندارد پس باید که نماز به نیت نماز نفل گذارد کذا ذکره الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة فی
کتاب الطهارة ناقلا عن الغزالی قدس سرهما و اما نماز به نیت تحیة المسجد و شکر الاسلام صلوة می بندد بلکه از آن
مشروع نیست و بباید دانست که رکعتین به نیت تحیة المسجد و رکعتین به نیت نماز طواف کفایت میکند ازینها دو رکعت
که پس از وضو گذارده شود صرح به الفقهاء بدانکه این دو رکعت را فضیلت است عظیم و ثنائی است جسیم و عن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لبلال عند صلوة الفجر یا بلال حدثني بأرجی عمل

عملته في الاسلام فاني سمعت دق نعليك بين يدي في الجنة قال ما عملت عملا أرجى عندي من اني

لم اتطهر طهورا في ساعة من ليل او نهار الا صليت بذلك الطهور ما كتب لي ان اصلي متفق عليه

قوله ما كتب لي اي ما قدر لي من ركعتين بعد الوضوء وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما من مسلم يتوضأ فيحسن وضوءه ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلا عليهما بقلبه

ووجهه الا وجبت له الجنة رواه مسلم ودر حديث ديگر آمده من توضأ وضوئي هذا ثم يصلي ركعتين

لا يحدث نفسه فيهما بشيء غفر له ما تقدم من ذنبه متفق عليه ولفظ للبخاري وبدانکه تجدید وضوء کر

عبارت از وضوء بر وضوء ست بسیار مفید ست وفوائد زوائد میدارد بر فوائد دوام وضوء

بی تجدید آن ودر حدیث ست الوضوء علی الوضوء نور علی نور یعنی مدام بودن بر وضوء در باطن

متوضي نور متلالو میگردد بطریق عکس پس آن نور در مرآت خیال منعکس گردد پس یعنی دل آنرا

ثابت کند کذا في قوت القلوب پس چون وضوء را مکرر کند این نور هم مکرر ومضاعف گردد

واین حدیث بر السنه عام وخاص مشهور ست ودر ذیل مجمع البحار گفته وحدیث الوضوء علی الوضوء نور

علی نور لم یوجد في کتب الحدیث وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

من توضأ

من توضاء على طهر كتب له عشر حسنات رواه الترمذي و در مكتوب بيست نهم از مكتوبات

منيريه گفته كه در سه وقت بر تجديد وضوء مواظبت كند يكي بعد از برآمدن آفتاب دوم بعد از

نماز عصر سيوم بعد از نماز خفتن و بايد كه در شب جمعه بعد از نماز خفتن تجديد وضو كند و

دوگانه گذارد و بعده نماز تسبيح بگذارد بعده پي در پي تكرار كردن وضو را گيرد تا بده بار يا

پانزده بار يا بيست بار برسد و بيست بار بهتر است و بعد از هر وضوء دوگانه گذارد و بعد از

هر دوگانه دعاء بخواند و بر همين طور شب زنده دارد و چون صبح نزديك گردد غسل كند و

بذكر حق مشغول گردد حق سبحانه و تعالى او را بانواع صفاء طويت و بگوناگون طهارت

ظاهريه و باطنيه آراسته گرداند و از آلايش سري و جهري پاك كند تا همه قبض و بسط و داد

و ستد از حق تعالى بيند و حق تعالى را رقيب خود داند و حياء سري و جهري در دلش پيدا

گردد تا از جهت اطلاع حق در كار غير رضي شرمنده گردد تا خلاف مرضات او نكند و كسوت

حياء بپوشد انتهى حاصله و در قوت القلوب از عوارف المعارف آورده كه جماعتي از علماء

وضو كردن بعد از نماز عصر مكروه مي پندارند و مشائخ و صلحا جائز مي دارند بي كراهت ديگر بدانكه

هر چند تكرار وضو كننده هر بار دوگانه گذارد مگر چون وقت مكروه بود و ترك دوگانه او سائر نماز از

میان دو وضو مکروه است یا غیر اولی است کما اشار الیه فی الارشاد چه چون مقرر است که وضو

از وسائل است و نماز از مقاصد پس بعد هر وضو نمازی باید که مقصود است برابر است که سنت

بود یا فرض یا نفل اینها اکثر از وضو بعد از نماز عصر چونکه در میان هر دو وضو نماز نیست جماعتی

آنرا مکروه گویند شاید که مراد صاحب عوارف المعارف همین باشد و در بعضی رسائل فارسیه

نوشته اند که چون دو بار وضو علاحده کرده و در هر بار هر اندام را ۳ بار شسته و در میان هر دو وضو

نمازی نگذارده این مکروه است چه این در معنی شش بار هر اندام را شستن در وضو است و آن مکروه

است ولیکن در صلوٰة مسعودی این چنین تکرار وضو بی نماز فاصله از مستحبات شمرده و نفی مکروه کرده

والله اعلم بالصواب و تکرار الوضوء در یک مجلس قیل مکروه است و قیل مکروه نیست و مختار اول است

و تحقیقه فی الفن الثانی من شرح الاشباه للحموی و باید که چون وضو کند دوگانه گذارد و پس دعا

بخوانند از ادعیه ماثوره بحضور دل دیگر بدانکه از غنیة المستملی شرح منیة المصلی معلوم میگردد که این

نماز چهار رکعت هم آمده است و بر دو رکعت منحصر نیست و این لفظ اوست ومن الادب ای المستحب

ان یصلی عقیبه ای عقیب الوضوء نافلة ولو رکعتین اما سورة القدر خواندن بعد از وضو از

سلف صالح مرویست و آثار ضعیفه هم در وی آمده است که باک نیست بعمل کردن بر آن در فضائل

اعمال

اعمال صرح به في غنية المتملي واهل حديث جائز دارند ذكر احاديث ضعاف در فضائل اعمال و
در مناقب و در مواعظ صرح به السيوطي وغيره والله اعلم بالصواب فصل شانزدهم در بيان آنكه
ركن اعظم از اركان طريقت صلوات خمس مع جماعت است وكثرت نوافل سيد آن الطالب الصادق
كه در حديث صحيحين آمده صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ الي المنفرد بسبع وعشرين درجة و
نيز فضل جماعت بتفاوت تفاضل مساجد وبقلة وكثرة جماعت وبقلة وكثرة ورع امام متفاوت
مي گردد وعن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم صلوة الرجل
في بيته بصلوة وصلاته في مسجد القبائل بخمس وعشرين صلوة وصلوته في المسجد الذي يجمع فيه بخمس مائة
صلوة وصلاته في المسجد الاقصى بخمسين الف صلوة وصلاته في مسجدي هذا بخمسين الف صلوة وصلاته
في المسجد الحرام بمائة الف صلوة رواه ابن ماجة ومسجد القبائل مسجد المحلة وشيخ عبد الحق گفته كه در بعضي
نسخ مشكوة وصلاته في المسجد الاقصى بالف صلوة ولفظ خمسين بر الف نيامده وبعضي علماء نوشته اند كه صواب
همين است وبعضي فقهاء مسجد محله را بر مسجد جامع فضل ميدهند در حق نماز واين حديث منافي قول ايشانست
ودر اشباه ونظائر گفته اعظم المساجد حرمة المسجد الحرام ثم مسجد المدينة ثم مسجد بيت المقدس ثم الجوامع ثم
مساجد المحال ثم مساجد الشوارع ثم مساجد البيوت پس افضليت نماز در مسجد برين ترتيب است وتحقيقه

مع الايضاح في شرح الطيبي وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من توضأ
فاحسن وضوءه ثم راح فوجد الناس قد صلوا اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها لا ينقص ذلك من اجورهم
شيئا رواه ابو داود والنسائي پس چون کسی بی ادراک جماعت اینچنین ثواب می یابد پس مع ادراک جماعت
اولیست که دریابد وازینجا معلوم شد که قلت وکثرت جماعت موجب قلت وکثرت ثوابست ودر حدیث دیگر
بتصریح وارد است ودر مفتاح الصلوة آورده که فضل نماز بجماعت بر نماز منفرد به بیست وهفت مرتبه است
ودر روایتی به بیست وپنج مرتبه است وآن فضل چون دو کس جماعت کنند بدست می آید وچون زیاده شوند
بعدد هر یک آن فضل تضاعف گیرد تا اگر هزار کس جماعت کنند فضل مذکور هر یکی را هزار بار بود چنانچه در مضمرات
از توریة آورده ومثل تکبیر اولی در عرف هم مشهورست وفضل امام موجب فضل جماعت وکثرت ثوابست پس
بهتر اعلم است پس از ورع یا بر عکس آن وتحقیقه في كتب الفقه ودیگر بدانکه امام احمد وداود وابي ثور وعلماء
واتباعهم میگویند که جماعت فرض عین است تا اگر اذان شنود وبی عذر حاضر نگردد نمازش جائز نشود وقیل فرض
کفایت است چنانچه طیبی گفته وامام محمد در اصل گفته که سنت مؤکده است در حکم واجب ودر غنية المتملي گفته
که عامه مشایخ ما بر وجوب اند وآنچه امام محمد سنت گفته تاویلش آنکه جماعت واجب است ووجوبش ثابت شده است
بسنت یعنی بحدیث چنانچه نماز عیدین را سنت گفته است مرادش واجب است که ثابت شده است بسنت ودر هدایه است

صحیحین

صحیحین وغیرہما وارد ست درو عید تارک جماعت وعن ابن عباس رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی

آلہ وصحبہ وسلم من سمع المنادی فلم یمنعہ من اتباعہ عذر قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم تقبل منہ الصلوۃ

التی صلی رواہ ابو داود والدارقطنی واحادیث ہمہ دلالت میدارند بر وجوب جماعت اکنون بدانکہ اوراد کہ بعد

صلوات خمس وارد شدہ ست آنہارا در مذاہب ثلثہ چنانچہ وارد شدہ اند بعقب ظاہری خوانند والقدر فاصلہ

میان فرض وسنت جائز دارند وامام شمس الائمۃ الحلوائی قدس سرہ واتباع وی از مشائخ حنفیہ نیز برآنند

وجمہور حنفیہ برآنست کہ زیادہ از قراءت اللہم انت السلام الی آخرہ نشستن در مقام فرض وخواندن اوراد پیش

از سنت مکروہ ست بلکہ آن مقام را اگر گذارد وایستادہ شدہ خوانند ہم مکروہ ست کہ تقلیل سنت مسنونہ ست ودلیل

فریق اول ظواہر احادیث صحیحین وغیرہما کہ در اوراد تعقیب صلوات خمس وارد شدہ اند واحادیث کہ در

افضلیت سنن ونوافل در بیوت آمدہ اند وآن جملہ احادیث در کتب حدیث ست واز آنجملہ یکی حدیث

ابی رمثۃ ست وعن الازرق بن قیس قال صلی بنا امام یکنی ابا رمثۃ قال صلیت ہذہ الصلوۃ او قال

مثل ہذہ الصلوۃ مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وقال وکان ابو بکر وعمر یقومان فی الصف

المقدم عن یمینہ وکان رجل قد شہد التکبیرۃ الاولی من الصلوۃ فصلی نبی اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ و

صحبہ وسلم عن یمینہ وعن یسارہ حتی رأینا بیاض خدیہ ثم انفتل کانفتال ابی رمثۃ یعنی نفسہ فقام الرجل

الذي ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة يشفع الى ليصلي الشفعة الرابعة فوثب عمر فاخذ بمنكبه

فهزه ثم قال اجلس فانه لن يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلوتهم فصل فرفع النبي صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب. رواه ابوداود وعن عبد الرحمن ابن غنم

عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال من قال قبل ان ينصرف ويثني رجليه من صلوة المغرب

والصبح لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير عشر

مرات كتب له بكل واحدة عشر حسنات ومحي عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات وكانت له حرزا من كل مكروه وحرزا من

الشيطان الرجيم ولم يحل لذنب ان يدركه الا الشرك وكان من افضل الناس عملا الا رجلا يفضله يقول

افضل مما قال رواه احمد وروى الترمذي نحوه عن ابي ذر الى قوله الا الشرك ولم يذكر صلوة المغرب و

لا بيده الخير وقال هذا حديث صحيح غريب وفي بعض نسخ المشكوة هذا حديث حسن صحيح غريب وفي بعض

النسخ ويحيي بدل ومحي عنه ودر حصن حصين برمز ن ي وابن حبان ومعجم طبراني واحمد اين حديث

الى قوله عشر مرات آورده اما قوله قبل ان ينصرف ويثني رجليه برمز اى آورده فقط ويثني از ثني است

بمعنى دوتا كردن وگردانيدن قوله ولم يحل لذنب ان يدركه يعني حلال نيست ونميرسد هيچ گناهي را كه دريابد

آنكس را يعني شوم هيچ گناهي در دار دنيا بوي نرسد وحقيقت عقوبتش نپيوندد مگر شرك. ودر روايتي ولم ينبغ

بجاى

بجائش ورام تحلل آمده چنانچه شیخ عبد الحق گفت دیگر بدانکه لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک

وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر این تقدیر در مواضع کثیره وارد شده ودر بعضی روایات

در بعضی مواضع بعد قوله وله الحمد یحیی ویمیت آمده ودر بعضی مع یحیی ویمیت وهو حی لا یموت

آمده ودر بعضی بیده الخیر آمده ودر بعضی همه یکجا آمده وآن درباب ادعیه است وعن عمر رضـ

ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من دخل السوق فقال لا اله الا الله

وحده لا شریک له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر

کتب الله له الف الف حسنة ومحی عنه الف الف سیئة ورفع له الف الف درجة وبنی له بیتا فی

الجنة رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ودر شرح السنة من قال فی

سوق جامع یباع فیه بدل قوله من دخل السوق ودر حصن حصین بلفظ من دخل السوق الی آخره

برمز الترمذی وابن ماجة وبزار ومستدرک للحاکم وابن سنی آورده پس بعد فجر ومغرب این

هم باید خواند وهر حال قرائت ادعیه واوراد بعد فریضه در احادیث آمده است هیچ منع از آن

وارد نشده پس منع کردن از آن محض اجتهاد است نه حدیث وآنچه در حدیث مسلم وترمذی

آمده عن عائشة رضـ قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا سلم لم یقعد الا

مقدار دعا یقول اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذی الجلال والاکرام و در بعضی روایات

این دعا زیاده آمده است پس در بعضی نهی از زیاده جلوس ازین مقدار نیامده بلکه این

حدیث بر طریق اخبار وارد شده است نه بر راه نهی و نیز در بعضی فعل آنحضرت مذکور است

و در بعضی احادیث که در اوراد صلوات خمسه وارد است قول آنحضرت و چون میان قول و فعل

تعارض افتد ترجیح قول را است نه فعل را مرجوا به فی اصول الفقه و فریق ثانی که جمهور حنفیه است

می گویند که سنن از تتمه فرائض است چنانچه تثلیث در وضوء از برائی تکمیل وضوء و عن ابی هریره

قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لیقول اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة

من عمله صلواته فان صلحت فقد افلح وانجح وان فسدت فقد خاب وخسر فان انتقص من فریضته

شیئ قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع فیکمل بها ما انتقص من الفریضة ثم

یکون سائر اعماله علی ذلک وفی روایة ثم الزکوة مثل ذلک ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک

رواه ابو داود ورواه احمد عن رجل پس بین فرائض وسنن که بعد الفرائض است فاصله

نمی باید کرد مگر بقدر اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره تقریبا یا اندکی زیاده ازان

که ترتیب بان باشد و مراد از فاصله در حدیث ابی رمثه اینقدر است نه زیاده ازان هیچ دلیل

بلست

نیست بر زیاده ازان و وظائف که بعد صلوات خمسه وارد شده اند چون آیة الکرسی وغیرها بعد
سنن می باید خوانند و بتاخیر آن از سنن بعدیت فوت نمی شود چه سنن از ملحقات فرائض است
وملحق شیئ از شیئ شمرده می شود در بعضی احکام و بعدیت دو نوع است متصلی و منفصلی پس چون
سنن ملحق بفرض اند بعدیت متصلی بحال میمانند و اگر این را بعدیت منفصلی گویند هم درست است
چه مراد اینجا بعدیت مطلقه است بشرطا آنکه در میان شغلی عظیم متخلل نگردد و آنچه ذکر کرده در نماز مغرب
که پیش از برخاستن ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له بخوانند این حدیث را حدیثی دیگر معارض آمده
عن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان
یتکلم رکعتین وفی روایة اربع رکعات رفعت صلاته فی علیین وعن حذیفة نحوه وزاد فکان یعنی
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب فانهما ترفعان مع
المکتوبة رواهما رزین وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها فی شعب الایمان پس باید که این کلمات را ده بار
بعد سنت مغرب بخوانند نه پیش ازان ولیکن اهل حدیث میگویند که حدیث که شارع آنرا بیان کرده است
آنرا فضیلتی است اگرچه کنه آن بر ما معلوم نیست پس آنچه خواندن آن پیش از شیئ رجلین و برداشتن
ذالنو و گردانیدن رو بعد از فریضه وارد شده است آنرا بران هیئت جلوس میباید خواند چنانچه خواندن

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد الی آخره ده بار بعد از فجر و مغرب پس اگر امام باشد در

نماز فجر این کلمات ده بار خواند بعده روی بجماعت گرداند نه که روی بجماعت گردانیده بخوانند و چنانچه آن

بعد از نماز جمعه تبل ثنی رجلین و رفع رکبتین سوره فاتحه با بسمله متصله چنانچه سکون الحمد لله با کسر میم رحیم

خوانده شود و همزه در درج کلام ساقط گردد و سوره فاتحه را بر این و تیره هفت بار بخوانند بعد از ان سوره اخلاص

را با بسمله هفت بار بخوانند بعد از ان معوذتین را با بسمله هفت هفت بار بخوانند بعد از ان این دعا بخوانند اللهم یا

غنی یا حمید یا مبدئ یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک

عمن سواک او را تا جمعه دیگر امن باشد از هر مکروه و حرز باشد از شیطان و روزی رساند او را حق تعالی از انجا که

نداند کذا فی تجلیة القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشیخ نور الدین قدس سره و سند این حدیث که این چهار

سوره باین ترتیب بعد جمعه در ان مذکور است هم در تجلیة القلوب است و آن نیز در فتاوی برهنه از کنز العباد که

تفاوت بغیر قید بسجاده ذکر کرده است و بعضی گویند که این اختلاف در حق امام است نه در حق منفرد و مقتدی

چه منفرد و مقتدی بالاتفاق مخیر است در خواندن او را پیش از سنت و پس از سنت و ماتن منیة المصلی قائل

باین قول است و شارح وی در غنیة المتملی این قول را رد کرده و گفته که اختلاف در حق امام و مقتدی و منفرد یکسان است

اکنون بدانکه یکی از تطوعات نماز تهجد است و ثبوت آن بنص قرآن است قال الله تعالی و من اللیل فتهجد به

نافلة

نافله لیک و منکر او کافر ست بخلاف نماز ضحی و تسبیح و استخاره و حاجات و امثال آنها

که اثبات آنها باخبار آحاد ست و منکر آنها ضال ست نه کافر و آن نماز بر آنحضرت فرض بود

و بر سائر امت اصلا فرض نبود یا فرض بود بعده فرضیت آن منسوخ شد درین اختلاف ست

و اتفاق ست بر آنکه بر آنحضرت تا آخر عمر فرض بود ذکره عبد الحق فی شرح المشکوة و عدد رکعات

آن نماز از دو تا دوازده ست و عن ابی هریره رض و ابی سعید رض قالا قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اذا ایقظ الرجل اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا کتبا

فی الذاکرین و الذاکرات رواه ابو داود و ابن ماجة قوله صلیا او صلی رکعتین جمیعا شک

راوی ست و نیز در روایتی که پنج رکعات صلوة اللیل آمده ست سه رکعت ازان نماز وتر باشد

بر حسب مذهب ما و رکعتین تهجد باشد و آن روایت را صاحب غنیة المتملی از دار قطنی و شیخ عبد الحق

در شرح مشکوة ذکر کرده و اکثر آن دوازده رکعت ست چنانچه در باب دیگر گفته کان رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتا عشرة

رکعة الحدیث رواه مسلم و هکذا رواه الترمذی فی الشمائل پس معلوم شد که اقل نماز تهجد دو

رکعت ست و اکثر آن دوازده و در شرح حصن حصین گفته که اقل آن دو رکعت ست و اکثر احادیث

در آنست که نماز شب آن حضرت از هفت رکعت تا سیزده رکعت آمده است پس مطابق تهذیب
ماسه رکعت وتر باشد و باقی تهجد پس اقلش چهار باشد و اکثرش ده اما آنچه در فتاوی برهنه از
جامع آورده که آن هشت رکعت است بیک سلام در منقول در دو بار خطا است یکی آنکه قطع کرد بر حصر
بر هشت رکعت دوم آنکه حکم کرد بر هشت رکعت بیک سلام و آن خلاف روایت است چه نزد امام افضل
چهار رکعت است بیک سلام در تطوعات روز و شب و نزد شافعی افضل دو رکعت است بیک سلام در
نفلهای روز و شب و نزد صاحبین در شب دو افضل است و در روز چهار پس عمداً و قصداً ترک افضل
کردن چه سود دارد و وقت نماز تهجد بعد النوم است هر نماز یکه پیش از نوم کند در تهجد نباشد
صرح به الفتاوی البرهنة ناقلاً عن کنز العباد و لفظ تهجد هم بر همین دلالت دارد چه هجود بمعنی
شب خفتن و شب بیدار داشتن است و این از لغات اضداد است و تهجد تفعل است بمعنی
التکلف فی الهجود پس معنی قوله تعالی و من اللیل فتهجد به ای بعض اللیل فاترک الهجود للصلوة
والضمیر المجرور للقرآن والمراد به الصلوة کذا قال البیضاوی فی تفسیره پس هجود یعنی شب خفتن
و تهجد بمعنی ترک هجود است بعد وجود هجود بدلیل قوله و من اللیل و معلوم است که ترک هجود از شب
وجوده بتکلف بود قال الله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع الآیه و نیز احادیث صحاح بر همین آمده اند

زیر پا نمی

هیچ جا معلوم نشده است که آنحضرت صلعم پیش از خواب نماز تهجد گذارده باشد و نیز وقت آن

بعد الفت و سنت و نماز دیگر پیش از نماز عشاء گذارد تهجد نشد چنانچه تراویح اگر کسی بعد از

عشاء پیش از نوم نماز تهجد گذارد تهجد نباشد و اگر بعد از نوم پیش از نماز عشا تهجد

گذارد تهجد نباشد بر قیاس نماز تراویح صح به فی بعض الا وراد و بهتر است که در نصف

اخیر شب پیش از وتر گذارد پس وقت مستحب آن نماز پیش از وتر و نصف اخیر شب است

اگر بعد از وتر گذارد یا پیش از نصف شب گذارد ترک مستحب کرده باشد باز بهتر در نصف

اخیر وقت سحر است و جمیع وقت سحر ثلث شب شرعی است و آن دو سبع شب عرفی می گردد

و جمیع شب از غروب آفتاب تا طلوع آن اگر هفت حصه برابر کرده شود پس از دمیدن صبح

صادق تا طلوع آفتاب هفتم حصه شب میگردد آن در عرف داخل شب است و در شرع داخل

روز و ابتداء صوم از ابتداء وی است پس از چهار حصه شب از هفت حصه سحر میگردد

و ابتداء سحر از چهارم حصه است و انتهایش بدایت صبح صادق است و آن ثلث شب شرعی

و دو سبع شب عرفی میگردد و مراد از نصف شب شب عرفیست نه شرعی و سوال [illegible]

پس در میان انتصاف شب عرفی تا بدایت سحر چهارم حصه شب است [illegible]

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء

الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر یقول من یدعونی فاستجیب له من یسألنی فاعطیه من یستغفر

نی فاغفر له متفق علیه وفی روایة لمسلم ثم یبسط یدیه یقول من یقرض غیر عدوم ای غیر فقیر ولا ظلوم

حتی ینفجر الفجر ای یقول هکذا او هکذا من بدایة السحر الی ان یطلع الفجر بیت هر که اندر سحرگه در یاد

حق بیدار نیست ۔۔ او محبت را چه داند طالب دیدار نیست ۔۔ وعن عبد الله بن عمرو قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم احب الصلوة الی الله صلوة داود علیه السلام و

احب الصیام الی الله صیام داود وکان ینام نصف اللیل ویقوم ثلثه وینام سدسه ویصوم یوما و

یفطر یوما متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که مراد از نصف اللیل در بیان قیام اللیل نصف لیل

شرعیست نه عرفی وصحیح اینست چه قیاس را پیش سماع مجال تعارض نیست قوله وینام سدسه وآن

سدس قبیل صبح صادق ست چه نوم بعد از صبح صادق در شرائع ماضیه هم مذموم بود پس ازینجا

معلوم شد که نصف لیل شرعی مرادست نه عرفی کذا افهم من حواشی المشکوة وعن مسروق قال سألت

عائشة ای الاعمال احب الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قالت الدائم قلت فای

حین کان یقوم من اللیل قالت کان یقوم اذا سمع الصارخ متفق علیه وصارخ خروس او از کننده مراد ست

که ازان

که آن در بعض بلاد بعد از نیم شب شرعی یا عرفی یا نزدیک بآن آواز کند و مراد در حدیث اینست

و در بعض بلاد در ثلث اخیر آواز می دهد و آنرا مرغ سحری گویند کذا فی شروح المشکوة و در مدارک

در تفسیر قوله تعالی والمستغفرین بالاسحار گفته قال لقمان لابنه یا بنی لا یکن الدیک اکیس منک وینادی

بالاسحار وانت نائم و نزد آنکس چنین میگویند که لفظ انتبهوا یا ایها الغافلون میگوید در آن وقت

مخصوص و غافلانرا با مر حق آگاه می سازد و نص نبوی هم برین دلالت دارد چنانچه در کتاب الصید در

حدیث آمده عن زید بن خالد قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم عن سب الدیک

وقال انه یؤذن للصلوة رواه فی شرح السنة وعنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

لا تسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوة رواه ابو داود و هر مرغیکه در نیم آخر شب از آواز کند او را مرغ عاقل

مرغ اهل گویند و مرغیکه پیش از نیمشب آواز کند او را مرغ احمق گویند پس اگر مرغی خریده شد و او را یافت

که پیش از نیم شب آواز میکند رد کند او را بر بایع چه این عیب ست کذا فی فتاوی قاضیخان فی کتاب

البیوع وعن ابی هریره رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة

فاسئلوا الله من فضله فانها رأت ملکا متفق علیه ای ملک الرحمة و در رساله معراج که مسمی به معراج کبیر

آورده که آن حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فرموده است که در شب معراج خروسی را دیدم نزدیک عرش

ببیاچیم اورا دو جناح بود اگر جناحین را منتشر گرداند از مشرق تا مغرب فرا گیرد و گردن خود را تحت عرش

منعطف میدارد و چون ثلث از آخر شب باقی ماند یعنی از شب شرعی جناحین را فراخ کند و بر دو را

بر هم زند و تسبیح گوید باین عبارت سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم

انتبهوا ایها الغافلون پس آن آواز را مرغان دنیا شنوند پس ایشان هم مثل وی آواز کنند پس آن

مرغ هر بار که آواز کند ایشان هم آواز کنند دیگر آنچه می گویند لا صلوة بعد الوتر پس بعضی گویند لا اصل

و قیل له تاویل ای لا صلوة کاملة بعد الوتر من الصلوة المتقدمة علیه و در فتاوی برهنه از خیرة الفقهاء

آورده که آنچه میگویند که بعد از وتر نمازی نیست سخن عوام است اصلی ندارد و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده

اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا موجب عدم جواز نفل بعد الوتر نمیگردد بلکه امر استحبابی است تا اگر سنت علیحده وتر را بکند

و تهجد از وتر تاخیر بود ترک طریق مسنون کرده و اگر وتر پیش از خواب گذارد و بعده بر قیام اللیل توفیق یافت

نماز تهجد بخواند و وتر را بار دیگر نگرداند چه تکرار وتر غیر مشروع است وفی الحدیث لا وتران فی لیلة واحدة قاله

الشیخ عبد الحق وفی غنیة المتملی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وقول مختار همین است که وتر را اعاده

نکند چنانچه عبد الحق گفته و از اینجا معلوم شد که در اعاده وتر در صورت مذکوره اختلاف است مختار عدم اعاده است

و اتفاق کرده اند بر جواز نفل بعد الوتر و هیچ اختلافی نیست در جواز نفل بعد الوتر و مذاهب ثلاثه نیز بر جواز

نوافل

نوافل بعد الوتراند صرح به عبد الحق اگرچه افضل آن باشد که وتر آخر صلوات لیل باشد
ولیکن اختلاف در شرط استحباب رکعتین ست که متصل بعد وتراند پس در مذهب ابی حنیفه
این دوگانه بعد الوتر گذارده شود خواه وتر در اول شب گذارند خواه در آخر شب و حدیث
ترمذی و ابن ماجه از ام سلمه و حدیث ابن ماجه از عائشة و حدیث احمد از ابی امامة
مؤید مذهب اوست که این احادیث علی الاطلاق در ثبوت این دوگانه آمده اند و
گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و گویا سنت راتبهٔ وترست و وتر اللیل شفع باین
رکعتین ست چنانچه وتر نهار که فرض مغربست مشفوع بدوگانه سنت راتبه ست و آنچه بعضی
می گویند که این دوگانه را به نیت تشفیع للوتر گذارد و نشسته گذارد تا در حکم یک رکعت
گردد پس باین یک رکعت وتر شفع گردد این قول باطل ست و ناقض و مبطل وترست
و بطلان او خلاف مقصودست صرح به الشیخ عبد الحق و بعضی علما برآنند که اگر وتر در اول شب
گذارد این دوگانه بعد از وتر گذارد و اگر وتر در آخر شب بعد نماز تهجد گذارد این
دوگانه نگذارد چه این دوگانه عند فوت تهجد گذارده می شود و چون تهجد بدست آمد این
دوگانه بی معنی گردد و لحدیث ثوبان عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قال

ان هذا السهر جهد وثقل فاذا اوتر احدكم فليركع ركعتين فان قام من الليل والا كانتا له رواه

الدارمي وجزاء الشرط محذوف است اي فان قام من الليل فصلى صلوة التهجد فهو الافضل و

الا اي وان لم يقم من الليل كانتا كافيتين له من ثواب قيام الليل و شيخ عبد الحق گفته که حکایتي

ياد دارم از شيخ خود که فرموده اند که در بعض روايات فقهيه آمده است که مستحب است طالب العلم

راکه در اول شب بعد از وتر اينده وگانه گذارد قائم مقام قيام ليل گردد زيراکه او را شغل

بسيار از علم و حفظ آن مانع گردد از قيام الليل وعن ابي هريرة رض قال اوصاني خليلي بثلث

صيام ثلثة ايام من كل شهر وركعتي الضحى وان اوتر قبل ان انام متفق عليه يعني بان يكون

ركعتان بعد الوتر قائمتين مقام قيام الليل وبعضي گويند که يعني بر تقدير قيام الليل است چون

وتر در آخر شب گذارد اين دوگانه گذارد واگر وتر در اول شب گذارد اينده وگانه نگذارد

وحديث مسلم وبخاري و موطاء دليل اثبات است ولفظ مسلم هكذا ثم يصلي ركعتين بعد ما يسلم

اي عن الوتر وهو قاعد وحديث بخاري وموطاء در شرح عبد الحق وشيخ عبد الحق اين مذهب

صحيح گفته و امام مالک ايشان دوگانه را ثابت نميدارد بلكه منع مي كند مردم را از گذاردن آن

بدليل قوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا وگفته که حديث

الركعتين

رکعتین بعد الوتر نزد ما ثابت نیست و امام احمد بن حنبل گفته که من نمی گذارم این دوگانه

را و منع نیز نمی کنم از گذاردن آن و تمام تحقیق این دوگانه در شرح مشکوة است اکنون

بدانکه متهجد را باید که عدد معین از رکعات نماز تهجد اختیار کند و از آن کم و زیاده نکند تا سبب

تشتت خاطر نگردد و همیشگی ماند بر آن عدد دیگر بر آنکه خیر و خوبی در متابعت است و همه شب زنده داشتن

اگرچه داب بعض متزهدین است ولیکن خارج است از متابعت آنحضرت و اصحاب وی بلکه رهبانیة

است رهبانیة ن ابتدعوها ما کتبناها علیهم و قال الله تعالی لحبیبه یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا

نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و این همه تخییر از برای وی و امت مرحوم وی است و احادیث در

افضلیت متابعت درین باب بر استیعاب جمیع اللیل بالسهر بسیار اند کحدیث صحیحین احب الصلوة

الی الله صلوة داود و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ینام اول اللیل و یحیی آخره

الحدیث و نیز درین خصلت ثواب نماز تهجد بدست نمی آید چه وقت آن بعد نوم است و عن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان الدین یسر و لن یشاد الدین احد الا غلبه فسددوا

وقاربوا و ابشروا و استعینوا بالغدوة و الروحة و شیء من الدلجة رواه البخاری و النسائی و طلب السداد

والدلجة اللیل و حدیث صحیحین در اعتصام بالکتاب و السنة صریح درین معنی است و آن حدیث دراز است

وفيه فقال احدهم اما انا فاصلي الليل ابدا الى كلها وقال الاخر انا اصوم النهار ابدا ولا افطر وقال الاخر

انا اعتزل النساء فلا اتزوج ابدا فجاء النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اليهم فقال انتم الذين قلتم

كذا وكذا اما والله اني لاخشاكم لله واتقاكم له لكني اصوم وافطر واصلي وارقد واتزوج النساء فمن

رغب عن سنتي فليس مني متفق عليه پس معلوم شد که رشد وهدایت در اتباع سنت است وتعب ومحنت

خالی از منفعت اخرویه در تخالف سنت است الکنون بدانکه ترتیب نماز تهجد مع قراءت مسنونه وادعیه ماثوره

وادعیه مرویه از مشائخ در کتب اوراد مشائخ وارد است آنجا باید دید وباید که بعد از نماز تهجد استغفار

بسیار بخوانند که فضل آن در نص قرآن وارد است قال الله تعالى للذين اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها

الانهار الى قوله والمستغفرين بالاسحار وقال ايضا وقليلا من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون

واز صدیق اکبر این دعا آمده اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه

یا کریم ودر فضائل نماز تهجد احادیث بسیار وارد شده واندکی از آن ذکر کرده می شود ودر قرآن نیز نازل

شده است والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما تتجافى جنوبهم عن المضاجع الاية وعن اسماء بنت يزيد عن رسول

الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال يحشر الناس يوم القيمة في صعيد واحد فينادي مناد فيقول اين الذين

تتجافى جنوبهم عن المضاجع فيقومون وهم قليل فيدخلون الجنة بغير حساب ثم يؤمر بسائر الناس الى الحساب رواه البيهقي

في

في شعب الايمان وفي الحديث اشراف امتي حملة القرآن واصحاب الليل رواه البيهقي في شعب
الايمان وفي الحديث افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة في جوف الليل رواه احمد ودر حصن
حصين برمز مسلم آورده وبأين حديث جماعتي از علماء نماز تهجد را بر سنن موكدات فضل نهند
كذا في مجمع البحار في مادة صلوة وميگويند كه اين نماز را در تنوير باطن اثريست عظيم تا بنور آن
اهتدا ميابد واز منافرماني حقتعالى وطغيان باز ماند لهذا قيل نزل في ث نها ان الصلوة
تنهى عن الفحشآء والمنكر وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
عليكم بقيام الليل فانه داب الصالحين قبلكم وهو قربة لكم الى ربكم ومكفرة للسيئات ومنهاة
عن الاثم رواه الترمذي قوله مكفرة وقوله منهاة هر دو بر وزن مفعلة اند يعني تكفير ونهي هر دو
مصدر ميمي اند وعن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
فقال ان فلانا يصلي بالليل فاذا اصبح سرق فقال انه سينهاه ما تقول رواه احمد والبيهقي في شعب
الايمان ودعائى كه درميان سنت فجر وفرض روا آمده ست اينست اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري
نورا وفي سمعي نورا وعن يميني نورا وعن يساري نورا وفوقي نورا وتحتي نورا وامامي نورا وخلفي
نورا وفي لساني نورا وفي عصبي نورا وفي لحمي نورا وفي دمي نورا وفي شعري نورا وفي بشري نورا

وفي نفسي نورا واجعل لي نورا واعظم لي نورا اللهم اعطني نورا وخواندن این دعا بعد از تهجد نیز

آمده است و شیخ عبدالحق در شرح مشکوة از عوارف آورده که ندیدیم ما هیچکس را که مواظبت کرده بود

بر خواندن این دعاء در مجلس مگر آنکه با وی برکتی و نورانیتی هست و این دعاء در عوارف بسیار

دراز است واینقدر که مذکور شد در کتب حدیث صحیحین وغیرهما وارد شده و در حصن حصین

برموز صحاح سته سوی الترمذی و برمز مستدرک للحاکم باندک تفاوت و باندک تقدیم و تاخیر وارد است

دیگر بدان ایها الطالب صادق که سخن مباح از بدایت صبح صادق تا بر آمدن آفتاب بیضرورت مکروه است

کذا فی کتب السلوک چه اینهمه وقت ذکر الله است پس در وقت ذکر الله کلام غیر ذکر الله بیضرورت

نمی باید ولیکن در فتاوی برهنه از طلوع فجر تا نماز فجر کلام مباح بیضرورت مکروه گفته و همچنین ذکر کرده

شیخ عبدالحق در شرح مشکوة که بعضی اصحاب کرام وامام احمد و امام اسمعیل از صبح تا نماز تکلم را مکروه می

پنداشتند و در مجمع البحار فی مادة حدث قال ابن العربی لیس فی السکوت فی ذلک الوقت فضیلة

ماثورة وانما ذلک بعد صلوة الفجر الی طلوع الشمس پس احتیاط در جمع روایتین است که از ابتداء

صبح صادق تا طلوع آفتاب سخن دنیاوی بیضرورت نکند و سکوت مع ضرورت بتکلم نیز نکرده و

ماهیست چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی دیگر بدانکه کلام دنیاوی مع ضرورت در میان سنت و

فرض

فرض فجر و سنت و فرض ظهر و پس از فرضیکه بعد وی سنت ست پیش از سنت مباح ست بیکراهت در

مذهب اہل حدیث و در مذہب اہلحدیث آن کلام دنیاوی اگرچه بضرورت بود نہ مسقط سنت ست و

نہ مبطل ثواب سنت و نہ منقص ثواب وی و حجت ایشان ظواہر احادیث ست کحدیث عائشة اذا

صلی رکعتی الفجر فان کنت مستیقظة حدثني رواه مسلم وغیره و تکلم آنحضرت و اصحاب وی بعد الفریضة

قبل السنة ہم بسیار وارد شده ست و مذہب فقہاء حنفیه بر خلاف آنست قال في مجمع البحار في مادة

حدث ناقلا عن الكرماني او القسطلاني لا بأس بالكلام المباح بعد السنة قال ابن العربي ليس في السكوت

في ذلك الوقت فضيلة ماثورة ونقل عن النهاية لابن الاثير وفيه اي في ذلك الحديث اباحة الكلام

بعد سنة الفجر وهو مذهبنا ومذهب مالك والجمهور وكرهه الكوفيون اي اصحاب ابي حنيفة انتهى

وآنچه بعض حنفیه میگویند که سنت بکلام دنیاوی باطل میگردد حتی اعاده آن می باید کرد اہلحدیث گویند

که بعد تسلیم ہرچه منافی نماز ست نماز را نشکند کما ورد عن علي رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

علی آله وصحبه وسلم مفتاح الصلوة الطهور وتحريمها التكبير وتحليلها التسليم رواه ابو داود والترمذي

والدارمي ورواه ابن ماجة عنه وعن ابي سعيد جميعا و شیخ عبد الحق در شرح مشكوة بعد ذکر حدیث

مسلم گفته که بخاری نیز در باب الحديث بعد ركعتي الفجر و در باب من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع

روایت کرده و ترمذی در تکلم بعد سنة الفجر بابی عقد کرده و حدیث از عائشة درینباب آورده بدین

لفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت لی الیَّ حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوة وقال هذا حدیث

حسن صحیح لیکن علمای حنفیه میگویند که اگرچه سنت بسلام تمام میگردد و کلام بعد از سلام ناقص سنت نیست

ولیکن سنت را با فرض رابطه است و سنت مشروع نشده است مگر بربط مخصوص و تغییر آن رابطه مشروعیت

سنت را معلوم نیست و آن ربط اینست که درمیان سنت و فرض چیزی منافی نماز منافات فاحشه نیاورده

باشد چون کلام و اکل و شرب و خروج از مسجد و مانند آن و چون یکی از اشیاء که سبب منافات فاحشه است بکرد

پس سنت را با فرض ربط در آید نماند و چون رابطه نماند پس سنت از فرض منقطع گشت پس سنت سنت نماند

بلکه نماز علاحده گشت نه سنت چه سنت بی رابطه مشروع نیست ولیکن اصل نماز فاسد نمیگردد پس درین

صورت بعضی فرق نمیکنند درمیان سنتیکه پیش از فرض است و سنتیکه بعد از فرض است و اکثر فرق میکنند

باز بعضی باعاده سنت قائل اند و بعضی بنقصان ثواب قائل اند و بعضی بسقوط سنت قائل اند و تفصیله

فی شرح الاشباه والنظائر للحموی وغنیة المستملی ولیکن این قول محض قیاس است و هیچ حدیثی درین وارد نشده

صحیح به الحدیث بلکه حدیث برعکس آن آمده است چنانچه دانستی و دیگر بدانکه هرجاکه نماز فجر گذارد و آنجا مستقبل

قبله نشسته و مشغول ماند تا برآمدن آفتاب پس نماز اشراق خواند و درینجا دو چیز است یکی جلوس در جای نماز مستقبل

قبله

قبله تا طلوع آفتاب دوم ذکر الله در سکوت مع ترک کلام دنیاوی بسیار ضرورت سیوم نماز اشراق

در هر یکی را ازین سه چیز فضیلت علاحده است اگر یکی فوت شود یا دو فوت شود باقی را فوت نکند چه هر قدر

که دریابد ثواب آنقدر دریابد و ثواب یکی بر دیگری موقوف نیست و همین قول صحیح است در سنت

فجر و ظهر که ثواب سنت علاحده است و ثواب ذکر الله بعد السنة مع ترک کلام دنیاوی علاحده است نه ثواب

یکی موقوف بر ثواب دیگر است تا اگر سنت فجر یا ظهر بجای خود بلید خواند و ندانست و بعد از وی ترک

کلام دنیاوی کرد و فرض بجای پاک گذارد ثواب سکوت دریابد نه ثواب سنت اگر بعد از فرض معلوم شد

که بجای پلید گذارده است و اگر بعد از سنت کلام دنیاوی کرد ثواب ذات سنت بحال است و ثواب

ترک کلام دنیاوی از دست برفت و فوت شد چنانچه سنت گذاردن سنت است همچنان ترک کلام

مباح کردن و سکوت نمودن هم سنت است لهذا گفته اند الکلام بعد السنة مکروه و کلام آنحضرت

بعد سنت احتمال اختصاص دارد بآن حضرت لهذا گفته اند اذا تکلم بکلام الناس بعد السنة ینقص

ثوابه ای یذهب ثواب السکوت اما ثواب السنة فهو کما کان هکذا حققه استاذنا مولانا الشیخ

نور الدین محمد قدس سره و در حدیث است من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یسبح

رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا غفر له خطایاه وان کانت اکثر من زبد البحر رواه ابو داود و فی اکثر نسخ

المشكوة وان كانت مثل زبد البحر وعن انس قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لأن

اقعد مع قوم يذكرون الله من صلوة الغداة حتى تطلع الشمس احب الي من ان اعتق اربعة من ولد

اسماعيل ولأن اقعد مع قوم يذكرون الله من صلوة العصر الى ان تغرب الشمس احب الي من ان اعتق

اربعة رواه ابو داود وباین حدیث اهل سلوک مراقبه از نماز فجر تا طلوع آفتاب و از نماز عصر تا غروب

آفتاب لازم گرفته اند و درین هر دو وقت کلام دنیوی نمیکنند و درین مضمون دیگر حدیث نیز آمده ست

دیگر بدانکه علماء را اختلافست در وقت مباح شدن نماز بعد طلوع آفتاب پس شیخ عبد الحق گفته که چون

قرص آفتاب بتمامه از افق زمین برآید و بحظ ظاهر گردد نماز مباح شود و اگر صبر کنند تا بمقدار یک نیزه یا دو نیزه

بلند گردد بعده نماز گذارد افضل ست پس معلوم شد که جواز صلوة بمجرد انفصال آفتاب ست از زمین و

کناره زیرین اش از زمین دور وجدا نماید و تاخیر کردن تا بلند گردد بقدر نیزه یا دو نیزه افضل ست

و حدیث ابن عمر در صحیحین گواه اینمعنی ست و لفظه اذا طلع حاجب الشمس الخ یا حتیها فدعوا الصلوة

حتى تبرز پس بروز آفتاب غایت وقت نهی عنه ست و این غایت داخل مغیا نیست و بروز بمعنی پیدا

شدن و بیرون آمدنست و اما آنچه در حدیث عقبه بن عامر آمده ست بروایت مسلم ثلث ساعات كان رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ينهانا ان نصلي فيهن او نقبر فيهن موتانا حين تطلع الشمس بازغة حتى

ترتفع

ترتفع الحديث وآنچه در حديث ابي سعيد خدري بروايت صحيحين آمده لا صلوة بعد الصبح اي

بعد صلوة الصبح حتى ترتفع الشمس معارض حديث مذكور نيست چه ارتفاع بعد از طلوع و بروز ميباشد

طلوع شمس برآمدن آفتاب از زمين و بروز شمس آشكارا شدن و بيرون آمدن آفتاب پس طلوع و

بروز در معنى متقارب اند و ارتفاع شمس بلند شدن آفتاب يعني بيشتر برآمدن آفتاب پس از

حديث اول جواز نماز بعد طلوع آفتاب بروز وي معلوم مي شود پيش از ارتفاع وي چنانچه شيخ

عبد الحق گفته و از حديث ثاني و ثالث پيش از ارتفاع وي عدم جواز نماز معلوم ميگردد چه حين

تطلع الشمس بازغة اي بارزة در اوقات منهيات شمرده و شيخ عبد الحق عند طلوع آفتاب نماز

گذاردن حرام گفته و بعد طلوع قبل از ارتفاع او مكروه گفته يعني بكراهت تنزيه بدليل قول وي

كه گفته اگر صبر كند تا بلند گردد آفتاب بقدر نيزه افضل است و معلوم است كه ترك افضل مكروه تحريمي

نمي باشد پس از قوله لا صلوة بعد الصبح حتى ترتفع الشمس مراد نفي كمال صلوة داشته اگر بعد طلوع

والا نفي اصل الصلوة نيست و فقها را درين باب بسيار گفتگو است و نيز شيخ عبد الحق در تشريح حديث

من صلى الفجر بجماعة ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس ثم صلى ركعتين الحديث رواه الترمذي گفته

كه بحكم ظاهر حديث اول وقت نماز ضحى طلوع آفتاب است و برين اند جماعتي از علما و نزد جمهور تا بلند شدن

آفتاب بمقدار یک نیزه وقت ضحی نیست و پس از بلند شدن او بمقدار یک نیزه وقت او است و بعضی

دو نیزه گفته اند و نیز شیخ مذکور در دعاء دیگر از شرح مشکوة آورده که چون کسی در صحرا ایستاده بود

و قرص آفتاب همه بجمیع اطراف منفصل از زمین او را در نظر آید او را نماز گذاردن در آنوقت جائز

ست بکراهت اگرچه بعد بلند شدن آفتاب بقدر نیزه اولی است پس در ینجا شیخ مذکور کراهت را

نفی کرده و در ینجا کراهت را اثبات نموده پس در کلام وی تناقض است و خود شیخ در ینقول مضطرب است

و فقهاء از اصل یعنی از مبسوط نقل میکنند و اذا ارتفعت الشمس قدر رمحین او رمح واحد یباح

الصلوة لا قبل هذا و بعضی گویند که مادام انسان نظر بر قرص آفتاب می تواند کرد جائز نیست نماز

و چون چشم نظر کردن بر وی خیره گردد نماز گذاردن در آنوقت مباح گردد و اینقول محمد بن فضل است

و قیل چون تاب آفتاب بر زمین و دیوارها اندکی اندکی زرد نماید نماز جائز نیست و چون زردی

گذارد و صاف گردد نماز مباح شود و در ینجا اقوال بسیار اند حاصل کلام همه اینکه عند طلوع آفتاب

نماز جائز نیست چنانچه عند الاستواء و الغروب و اینها بالاجماع است و چون طلوعش تمام شد چنانچه

تمام قرص از زمین جدا و منفصل گردد در نظر ناظر در زمین مستوی پس جائز میگردد گذاردن نماز

مع کراهت عند بعضهم و بکراهت عند بعضهم مع ترک الاولی و هو اختیار الشیخ عبد الحق و عند الجمهور جائز

است

نیست یا دانکه آفتاب مرتفع نگردد و روشن نشود و زردی نگذارد و اشراق آفتاب ابیضاض

او در اوساط ایام زمستان بارتفاع بقدر رمحین در نظر ناظر حاصل میگردد و در اوساط

ایام تابستان به برآمدن او در نظر ناظر بمقدار یک رمح حاصل میگردد و این اقرب بصواب است

و ظاهر روایت چنانچه امام محمد رح در مبسوط خود ذکر کرده همین است و در حدیث مرفوع نیز لفظ رمح

او رمحین وارد است باین عبارت فانها تطلع بین قرنی الشیطان و حینئذ یسجد لها الکفار

اذا ارتفعت قدر رمح او رمحین فصلّ فان الصلوة مشهودة کذا فی تنبیه الغافلین فی

باب الوضوء عن عمرو بن عنبسة و نزد جمهور آنچه در بعض احادیث در حق جواز صلوة طلوع مطلق

آمده است مراد از انجا طلوع تام است نه طلوع ناقص و طلوع تام همانا ارتفاع مع اشراق و شعاع است

و بس و قد اشار الیه فی غنیة المتملی دیگر بدانکه در مصلی نشستن مستقبل قبله مشتغل بذکر بوده از

نماز فجر تا طلوع آفتاب بسیار فضیلت دارد و شیخ شهاب الدین سهروردی گفته که تنویر باطن بانوار آن

بتجربه تحقیق شده است و هیچ عملی که جزاء آن نقد باشد فی الحال در دنیا نمی بینم مگر این عمل که تنویر

دل جزاء آن نقد است و شیخ عبد الحق گفته که همچنانکه آفتاب عالمتاب از طلوع صبح تا اشراق نور داده

آفاق و اطراف عالم را آناً فآناً تنویر میدهد و روشنی میفزاید همچنین خورشید ذکر حق در کدورات

ذاکر بلند می گردد و دیدهٔ دلها روشن میگرداند و ظلمت باطنی را زائل می سازد و آنچه در

حدیث ست من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یسبح رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا

غفر خطایاه وان کانت مثل زبد البحر رواه ابوداود و درین ثواب مترتب بر مجموع این اشیاء

ثلثه است جلوس و ذکر و نماز ضحی اگر یک شیء ازین اشیاء ثلثه فوت شود آنقدر نقصان افتد در ثواب

چنانچه بالا گذشت و شیخ عبد الحق از وصایای مشائخ آورده اگر در جلوس بر مصلی ترس تفرقه دل

یا بیم ریاء بود در خلوت رود و آنجا مشغول گردد و آنجا نیز مستقبل قبله نشیند و اگر خواب آید برخیزد و

روی بسوی قبله کرده پس پا آمد رفت کند و دفع خواب نماید و توجه بقبله از دست ننهد و چون از

جهت خوف ریاء یا تفرقه مصلا را گذاشته خلوت گزینند پس بعضی میگویند که ثواب جلوس او بر مصلا بحال است

اکنون بدانکه نماز ضحی و نماز اشراق یک نماز است عند اکثر العلماء وهو الصحیح و بعضی گویند هر دو علاحده اند

و آن خطاست و ضحی و اشراق هر دو بیک معنی آمده اند و ضحی بضم و قصر روشنی آفتاب در اول روز قال

الله تعالی والشمس وضحیها و زمانه که بعد از ارتفاع آفتاب تا نصف نهار است و در تفسیر بیضاوی گفته وضحیها

ضوءها اذا اشرقت و قیل الضحوة ارتفاع النهار والضحی فوق ذلک والضحاء بالفتح والمد اذا

امتد النهار وکاد ان ینتصف انتهی بدانکه ضحوه علی الاطلاق زمانه ارتفاع آفتاب است چنانچه در

تفسیر

تفسیر بیضاوی و مجمع البحار و کشف اللغات وغیرها وارد است و ضحوهٔ کبری نصف نهار شرعی است

چنانچه در شرح وقایه وغیره در کتاب صوم وارد است و ضحاء بالفتح ممدوده پس در بیضاوی قبیل

نصف نهار است و در مجمع البحار از آنوقت که آفتاب بربع آسمان رسد تا قبیل نصف نهار

اما ضحی بضم و قصر بفارسی چاشتگاه و آن تقریبا عند ربع نهار عرفی باشد و نیز ضحی بمعنی اشراق

آمده است یعنی روشن شدن آفتاب و روشن شدن بوی آفاق و معلوم است که روشنی او در

آغاز روز کمتر باشد و در چاشتگاه بیشتر و پس از آن تا نصف نهار از آن بیشتر پس از ارتفاع آفتاب

تا نصف نهار عرفی هر وقت را اشراق و ضحی میتوان گفت و هر حال یک نماز است که از ارتفاع شمس تا

نصف روز عرفی وقت او است و آنچه بعض فقها زمانیم روز شرعی وقت او گفته اند غیر صحیح است

چنانچه بعض دیگر اثبات تحلیه کرده اند و این نماز را صلوة الضحی و صلوة الاشراق گویند اما تسمیه او

بصلوة الضحی در احادیث کثیره آمده است و تسمیه او بصلوة الاشراق در حدیث طبرانی آمده چنانچه

جلال الدین سیوطی از طبرانی آورده که گفت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم در روز

فتح مکه یا ام هانی هذه صلوة الاشراق کذا فی شرح عبد الحق علی المشکوة و معلوم است که آنحضرت در آن

روز در بیت ام هانی وقت ربع نهار نماز گذارده بودند چنانچه در حدیث صحیحین در باب ضحی بیان آمده

و در آن بلفظ ضحی آمده و در حدیث طبرانی بلفظ اشراق آمده پس هر دو یک نماز است نه دو علاوه
کما زعم بعضهم و در تفسیر بیضاوی فی قوله تعالی یسبحن بالعشی والاشراق گفته و وقت الاشراق
حین تشرق الشمس ای تضیئ و یصفو شعاعها و هو وقت الضحی و نیز گفته که شروق بمعنی طلوع است
و اشراق بمعنی روشن شدن بعده گفته و عن ام هانی رضی الله عنها انه علیه الصلوة والسلام صلی صلوة الضحی
وقال یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و عن ابن عباس رضی الله عنهما ما عرفت صلوة الضحی الا بهذه الآیة
انتهی کلام البیضاوی پس بدان ایها الطالب الصادق که ادنی رکعات این نماز دو رکعت است و احادیث بسیار
در فضل رکعتی الضحی وارد است چنانچه حدیث صحیحین در وصیت آنحضرت مر ابی هریرة رض را و نیز در
حدیث صحیحین در مقام دیگر و در حدیث مسلم و ابی داود و احمد و ترمذی و ابن ماجه دو رکعت ضحی وارد است
و فضل آن دو رکعت مغفرت ذنوب است اگرچه بمقدار کف دریا بود چنانچه در حدیث ابی داود و ترمذی و
ابن ماجه و احمد وارد است پس آنچه بعضی ادنی رکعات این نماز چهار گفته اند خطا کرده اند اما آنچه می گویند
که در ظاهر روایت چهار رکعت آمده است آن چهار رکعت علی الاطلاق آمده است نه باین معنی که ادنی عدد
رکعات آن نماز چهار است حتی اگر دو بخواند ضحی نباشد مانند سنت چهار رکعت پیش از ظهر و جمعه و نه باین معنی که
اگر رکعات آن چهار است و زیاده از چهار نیامده است بلکه باین معنی که عند الامام در نوافل چهار رکعت

بسلام

سلام بهتر است وهمچنین نزد صاحبیه در نوافل یومیه و مع ذلک چهار بفضیلت و در امحرز است و مع

ذلک چهار را فضیلتی و خاصیتی است که در ضمن دو یافته نمی شود و عمل آنحضرت در اکثر ایام واغلب احیان

بر چهار بود و عن معاذة رض قالت سألت عائشة رض کم کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

صلوة الضحی قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله رواه مسلم وفي غنية المتملي رواه مسلم واحمد وابن ماجة.

ودر شمائل ترمذی نیز همچنین است وعن ابي الدرداء وابي ذر رض قالا قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم عن الله تبارک وتعالی انه قال یا ابن آدم ارکع لي اربع رکعات من اول النهار اکفک آخره

رواه الترمذي ورواه ابوداود والدارمي عن نعيم بن هبّار الغطفاني ورواه احمد عنهم جميعا وقال في

باب المصافحة عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من صلی اربعا قبل

الهاجرة اي نصف النهار فكأنما صلاهن في ليلة القدر والمسلمان اذا تصافحا لم يبق بينهما ذنب الا سقط

رواه البيهقي في شعب الايمان في تفسير المدارک تحت قوله تعالی ام لم ينبأ بما في صحف موسى وابراهيم الذي

وفى عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان ابراهيم وفّى عمله كل يوم باربع ركعات في صدر النهار

وهي صلوة الضحى پس اینهمه ذکر چهار رکعت است در ظاهر روایة وشیخ عبد الحق در شرح مشکوة فرموده که مختار و

ماخوذ نزد اکثر علماء چهار رکعت است از جهت آنکه احادیث آن اصح است واخبار وآثار در آن اکثر است و قوی تر

دران چهار رکعت والشمس والليل والضحى والم نشرح لك ست مع ترتيب همچنين آمده ست در اكثر اوراد مشائخ

وقيل در اولى وثانيه پنج پنج بار قل هو الله احد بخوانند ودر ثالثه ورابعه دوازده دوازده بار وافوض امري

الى الله ان الله بصير بالعباد بخوانند واين را باجازة گرفته ست اين فقير محرر اين تحرير از استادان خود پس اگر

هشت ركعت گذارد در هر دو نوع قرائت را مخير گردد واكثر اين نماز تا بدوازده ركعت ست وعن انس رض قال قال

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من صلى الضحى ثنتى عشرة ركعة بنى الله له قصرا من ذهب فى الجنة

رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه وفي غنية المتملي وعن ابي ذر رض

قال قلت اوصني يا رسول الله قال اذا صليت الضحى ركعتين لم تكتب من الغافلين واذا صليتها اربعا كتبت من

العابدين واذا صليتها ستا لم يلحقك في ذلك اليوم ذنب واذا صليتها ثمانيا كتبت من القانتين واذا صليتها

عشرا بنى الله لك بيتا فى الجنة رواه البيهقي وقال في اسناده نظر ودر روايت الترمذي والنسائي بسند فيه ضعف انه عليه

الصلوة والسلام قال من صلى الضحى ثنتي عشرة ركعة بنى الله قصرا فى الجنة وقد تقرر ان الحديث الضعيف يجوز العمل

فى الفضائل انتهى كلام غنية المتملي پس معلوم شد كه عدد ركعات ضحى از دو تا دوازده آمده ست ودر عمل آنحضرت از دو تا

هشت آمده وفي غنية المتملي قال اسحاق بن راهويه في كتاب عدد ركعات السنة والتطوع ان النبي صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم صلى الضحى يوما ركعتين ويوما اربعا ويوما ستا ويوما ثمانيا توسعة على الامة ونيز ذكر چهار از

حميد رض

حدیث عائشه بالا گذشت و دوازده رکعت در شمائل ترمذی آمده است و ذکر هشت رکعت در

حدیث ام هانی بنت ابی طالب آمده دیگر بدانکه جمهور بر آنست که نماز ضحی بر آنحضرت فرض نبود

هیچ حدیث در فرضیت صلوة الضحی بر آن حضرت وارد نشده است مگر حدیث دارقطنی در فضائل

سید المرسلین وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کتب علی النحر

ولم یکتب علیکم وامرت بصلوة الضحی ولم تؤمروا بها رواه الدارقطنی و در مجمع البحار در ماده ضحی

آورده که وجوب صلوة ضحی بر آن حضرت یافته نشده است مگر در ینحدیث دیگر بدانکه گذاردن

این نماز بدو طریق افضل است یکی آنست که بنشیند بعد صلوة فجر مصلا مستقبل بقبله ومشتغل

بذکر الله تعالی تا ارتفاع آفتاب پس صلوة ضحی بگذارد وفضل صلوة ضحی باین طریق در کتب حدیث

بسیار وارد است من صلی الفجر مع جماعة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت له

کاجر حجة وعمرة تامة تامة رواه الترمذی قوله تامة تامة ثلاث مرات وفی بعض النسخ مرتین ودیگر حدیث

بالا گذشت ودیگر گذاردن آن بعد گذشتن ربع نهار عرفی چنانچه در حدیث صحیح مسلم آمده صلوة

الاوابین حین ترمض الفصال یعنی نماز چاشت افضل وقتی است که گرم شوند بچگان شتران

که در ریگستان می غلطند که بگرمی آفتاب در تابستان بسوزند وآن در تابستان تقریبا بربع نهار است

و قیاس کرده شود آن وقت را در زمستان اگرچه دران ایام در آفتاب گرمی نباشد و از حدیث
معلوم شد که صلوة الاوابین نام صلوة الضحی ست آنچه نوافل مغرب را صلوة الاوابین گویند این چنین
تسمیه او را در حدیث نیامده ست مگر در حق صلوة الضحی که آنرا صلوة الاوابین هم گویند صرح به المحدثون
و آن حدیث این ست عن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی فقال لقد علموا ان الصلوة
فی غیر هذه الساعة افضل ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قال صلوة الاوابین
حین ترمض الفصال و افضل تر از همه جمع این هر دو فضیلتین ست که تا ربع نهار بر مصلی نشیند
پس صلوة ضحی بخوانند و این اصعب ست مگر اگر معتکف را بسهولت میسر شود ممکن است پس بعضی
عابدان که متصل بعد اشتغال بکاری دارند و جلوس بر مصلی ایشان را میسر نشود بسبب کاری عند ربع
نهار گذارند و آنانکه تا بوقت ارتفاع شمس فراغت دارند بعد ازان در اشتغال بوجه معیشت
می افتند ایشان در مصلی فجر می نشینند و عند ارتفاع شمس نفلی گذارند و بعضی احراز فضیلتین
بایطریق کنند که چند رکعات در وقت اول گذارند و چند رکعات در وقت ثانی یعنی این یک نماز
را دو حصه کرده در دو وقت مذکور ادا نمایند پس چون این یک نماز باین سبب در دو وقت گذارده
می شود پس بعضی مردم این را دو نماز علاحده پنداشتند پس یکی را اشراق نام کردند دیگری را ضحی

دانی

واین گمان در زمن صحابه پیدا شده بود پس بعض اصحاب صلوٰة ضحی را بدعت گفته اند وجمعی

از علماء بکراهیت آن رفته اند وگفته اند که این نماز بدعتیست که بعد از عهد آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وخلفاء وی پیدا شده است صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوٰة

وانکار کرده است ابن عمر صلوٰة ضحی را چنانچه در بخاری وارد شده است وگفته انها بدعة چنانکه

در شرح طیبی است ونیز نفی کرده است از وی صدیق اکبر وعائشه این همه بسبب آنست که

مردم چون دو نماز علاحده پیدا شتند ویکی را از ان دو عید ربع نهار میگذارند پس ایشان را

بدعت گفته شد واین محل مغالطه است والا صلوٰة ضحی ثابت است باتفاق العلماء در مواهب

لدنیه گفته که شیخ ولی الدین ابن العراقی ذکر نموده که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوٰة ضحی

آمده اند ومحمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب بحد تواتر معنوی رسیده اند وقاضی ابوبکر

ابن العربی مالکی گفته که این صلوٰة سابقین از انبیاء ومرسلین است وسیوطی از دیلمی از حدیث

ابی هریره آورده که صلوٰة ضحی صلوٰة داود علیه السلام است وابن نجار از حدیث

ثوبان آورده که صلوٰة ضحی آن صلوٰة است که محافظت میکردند بران آدم ونوح وابراهیم وموسی

وعیسی صلوات الله علیهم اجمعین واین مبحث را در شرح عبد الحق باید دید فافهم هذا المقام فانه مزلة

اقدام الافهام دكن على بصيرة فى المرام اكنون بيان نماز تسبيح شنو وآن نمازيست عظيم الشان

جليل القدر وآن مصقل قلبست كه زنگار دل رامي زدايد وآن درتنوير باطن بي نظيرست وبرائ

قوت حافظه وازدياد ذهن ودفع نسيان وازالهٔ غباوت اكسيرست وازجهت انجاح دينيه وحوائج

دنياويه ترياق ياقوتيست وبرائ دفع شدائد وبلاياي بي بدلست وحديث كه درفضيلت اين نماز

آمده صاحب مشكوة روايت كرده ست آنرا از ابي داود وترمذي وابن ماجه وبيهقي وصاحب جامع

الاصول روايت كرده ست آنرا از ابي داود وترمذي ودرحصن حصين برمز ابي داود وابن ماجه

ومستدرك حاكم وابن حبان آورده ونزد جمهور محدثين آن حديث ثابت ست وابن جوزي كه ازمستعجلان

ست آنرا موضوع گفته ونزد اهل تحقيق سخن ابن جوزي مردودست وبسياري از محدثين آنرا تصحيح نموده اند

وشيخ ابن حجر درتقويت آن واثبات آن مبالغه كرده ست واز زمان سلف صالح الى يومنا هذا اين نماز مشهور فى

ومعمول است ومشائخ طريقت بدان وصيت ميكردند وملا علي قاري درشرح حصن حصين گفته كه دارقطني گفته

كه اصح شيئي كه درفضائل اعمال وارد ست نماز تسبيح ست وشيخ عبد الحق درشرح مشكوة وميرزا محمد خليل در

معارف العلوم اين بيان را مرحوشتر نوشته اند وآن چهار ركعت ست بيك سلام افضل ست عند الحنفيه

وبدو سلام افضل ست عند ش فيه وعن ابن عباس رض ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال

للعباس

عشرين آية فصاعدا انتهى فهذا مؤيد لما ذكره الشيخ عليه يه ايضا مخدوم مؤذم ربه والله اعلم

للعباس ابن المطلب يا عباس يا عماه الا اعطيك الا امنحك الا اخبرك الا افعل بك عشر
خصال اذا انت فعلت ذلك غفر الله لك ذنبك اوله وآخره قديمه وحديثه خطاءه وعمده صغيره
وكبيره سره وعلانيته ان تصلي اربع ركعات تقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة فاذا فرغت من
القراءة في اول ركعة وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر خمس عشرة مرة
ثم تركع فتقولها وانت راكع عشرا ثم ترفع راسك من الركوع فتقولها عشرا ثم تهوي ساجدا فتقولها
وانت ساجد عشرا ثم ترفع راسك من السجود فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها عشرا ثم ترفع راسك فتقولها
عشرا فذلك خمس وسبعون في كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات ان استطعت ان تصليها في كل
يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة
مرة فان لم تفعل ففي عمرك مرة رواه ابو داود وابن ماجة والبيهقي في دعوات الكبير وروى الترمذي
عن ابي رافع نحوه وزاد في الحصن الحصين الا احبوك بعد قوله الا اخبرك ومعناه الا اعطيك وقال في
غنية المتملي قال الترمذي هذا حديث غريب قوله عشر خصال درين مضاف مقدر است اي مكفرات
عشر خصال ومراد از عشر خصال ده نوع گناهانست كه مذكور شدند اوله وآخره قديمه وحديثه الى آخره
يا مراد ازان كلمات مذكوره است كه در غير قيام ده ده بار است يا مراد ازان ده نوع عبادت قولي در هر ركعت

وفي طريق آخر ان يقرء سبح اسم ربك والزلزلة والهاكم والاخلاص في كل ركعة واحدة منها ١٢ غنية الطالبين منه

ست وآن قراءت فاتحه وقراءت سوره وسجده وتحميد وتهليل وتكبير وتسبيح ركوع وتسبيح سجود وتسميع

وتكبيرات فواصل واليه اشار في الحصن الحصين وقال في غنية المستملي قال الترمذي حدثنا احمد بن عبدة حدثنا

ابن وهب قال سألت عبد الله بن المبارك عن الصلوة التي يسبح فيها قال يكبر ثم يقول سبحانك اللهم وبحمدك

وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك ثم يقول خمس عشرة مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر

ثم يتعوذ ويقرأ بسم الله الرحمن الرحيم وفاتحة الكتاب وسورة ثم يقول عشر مرات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله اكبر ثم يركع فيقولها عشرا ثم يرفع رأسه فيقولها عشرا ثم يسجد فيقولها عشرا ثم يرفع رأسه فيقولها عشرا ثم

يسجد الثانية فيقولها عشرا يصلي اربع ركعات على هذا فذلك خمس وسبعون تسبيحة في كل ركعة وفي رواية عن عبد الله

ابن المبارك انه قال يبدأ في الركوع بسبحان ربي العظيم وفي السجود بسبحان ربي الاعلى ثلثا ثم يسبح التسبيحات

وقيل لابن المبارك ان سهى في هذه الصلوة هل يسبح في سجدتي السهو عشرا عشرا قال لا انما هي ثلث مائة

تسبيحة انتهى وهذه الصفة التي ذكرها ابن المبارك هي التي ذكرها في مختصر البحر وهو الموافق لمذهبنا لعدم

الاحتياج فيها الى جلسة الاستراحة اذ هي مكروهة عندنا انتهى كلام غنية المستملي ودر تكملة القلوب

سواد الذنوب گفته كه اگرچه حديث ابن المبارك بدرجه حديث مرفوع نيست وليكن وثوق ابن المبارك

وحفظ وي وتقوى وورع وي اين حديث را بدرجه حديث مرفوع مي رساند چه صفت اين نماز از ان حضرت

صلى الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم او را تعلیم نمود چنانچه سؤال سائل بران دلالت دارد و از شان

وی بعید ست که صفت نماز را چنانچه شنیده باشد بصفت دیگر بگردانند و یا اصلا نشنیده باشد از خود

با فترا واختراع کند پس این حدیث را حکم حدیث مرفوعست و گفته که اهل تحقیق را باید که این نماز را گاهی

مطابق حدیث ابن عباس بخوانند و بجلسه استراحت باک نیست درینجا چه این نماز بحسب سماع از حکم کراهت

جلسه استراحت استثنا ست و گاهی بر حدیث ابن مبارک عمل نماید تا هر دو طریقت را احاطه کند یا هر دو

عمل را جمع کند باین طریق که قبل قراءت و بعد قراءت پانزده پانزده بار تسبیح گوید و در باقی مواضع

ده ده بار و در جلسه استراحت هم گوید پس سی بار در قیام می گردد و شصت بار در مواضع دیگر

و مجموع تسبیحات چهار رکعت سه صد و شصت می شود مطابق عدد مفاصل انسان چنانچه در حدیث ابی داود

آمده فی الانسان ثلث مائة وستون مفصلا فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة و در حدیث

صحیح مسلم آمده کل تسبیحة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة وکل تحمیدة صدقة و در تسبیح مذکور

این هر چهار موجود ست و دیگر بدانکه حوقله در تسبیح نماز تسبیح در حدیث نیامده ست مگر آنکه شیخ عبد الحق

گفته که در روایتی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آمده یعنی در روایت ثانی و در روایتی

منفیه آمده که به پانزدهم بار و بدهم بار ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نیز ضم کند این در هر جمله

از خزانه آورده و شیخ عبد الحق گفته که شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیل آورده که بخوانند در

نماز تسبیح الهکم التکاثر و والعصر و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در فتاوی بر چند ده ده

بار قل هو الله احد گفته اکنون بدانکه در نماز تسبیح بعد از تحیات و درود قبل از سلام این دعا بخواند

اللهم انی اسئلک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل

الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی القاک اللهم انی اسئلک مخافة

تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی

اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور کلها واحسن الظن بک سبحان خالق

النور ذکره الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة وذکره فی معارف العلوم ناقلا عن المرقات للملا علی القاری

هو ناقلا عن الکلم الطیب للشیخ جلال الدین السیوطی عن الامام احمد بن حنبل الاول الشیخ عبد الحق

ذکر حتی القاک کما مر و دوم ذکر حتی اخافک بدل حتی القاک دیگر بدانکه اگر در موضعی تسبیحات

فراموش کرد آنها را بعد از وی در موضع تسبیحی دیگر قضا کند دیگر بدانکه اگر نمازی را قراءت سوره

معینه باشد چنانچه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت فجر و مغرب و چنانچه قراءت سوره معینه

مرویه در بعضی نماز دیگر اگر آن سوره را بفراموشی ترک کرده دیگر آغاز کرد و بعد از آغاز یادش آمد

نباید

[illegible] صلوة التسبیح [illegible]

[illegible] صلوة التسبیح [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

نه باید که آن سورة آغاز کرده شده را ترک دهد وترک دادن آن مکروهست بلکه باید که یک آیة

دراز یا سه آیة کوتاه ازان سوره خوانده پس آن سوره ماثوره که خواندنیست بخوانند انگاه

مکروه نیست صرح به في مفتاح الصلوة اگر سورة تمام خوانده بعده یاد آمد اورا که سورة دیگر

اینجا خواندنیست بخوانند آنرا مگر چون آن سوره بالا بود چنانچه والشمس خواندنی بود و واللیل خواند

بعده یادش آمد والشمس بخواند این مکروهست در یک رکعت و همچنین تقدیم و تاخیر در دو رکعت

مکروه نیست در نوافل نه مگر مکروه ست در فرائض صرح به في غنیة المستملی شرح منیة المصلی حیث

قال قال في الفتاوی النسفیه سئل ابو الفضل عمن قرأ في النفل في الاولی تبت یدا ابي لهب وفي

الثانیة اذا جاء نصر الله والفتح قال لا ینبغي ان یتعمد ذلک وذکر الامام القاضي ابو بکر انه

یکره في الفریضة ولا یکره في النفل و در فتاوی کبری هم غیر مکروه گفته ونماز تسبیح از برای تحصیل

محبت الهي مجربست و گفته اند که از جهت هر مقصود مجربست لهذا اینرا بعضی صلوة العاشقین

نام کرده اند وصلوة الحاجات هم گویند و فرموده اند که صلوة العاشقین نام رکعتین ست و چهار

بهترست و وقت تهجد وقت اوست بخوانند در هر رکعت بعد فاتحه قل هو الله احد پنجبار بعده پنجبار

حبس دم کند و اسم ذاتي سبک گوید و دل را قوي بحرکت دهد و هر دم را چندان حبس کند که حرارت آن در

ظاهر شش اثر کند و اسم ذاتی را تا آخر هر دم فرا فزا بدل بگوید بعده رکوع کند و ٣ بار تسبیح گوید پس ٧ بار

حبس دم کند و اسم ذاتی بدل گوید بعده در قومه و در هر دو سجده و جلسه ٦ بار حبس دم کند هر چند دم

وفا کند و اسم ذاتی بدل بگوید پس اگر دوگانه کنند مجموع چهل حبس دم میگردد و این نماز از جهت تصفیه

باطن و تحصیل محبت الهی بغایت مجرب است و اجازت آن این فقیر را از بعضی بزرگان رسیده است

اکنون بیان نماز حفظ القرآن شنو چون کسی را قرآن یاد نمیگردد و بعد از یاد کردن فراموش می شود

باید که در شب جمعه اگر در ثلث اخیر برخیزد بهتر است که دعاء در آن وقت مستجاب است و اگر آن استطاعت

ندارد پس در نیم شب برخیزد و اگر آن استطاعت هم ندارد پس در اول شب برخیزد و وضو کند و چهار رکعت

نماز بگذارد و بخواند بعد از فاتحه در رکعت اولی سوره یس و در رکعت ثانیه حم الدخان و در رکعت ثالثه

الم تنزیل السجدة و در رکعة رابعه تبارک الملک و چون از تشهد آخرین فارغ شود حمد گوید و بهتر ثناء بر

خداوند تعالی بخواند مانند اللهم لک الحمد علی کل حال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

و درود گوید بر سرور کائنات و بر سائر نبیین صلوات علیهم اجمعین و درود بوجه جمیل و بصیغ جامعه بخواند

و استغفار بخواند بر جمیع المؤمنین والمؤمنات و بر آنانکه سابقه نموده اند با ایمان باین صیغه اللهم اغفر

لجمیع المؤمنین والمؤمنات ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان پس از آن این دعا بخواند اللهم

ارحمنی

ارحمني بترك المعاصي ابدا ما ابقيتني وارحمني ان اتكلف ما لا يعنيني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض ذا الجلال والاكرام والعزة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تنور بكتابك بصري وان تطلق به لساني وان تفرج به عن قلبي وان تشرح به صدري وان تغسل به بدني فانه لا يعينني على الحق غيرك ولا يؤتيه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم پس ازان سلام دهد و همچنين کند در سه شب جمعه يا پنج شب جمعه يا هفت شب جمعه متواليه مستجاب گردد باذن الله پس فرمود آنحضرت سوگند آن ذات مقدس که مرا براستی و درستی بر خلق فرستاده است که خطا نکند و فراموش نسازد هرگز ما وا مکر مومن باشد و در حصن حصين اين حديث را بروز ترمذي مستدرک حاکم آورده و شيخ جلال الدين سيوطي در تفسير در منثور اين حديث را از کتب حديث دو جاء استخراج کرده يکي در تفسير سوره يس دوم تحت قوله تعالى قال سوف استغفر لكم ربي انه هو الغفور الرحيم و شيخ علي متقي در کنز العمال بچند رموز کتب حديث ذکر کرده و بر ابن جوزي تخطيه کرده که ابن جوزي موضوع گفته است و خطا کرده است در

نسبت کردن این حدیث را بالوضع و بسیار بزرگان این را تجربہ کردہ اند و حق یافتہ اند و در کنز

العمال بعد قولہ وان تغتسل بہ بدنی از بعض روایات وان تستعمل بہ بدنی زیادہ آوردہ اکنون بیان

صلوۃ الاستخارہ بشنو آن دو رکعت ست وعن جابر قال کان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

یعلمنا الاستخارۃ فی الامور کما یعلمنا السورۃ من القرآن یقول اذا ہم احدکم بالامر فلیرکع رکعتین

من غیر الفریضۃ ثم لیقل اللہم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم

فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر لی فی دینی

ومعاشی وعاقبۃ امری او قال فی عاجل امری وآجلہ فاقدرہ لی ویسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت

تعلم ان ہذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری او قال فی عاجل امری وآجلہ فاصرفہ عنی و

اصرفنی عنہ واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی بہ وقال ویسمی حاجتہ رواہ البخاری وفی غنیۃ

المتملی رواہ الجماعۃ الا مسلما یعنی رواہ البخاری وابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجۃ

ولم یروہ مسلم و در حصن حصین نیز برموز خمسہ آوردہ مگر آنکہ در حصن حصین قولہ وقال ویسمی حاجتہ

نیاوردہ قولہ فلیرکع رکعتین من غیر الفریضۃ پس اگر سنت مؤکدہ بود چون سنت فجر و بعد الظہر والمغرب

والعشاء کفایت کند و رکعتین فرض چون فرض فجر و جمعہ و سفر کفایت نمیکند و اگر چہار رکعت باشد از غیر فریضہ

بیک سلام

بیک سلام قبل کفایت می کند چه دو در حصن چهار یافته می شود و قبل این مخصوص برکعتین مستقلین

ست نه ضمنیین و بهتر آنست که برائی استخاره رکعتین بنیت صلوة الاستخاره گذارد و تعیین

قرأت درین نماز بحدیث نیامده ست و شیخ عبد الحق گفته که در بعض روایات قل یا ایها الکافرون

و قل هو الله احد آمده و گفته که ماثور از سلف نیز همین ست و در فتاوی برهنه ۲ بار قل هو الله احد

در هر رکعت گفته و گفته که بقولی و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم و ما کان لمؤمن

ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة بخوانند و گفته که افضل جمع ست و در بعض

نسخ حصن حصین و استعین بعد ربک بجائی و استقدرک بعد رتک آمده ست و در شرح مشکوة

گفته که در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی بجائی و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی

آمده ست و قوله او قال فی عاجل امری شک راویست و افضل جمع روایتین ست در هر دو جا

پس گوید فی دینی و معاشی و عاقبة امری و عاجله و آجله هم به فی غنیة الطالبین و در حصن حصین

ثم ارضنی بقضائک ثم ارضنی به در آخر دعاء آورده و هر دو ارضنی بفتح همزه آورده صیغه امرست

از ارضاء و ضمیر در به در روایت اولی راجع ست بخیر و در ثانیه راجع ست بقضاء و جمله ثانیه تاکید

اولی ست چنانچه گفته شود ثم اضرب زیدا ثم اضرب زیدا پس در جمله ثانیه بجائی مظهر مضمر دارند ثم اضرب زیدا ثم

اضرب ولفظ اقدره در بعض جائی صیغه امر است از باب ضرب ولفظ قوله ویسمی حاجته اینرا بدو طریق

توجیه میکنند یکی آنکه نام گیرد حاجت خود را بجائی قوله ان هذا الامر چنانچه گوید اللهم ان کنت تعلم ان

هذا السفر او الشغل او المال او الفرس او العبد او نحو ذلک خیر لی ویذکر الضمیر فیقول فاقدره لی ویسره لی

الی آخره او ان هذه المرأة والامة او نحو ذلک من التانیث فیؤنث الضمیر فیقول فاقدرها لی ویسرها لی

ثم بارک لی فیها پس قوله ان هذا الامر کنایت است از هر حاجت که مراد مستخیر باشد چنانچه قوله یسمی حاجته

بران دلالت دارد و قوله ویسمی حاجته گویا بیان میکند بر آنکه ظاهر لفظ ان هذا الامر اینجا مراد نیست بلکه مراد

معنی است که عبارت است از حاجت معینه مخصوصه دوم آنکه لفظ ان هذا الامر چنانچه وارد است بگوید و الفاظ

دعا همچنانکه وارد شده اند بحال دارد و تصرف نکند و حاجت خود را در دل حاضر دارد و بلفظ ان هذا الامر

حاجت خود خواهد و بوی در دل اشارت کند پس یسمی حاجته اینجا معنی است که لفظ هذا الامر بر حاجت خود

که در دلش حاضر است حمل کند و شمار را حاجت خود دارد پس برین تقدیر تصرف در معنی است و لفظ بدین جمیع

حاجات بحال خود است و این اسهل و ایسر و اضبط و اوفق است کذا فی شروح المشکوة و در فتاوی برهنه

گفته دعا بعد از دعاء حاجت خود گوید و بقولی در میان دعا و آن بزبان گوید بر اظهر انتهی و معنی استخاره

طلب خیر کردن اعنی خیر خواستن در چیزیکه محتمل خیر و شر است پس در چیزیکه محض خیر است چون عبادات حق و یا محرمی

شریست چون محارم الله تعالی استخاره نباشد مگر چون چیزی دیگر بوی متعلق باشد و

آن محتمل خیر و شر باشد چون خروج برائی جهاد یا حج مثلاً که امروز بهترست یا فردا پس این استخاره

در فروج ست نه در ذات عبادت و چون آن بروجه مذکور استخاره کرد پس اگر در ان چیز او را

خیر باشد میسر شن گردد والا هرگز میسر شن نشود و نیز اهل صفا را بر دل هویدا گردد اگر خیر باشد دل

بوی راغب شود و اگر شر باشد دل از و عدول کند و اینهمه بسبب پرتوهٔ نور عمل استخاره ست

بر آئینه دل صافی و از انس بن مالک آمده که فرموده ست آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله

و صحبه و سلم که هفت بار استخاره کند بعد ازان هر چه در دلش آید از فعل یا ترک بر آن عمل کند

و این هم بر صفاء دل موقوفست و فی غنیة المتملی عن انس قال قال لی رسول الله صلی الله تعالی

علیه و علی آله و صحبه و سلم یا انس اذا هممت بامر فاستخر ربک سبع مرات ثم انظر الی الذی سبق

الی قلبک فان الخیر فیه رواه ابن سنی و میگویند که طالب حق را باید که دعاء استخاره را

برائی جمیع کارها که پیش آمدنی دارند بعد نفلی یا سنتی هر روز بخوانند و در دعا این لفظ

بگویند اللهم ان کنت تعلم ان ما ارید من الامور کلها خیر لی الی آخره و ان کنت تعلم ان ما

ارید من الامور کلها شر لی الی آخره پس حق سبحانه و تعالی او را خیر میسر کند و از شر باز دارد

و نیز برائی تزویج زن استخاره بنوع دیگر نیز آمده است و آن اینست که چون زنی خواهد و

هنوز خطبهٔ او نکرده است وضو کند باحسن وجه و نماز فریضه گذارد و چون از مکتوبه فارغ شود

حمد گوید و این دعا بخواند اللهم انک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب

فان رایت ان فی فلانة وسمیها باسمها خیرا لی فی دینی ودنیای وآخرتی فاقدرها لی وان

کان غیرها خیرا لی منها فی دینی ودنیای وآخرتی فاقدرها لی این را در حصن حصین بزاز ابن حبان

و مستدرک حاکم آورده و در فتاوی برهنه همچنین آورده ان فی تزویج فلانة الی آخره وان کان

فی تزویج غیرها الی آخره دیگر بدانکه آنچه از مصحف مجید و از کتب دیگر فال نیک و بد میگیرند آن

بدعت است و از قول و فعل آنحضرت و سلف صالح بهیچ وجه ثابت نشده است و کل بدعة ضلالة

ناهیست ازین نوع فال صرح به المحدثون و آنچه افعل ولا تفعل بر دو پرزهٔ کاغذی نویسند

و زیر جامه می نهند و از آن یک پرزه می کشند و بر آن عمل می نمایند بدعت است صرح به العلماء

و در فتاوی برهنه گفته که روافض این بدعت را پیدا کرده اند اما قرعه برائی دفع تخاصم

بین الخصمین مشروع است و آن در لغت فال مطلق است و مراد از آن در اینجا فال انداختن

بنوعیکه دفع خصومت بدان حاصل شود و احسن وجه از آن نام نویسی کردنست چنانچه میان دو کس

رشته

شتر و اسب بود یا دو شتر یا دو اسب بود مثلا از غنیمت یا از میراث یا از هبه یا از صدقه

پس این دو کس خواهند که قسم کنند به قرعه پس بر پرزهٔ کاغذ شتر نویسند و بر پرزهٔ دیگر

اسب یا بر یکی نام اسب یا نام شتر نویسند و بر دیگری نام اسب دیگر و یا نام شتر دیگر پس

آن هر دو پرزه را پیچیده زیر جامه نهند و ثالث را گویند که ازین دو پرزه یکی بدست این

و یکی بدست دیگری ده پس بحسب مکتوب که بدست هر یک است قسم کنند و صاحب چهار زن

چون خواهد که یک زن در سفر همراه برد نامهای هر چهار بر پرزهای کاغذ جدا جدا نوشته پیچیده

زیر جامه نهد و کسی را گوید که زیر جامه دست انداخته یک پرزه برگیر و در دست من ده پس

بران عمل نماید تا خصومت در میان زنان واقع نشود و قرعه در حقیقت دفع خصومت است

استخاره اکنون بیان استخاره فایده شنو و آن استخاره است که پیش ازین اهل صلاحیت و

تقوی را در منام بر رؤیا صادقه که جزو نبوت باقی مانده است در میان ایشان به یمن متابعت

از شش و چهل اجزاء نبوت چنانچه گذشت در بیان رؤیا جواب حیرت ادراک نا و یا تریت

آن می یابند و آن اینست که در شب چهارشنبه بعد از نماز خفتن وضوی تازه سازد و اگر غسل

کند بهتر است و جامه پاک و پاکیزه بپوشد و در خلوت رود بستر جلیکه مقام پاک بود و شرط است که

بعد از وضو و یا غسل سخن دنیاوی نگوید پس در خلوت دوگانه نفل دستور وضو گذارد

و تجدید توبه کند و چند کرات استغفار بخواند و صد بار درود گوید و این هر سه توبه و استغفار

و درود افضل ست نه لازم بعد ازان دو رکعت نماز استخاره گذارد در رکعت اولی بعد فاتحه

سوره یٰس و در ثانیه بعد فاتحه سورة القدر بخوانند و بعد از سلام یازده بار درود بخوانند و صد بار

یا مبین و یکبار اللهم یا مبین بیّن لی هذا الامر فی منامی هذا باز یازده بار درود بخوانند و صد بار

یا هادی و یکبار اللهم یا هادی اهدنی فی هذا الامر فی منامی هذا باز یازده بار درود بخوانند و صد بار

یا علیم و یکبار اللهم یا علیم علّمنی هذا الامر فی منامی هذا باز یازده بار درود و صد بار یا خبیر و

یکبار اللهم یا خبیر اخبرنی عن هذا الامر فی منامی هذا بخوانند باز یازده بار درود بخوانند و اگر

ترتیب بین اسماء اربعه گاهی فراموش کند باید که لفظ مدلخ یاد گیرد نون رمز مبین ست و

دال رمز هادی و لام رمز علیم و خاء رمز خبیر و مدلخ بمعنی فربه شدنست کذا فی القاموس

و بعد از درود یازده بار این اگر دعاء استخاره که بالا مذکور شد بخوانند بهترست و بعد قوله

ثم بارک لی فیه و ارنی خیرته فی هذا المنام بفضلک و کرمک زیاده بخوانند و بعد قوله و اصرفنی عنه

و ارنی شریته فی هذا المنام بفضلک و کرمک و باید که دعا را ۳ بار بخوانند بعد ازان در همان جا

الهمان .

و با همان وضو و با همان جامه بر پهلوی راست متوجه بقبله بخسپد و دست راست زیر سر دارد و درود می گوید تا آنکه درود گویان بخواب رود پس در رویا حقیقت مقصود خود معلوم کند انشاء الله تعالی بصراحت یا بکنایت و اغلب بصراحت باشد و یکی از کنایت خیریت از مقصود شیرین خوردن نعمت چون شیر و شهد و شکر و مانند آن و یا دیدن پخته و برنج خوشبوی و اعلی یافتن و یا چیزی دادن و یا نور را احتلام شود پس اینهمه علامات خیریت از او است ولیکن جز بصراحت کمال خاطرش نه نگردد و اگر در انشب رویا نه بیند در شب پنجشنبه بخواند و اگر در آن شب هم نه بیند در شب جمعه بخوانند البته البته جواب سوال خود در رویا یابد ان شاء الله تعالی

و این عمل لطافت مجرب است و این عمل این فقیر را از استادان رسیده و این فقیر این عمل را در شب دوشنبه نیز مجرب یافته است بدانکه استخاره یک کار است و ترک استخاره مذموم است و در حدیث آمده من سعادة ابن آدم استخارته الله تعالی و من شقوته ترک استخارة الله تعالی الحدیث در حصن حصین برمز ترمذی و نسائی وارد است اکنون بیان نماز حاجت بشنو

وعن عبد الله بن ابی اوفی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من کان له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم فلیتوضاء فلیحسن الوضوء ثم لیصل رکعتین ثم لیثنی علی الله تعالی

ولیصل علی النبی ثم لیقل لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله رب

العالمین اسالک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم

لاتدع لی ذنبا الا غفرته ولا ہمّا الا فرّجته ولا حاجة ہی لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین

رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ودر حصن حصین برمز ترمذی و

ابن ماجة ومستدرک حاکم آورده والعصمة من کل ذنب بعد قوله والسلامة من کل اثم در حصن حصین

برمز مستدرک زیاده کرده وبیان صلوة الضرورة اینست وعن عثمان بن حنیف ان رجلا

ضریر البصر اتی النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال ادع الله تعالی لی ان یعافینی

قال ان شئت دعوت وان شئت صبرت فهو خیر لک قال فادعُه فامره ان یتوضأ فیحسن

وضوءه ویدعو بهذا الدعاء اللهم انّی اسألک واتوجه الیک بنبیّک محمد نبی الرحمة صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی قضاء حاجتی ہذه لیقضی لی

اللهم شفّعه فیّ رواه ابن ماجة والترمذی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح این در غنیة

الطالبین آورده ودر حصن حصین برمز ترمذی ونسائی وابن ماجة ومستدرک حاکم آورده واوّل

در حصن حصین اینست ومن کانت له ضرورة فلیتوضأ فلیحسن وضوءه پس برمز ابن ماجة زیاده آورده

ویصلی رکعتین یعنی ذکر نماز از غیر شب نیامده ولفظ فی وقضاء حاجتی در بعض

نسخ حصن حصین وارد است ودر اکثر نسخ وی ودر غنیة المتملی فی حاجتی وارد ست ولفظ

لیقضی لی در اکثر نسخ وی وارد ست ودر بعض نسخ وی ودر غنیة المتملی لتقضی لی بتاء

بصیغه مجهول وارد ست ودر مشکوة در کتاب دعوات بروایت ترمذی آورده ودر الفاظ

دعاء اندکی تقدیم وتاخیر کرده ودر حدیث ست هر کرا حاجتی باشد باید که دوازده رکعت

نماز با خشوع گذارد ونشست سلام وچون از تشهد ودرود در قعده شفعه اخیره فارغ شود

وهنوز سلام نداده ست تکبیر گوید وبسجده نهد ودر سجده هفت بار فاتحة الکتاب وهفت بار

آیة الکرسی وده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو

حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر وده بار درود بر سید المرسلین بگوید بعد ازان

این دعا بخواند اللهم انی اسالک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک

الاعظم وجدک الاعلی وکلماتک التامات پس دعاء خود خواهد پس سر از سجده بردارد

وسلام دهد این حدیث را مولانا شیخ نور الدین محمد قدس سره در کتاب مظهر الانوار فی الصلوة

علی سید الابرار از کتب حدیث غیر ستة چنانچه ابن عدی وغیره ایراد نموده وهمچنین از شرح

شرعة الاسلام در بعضی رسائل نقل یافته می شود و در فتاوی برهنه از شرح جنة آورده که این
دوازده رکعت به شش قعده و یک سلام ست در هر وقت که خواهد بخواند و بعد التحیات آخرین
تکبیر گوید و سر در سجده نهد و فاتحه و آیة الکرسی هفت هفت بار بخوانند و ده بار لا اله الا الله وحده
لا شریک الی آخره بگوید بعده دعاء مذکوره بخوانند و در دعاء بعد قوله و کلمات الله التامات
این لفظ آورده ان تقضی حاجتی بعده و ده بار درود ذکر نکرده بعده سر از سجده بردارد و سلام
دهد و این دوازده رکعت مع سجده زیاده بیک سلام ست و گفته که اینچنین سجده زیاده قبل
از سلام در نوافل در مذهب ما روا است چنانچه کراهت کرمانی با آن تصریح ست و گفته ست که این نماز
در قضاء حوائج بمرات بتجربه رسیده ست و گفته که پیغامبر فرموده صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
زنهار این نماز را سفهاء نیاموزید و فی تنبیه الغافلین للفقیه ابی اللیث سمرقندی قال الفقیه
حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا هشام عن ابی جریح عن عطاء قال من
صلی اثنتی عشرة رکعة لا یسلم فیهما ثم قرا وفی آخرها سبع مرات فاتحة الکتاب وسبع مرات آیة الکرسی
وقال لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد الی آخره ثم یسجد وقال فی سجوده اللهم
انی اسألک بمعاقد العز الی آخره دیگر بدانکه سجدهٔ مناجات جائز نیست بغیر کراهت لقوله علیه وعلی آله وصحبه وسلم
اذا

اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد فاکثروا الدعاء ای فی السجدة رواه مسلم و اکثر متاخرین از مذهب

حنفیه بکراهت سجده مناجات رفته اند چنانچه در شرح مشکوة است و در خلاصه فارسیه مختار عدم کراهت

گفته اما آنچه در فتاوی برهنه عدم کراهت سجده زائده را در نماز از مذهب ما نقل کرده آن سوائی سجده

تلاوت و سجدتین سهو یافته نمی شود در کتب مذهب ما پس این حکم مخصوص باشد بنماز مذکوره

از جهت اثری و حدیثیکه در وی وارد است دیگر بدانکه در ادعیه ماثوره و مرویه از آنحضرت صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم لفظ معاقد العز من عرشک و معقد العز من عرشک جمع و مفرد هر دو آمده

و نیز مقعد العز من عرشک بتقدیم قاف بر عین آمده و این لفظ از متشابهات است و متقدمین خوض

کردن در تاویلات جاء متشابهات جائز ندارند بلکه بعلم شارع تفویض کنند و ایمان آرند بآنکه

متشابهات را حقیقتی است که ما را بران اطلاع نیست چنانچه تفصیل تمام آن در محلش گذشت و

متاخرین تاویل جائز دارند ولیکن عوام مردم را بران تاویل اطلاعی نمی باشد لهذا الفاظ مذکوره

در ادعیه خواندن نزد طرفین مکروه است چه دران الفاظ ایهام افتادن در مذهب مشبهه است چه معنی

ظاهر لفظ معقد العز من عرشک بتقدیم عین سوال میکنم ترا بگره عز تو از عرش تو پس عوام دانند که عز او

تعالی بعرش بسته شده است و متعلق است بوی و مقعد العز من عرشک بتقدیم قاف نشستگاه عز تو

از عرش تو ای معقود تو و ممکن تو از عرش پس از جهت اشتباه و خوف افتادن در ورطهٔ بدعت

مکروه است خواندن آن الفاظ و از امام ابی یوسف در هر دو جا عدم کراهت آمده چنانچه در مجمع البحار

در مادهٔ عقد گفته ولیکن در فتاوی برهنه گفته که از امام ابی یوسف آمده بمقعد العز بتقدیم القاف باک

نیست و مختار و ماخوذ فقیه ابی اللیث همین است انتهی و از جمله تاویلات درین الفاظ یکی اینست اسألک

بمعاقد العز من عرشک ای بخصال استحق بها العرش العز او بمواضع انعقادها منه وحقیقته بعز عرشک

این در مجمع البحار در مادهٔ عقد آورده و نیز گفته واصحاب ابی حنیفه یکرهون هذا اللفظ و از کلام سابق

معلوم شد که اگر کسی راسخ العلم والعقیدة این الفاظ را تاویل صحیح کند و یا مراد شارع بعلم الله تعالی

تفویض کند و او این الفاظ را از جهت اتباع بالفاظ شارع بگوید او را بالاتفاق مکروه نباشد

والله اعلم و در مکتوب یازدهم از مکتوبات میزیه فرموده که از جهت قضاء حاجات و کفایت مهمات

چهار رکعت نماز بگذارد در هر وقت که خواهد اما شب جمعه بهتر است و بخوانند بعد از فاتحه در رکعت اول

صد بار لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی

المومنین و در ثانیه صد بار و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و در ثالثه صد بار

وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و در رابعه صد بار نعم المولی ونعم النصیر بخوانند و چون سلام دهد

صد بار

صد بار رب انی مغلوب فانتصر بخوانند و درین نماز فتوح بسیاست و شمار کردن بسبحه در نماز
عند الضرورة جائزست الضرورات تبیح المحظورات آکنون بدانکه نوافلی که در شرع شریف
بثبوت پیوسته اند بسیار اند و این کتاب محل احاطه آن نیست دیگر بدانکه نمازهای موضوعه که
ثبوت آنها در شرع شریف بصحت نرسیده است بلکه بر آنحضرت افتراء کرده اند و مشائخ راینها
چون بحقیقت حال واقف نبودند آنها را در کتب خود مندرج ساختند آنها را نباید خواند
چه بدعتست والهدایة فی متابعة اهل الشریعة والضلالة فی ارتکاب البدعة وکل بدعة ضلالة و چون
در یک عبادت جهت سنت و جهت بدعت جمع شود جهت بدعت غالب آید چه اتیان سنت
سنت ست و ترک بدعت واجب و واجب مقدم ست بر سنت و این قاعده مشهور و مقررست
عند الفقهاء پس نمازهاء که افتراء کرده اند چون صلوة لیلة الرغائب وغیرها که دران جهت
عبادت و جهت بدعت جمع چه تعیین رکعات مع تعیین سورت و تعیین وقت دران بدعتست
و معلوم ست که ترک بدعت مقدم ست بر اتیان عبادت غیر سنت پس صلوات موضوعه نباید گذارد
و درین مسئله رسائل ساخته اند چون رساله احکام عاشورا الاستاذی میرزا محمد خلیل بدخشانی
ادامت برکاته و ردع الراغب عن صلوة الرغائب للشیخ العلامة نور الدین علی المقدسی قدس سره

ودر رسالہ علامہ حموی چنانچہ در شرح اشباہ ونظائر گفتہ حررت فی ذلک تحریرا طویلا حسنا واکثر

محدثین مثل شیخ عبد الحق وملا علی قاری ومحمد طاہر فتنی صاحب مجمع البحار وغیرہم بر صلوٰۃ

الرغائب انکار کردہ اند واحادیث کہ دران ایراد نمودہ اند ہمہ را کذب بحت وافتراء محض

بران حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم گفتہ اند چہ دران ہیچ حدیثی بصحت نرسیدہ

ونام ونشان این نمازہا تا آخر مائۃ رابعہ ہجریہ نبود بعد ازان افتراء کردہ اند بلکہ در آخر مائۃ خامسہ

نو پیدا کردہ اند صرح بہ المحققون قال العلامۃ الحموی فی شرح الاشباہ والنظائر قال العلامۃ ابن

امیر الحاج فی کتابہ المسمی بالمدخل وقد حدثت صلوٰۃ الرغائب بعد اربعمائۃ وثمانین من الہجرۃ

وقد صنف العلماء کتبا فی انکارہا وذمہا وتسفیہ فاعلہا ولا تغتر بکثرۃ الفاعلین لہا فی

کثیر من الامصار انتہی وعلامہ ابراہیم حلبی در غنیۃ المتملی شرح منیۃ المصلی بسی تحقیق کردہ است

وبر فاعلین صلوٰۃ الرغائب بسیار تشنیع وتقبیح نمودہ است واز کتاب علم مشہور آوردہ کہ ابو

حاتم محمد بن حبان گفتہ کہ حدیث صلوٰۃ لیلۃ البراءۃ وضع کردہ است آنرا محمد بن مہاجر واو وضاع

بود حاصل کلام آنکہ بر کتب زہاد وعباد از مشائخ صوفیہ مغرور نشوبلکہ چیزیکہ با نحضرت صلی اللہ

تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم نسبت کردہ اند از قول وی وفعل وی آنرا بر محک آن عرض باید کرد و

محک

محک آن کتب ائمه حدیث ست اگر مطابق افتاد بران عمل باید کرد والا لاچه بسیاری از مصنفین

کحاطب اللیل اند در طب رطب ویابس را ننگرند پس اعتبار نباشد کذا فی البستان للفقیه ابی اللیث سمرقندی

ومغرور مشو بر کثرة مردم در گذاردن صلاة الرغائب چه شیطان بدعت را بر نفوس آراسته می نماید

پس نفوس را در بدعت التذاذ کثیر پیدا می گردد وزین لهم الشیطان اعمالهم وسنت را بر نفوس

تقبیح میدهد فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون پس بدین سبب در بدعت که در لباس عبادتست

رغبت مردم والتذاذ ایشان قوی وکثرة وهجوم ایشان بروی از حد زیاده می باشد والله اعلم

بالصواب فصل شصت وهفتم در بیان آنکه صوم در طریقت بسیار منافع ومصالح دارد وجمیع چندان فوائد

دارد که در حد وحصر نیاید بدان ایها الطالب صادق که حضرت سید الطائفه جنید قدس سره فرموده

الصوم نصف الطریقة کذا فی قوت القلوب وکشف المحجوب ودر کنز العرفان آورده چون

حق سبحانه وتعالی نفس را پیدا کرد وی را گفت تو کیستی ومن کیستم جواب داد که تو توئی ومن منم پس حق

سبحانه وتعالی او را صد سال بنار جهنم تعذیب کرد پس از ان بیرون کشید وباز دگر پرسید که تو کیستی ومن

کیستم جواب داد که تو توئی ومن منم پس او را صد سال در آتش جوع عذاب کرد پس از ان کشید و پرسید که تو کیستی ومن

کیستم پس اقرار کرد که من بندهٔ توام وتو رب منی پس بسببش حق سبحانه وتعالی بروی صوم واجب گردانید تا

طاغی و باغی نگردد حاصل کلام آنکه نفس بجوع ترباض میگردد و قد قیل الجوع طعام اهل الله خاصة من الانبیاء

والاولیاء و میگویند که در روز قیامت همه عبادات خصما برند مگر صوم که آنرا بخصما ندهند چنانچه در حدیث

قدسی آمده الصوم لی و انا اجزی به وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم

کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف الا الصوم قال الله تعالی فانه لی و انا اجزی

به یدع شهوته وطعامه الحدیث متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که نهایت تضاعف حسنات غیر صوم تا بهفت

صد است و اینست مذهب جماعتی از علما و از ایشانست قاضی ناصر الدین بیضاوی قال تعالی مثل الذین

ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء

پس قاضی مذکور در تفسیر خود این تضاعف را بر سبع مائة حمل کرده چنانچه گفته والله یضاعف تلک المضاعفة

لمن یشاء و جمهور برآنند که فضل حق واسع است تضاعف حسنات عباد که بفضل او تعالی است بر سبع مائة منحصر نیست

والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم و حدیث بخاری از ابی سعید الحسنة بعشر امثالها الی سبعمائة

ضعف الی اضعاف کثیرة و حدیث صحیحین از ابن عباس فان هم بها الی بالحسنة فعملها کتبها الله

عنده عشر حسنات الی سبعمائة ضعف الی اضعاف کثیرة که در باب سعة رحمة الله وارد است برین معنی دلیل است حاصل

کلام آنکه جزاء صوم را حد معین نیامده بلکه حق سبحانه و تعالی فرموده الصوم لی و انا اجزی به و در قوت القلوب

دوام

دوام صوم وقلة الاكل عند الافطار شرط راه گفته دیگر بدانکه تواصل صیام رهبانیت ومنهی ست

وآن عدم افطار در شب ست وعن ابی هریرة رض قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم عن الوصال فی الصوم ای التتابع فیه بلا افطار فقال له رجل انک تواصل یا رسول الله

فقال وایکم مثلی انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی متفق علیه وعلماء را اختلافست در

طعام وشراب آنحضرت که درینجا فرموده اند یطعمنی ربی ویسقینی پس اکثر برآنند که این

طعام وشراب معنوی روحانی بود چنانچه فرشتگانرا وآن ذوق معارف ولذات بمناجات

وفیضان لطائف انوار ست واین منافی تواصل نیست وقیل از طعام وشراب جنت بود

واین قیاس بدلیل ست در حال آنحضرت وصال صیام گاهی می نمودند ومع ذلک در قوت

شریف او هیچ تفاوت نمی افتاد اگرچه بر شکم سنگ می بستند واین معجزه بود ودیگرانرا از

وصال نهی فرمودند پس علماء را اختلافست درآنکه این نهی تحریمی ست یا شفقتی ست

پس اصح در مذاهب ثلاثه کراهت تحریم ست ودر مذهب امام احمد تاخیر افطار تا سحر جائز ست

نه وصال وجمهور محدثین برانند که وصال از خصائص آنحضرت ست وظاهر حدیث هم درین ست

وقیل نهی برای شفقت برامت مرحوم ست نه برای تحریم ودر حدیث عائشة جواز وصال علی العموم

آمده و از بعض صحابه مثل عبد الله بن زبیر و از بعض تابعین چون عبد الله بن ابی نعیم و عامر

بن عبد الله بن زبیر و ابراہیم تیمی آمده که نهی از جهت شفقت است و ماخوذ اکثر فقهاء و محدثین

اول است نه ثانی پس اهل ریاضت را باید که بکف آب یا بیک خرما افطار کنند تا از حقیقت

وصال دور باشند کذا فی شرح المشکوٰۃ للشیخ عبد الحق بدانکه جوع بر دو نوع است جوع معتدل و

جوع مفرط و هر یک بر دو نوع است جوع اختیاری و جوع اضطراری و جوع مفرط اختیاری

مضعف بود و غیر مضعف پس اینجا پنج نوع شد معتدل اختیاری و معتدل غیر اختیاری

مفرط اضطراری و مفرط اختیاری مضعف و مفرط اختیاری غیر مضعف پس نوع اول که

معتدل اختیاری است محمود است در همه ادیان مر همه مردم را اهل ریاضت را و غیر اهل ریاضت را

و آن رسم اکثر انبیاء و اولیاء بود و عن ابی ہریرة رضی الله عنه خرج النبی صلی الله تعالی علیه و آله و

صحبه و سلم من الدنیا و لم یشبع من خبز الشعیر رواه البخاری و اکثر احوال آنحضرت صلی الله تعالی علیه

و علی آله و صحبه و سلم در جوع معتدل میگذشت چنانچه کتب حدیث و سیر بدان گواهی می دهند و احیانا

جوع آنان از حد اعتدال میگذشت و نص کتاب ربه بدین ناطق است و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا

انه لا یحب المسرفین قال قائل بیت گرچه خدا گفت کلوا و اشربوا ،، لیک کجا گفت کلوا تا بکلوا ،،

دوم

وعن ابن عمر رضؓ ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم سمع رجلا یتجشاء فقال اقصر

من جشاءک ان اطول الناس جوعا یوم القیمة اطولهم شبعا فی الدنیا رواه في شرح السنة وروی

الترمذي نحوه وجشاء بمدود وبتثلیث جیم بفارسی آروغ وبهندی ڈکار وبسندی اوگرائی

وعن المقدام بن معدیکرب قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول ما ملاء

آدمی وعاء شرا من بطن بحسب ابن آدم اکلات ای لقمات یقمن صلبه فان کان لا

محالة فثلث طعام وثلث شراب وثلث لنفسه رواه الترمذي وابن ماجة در مثنوی گفته

مثنوی یا حریص البطن عرج هکذا ،، انما المنهاج تقلیل الغذا ،، یا مریض القلب عرج للعلاج

جملة التدبیر تبدیل المزاج ،، واین عند الاطباء هم محمود ست ودر فتاوی برهنه وغیره مذکورست

بیت تمام الطب فی البیتین جمعا ،، وحسن القول في قصر الکلام ،، تقلل ان اکلت وبعد

اکل ،، تجنب فالشفاء فی انهضام ،، ولیس علی النفوس اشد باسا ،، من ادخال الطعام

علی الطعام ،، اما جوع معتدل اضطراری مذموم ست وبعض مردم را در کفر می اندازد وعن انس رضؓ

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کاد الفقر ان یکون کفرا وکاد الحسد ان

یغلب القدر رواه البیهقي في شعب الایمان واین حال فقر اضطراریست که گاهی موجب صدور

کلمات کفر و شکوی علی الله میگردد و آنچه در حدیث آمده اللهم انی اعوذ بک من الفقر واراز

ان فقر نقص است که آن اضطراری باشد وقد سبق الکلام فی بیان الفقر وعن ابی هریرة رضی قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تعس عبد الدینار وعبد الدراهم وعبد الخمیصة

ان اعطی رضی وان لم یعط سخط وتعس وانتکس الحدیث رواه البخاری تعس ای هلک

وانتکس ای سقط وانکب علی وجهه و جوع مفرط اضطراری مذمومست بجمیع وجوه چون

معتدل اضطراری مذمومست پس مفرط اضطراری بطریق اولی مذموم باشد ومهالک درین بیشتر است

از مهالک آن وصاحب برده گفته ورب مخمصة شر من التخم حاصل کلام آنکه این نوع مذمومست

بسبب اضطرار و مضرتست در دین اگرچه مصحح بدنست اما جوع مفرط اختیاری مضعف هم در شریعت

مطلق مذمومست چه بدن که مرکب سعادتست آنرا ضعیف گردانیدن و معطل و عاجز نمودن

کار راهبان نصارست و مراد از جوع اضطراری آن جوعست که خواهش جوع ندارد ولی خواهش

وی بر وی آید و صبر بر و نتواند کرد بلکه زبان بکشوی بکشاید و این خواه مفرط بود و خواه

معتدل مذمومست پس صاحب این نوع جوع را نمی باید که ترک مباشرت اسباب معیشت خود

کند واگر هیچ نتواند پس دریوزه کند و اختیار آنکه بروی صبر و شکر و تحمل بحال او و علامتش شکیبائی

داشتن

وتشتت خاطر نوبت راه نیابد خواه خواهش آن دارد خواه نه خواه اسباب مهیا دارد خواه نه

پس این نوع جوع که مفرط مضعف است اگرچه اختیاریست که تحمل جوع میتواند کرد و تشویش خاطر

هم نمیدارد بلکه نفس را بدان جوع ریاضت داده رام میگیرند ولیکن تضعیف بدن و کاهل و سست

گردانیدن آن تا کثرت عبادت نتوانند و بعضی مقاصد دینیه که دران قوت بدن می باید چون جهاد

فی سبیل الله و سفر لله و کثرت صلوات لیل و نهار و کسب حلال و غیر ذلک ازوی فوت گردد

پس این نوع مذموم است در شریعت مطهره و محمود است در بعضی ادیان باطله و عن ابی هریرة رضه قال

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم المؤمن القوی خیر و احب الی الله من المؤمن

الضعیف الحدیث رواه مسلم هذا الحدیث فی باب التوکل و در احادیث صحاح بثبوت پیوسته

که آنحضرت از عجز و کسل و جبن پناه می خواستند اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و

العجز و الکسل و الجبن عجز بفارسی ناتوانی و کسل بفتحتین کاهلی و سستی و جبن بضم بددلی

و ترسندگی جان و ناهستی و ناحسیتی و عن انس رضه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وصحبه وسلم

کان یقول لا تشددوا علی انفسکم فیشدد الله علیکم فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم

فتلک بقایاهم فی الصوامع و الدیار رهبانیة ن ابتدعوها ما کتبناها علیهم رواه ابوداود

اما جوع مفرط اختیاری غیر مضعف وظیفهٔ خواص حق است وآن خرق عادتست چه معلومست که بدن

بغیر غذا احیانا ضعیف وبی همت میگردد قال الله تعالی وماجعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام پس

این نوع جوع از انبیاء معجزست چنانچه آنحضرت صیام چند متواصل داشتندی وبر شکم شریف

سنگ بستندی وبر گرد حرم خود طواف کردندی وفی الشمائل المحمدیة وقال عقبة بن غزوان رضه

لقد رئیتنی وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم مالنا طعام

الا ورق السمر حتی تقرحت اشداقنا وسمر بفتح سین وضم میم درخت طلح که ثمره اورا حبله گویند

وآن درخت را بهندی باول گویند یا کهیجره درین اختلافست ودر مشکوة وشمائل محمدیه مذکورست

که یکمرتبه کامل درمیان آنحضرت وبلال طعامی اندکی بود که در بغل بلال پوشیده میشد یعنی مقدار

دونان یا سه نان وترمذی گفته این وقتی بود که آنحضرت از مکه معظمه گریخته بود بسوی طائف یا

اطراف دیگر وباوی بلال بود وآنحضرت فاطمه کبری رضه را دید که بر روی مبارکش زردی ظاهر شده است

بسبب شدت جوع پس آنحضرت دست مبارک خود بر سینهٔ زهرا نهاد وگفت اللهم مشبع الجماعة

لا تجع فاطمة بنت محمد پس عمران بن حصین گفت که من نظر کردم بسوی وی که خون بر زردی

وجه شریفش غالب میگشت پس گفت عمران بن حصین که پس ازان من با زهرا ملاقی شدم گفت

مرا

مرا یا عمران از ان روزی باز گرسنه نگشتم هرگز کذا فی الشفاء والشمائل المحمدیة مع المواهب

ومثل این جوع که با وجود جوع تمام سبب مضعف بدن نمیگردد از بعض صحابه وتابعین

آمده است ودر کشف المحجوب فرموده که شیخ ابو نصر سراج که طاؤس الفقراء لقب اوست

ومصنف لمع است در بغداد درآمده ودر همه ماه رمضان هیچ نخورد ودر تراویح پنجبار ختم قرآن

کرد ونقل است که ابراهیم بن ادهم در ماه رمضان از اول ماه رمضان تا عید فطر هیچ نخورده بود و

ماه تموز بود وهمه لیالی بشغل تراویح زنده داشته بود وهر شب را باحیاء استیعاب نموده بود و

همه روزها بمزدوری درودن گندم برفتی ومحنتانه خود را بالفقراء المتصدق نمودی وخود هیچ

نخوردی وهمه شب در نماز وهمه روز در مزدوری میگذاشت وشیخ عبد الله حنیف چهل چهله

متوالیه داشته بود ودران هیچ نخورده بود وپیری دیدم که هر سال دو چهله میداشت وهیچ

نمی خورد واین حاصل کلام کشف المحجوب است واین نوع جوع از اولیاء الله تعالی کرامت است

وکرامت در ذات خود محمود است ولیکن اظهار کرامت بر مردم بالقصد جائز نیست مگر برای مصلحت

دینیه چنانچه در محلش گذشت اگر بغیر قصد او بر وی کسی مطلع گشت باک نیست ومراد از قول

علما که جوع محمود است جوع معتدل اختیاری است والا نه چهار نوع دیگر چه جوع معتدل غیر اختیاری

در ذات خود محمود و مصحح بدنست و لیکن بسبب عدم تحمل و صبر جائع مذموم است او را باید که اختیاراً

کند و تحمل و صبر و شکر اعتیاد کند تا اضطراریش باختیاری مبدل گردد و جوع مفرط غیر اختیاری

در همه ادیان مذموم است و جوع مفرط اختیاری مضعف در شریع شریف مذموم است و غیر مضعف

از قبیله معجزات و کرامت است و اگر از اهل شقاوت بوجود آید استدراج است پس اینجا جوع

معتدل مراد است که اکنون فوائد آن ذکر کرده می شود پس بدانکه همه حکماء اسلامیه بر آنند که پری

شکم موجب و مورث محبت دنیا و نسیان آخرت و قسوت قلب است و این هر سه چیز ضد محبت حقتعالی

و محبت رسول و بیت پس قلب او بازار شیطانی و خانهٔ وساوس و ی گردد و در دلش جز غفلات

و ظلمات چیزی نه بیند و در مواعظ الاتقیاء گفته که در توراة مکتوب بود که حق سبحانه و تعالی دوست

ندارد دانا فربه را چه دانا آنست که دائم در یاد موت و آخرت باشد و چون فربه گشت داناییش

عقیم گشت یعنی داناییش ثمره ندارد چه ثمره دانایی ذکر موت و آخرت است و ذکر موت و آخرت را

یاد دارد او فربه نگردد و او شکم را پر نگرداند پس هر که شکم را پر سازد بغیر عذر شرعی او دانا نیست

چه پری شکم موجب فربهی است و دانا را نباید که فربه گردد و چون فربه گشت مبغوض حق گشت و نیز گفته که

فقیه ابو اللیث سمرقندی فرموده که در گرسنگی الاکل شش خصلت است ذهاب خوف خدا از دل و ذهاب رحمت بر خلق

ازدل

۳ ازدل وسبق در طاعت و عدم رقت دل بسماع نصیحت و عدم تاثیر نصیحت وی ۴ و دیگر ازدیاد ۵

نسیان موت و آخرت و شیخ ذوالنون مصری فرموده که در سیری بسیار آفاتست چنانچه کندی ذهن ۶

و تاریکی دل و سختی آن و افزونی حرص که مبدأ طغیان و غفلت ست و نسیان موت و آخرت

و استیلاء شهوات و کثرة نوم و ثقل طاعت بر وی و سستی در وی و عدم التذاذ بذکر الله و شغل دل

بدنیا و ظهور امراض و ایراد ذلّت و القاع در حرام و شبهت و طول الحساب یوم القیمة انتهی کلام

مواعظ الاتقیاء و این همه آفات و علل بجوع معتدل اختیاری مندفع میگردد و در کنز العرفان

گفته که در جوع عشر منافع ست اول کسر شهوت و ثانی صفاء قلب و نفاذ بصیرت و حدّت

ذهن و ثالث رقّت دل عند الموعظة و رحمت و شفقت بر خلق خدا و رابع لذت بعبادت حق و

حصول حضور بذکر الله تعالی و خامس انکسار و ذلت نفس و ترک طغیان و غفلت وی و سادس

تفکر در احوال موت و اهوال آخرت و تذکر عذاب الله و شدائد و بلایا و سابع دفع نوم و دوام

سهر و ثامن تیسیر المواظبة علی الطاعات و تاسع تخفیف سکرات الموت و تخفیف العذاب و

تخفیف الحساب یوم القیمة و عاشر صحت البدن و دفع الامراض و این چیزها از کنز العرفان

انتخاب کرده شد و در کشف المحجوب گفته که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی را پرسیدند که چرا

بر جوع بسیار تمدیح و ستایش میکنی گفت اگر فرعون گرسنه بودی هرگز دعوای الوهیت نکردی و اگر

قارون گرسنه بودی هر آئنه طاغی و باغی نشدی بیت نفس فرعونست هان سیرش مکن ،، تا

نیارد یاد زان کفر کهن ،، بی مجاعت نفس کی جنبش کند ،، سرد آهن را کی کوبد احد ،، جز بنار

جوع نشود نفس حزب ،، تا نشد آهن چو اخگر می مکوب ،، اشکمی خالی بود زندان دیو ،، نفس را

مانع بود از مکر و ریو ،، و در مواعظ الاتقیاء از ذوالنون مصری قدس سره آورده که در جوع بسیار

فوائدست چنانچه صفاء القلب ورقة وانکسار نفس و عجز ،، و ذکر الموت والآخرة وعطش عرصة

القیامة وجوع اهل جهنم وتکسر شهوة المعاصي وقلة النوم وصحة البدن وزوال الکسل واللذة

بالعبادة والحلاوة بالمناجات وتیسیر المواظبة على الطاعة والقوة في الذهن والحفظ وقلة الاحتیاج

وعدم تضیع المال وحصول رضاء الله تعالى والتخفیف في الحساب یوم القیمة وغیر ذلک واین حاصل نمیشود

ودر لب لباب مثنوی گفته که جوع طعام انبیاءست وغشاوه غفلت از بصر بصیرت دل سالک

مرتفع نمیگردد مگر بجوع دیگر بدانکه می گویند که خلاصه صوم همین جوعست وصیام نوافل بسیار اند

در کتب معتمده وغیر معتمده آنجا باید دید که اینجا محل ذکر آنها نیست بدانکه هیچ روزه تنها مکروه نمی

باشد مگر روزه روز عاشورا که آن تنها مکروه است بالاتفاق وتحقیق في شروح المشکوة دیگر بدانکه هیچ

روزه

بدانکه جمعی برادوام روزه سرکش دل

میا بود که دل سیاه کند و غفلت

غالب شود و حجاب دل ضعیف

شود و سبب شقاوت گردد

روزه هزاری در همه سال که میگویند چون بیست پنجم ماه ذی القعده و هژدهم ذی الحجه و بیست دوم

محرم و دوازدهم ربیع الاول و بیست هفتم رجب ومیگویند که هر یک روزه ازین پنج روزه برابر عبادت

هزار سال است واین پنج روزه را در بعضی رسائل فارسیه از تفسیر مدارک نقل میکنند و در بعضی رسائل

از تفسیر معینی نقل میکنند این پنج روزه در کتب معتمده از کتب حدیث ثابت نشده است واستادان

محدثین می فرمایند که درین پنج روزه هیچ حدیث ثابت نشده است نه صحیح و نه ضعیف والله اعلم بالصواب

فصل ۱۸

فصل هژدهم در بیان آنکه ترک صحبت ناجنس و ترک کلام لایعنی شرط راه است و در بیان آنکه بعضی بزرگان

برای حصول این معنی ملامت اختیار نموده اند بدان ای طالب صادق که همه عقلاء متفق شده اند

برآنکه صحبت را اثریست اگر نیک صحبت بود اثرش هم نیک بود واگر بد بود اثرش هم بد بود و در عرف مشهور است

که یار بد بدتر است از مار بد و برین مضمون نصوص ناطقه اند و مراد از ناجنس ناهل است که مرده دلان وطالبان

مال وجاه اند ومحبت خدا تعالی ورسول وی ندارند پس ترک صحبت ایشان واجب است بر طالب حق قال الله تعالی

خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین وقال الله تعالی فی صفة المومنین واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه

وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین وقال ایضا وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا

سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم وقال ایضا ولا

ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل

تحسون فیها من جدعاء ثم یقول فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم

متفق علیه والجمعاء الصحیح والجدعاء النقصان وعن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم مثل الجلیس الصالح والسوء کحامل المسک ونافخ الکیر فحامل المسک اما ان یحذیک

واما ان تبتاع منه واما ان تجد منه ریحا طیبة ونافخ الکیر اما ان یحرق ثیابک واما ان تجد منه ریحا خبیثة

متفق علیه قوله یحذیک من الاحذاء بالمهملة ثم بالمعجمة هو بمعنی الاعطاء وکیر بکسر دمه آهنگر که آنرا منفخ

نیز گویند وچون اشیاء حیوانیه چون موش وغیره دران افتند ویا بعض اشیا دیگر که بوئی گنده دارند

دران افتند بوئی بد از ان برآید وعن عائشة رض قالت قال لی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یا عائشة ان اردت اللحوق بی فی الجنة فلیکفک من الدنیا کزاد الراکب وایاک ومجالسة الاغنیاء

ولا تستخلقی ثوبا حتی ترقعیه رواه الترمذی وفی الحدیث الفخر والخیلاء فی اصحاب الابل والسکینة والوقار

فی اهل الغنم متفق علیه چونکه ابل باعتبار غنم فخر وخیلاء دارند اصحاب ابل هم فخر وخیلاء دارند بر اصحاب غنم

چونکه صحبت غیر عقلاء را این تاثیر ست پس صحبت عقلاء را بطریق بهتر تاثیری باشد وفی الحدیث الفخر و

الخیلاء

الخيلاء في اصحاب الخيل والابل والفدّادين بين اهل الوبر والسكينة في اهل الغنم متفق عليه

وفدادون آنہا از کنندگان یعنی آورز کنندگان بر مواشی خود در چراگاه بسبب کثرت مواشی آنان

واہل وبر را یعنی اہل بادیہ را بکثرت معاشی تفاخر میباشد ولیکن در قریح گفته الفدادین هی البقر

التی تحرث واحدها فدان بتشدید الدال پس برین تقدیر فدادین بغیر تشدید باشد وعن ابن عباس رضی عن النبی

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال من سکن البادیة جفا ومن اتبع الصید غفل ومن اتی السلطان

افتتن رواه احمد والترمذی والنسائی وفی روایة ابوداود ومن لزم السلطان افتتن وما ازداد

عبدٌ من السلطان دنوًّا الا ازداد من الله بعدا قوله من سکن البادیة جفا ای هر که سکونت کند در بیابان

و در دیہات او سخت دل گردد از برائی آنکه در دیہات اہل بادیہ در زمن آنحضرت واصحاب وی علم نبود

وعدم سماع علم موجب سختی دل است بیت ده مرد ده مرد را احمق کند،، سینه را بی نور بی رونق کند،،

قوله ومن اتبع الصید غفل آنکسی که در پی صید در بادیہ میگردد و گردش در بادیہ عادت کند از طاعات و لزوم

جماعات وتحصیل علوم دین غافل ماند حاصل آنکه ترک جماعت صلوٰة و علماء جائز نیست کذا قال الشیخ

الکوثری بدانکه چون در عالم فساد افتد و جهل شائع گردد و علماء و صلحاء یکایک بن یکایک خیانچه در حدیث وارد است

بشوند هر یک برائی خویش مغرور گردد و از علماء فرار گیرند واهر و نهی از عالم مرتفع گردد واگر بشود بدهند

پس دران حالت طالبان حق سه چیز جایز است ومخیر است درمیان سه چیز واگر یکی ازان سه چیز

اختیار کنند نجات یابد یکی اختلاط بمردم با مر ونهی اگر اندکی سود دهد دوم خلوت یعنی گوشه گرفتن

در مسجد یا در خانه خود سیوم عزلت از مردم وانقطاع از خلق وسکونت در ویرانها واینهمه شرع طلب

پس فی زمان ونزول الفتن بدان وعن مرداس الاسلمی قال قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یذهب الصالحون الاول فالاول ویبقی حفالة کحفالة الشعیر او التمر لا یبالیهم الله بالة رواه البخاری

والحفالة النخالة والردی من الشیء والرذیل من القوم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

علی آله وصحبه وسلم لا تقوم الساعة حتی یکون اسعد الناس بالدنیا لکع بن لکع ای الاحمق بن الاحمق عند الناس

رواه الترمذی والبیهقی فی دلائل النبوة وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم اذا کان امراؤکم خیارکم واغنیاؤکم سمحاءکم وامورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم

من بطنها واذا کان امراؤکم شرارکم واغنیاؤکم بخلاءکم وامورکم الی نساءکم فبطن الارض خیر لکم

من ظهرها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ودرین حدیث نیک تفصیل است وعن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بادروا بالاعمال فتنا کقطع اللیل

المظلم یصبح الرجل مؤمنا ویمسی کافرا ویمسی مؤمنا ویصبح کافرا یبیع دینه بعرض من الدنیا رواه

مسلم پس چون این حالات در مردم هویدا شوند و مع ذلک با مردم اختلاط دارد پس باید که امر

و نهی را از دست ندهد والا متل ایشان گردد و این طریق مع امر و نهی بهتر است از خلوت و

عزلت وعن ابن عمر رض عن النبی صلے اللہ تعالی علیہ وعلے آلہ وصحبہ وسلم قال المسلم الذی یخالط

الناس ویصبر علے اذاہم افضل من الذی لایخالطہم ولایصبر علی اذاہم رواہ الترمذی وابن ماجة

وطیبی گفته دل الحدیث علے افضلیة الاختلاط علے العزلة وذلک یختلف باختلاف الازمنة

والاشخاص وباید که امر و نهی بحسب استطاعت خود مهمل نکند اگرچه نافذ نشود والا خود هم

مثل ایشان گردد وهلاک شود وعن عدی ابن عدی الکندی قال حدثنا مولی لنا انه سمع جدی

یقول سمعت رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وعلے آلہ وصحبہ وسلم یقول ان اللہ تعالی لایعذب

العامة بعمل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظہرانیہم وہم قادرون علے ان ینکروہ فلاینکروا فاذا

فعلوا ذلک عذب اللہ العامة والخاصة رواہ فی شرح السنة وعن عبد اللہ بن مسعود رض قال

قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلے آلہ وصحبہ وسلم لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی نہتہم

علماؤہم فلم ینتہوا فجالسوہم فی مجالسہم وآکلوہم وشاربوہم فضرب اللہ قلوب بعضہم

ببعض فلعنہم علے لسان داود وعیسے ابن مریم ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون الحدیث رواہ

الترمذي وابوداود واز این حدیث معلوم شد که چون امر ونهي کرد ونافذ نشد پس ازان

مخالطت ومجالست بایشان جائز نیست واگر مخالطت دارد باوجود آنکه امر ونهي ایشانرا هیچ

سود نمی دهد خود مثل ایشان گردد پس عزلت وخلوت واجب گردد وفی حدیث صحیحین قالت

زینب بنت جحش یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم أفنهلك وفینا الصالحون

قال نعم اذا اکثر الخبث ای الفسق والفجور متفق علیه بدانکه در خلوات در عزلت مسلمین

فائده حصول صلوة مع الجماعت است ودیگر فوائد هم هست که آن در عزلت از خلق حاصل می شود

وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال کیف بك

ای کیف انت کما وقع فی لفظ البخاری اذا بقیت فی حثالة من الناس مرجت عهودهم

وأماناتهم واختلفوا وکانوا هکذا وشبك بین اصابعه قال فبم تأمرني قال علیك بما تعرف

ودع ما تنکر وعلیك بخاصة نفسك وایاك وعوامهم وفی روایة الزم بیتك واملك علیك

لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنکر وعلیك بامر خاصة نفسك ودع امر العامة رواه الترمذي

وصححه واین حدیث را در رساله امر ونهي از بخاری آورده باندك تفاوت والحثالة الردي

من الشیئ ومرجت ای اختلطت وفسدت وفی حدیث حذیفة صاحب سر رسول الله صلی الله تعالی

عليه وعلى آله وصحبه وسلم بروية الصحيحين قلت فما تامرني ان ادركني ذلك الي زمان الشر

والفتن قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم قلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل

تلك الفرق كلها واين حديث دراز ست وعن ابي سعيد رضـ قال قال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يوشك ان يكون خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال

ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن رواه البخاري شعفة سر كوه شعف جماعت وعن

ام مالك البهزية قالت ذكر رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فتنة فقربها اي

فيقول انها قريبة قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ماشيته يودي

حقها ويعبد ربه ورجل آخذ براس فرسه يخيف العدو ويخوفونه رواه الترمذي و

در رسالہ اوامر ونواهي آورده وعن عقبة بن عامر رضـ قال قلت يا رسول الله ما النجاة

قال امسك عليك لسانك وليسعك بيتك وابك على خطيئتك اخرجه الترمذي پس چون

فتنها افتد در دين مردم ودر عقيده ايشان وجهل شايع گردد وبدعتها برپا شود

پس اگر طالب حق اهل علم ست او را بهترست كه از مسلمين جدا نگردد وامر ونهي كند واين

بهترست از خلوت وعزلت چنانچه گذشت واگر امر ونهي ايشان را هيچ سود نميدهد پس خلق گزيند

و بقدر ضرورت اختلاط کند بمردم نه زیاده ازان و خلوت از عزلت کلیه بهترست اما عزلت اهل

علم را عزلت از مسلمین جائز نیست بلکه عزلت بیعلم مهلک ست و سم قاتل ست چنانچه دانستی تو

در فصل نوزدهم از باب اول بیت عزلتش بی عین علمش زلت ست ،، لیک آن بی زا بی

زیدش علت ست ،، پس بدان ایها الطالب صادق که چون طالب حق در مردم جهال سکونت

دارد و خود علم دارد و مردم را امر و نهی سود نمیدهد پس بهترست که خلوت گیرد و بقدر ضرورت

اختلاط با ایشان دارد و اگر متعفف و متاهل باشد و بجز اختلاط وجه معیشت او نمی گردد

متعفف و متاهل

اورا جائز نیست که اختلاط با مردم کند و اکتساب نماید از جهت قوت خود و عیال خود

و خود را نگاه دارد از مداهنت و ریاء و از معاصی دیگر تا قدر که نگاه داشتن او را

ممکن است و تا قدر که از مجالس ایشان دور ماندن می تواند دور ماند و دو کس را عزلت

از خلق جائز نیست یکی آنکس که علم ضروری که در احکام اهل اسلام می باید ندارد و عالمی

همراه خود هم ندارد دوم متاهل که او را هم عزلت جائز نیست مگر چون اهلیه خود را نفقه ایام

عزلت داده باشد چنانچه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم خدیجه کبرا نفقه داده

در غار حرا عزلت گرفته بودند اما انتقال کردن از ملک اهل فسق و فجور بسوی ملک صلحا هم بهترست

از خلوت

از خلوت در ملک اہل فسق و فجور و از عزلت از خلق و آن ہجرت مامور بہا ست

پس اول دلیل عزلت باید آورد پس دلیل ہجرت در ضمن دلیل عزلت بیان کرده می شود

با وجود آنکہ ہجرت بر عزلت ہم شامل ست پس بدانکہ در قوت القلوب از ریاض الصالحین

للشیخ محی الدین نووی آورده و ہم از شرح مسلم النووی آورده کہ مستحبست عزلت از خلق

عند الفساد فی اہل الاسلام و عند خوف الوقوع فی الشبہات و الحرام و ہذه ہی السنة الالہیة

فی خواص عباد اللہ الصالحین من الانبیاء و الاولیاء و ہی شان الصالحین و عبادة

عباد اللہ العارفین و ہی الہجرة المامورة قال اللہ تعالی ففروا الی اللہ انی لکم منہ نذیر مبین

و ایضا قال و تبتل الیہ تبتیلا و عن ابی ہریرة رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی

آلہ و صحبہ و سلم لیس الغنی عن کثرة العرض و لکن الغنی غنی النفس متفق علیہ و این حدیث

از مشکوة ست نہ از قوت القلوب و عن سعد بن ابی وقاص رض قال سمعت رسول اللہ

صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ و سلم یقول ان اللہ یحب العبد الغنی ای الغنی بالنفس

رواه مسلم و روی صاحب العوارف عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و

علی آلہ و صحبہ و سلم لیاتین علی الناس زمان لا یسلم فیہ لذی دین دینہ الا من یفر بدینہ من

قرية الا قرية ومن شاهق الى شاهق ومن حجر الى حجر كالثعلب الذي يروغ قالوا و

متى ذلك الزمان يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصي الله فاذا كان ذلك

الزمان حلت العزوبة الحديث وتتمة حديث وباقي احاديث اين محل هم در قوت القلوب است

وروغان الثعلب پويه رفتن روباه وجستن صيد را وپويه چپ وراست ميل كردن در پويدن

وآن را بهندي كهوئي گويند ولوچي هم گويند وعزوبه باز ماندن از نكاح وترك تزويج وعن

معاوية قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع

التوبة ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها رواه احمد وابو داود والدارمي

وطيبي گفته لم يرد الهجرة من مكة الى المدينة لانها انقطعت ولا الهجرة من الذنوب لانها

نفس التوبة بل الهجرة من مكان لا يتمكن فيه من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واقامة

حدود الله انتهى وفي رسالة الاوامر والنواهي عن كثير بن مرة ان ابا فاطمة رض حدثه انه

قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عليك بالهجرة فانه لا مثل لها اخرجه

النسائي وعن ابي سعيد رض قال اتى رجل الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال

اي الناس افضل قال مؤمن يجاهد بنفسه وماله في سبيل الله قال ثم من قال رجل معتزل في

شعب

شعب من الشعاب يعبد ربه وفي رواية من يتقي الله ويدع الناس من شره اخرجه البخاري و

مسلم وعن ابن عباس رضوان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الا اخبركم بخير

الناس منزلا قالوا بلى يا رسول الله قال رجل اخذ براس فرسه في سبيل الله حتى يموت او يقتل قال

اخبركم بالذي يليه قلنا نعم يا رسول الله قال رجل يعتزل في شعب من الشعاب الحديث اخرجه النسائي

واز كتب سلوک و سير معلوم مي شود كه بسياري از علماء در مائة ثالثة ورابعة فتوى ميدادند طالبان حق

را بالعزلت وهجرت وعزيت وي گفتند كه اي مردمان اين آن زمانست كه رسول خدا صلى خود را از آن

خبر داده كه يمسي فيه الرجل مؤمنا ويصبح كافرا واصحاب وي ازين زمانه استعاذه مي خواستند پس

چون اين حال در مائة ثالثة ورابعة بود اكنون ازان بدتر خواهد بود و آنچه در حديث صحيح بخاري وغيره

نهي از عزلت وارد شده ست آن محمول ست بر صلاح زمان وقوت در دين چنانچه در فصل آئنده خواهد آمد

وابن چنين عزلت وهجرت در امم ماضيه هم محمود ومستحب بود ونقل ست كه عيسى عليه السلام از قوم خود گريخته بكوهها

مي رفت يكي از مؤمنين در پيش وي دويد وبوي رسيد پس پرسيد يا رسول الله از چه گريختي گفت از دوامان

طاغيان كه دعوت من وامر ونهي من ايشانرا سود نميدهد مي ترسم كه بر ايشان عذاب وغضب الهي نازل

شود ومن در ايشان باشم پس مرا هم شامل گردد پس گريختم از ايشان پس آنكس گفت يا رسول الله چونكه مرده را زنده

میکنی بفرمان حق چرا دلهای ایشانرا از کفر و عصیان بسوی طاعت و ایمان نمیگردانی واهتد اعلی بحشی گفت

حق تعالی بردست من معجزه ظاهر کرده است که چون بر مردگان در گور خفتگان اسم اعظم خوانده دم کنم زنده میگردند

و دلهای مردگان زیر تصرف من نیستند پس این مرده دلانرا اگرچه اسم اعظم خوانده دم کنم هیچ سود ندهد قال الله تعالی

فی حق نبینا انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و این حکایت را در مثنوی معنوی او بسطرتر

دراز تر نوشته است اکنون بدانکه بعض بزرگان از برای دفع شر مردمان از خود و رعایت اوقات خود از تضییع

راه ملامت اختیار کرده اند چنانچه ذکر آن در باب اول و در بعض مواضع دیگر گذشت و در مثنوی معنوی آورده

مثنوی آن یکی میگفت خواهم عاقلی ،، مشورت دارم بدو در مشکلی ،، آن دگر گفتش که اندر شهر ما ،، نیست

عاقل جز که آن مجنون نما ،، بر نی گشته سواری آن جوان ،، می دواند در میان کودکان ،، او درین دیوانگی پنهان

شده ،، جان او در دیوانگی تابان شده ،، کس ندانند از خرد او را شناخت ،، زانکه او دیو خویش را دیوانه ساخت ،،

مشورت جو شده آمد پیش او ،، کای شه عالی مکان رمزی بگو ،، گفت رو زین حلقه کاین در باز نیست ،،

باز گرد امروز روزی راز نیست ،، گفت آن طالب که آخر یکنفس ،، ایکه تونی ساخته همچون فرس ،، سوی او که

هین زودتر بگو ،، کاسب من بس توسنست و تند خو ،، تا لگد بر تو بکوبد زود باش ،، از چه میپرسی بگو پیدا و فاش ،،

گفت ای شه با چنین عقل و ادب ،، این چه شیوه سخت و غفلت این عجب ،، تو ورائی عقل کلی در بیان ،، آفتابی

جنون چون نهان ،، گفت این اوباش رائی می زنند ،، کاندرین شهر خودم قاضی کنند ،، دفع میگفتم مرا گفتند

نی ،، نیست چون تو عاقلی صاحب فنی ،، زین ضرورت گول و دیوانه شدم ،، لیک در باطن همانم که بدم ،،

عقل من گنج است و من ویرانه اگر ،، گنج گر پیدا کنم دیوانه ام ،، اوست دیوانه که دیوانه نشد ،، آن عسس را دید کر

در خانه نشد ،، و سلطان العارفین شیخ طیفور بسطامی در ملک حجاز سیر میکرد و بنزدیک شهری رسید در شهر

خبر شد که شیخ می آید مردم شهر برای استقبالش بیرون آمدند پس باختلاط مردم تنگ آمد و اوقاتش بغیر ذکر حق

ضائع گشت و ماه رمضان بود و روز بود نانی از بغل خود بر گرفت و در بازار میرفت و میخورد پس همه خلق بدگمان

شدند و بیدین دانستند و از وی گریختند و برگشتند و از میان ایشان کسی ماهر اسرار بود عرض کرد که ای شیخ درین

چه سر بود گفت من مسافرم و اوقات من از ذکر حق خالی میرفت پس باین هنر خود را ملامتی کردم و از آفات

مردم رستم و اوقات از ضایع شدن باز داشتم و آن روزه را عوض و قضا هست و بر مسافر کفارت نیست

بیت راه وصال دوست سراسر ملامتست ،، هر که گزید راه ملامت سلامتست ،، فقد قیل الملامة روضة العاشقین

ونزهة المحبین وراحة المشتاقین وسرور المریدین کذا فی المکتوبات المنیرية در مکتوب نود و دوم و ملامت را انواع است

و عرض از همه رستگاری از شر مردمان و ترک شهرت که آفت عظیم است و حصول خمول و صرف عمر در عبادت حق

بفراغت دل بدان ای طالب صادق که هر که خود را نگاهدارد از نافرمانی حق عند الفتن فی العالم و عند ظهور مواجش

وخرابات در دین او را جری عظیم ست خصوصا در زمانیکه از علما عمل برخیزد و امر بمعروف نابود گردد

و همه عالم در آنجا به فسق و فجور مستغرق گردند پس هرکه در انوقت بر راه دین مستقیم ماند او را جری

عظیم ست و برین مقدمه نصوص ناطقه اند و میگویند که فضل عامل در زمان اهل فسق و فجور بر عامل در زمان

اهل صلاح چون فضل متصدق متغیر بر تصدق متیسر ست و آن بمقدار غلبه فسق و صلاح مختلف میگردد

و میگویند که عمل صالح درین زمان در بلاد اهل کفر و طغیان بر عمل صالح در زمان صحابه کرام در میان

اهل اسلام چندان فضل دارد که فضل میدارد تصدق نان از کسیکه دو نان دارد یک خورد و یک

تصدق کند بر تصدق نان از دیگری که هزار دینار در گره دارد و بر حال خود در انگاه میباید داشت

خواه بجهاد بنفس مع مخالطة الناس خواه بهجرة و عزلت خواه بخلوت در عمرانات عن ابی

ثعلبة فی قوله تعالی یاایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم فقال اما

والله لقد سالت عنها رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال بل ائتمروا با

لمعروف وتناهوا عن المنکر حتی اذا رایت شحا مطاعا وهوا متبعا ودنیا مؤثرة واعجاب

کل ذی رای برایه ورایت امرالابد لک منه ای من الوقوع فیه فعلیک نفسک ودع امر العوام

فان ورائکم ایام الصبر فمن صبر فیهن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عمله

قالوا

قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم رواه الترمذی وابن ماجة واز این

حدیث جواز فضل غیر صحابی بر صحابی معلوم می شود وآن مختلف فیه ست چنانچه در مجلس گذشت

وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من تمسک

بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید رواه البیهقی فی کتاب الزهد لمن حدیث ابن عباس

ودر اینجا در مشکوة بیاض بود ودر حاشیه این نوشته بودند وعن ابی هریرة رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به

هلک ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا رواه الترمذی وعن مالک رض قال بلغنی

ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کان یقول ذاکر الله فی الغافلین

کالمقاتل خلف الفارین وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس وفی روایة

مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر ای الاشجار الیابسة وذاکر الله فی الغافلین مثل

مصباح فی بیت مظلم وذاکر الله فی الغافلین یریه الله مقعده من الجنة وهو حی وذاکر الله

فی الغافلین یغفر له بعدد کل فصیح واعجم والفصیح بنو آدم والعجم البهائم رواه رزین دیگر بدانکه

یکی از شروط طریقت دوام سکوت ست از کلام لایعنی وکثرة الکلام وکثرة الضحک موجب فساد

قلب ومرگ اورست وعن ابن عمر رضه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسي رواه

الترمذي وعن ابي هريرة رضه وابي خلاد قالا ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

قال اذا رأيتم العبد يعطى زهدا في الدنيا وقلة منطق فاقتربوا منه فانه يُلقى الحكمة رواه

البيهقي في شعب الايمان وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

لا تكثروا الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب رواه احمد والترمذي وعن علي ابن الحسين رضه

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه رواه

مالك واحمد ورواه ابن ماجة عن ابي هريرة والترمذي والبيهقي في شعب الايمان عنهما

وعن انس رضه قال توفي رجل من الصحابة فقال رجل أبشر بالجنة فقال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم او لا تدري فلعله تكلم فيما لا يعنيه او بخل بما لا ينقصه رواه الترمذي

وفي حديث طويل عن ابي ذر رضه برواية البيهقي عليك بطول الصمت فانه مطردة للشياطين وعون

لك على امر دينك قلت زدني قال اياك وكثرة الضحك فانه يميت القلب ويذهب بنور

الوجه الحديث وعن ابي ثعلبة الخشني ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال

ان احب

احبكم الي واقربكم مني يوم القيمة احاسنكم اخلاقا وان ابغضكم الي وابعدكم مني مساويكم

اخلاقا الثرثارون المتشدقون المتفيهقون رواه البيهقي في شعب الايمان وروى الترمذي

نحوه عن جابر والمساوي بفتح الميم جمع سوي على غير القياس كحسن ومحاسن الثرثار المكثر في

الكلام تكلفا وخروجا عن الحق الثرثرة كثرة الكلام وترديده والمتشدق المتوسع في الكلام

من غير احتياط واحتراز والمتفيهق المتكبر وفي حديث معاذ في آخر الحديث ثم قال الا

اخبرك بملاك ذلك كله اي باصل ذلك كله قلت بلى يا نبي الله فاخذ بلسانه فقال

كف عليك هذا فقلت يا نبي الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم به قال ثكلتك امك يا معاذ

هل يكب الناس في النار على وجوههم او على مناخرهم الا حصائد السنتهم رواه احمد والترمذي

وابن ماجة وبعض احاديث فضائل الصمت در ذكر الله تعالى گذشت وبعض احاديث آفات

لسان در بيان شهوة گذشت واحاديث درين باب بسيار وارد اند در كتب حديث ديگر بدانكه

ترک سخن كردن با مردم بالكليه بحديكه عند الحاجة هم سخن نگويد وزبان مانند گنگ از مكالمه

با مردم بند دارد در شريعت مطهره منهيست واين روش بعضى راهبان مشركين است وبدين بعضى

شرائع ما قبله صوم الصمت بود كه در صيام خود تكلم نميكردند صرح به المفسرون في قوله تعالى فقولي اني

نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا و در شریعت مطهره ترک تکلم بالکلیه منهی و مکروه تحریمی است

وعن قیس بن ابی حازم قال دخل ابوبکر الصدیق علی امرءة یقال لها زینب فراها لا

تتکلم فقال ما لها لا تتکلم فقالوا حجت مصمتة فقال تکلمی فان هذا لا یحل هذا من عمل الجاهلیة

فتکلمت اخرجه البخاری قال الخطابی کان نسک الجاهلیة الصمات فنهوا عنه فی الاسلام وامروا

بالحدیث والذکر فی الخیر این در رسالهٔ اوامر و نواهی گفته و دیگر حدیث نیز درین باب وارد است والله اعلم

بالصواب فصل نوزدهم در بیان آنکه چون سالک را حصول جمع و زوال تفرقه دست نمیدهد او را شرط

است که خلوت گزیند پس خلوت را اگر اختیار کند مع شرائط آن البته البته جمعیتش حاصل گردد

و خلوت موجب زوال تفرقه است و اگر نتیجه‌اش ظاهر نشود آن بسبب فوت شرطی از شرائطش باشد

بدانکه خلوت بر دو نوع است خلوت باطنی که آنرا خلوت در انجمن گویند و بیان آن در فصل دیگر

خواهد آمد ان شاء الله تعالی و درین فصل ذکر خلوت ظاهریست که عبارتست از تنها نشستن از

بیگانگان چه خلوت از صحبت نااهل بهتر است قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة

او معروف او اصلاح بین الناس وعن عمران بن حطان قال اتیت ابا ذر فوجدته فی المسجد محتبیا

بکساء اسود وحده فقلت یا ابا ذر ما هذه الوحدة فقال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

یقول

يقول الوحدة خير من جليس السوء والجليس الصالح خير من الوحدة واملاء الخير خير من السكوت

والسكوت خير من املاء الشر رواه البيهقي في شعب الايمان بيت خلوت از اغيار بايد

نه زيار ،، پوستين بهر دي آمد نه بهار ،، کار ما از خلق شد بر ما دراز ،، چند زين حشت

گداي بي نماز ،، و در کتب سلوک آمده في الحديث السلامة في الوحدة والآفة بين الاثنين

و خلوت را شرائط است که چون يکي ازان شرائط فوت شود خلوت نفع ندهد مگر اندکي

شرط اول عزم خمولست و عزم بر ترک شهرت و بر ترک جاه و ترک عُجب بدانکه خمول مقصد کليست

از خلوت و اهل هوا را غالبا حب شهرت و جاه و عجب در دل در حالت خلوت پديد مي آيد

و آفت عظيم است در دين وعن ابن عمر رضـ قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

من لبس ثوب شهرة في الدنيا البسه الله ثوب مذلة يوم القيمة رواه احمد وابوداود وابن ماجة

پس ميگويند که ثوب اينجا کنايت است از هر حرفتي و عمليکه بدان عزم شهرت وانگشت نمائي

در خلق و تفاخر و عجب و جاه دارد چنانچه گويند فلان لبس ثوب الغدر فلان لبس ثوب

الحلم والحياء اي اختار الغدر واختار الحلم والحياء و بعضي بر ظاهر معني ارشم هم حمل کرده اند

وعن ابي هريرة رضـ قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بينما رجل يتبختر في بردين

يتبختر مي خرامید

وقد اعجبته نفسه خسف به الارض فهو يتجلجل فيها الى يوم القيمة متفق عليه قوله يتجلجل فيها

اى يتحرك وينزل فيها وعن معاوية رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

من سره ان يتمثل له الرجال قياما فليتبوء مقعده من النار رواه الترمذي وابوداود و

عن انس رض عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال بحسب امرئ من الشران يشار

اليه بالاصابع في دين او دنيا الا من عصمه الله رواه البيهقي في شعب الايمان قوله بحسب

امرئ الباء زائدة دخلت على المبتدء در مثنوي گفته اشتهار خلق بند محکم ست ،، بند خلق

از بند آهن کي کم ست ،، بند آهن راتوان کردن جدا ،، بند شهرت را نداند کس دوا ،،

هيچ ميداني که شهرت آفتست ،، درخمول وصمت وعزلت راحتست ،، شرط دوم نشستن در

حجره تنگ وتاريک ست ومقدار حجره چنان بايد که دران استاده نماز توان گذارد ودراز

پاکردن تواند ومتربع نشستن تواند بشرطيکه شعاع آفتاب دران بيفتد وهمه سوراخ نافذه

ازهر طرف بندکنند کذا في قوت القلوب ودر کيميا سعادت آورده که درخانه تنگ وتاريک

بسيار فوائدست وازان جمله يکي حصول جمعيت وزوال تفرقه ودفع وساوس وخواطر پراگنده است

وفي الحديث کل بناء وبال على صاحبه الا ما لابد منه رواه ابوداود وبايد که حجره درکنج مسجد نزديک

تاكوثر

تا ثواب اعتکاف و ثواب جماعت و ادراک تکبیرة الاولی و تبرک باشرف الاماکن

تحصیل کند والتکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها ست وخیر البقاع المساجد کما ورد فی

الحدیث واگر مسجد میسر نشود در جوار مسجد مکان نزدی واگر بجائی خلوت گرفت که

آنجا در اکثر اوقات اذان مسجدی شنیده می شود بر وحاضر شدن بجماعت آن مسجد واجب

گردد مگر چون آنجا بنزدوی جماعت کنند واگر در آنجا در اکثر احیان آواز بانک نماز

شنیده نمی شود او را حاضر شدن بجماعت لازم نمیگردد پس درینصورت تارک جماعت

نمیگردد اما حکم جمع آنست که اگر از انجائیکه سکونت دارد تا بجائیکه جمع می گذارند

آنقدر مسافت باشد که برای نماز جمعه رود و باز بیتو: بخانه خود کند جمعه لازم گردد

واگر از انقدر زیاده مسافت باشد واجب نگردد وعلیه بعض الفقهاء وبعضی

بسماع نداء مقدر دارند یعنی اگر اذان شنود واجب گردد والالا و این قول امام محمد است

وبعضی بقدر میل گویند وبعضی بقدر فرسنگ گویند و در فتاوی برهنه گفته وعلیه الفتوی

وبعضی بقدر دو فرسنگ گویند کذا فی خزانة الروایة ولیکن ظاهر روایت آنست که

کسیکه رابض مصر سکونت دارد بر وجمعه واجب نیست اگرچه اذان شنود کذا فی خزانة الروایة

ناقلا عن الكافي وكذا روي عن الشيخين وهو اختيار شمس الائمة حلوائي كذا في فتاوى البر هنة

ناقلا عن الخلاصة وقال في غنية المتملي ومن كان مقيما في اطراف المصر وكان بينه وبين

المصر فرجة من المزارع والمراعي فلا جمعة عليه وان كان يسمع النداء والغلوة والميل والا ميال

ليس بشيء كذا روي الفقيه ابو جعفر عن ابي حنيفة وابي يوسف وهو اختيار شمس الائمة الحلوائي

كذا في فتاوى قاضيخان انتهى شرط سيوم دوام صوم است شرط چهارم قلة اكل طعام است

عند الافطار و در قوت القلوب گفته كه بايد كه گوشت نخورد مگر در هفته يكبار يا دو بار و نان

پنجاه درم يا كم از ان كه اينقدر مشائخ طريقت از جهت مبتديان روا داشتند تا ضعف در

بدن ايشان پيدا نگردد و چون طعام خورد لقمه خورد و اندك بردارد و بسيار نخايد مع

الحضور فرو برد تا ظلمت شهوت طعام بنور ذكر و حضور مندفع شود و بايد كه بر هر لقمه تسميه گويد

و چون فرو برد حمد گويد و ديگر لقمه بنر دارد تا آنكه اول در معده قرار گيرد و گرم نخورد كه ان

مكروه است و از عوارف مي آرند كه چون خواهد كه تقليل طعام كند در اول روز بيستم حصه

كم كند باز در روز دوم هشتم حصه از باقي كم كند و در روز سيوم هفتم حصه از باقي كم كند و

همچنين كم ميكند تا بحديكه خواهد كه درينصورت بتقليل طعام ضعيف نگردد و سست نشود

شدا

مثلا شصت و چهار استار وزن طعام معتاد دارد اول روز هشت استار کم کند و پنجاه و شش خورد

و در روز دوم هفت استار کم کند و چهل و نه بخورد و در سیوم شش استار یکبری زیاده کم کند و باقی خورد

و در چهارم پنج استار و ربع استار تقریبا کم کند و باقی بخورد و همچنین کم میکند هر چند که خواهد و ذکر خواندن

یا صمد من غیر شبه فلاشیئ کمثله از برای ترفع بالا گذشت و آن اینست هر که هر روز سیصد و شصت بار یا صمد

من غیر شبه فلاشیئ کمثله بخواند او را جوع مفرط نگردد و گفته اند که این بغایت مجربست چنانچه گذشت شرط

پنجم قلت شرب آبست و چون آب نوشد باید که اندک نوشد بقدریکه حرارت تشنگی ساکن شود و آب را چند

کند یعنی دندانها را طبق گرداند و آب را بدم کشیده نوشد و آهسته آهسته فرو برد و مانند بز و کبوتر [illegible]

ننوشد چه آن ناچار گسست و سه بار در میان نوشیدن دم بیرون کشد و توقف کند و آن مسنونست و پیش

از آنکه اشتهاء آب برود یعنی هنوز اشتهاء وش باقی بود بس کند و چون چند روز باین روش آب خورد

اشتهاء آب روز بروز کم شود تا که رفته رفته شهوت آب بتمامه از وی مرتفع گردد تا که مزاجش برطوبات غذاء

جسمانی و بطراوت غذائی روحانی مستغنی گردد از رطوبات مائی و بی پرواه گردد حتی ماهها بی آب ماند

و تشنه نگردد و در بدن وی هیچ ضعفی و خللی و علتی پیدا نشود و بزرگان فرموده اند که ما آزموده کردیم اینا را در روش

نوشیدن آب را پس مجرب یافتیم آنرا و عطش را از شهوات کاذبه یافتیم کذا فی قوت القلوب و این عجیب

وز نشیب و به نسبت قدرت حق هیچ بعید نیست والله علی کل شیء قدیر و در قوت القلوب
روشنتر نوشته است این بیان را شرط ششم قلت نوم است و شرح انواع نوم در محلش خواهد
آمد ان شاء الله تعالی شرط هفتم قلة الکلام مع الانام است و حفظ اللسان از غیر ذکر الله تعالی
مگر بقدر ضرورت شرط هشتم دوام حبس حواس یعنی حبس سمع و بصر از احساس غیر مفید در
دین اسلام مگر عند ضرورت بیت چشم بند و گوش بند و لب به بند؛ گر نه بینی سر حق بر من بخند؛
شرط نهم دوام گذاردن صلوات خمس مع الجماعت است مگر چون در ویرانه بود و بادیه دیگر مصلی نباشد
پس باذان و اقامت گذارد تا ثواب جماعت دریابد و بباید دانست که مادام این قدر دیانت
در میان مردم باقی بود که شعار اسلام چون اذان و اقامت و گذاردن نماز بجماعت و تعمیر مساجد
در میان دار اسلام باقی بود عزلت جائز نه و عزلت از اهل اسلام مادامکه اقامت حدود الله
و امر بمعروف و نهی از منکر بالکل منقطع نشده است بلکه اندکی جاری و باقی بود و جماعت اینان
معمور باشند جائز نیست بلکه حرام است پس درینصورت چون سالک با اختلاط مردم از مقصود خود
محجوب و ممنوع گردد و خواهد که از شر مردم برهد و بمقصود خود برسد پس باید که در عمارات آن
خلوت گیرد نه عزلت در خرابات و شرط جواز عزلت در ویرانها در فصل بافی گذشت و عن ابی امامة

قال

قال خرجنا مع رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في سرية فمر رجل بواد من ماء وبقل

فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

في ذلك فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اني لم اُبعَثْ باليهودية ولا بالنصرانية

ولكني بُعِثتُ بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة او روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما

فيها ومقام احدكم في الصف خير من ستين سنة رواه البخاري واين حديث در بعض نسخ مشكوة در

باب جهاد وارد شده بروايت بخاري ودر باب جهاد بروايت احمد آورده ولفظه فمر رجل بغار

فيه شيء من ماء وبقل وفي آخره ولمقام احدكم في الصف خير من صلوته ستين سنة قوله اني لم ابعث

الى آخره اي اني لم ابعث بالملة اليهودية ولا بالملة النصرانية حتى اجوز الرهبانية والعزلة بل

اني بعثت بالملة الحنيفية السمحة والحنيفية منسوبة الى الحنف وهو الميل من الباطل الى الحق والمراد

هنا الصراط المستقيم الى الله تعالى والسمحة السهلة اي لا حرج فيها وما جعل عليكم في الدين من حرج

او ذات الجود الجليل والخير الجزيل وقوله في الصف اي صف الصلوة بدليل ايراده في باب

المساجد وعن عثمان بن مظعون قال يا رسول الله ائذن لنا في الاختصاء فقال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس منا من خصى ولا اختصى ان خصاء امتي الصيام فقال ائذن لنا بالسياحة

قال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله فقال ائذن لنا فی الترهب قال ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد

انتظار الصلوة رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة رض قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بشعب فیه عُیَیْنَةٌ من ماءٍ عَذْبَةٌ فاعجبته فقال لو اعتزلت الناس

فاقمت فی هذا الشعب فذکر ذلک لرسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال لا تفعل فان

مقام احدکم فی سبیل الله افضل من صلوته فی بیته سبعین عاما الحدیث رواه الترمذی شرط دهم

دوام ذکر الله است مع نفی الخواطر المشتتة بحسب الوسع هر که باین ده شروط خلوت اختیار کند او

البته البته بمقصود رسد ان شاء الله تعالی اکنون بدانکه اکثر مشائخ بر آنند که نصاب خلوت چهل روز است

وبعضی احادیث مؤید این معنی است وفی قوت القلوب عن سوار بن مصعب عن ثابت عن مسلم

عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انه قال من اخلص لله تعالی اربعین صباحا

ظهرت له ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه وانحدیث در کتب سلوک کثیر الوقوع است وودر ذیل مجمع البحار

اورده وسنده ضعیف ولکن له شاهد ومعلوم است که حدیث نتیجهٔ زهد هم گواه اینحدیث می تواند

گفت چه چون چهل روز ترک کند نتیجهٔ زهد دریابد وآدمی چون عادت خود را اگر داند بتکلف در

چهل روز دیگر گردد وآن حدیث اینست وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ما زهد

ما زهد عبدٌ في الدنيا الا اثبت الله الحكمة في قلبه وانطق بها لسانه وبصّره عيب الدنيا و

داءها ودواءها واخرجه منها سالما الى دار السلام رواه البيهقي في شعب الايمان و نيز

تمسک میگیرند بقوله تعالى وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة

چون موسی علیه السلام بعد غرق فرعون از حق تعالی کتابی خواست فرمان آمد که یا موسی سی روز

روزه دار پس بسوی طور بیا موسی علیه السلام سی روز روزه داشت پس ازان بسوی طور

متوجه شد و در دهنش بسبب روزها متوالیه بی افطار و بی تناول طعام خلوف و بدبوی

شده بود پس مکروه داشت که به بدبوی دهان با حق سبحانه وتعالی چگونه سخن گویم پس مسواک کرد

و خلوف زائل نمود فرمان آمد که یا موسی خلوف فم تو نزد ما و نزد فرشتگان ما اطیب من المسک

الکافور بود آنرا ازاله کردی اکنون ده روز روزه دار و همچنان خلوف فم حاصل کن تا خشبوی

تر کلام ما و کلام فرشتگان ما شوی پس این مجموع چهل روز شد فتم میقات ربه اربعین لیلة کذا

في التفاسير و در مکتوبات منیریه از عوارف آورده في الحديث ان الله خمّر طينة آدم اربعين صباحا

و بعضی بجای اربعین بسی روز مقرر کرده اند بدلیل آنکه آن عددی متوسط ست میان ازمنه متعینه متوالیه متعاقبه

پنجگانه یکی روز و شب دوم هفته سیوم ماه چهارم سال پنجم قرن پس ماه متوسط ست خیر الامور اوسطها و نیز

حضرت موسی علیه السلام را فرمان بسی روز شده بود و ده باقی بسبب خطاء در اجتهاد بش بود و در

قوت القلوب گفته که استدلال می گیرند بحدیث عائشه رض و جابر رض قالا جاور النبی صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بحراء شهرا و شیخ عبد الحق فرموده که آن ماه ماه مبارک رمضان بود

و حراء بمهملتین بکسر ممدوده و بفتح مقصوره نام کوهیست معروف بمکه معظمه و آنرا جبل نور نیز گویند

صرح به عبد الحق و آن حضرت در غار آن جبل یک ماه اعتزال گرفته بودند و از انجا بر جمال کعبه شریف

نظر می افتد و معلوم است که خلوات آن حضرت در غار حراء بارها بود و آخر خلوات در ماه رمضان

بود و دران رمضان آغاز نزول قرآن بود لقوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن

و آنحضرت زاد همراه خود می بردند و لیالی چند در غار حراء متخلی می بودند و باز رجوع می

کردند بخدیجه رض و مهیا می ساختند بهر خدیجه رض نفقه و بهر خود زاد باز متخلی می شدند تا آنکه فرشته

برائش در حراء نازل شد کذا فی حدیث الصحیحین والله اعلم و چون کسی خلوات متعدده

اختیار کند باید که درمیان اربعینات و درمیان ماهها فاصله سازد والله اعلم بالصواب

فصل بستم در بیان ترتیب بین الارکان و ذکر کلمات یازده که در عرف نقشبندیه مشهور اند

بدانکه درمیان مقامات که ارکان طریقت اند رعایت ترتیب واجبست و بی ترتیب آنها

لازم

مقام صحیح نگردد اول مقام توبه بعده رد المظالم بعده عفت وآن ترک شهوات است بعده ورع

وتقوا وآن ترک محظورات است وترک شبهات است بعده زهد وآن ترک دنیا است اعنی ترک ما

یشغل عن الله تعالی بعده ارادت وآن ترک راحت واختیار کد ومحنت وخدمت است

بعده استقامت وحمل نفس بر مکاره وترک شکوی الی غیر الله تعالی بعده صدق واخلاص

واستواء سر وعلانیه وقطع طمع از غیر الله بعده رضاء وصبر پس عفت بی توبه وبی رد المظالم

بحسب الوسع صحیح نباشد وورع وتقوا بی عفت صورت نه بندد وزهد بی ورع وتقوا وجود

ندارد وپس از آن ترتیب بین مقامات اگرچه لازم گفته اند ولیکن بی ترتیب هم وجود

دارند وصحیح باشند واز مقام توبه تا مقام زهد بی ترتیب وجود ندارند وصحیح نباشند و

در ترتیب آنها هم مردم را اختلاف است بعضی تقدیم وتاخیر میدهند بر نهجی که مطابق رأی ایشان است

وبعضی عکس آن در بعضی مقامات می فرمایند وتحقیق آن در کتب ایشان است اکنون بیان

کلمات احد عشره شنو هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن یادکرد بازگشت

بازداشت نگاهداشت این هشت کلمه از کلام خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره وقوف قلبی

وقوف زمانی وقوف عددی واین سه کلمه را بعضی بخواجه مذکور منسوب می سازند وبعضی ببعضی

بزرگان بی تعین آن نسبت می دهند واین یازده کلمه علیه رموز طریقه طائفه علیه نقشبندیه است

که طریقت را باین رموز با یکدیگر بیان می کنند و بیان طریقت را برموز مذکوره که کلمات مذکوره اند

از عوام می پوشند کلمه اول هوش در دم یعنی در هر دم با حق حاضر و غیر غائب بود بیت حضوری گر

همی خواهی ازو غائب مشو حافظ ،، و از این هوش و حضوری و ارادت از عالم غیب بر دل لائح

شوند بیت هشدار که لطف حق بناگاه رسد ،، ناگاه رسد ولی بدل آگاه رسد ،، و نظر بر قدم

دو معنی دارد ظاهر و باطن ظاهر آنست که نظر خود را از التفات براست و چپ و پیش و پس نگاه

دارد چه تشتت نظر موجب تشتت خاطر است پس باید که چه در رفتار چه در بازار چه در گلزار چه در کهسار

نظر جز بر پشت پاء دارد چه در الوان مختلفه و اشیاء متنوعه نظاره کردن سبب استیلاء وساوس

و خواطر است بیت نظر بر پشت پا زان دارم ای ماه ،، که غیری را نباشد در دلم راه ،، و باطن آنست

که اندیشه دل با تکلف تمام تا بنا مقام دارد که قدمگاه سلوک روست و از پیش و پس نظر نکند

تا که از آن مقام درگذرد و قیل مراد از نظر همت سالک است بر نهایت قدمگاه که مستقر توبینیست

یعنی در آغاز سلوک نظر همت خود را بر نهایت دارد که استقامت و ثبات است در خم وحدت

یکرنگی و همچنین روایت می کند فارس ابن علی البغدادی از حسین بن منصور حلاج قدس سره

دارنی

وازینجا فرموده اند که یکی از شرائط وصول اهتمام سالک ست بمقصود اصلی خود

عند المکاشفات چه مکاشفات اگر منظور نظرش گردد پای بندیش گردد پس باید که از هر

چیز نظر چشم دلش بدوزد و اعراض نماید و بهیچ چیز التفات نکند و بسوی مقصود متوجه

گردد و بجز مقصود الفت نگیرد تا از مقصود محروم نماند و مقصودش جز ذات واجب الوجود

نباشد و سفر در وطن عبارت از آنست که در وطن طبیعت بشریت که هستی مجازی عارضی

سالک ست سفر کند و سلوک نماید تا بوطن اصلی خود که هستی حقیقی اوست که برای آن در عالم

شهادت آمده ست وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وبران در روز الست عهد

عهد بسته ست برسد و این سفر تبدیل اخلاق ذمیمه که بمقتضاء طبیعت وطن اقامت اوست

باخلاق حمیده که بران ازوی میثاق گرفته شده ست که وطن اصلی او از روز میثاق همون

بوده کل مولود یولد علی الفطرة وحب الوطن من الایمان اشارة باوست بیت این وطن

مصر و عراق و شام نیست ،، این وطن شهریست کانرا نام نیست ،، زانکه از دنیاست

این اوطان تمام ،، مدح دنیا کی کند خیر الانام ،، حب دنیا هست راس هر خطا ،، از خطا

کی می شود ایمان عطا ،، وحدیث حب الوطن من الایمان ملا علی قاری در رسالهٔ حب الهرة

اثبات نموده است و چون نفس تمام تزکیت نمی گیرد و اوصاف ذمیمه اش بالکل مضمحل نمی گردد بلکه
تزکیت او عند اهل شریعت همین تعدیل است بخلاف مذهب فلاسفه پس طوق تقوی بر قانون
شریعت مطهره در گردن سگ نفس دائمی می باید و همیشه سفر در وطن می باید کرد لهذا این سفر را نهایت
نیست و قیل سفر در وطن عبارتست از مطالعه وحدت در کثرت و غیبت در شهادت و خلوت در انجمن
عبارتست از بودن باطن سالک با حق و ظاهر او با خلق دست در کار و دل با یار از برون با ما
وشما و از درون آشنا و حواس ظواهر او با اغیار و بواطنش با حق هشیار بر صفت زنیکه
سبوی آب بر سر گرفته می رود و هوش و دلش بآن نهد از سر نیفتد و با دست کش و با دیگران
مکالمه می کند. بیت: از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ** این چنین زیبا روش کم میبود
اندر جهان. این بیت از خواجه بزرگ قدس سره. و سو بضم سین مهمله و بواو معروف بمعنی شو باشد.
و در این بیت هم بمهمله مرویست نه بمعجمه چنانچه بعض گمان برده اند کذا فی حاشیة التکملة و آورده
اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از خواجه بزرگ نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما
ذکر بجهر و سماع نیست و خلوت نمی باشد پس بناء طریقه شما بر چیست گفت فرمود بر خلوت در انجمن و قوله تعالی
رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بر این طائفه صادق می آید بحسب ظاهر معنی کذا فی

لیکن

تغییر حیثی ومفاجاتي گفته بیت سررشته دولت اي برادر بدست آر،، وين عمر گرامی بخسارت

مگذار،، دائم همه جا با همه کس در همه کار،، میدار نهفته چشم دل جانب یار،، و یادکرد عبارتست

از تکلف سالک در تحصیل حضور دائمي یا از تکرار ذکر اسم الله و یا از تکرار کلمه طیبه و بازگشت

عبارتست از رجوع سالک بعد از تنزل بسوئی ترقی و بعد از ذهول بسوئی حضور و بعد از

معصیت بسوئی اطاعت که آن سبب بعدست واین سبب قربست ونگاهداشت عبارتست از

حفظ خود از تنزل و ذهول بتکلف تام واز معصیت و یا از رعایت دل از خواطر نشسته

و بازداشت عبارتست از شاهده یعني رسوخ ملکه حضور وثبات آن علی الدوام که مقصود

کلی این طائفه علیه همین است واین را بازداشت گویند وسائر اهل سلوک شاهده گویند ودر

بعض رسائل این طائفه علیه لفظ یاد داشت بجائی بازداشت واقع شده و هر دو اینجا بیک

معنی است اما وقوف زماني عبارتست از حفظ اوقات وساعات وانفاس از ذهول وغفلت

ومحاسبه کردن نفس را در هر صبح وشام پس هر ساعت که بذکر حق گذشته بران شکر بجا آرد و

هر ساعت که بغفلت گذشته بران استغفار کند وشیخ محي الدين . . . . در جیلاني قدس سره در

غنیة الطالبين فرموده في الحديث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا الحديث وعن ابن مسعود رض

عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لا تزول قدما ابن آدم يوم القيمة حتى يسأل

عن خمس عن عمره فيما افناه وعن شبابه فيما ابلاه وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه وماذا

عمل فيما علم رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ووقوف عددي عبارتست از رعایت عدد

طاق در کلمه طیبه چون یک و سه و پنج و هفت تا بیست و یک که نصاب اوست چنانچه در باب هفتم خواهد

آمد ان شاء الله تعالی ووقوف قلبی عبارتست از انصراف دل از غیر حق در هر لمحه و لحظه اعنی در آن

حضور لازم گردد که غیر حق در هر دو جهان مقصود من نمی باید و بگوید الهی انت مقصودی فی حیاتی و

بعد مماتی تا آنکه این حضور ملکه وی گردد و حکمت در وقوف عددی که رعایت عدد طاقست

جمع خواطرست و قیل مراد از وقوف زمانی رعایت حضورست در سه زمان عند حبس دم

و عند گذاشتن آن و بین حبس دم و گذاشتن آن تا حبس دم دیگر اعنی عند حبس النفس و

عند خلاصها و ما بین النفسین حاضر و ناظر باشد و قیل مراد از وقوف قلبی حضور قلب صنوبریست

بیت مانند مرغی باش هان بر بیضه دل پاسبان * کز بیضه دل زایدت مستی و ذوق و قهقه

و حضرت خواجه بزرگ رعایت عدد طاق در ذکر خفی بکلمه طیبه و حبس دم هر دو را لازم نمی گویند کذا

فی رشحات تاج الدین بن مهدی الزمان و بر این معنی بزرگی فرموده بیت ای یافته از ذکر خفی دام هوس

مرغ نفت گشته گرفتار قفس،، خواهی که دلت کشاده گردد چو حباب،، در ترک هوس

کوش نه در حبس نفس،، دیگر بدانکه بعضی این الفاظ مصطلحه با بعضی دیگر بتدارک

چنانچه درینا فصل ذکر کرده شد والله اعلم بالصواب ہ ہ

باب ہفتم در بیان شغل ذکر در طریقه پیر روشن ضمیر مرشد این فقیر محرر این تحریر عفی الله عنه

وعن والدیه واستاذیه الزلات والتقاصیر ودرین باب شش فصل ست فصل اول

درینا تلقین اسم ذاتی الله تعالی بدان الطالب صادق که چون مرشد را معلوم گردد که

طالب بصدق دل قصد طریق حق دارد و تلقین ذکر میخواهد بعد از انکه توبه صحیحه کرده و راه تقوی

تقوی رغبت نموده باشد پس او را در روز یا شب اول از ماهی یعنی در غره او را تلقین اسم

الله تعالی کند واگر میداند که طالب توبه نکرده است وطریق تقوی هنوز نه برگزیده است او را تلقین

اسم الله تعالی جائز نیست در طریق مرشد من وصفت تلقین اسم الله تعالی اینست که طالب را

در حجره در خلوت مقابل خود نشاند و او را گوید که دل خود را حاضر دار و همه خواطر را از دل

بیرون کش وحدیث نفس را بگذار و یا الله با حرف ندا در دل تصور کن و دل صنوبری شکل را

در محل او ملحوظ ساخته و در اندرونش تصور اسم الله با حرف ندا بکند و برهمین تصور تکلف

کند و پیر اسم در دل صنوبری شکل خود تصور اسم الله بیحرف ندا بکند و مع ذلک خود را متوجه دل مرید

گرداند تا که دل مرید در تحرک بیاید و چون دلش در تحرک آید او را پرسد که این تحرک در دل تو چه طور

معلوم می‌شود پس اگر گوید که دل من الله الله میگوید معلوم شد که دل او باسم الله تعالی جاری شده است

چون هنوز دل مرید در جنبش نیامده است شیخ و مرید هر دو از جا برخیزند ولیکن گاهی پیر

را آن جنبش معلوم نمیگردد و شیخ را معلوم می‌باشد که دل مرید در جنبش آمده است بسبب آنکه چون شیخ

دل خود را متوجه دل مرید گشته تصور اسم شریف کند پس یاد آمد دل مرید در جنبش نیامده است دل شیخ

نیز در جنبش نیاید و این مقرر و مجرب است و چون دل شیخ در آن حالت در جنبش بیاید معلوم شد که

دل مرید نیز در جنبش آمده است اگرچه مرید را معلوم نمی‌گردد از جهت عدم حوصله و عدم وقوف

او و این قاعده در باقی لطائف خمسه و دیگر مقامات که درین فصل ها یک یک بیان کرده شود

جاریست و همچنین طور اگر ذاکر بذکر خفی دل خود را بدل دیگری که او را نمی‌شناسد متوجه شود پس اگر آن

دیگری ذاکر باشد دل ذاکر در جنبش آید و اگر آن دیگری چنین نشده باشد دل ذاکر در جنبش نیاید و حال

او بر دیگری هویدا گردد و این مجرب است باز آمدیم بمقصود خود و چون پیر را معلوم شد که دل مرید در جنبش

آمده است او را پرسد که این جنبش را بچه طور معلوم میکنی پس اگر گوید که دل من الله الله میگوید معلوم شد

که او

کراو جنبش را معلوم کرده است و اگر گوید که یا الله یا الله میگوید پس او جنبش را هنوز ندانسته

چه حرف ندا در دل جاری نمیگردد پس او را گوید که تحرک دل تو الله الله نه یا الله یا الله پس از ان

تصور باسم شریف الله کند بی حرف ندا تا مدتیکه دل باسم شریف بسیار تحرک کند و در جولان آید

و درینجا چند مسائل می باید دانست یکی آنکه دل صنوبری را بتکلف تحرک ندهد و همچنین سائر اعضا

را که بیان هر یک خواهد آمد ان شاء الله تعالی تحریک ندهد چه مدار طریقه ما بر تخیل و تصور اسم شریف

الله است بر مضغهٔ صنوبری شکل و بر سائر مقامات تخیل لفظی یعنی اسم الله ملفوظ را بغیر نطق و بی

تحریک زبان و بغیر تحریک موضع مخصوص از جسد بر موضع مخصوص تخیل و تصور کند که گویا آن

موضع را چشم بصر و بصیرت باسم شریف ناطق و دال لفظی می بیند پس آن موضع بفضل الهی

باسم شریف ناطق گردد اگرچه نطقش بگوش نشنود و لیکن بذهن خود معلوم کند و آن نطقش

معبر میگردد بتحرک آن باسم شریف و درینها حکم دل و سائر مواضع برابر است و لیکن دل در آغاز ازین حکم

مستثنی است چه در آغاز تصور اسم شریف بر دل بحرف ندا میباشد و بس بخلاف سائر مواضع و بعض

مشائخ فرمایند که اسم الله مکتوب را بر مواضع مخصوصه تصور کنند یعنی بر موضع را چنان تصور کنند که

گویا اسم شریف بران موضع مکتوب است آنرا بچشم می بیند پس این تصور چندان کنند تا آن موضع باسم شریف

ناطق گردد یعنی متحرک شود واین طریق غیر ما خوذست نزد مرشد ما وآما جنبانیدن دل بنام الله بتکلف

همچنین جنبانیدن سایر مواضع بنام الله از پیش خود بتکلف غلط است وغیر مقبول وبعضی جهال

درینجا خلل کرده اند دیگر آنکه مرید را باید که پیش از تلقین گرفتن سه روز روزه دارد و دران ایام

درود بسیار بخواند و توبه نصوح کند و پس از طهارت کامله تلقین گیرد و طهارت کامله درینجا عبارتست

از پاکی تن از حدث ونجاست وجنابت واز پاکی جامه از نجاست واز پاکی جای از نجاست واز لقطه اغنیا

وطهارت کامله در طریق ما در یابها جائز نیست بلکه کالفرض است آری یکی نزد آغاز تلقین اسم الله تعالی دوم نزد آغاز

تلقین کلمه طیبه یعنی نفی واثبات سیوم نزد آغاز تلقین الکتاب انوار دیگر آنکه رعایت غره در بر سه جا

واجبست یعنی پیر را واجبست که تلقین نکند مرید را اسم الله تعالی و کلمه طیبه و الکتاب انوار و مرید را نیز واجبست

که تلقین نگیرد از و نه اسم الله تعالی و نه کلمه طیبه و نه الکتاب انوار مگر در روز غره یا شب غره و شب از روز

بهتر است واگر رعایت غره نکند فائده نه دهد مگر اندکی و چون غره مشتبه گردد بسبب ابر و غبار یا غیر وی

سی روز را ماه تمام شمرده حکم غره گیرد و می باید که اگر در تلقین رعایت غره با شتباه نماید چنانچه بر

ظن غره تلقین گرفت وخلاف او ظاهر شد باک نیست اگر غره گذشت و تلقین نگرفت پس الا اگر شب شده باشد

را اگر تا غره دیگر صبر کند ولیکن صبر کردن و موقوف داشتن تا غره در تلقین کلمه طیبه و در تلقین الکتاب انوار

لازم

لازمست البته اما تلقین اسم الله تعالی جائز نیست در ایام ازدیاد قمر اگر مرید استعجالی کند وصبر

ننماید تا بغرهٔ دیگر و ایام ازدیاد قمر از غره تا سیزدهم ماه است ودر چهاردهم قمر تمام میشود

پس جائز نیست تلقین اسم الله پس از سیزدهم ماه اگرچه مرید استعجالی کند ومقام دل که مضغهٔ

صنوبری الشکل است تحت پستان چپ مائل بپهلوی چپ است ومیان پستان که پستانست و دل مسافت

بقدر دو انگشت تقریبا می باشد دیگر مراد آنکه چون مرید تصور اسم الله تعالی بر موضع مخصوص

کند باید که شب و روز آن تصور را بران موضع بر خود لازم گیرد چه در ملا و چه در خلا و چه در

شغل چه در فراغت پس تا و آنکه اسم الله تعالی بران موضع بسیار جریان نگرفته است اسم الله را

بر موضع دیگر شروع نکند باز آنکه تمام مقصود خود پس چون بر تصور اسم الله تعالی در دل مداومت

نمود پس دل وی بنام الله تعالی بسیار جاری شد پس اسم الله تعالی بحرف ندا بر مقام روح تلقین

کرد و صفت تلقین اسم الله تعالی بر مقام روح و بر سائر مقامات که پس از روح اند چون

صفت تلقین اوست بر مقام دل مگر آنکه بر مقام دل آغاز تلقین او با حرف ندا بود و بر مقام روح

و سائر مقامات بی حرف نداست و آنجا رعایت غره یا ازدیاد قمر چنانچه گذشت شرط بود

واینجا یعنی در سائر مواضع که مقام روح و آنچه پس از مقام روح است شرط نیست اصلا و آنچ

طی ره کامل شرط بود واینجا شرط نیست اصلا مگر طی ره مکان از نقطا اعتبار که آن شرطها

دائمی ست چنانچه در فصل علاحده درباب گذشته گذشت بتفصیل تمام ومقام روح در جگر است

وجگر در تحت پستان راست مائل به پهلوی راست ست ومیان سر پستان وجگر مقدار دو

انگشت یا زیاده فاصله ست واز رساله مواجید الشیخ ابی علی ابن سینائی آرند که نفس

ناطقه را در جگر حرکت فکری دائمی ست چنانچه در محلش گذشت بعد ازان مقام سر ست وآن

فوق پستان راست مائل بطرف میان سینه ست و قدر دو انگشت از سر پستان دورست

بعد ازان مقام خفی ست وآن فوق پستان چپ مائل بسوی وسط سینه ست ومیانه هر دو بقدر دو

انگشت فاصله ست ونزد مرشد ما همچنین ست و در بعضی رسائل نقشبندیه مقام سر را مقام

خفی گفته ومقام خفی را مقام سر گفته بعده مقام اخفا ست وآن درمیان وسط سینه حقیقی

زیر استخوان طولانی که بالا وشکم ست پس چون مقامات لطائف خمسه بفضل الهی

باهتمام تمام که مرشد دارد بمقام شریف ناطق شوند سلطان حضور رو نماید و غفلت وغیبت

زائل گردد بیت نیست هرگز با تکلف های زهد بحر رنگ ،، سبحهٔ رنگین روا از رشتهٔ

در کار نیست ،، کی شوی واقف ز گنج اسرار در ظلمات نفس ،، شمع این کاشانه جز افتادن دیوار نیست ،،

دیگر برادرانه

دیگر بدانکه هر مقام بعد از جریان باسم مبارک گاهی ساکت میگردد و بند می شود یک ساعت یا دو ساعت
از ان بیم ندارد و خوف نخورد چه هر بسط را قبض ست بیت خزان الوده میروید گل از باغیکه
من دارم ،، چراغ صبح روشن میکند داغیکه من دارم ،، و بعد از جاری شدن مقامات مالطائف
خمسه بذکر اسم شریف تلقین گیرد باسم شریف بر مقام تارک سر که انرا در عربی فرق الراس گویند
و آن مقام پس از کام بالاء دماغ که نزد بعضی مقام عقل ست و موئی سرها به آن مقام نشست دارند
و گرداگرد آن حلقه صغیره بسته اند و بعضی مردم در انمقام موئی ندارند و چون آن مقام بذکر اسم
شریف ناطق شد در مقدم سر تلقین گیرد پس مؤخر آن پس جمیع سر یکبارگی پس هر دو چشم پس هر دو
گوش پس بینی پس زبان پس هر چه در اندرون دهان ست از دندان و بیخهاء دندان و کام و نخاع
اطراف آن پس هر دو لب پس آنچه باقیست از جمیع وجه از پیشانی و هر دو صدغ و هر دو رخسار
و میانه هر دو چشم و زنخ پس گلو پس قفاء گردن پس سینه پس شکم با هر دو پهلو پس همه پشت از گردن
تا کمر پس بازوی راست از دوش تا سر انگشتان پس بازوی چپ همچنین پس پاء راست از
سر انگشتان تا سرین پس پاء چپ همچنین پس هر دو سرین پس از ناف تا اندام نهانی پس اندامهای
نهانی پیشین و پسین و چون هر مقام را بترتیب مذکور باسم الله ناطق گردانید باید که از سر تو

گرفته هم بدین ترتیب تا آخر رسانند باز از سر نو گیرد و تا آخر رساند و همچنین می گرداند و دور می کنند
تا مدت که همه بدن از فرق سر تا ناخن پای از گوشت و پوست و موی و رگها و استخوانها یکبارگی
و یکسان باسم شریف جاری و ناطق شوند و این دور کنانیدن مذکور در اصطلاح مشائخ ما تلاوت وجود
گویند و چون بدین طور تلاوت وجود کند چنان گردد که اگر در خود تصور کند جز اسم الله تعالی هیچ نه بیند
یعنی هیچ اندام را در حالت تصور سالک از اسم الله نه بیند مثنوی ای تن من وی رگ من پر
ز تو ،، غیر را گنجی کجا باشد درو ،، من ز یاد نام تو آشفته ام ،، در تمامت در تن و جان سفته ام ،،
بعد از آن اگر بتائید الهی بر همین ورزش توفیق ملازمت یابد همه موجودات را باسم شریف ناطق
یابد اگرچه گوش حس ادراکش نتواند کرد و سر وان من شیء الا یسبح بحمده بر وی هویدا گردد و همه ذرات
کائنات مرائی مشاهدات جمال شاهد جمیل علی الاطلاق وی گردد مثنوی هر کرا باشد بسینه فتح باب ،،
او ز هر ذره ببیند آفتاب ،، حق ببیند از میان دیگران ،، همچو ماه اندر میان اختران ،، جان
نامحرم نه بیند روی دوست ،، جز همان جانیکه خاکی کوی اوست ،، بعد از آن باید که بحکم پیر
روی مبارک پیر را همیشه تصور کند تا آنکه این تصویر نیز ملکه وی گردد و بی تکلف و جبر در
دلش حاضر باند و این حالت را در اصطلاح مشائخ ما فناء فی الشیخ گویند و خرابات نیز گویند

بیت

باب ۶ فصل دوم

بیت این پیر مرا راه خرابات نمودی ،، می خواست دلم باره کرامات نمودی ،، از بهر جهان تو
مرا محو چو گردی ،، ذرات وجودم همه مرآت نمودی ،، و نتیجهٔ فناء فی الشیخ اینست که هر چه
شیخ تحصیل کرده است از ممالک طریقت او را بی تکلف حاصل گردد و بباید دانست که اینجا
که معتبر می شود بفنای فی الشیخ ساعت یا چند ساعت و نادرا روز یا چند روز می ماند و چندان
بقاء ندارد و سایر مسائل این محل در فصل ارتباط به پیر بیان کرده شده آنجا باید دید فصل
دوم در بیان نفی و اثبات که عبارت از کلمهٔ طیبه است و بیان اسما سبعه صفتیه حق جل و علا
بدان ایها الطالب صادق که چون مرید تلقین ذکر نفی و اثبات گیرد رعایت غرّه او را لازم است
و صفت تلقینش اینست که بعد از طهارت کامله که بالاء مذکور شد در مواجهت شیخ بنشیند
و حبس دم کند و زبان را بکام چسپاند و لا را از دل آغاز کند و بمدّ دراز کشیده تا بتارک سر رساند
و آنجا حبس دم کند هر چند که دمش وفا کند و چون دم تنگ گردد اله را از تارک آغاز کرده بر مقام
روح تمام سازد چنانچه همزهٔ لفظ اله را از تارک خیزاند و ها را بر مقام روح رساند و الا الله را
از ناف آغاز کرده بر دل صنوبری ضرب کند بزور چنانچه دل در جنبش آید بعد از آن دم را از
بینی رها کند و این همه بحضور دل و معنی کلمه و دفع خواطر کنند و کمال حضور شرط است و اگر گمان

حضور دست ندهد باید که چشم را فرو خاباند و معنی کلمه بفارسی در طریق ما اینست لا نیست

الٰه هیچ معبود مقصود م الا الله بجز ذات پاک و هر که لسان عرب بنیکی داند او را باین الفاظ فارسیه حاجت

نباشد بلکه از نفس کلمه طیبه اینمعنی مقصود دارد چنانچه لا برای نفی جنس است الٰه بمعنی معبود بفارسی بر گشته

شده فعال بمعنی مفعول و آن اسم لا است و خبر لا محذوفست و آن لفظ مقصود است والا حرف استثنا است

والله مرفوعست بر بدلیة و آن بدلست از خبر لا که محذوفست پس معنی وی چنین است لا معبود مقصود ی

الا الله و لا چار است سالک را از دانستن نفی و اثبات که بداند که چه چیز را نفی میکنم و چه چیز را اثبات

میکنم والا او را هیچ فائده از کلمه طیبه حاصل نشود پس نفی مقصودیت است از هر معبود ماسوی الله تعالی و

اثبات مقصودیت حق است والله علم است مر ذات واجب الوجود را نه مفهوم کلیت چنانچه بعض گمان

برده اند صرح به العلامة التفتازانی فی المطول شرح تلخیص المفتاح فی باب المسند الیه و در ترکیب کلمه

اقوال بسیار است احاطه آن از شرح ام البراهین باید جست و هر که عرب نباشد و لسان عرب بنیکی نداند

او را لازمست که کلمه طیبه را همراه الفاظ فارسیه مذکوره بگوید چنانچه لا نیست از دل آغاز کند و تبارک

رسد و الٰه هیچ معبود مقصود م از تارک آغاز کرده بمقام روح رسد و الا الله بجز ذات پاک از ناف

آغاز کرده بر دل ضرب کند باز آمدیم بمقصود بدانکه تلقین گرفتن نفی و اثبات در طریق رشد بعد از

ناطق

ناطق شدن جمیع اعضاء است بنام الله تعالی پیش ازان اکنون بدانکه چون مرید تلقین

نفی واثبات گرفت خواه بهمراه الفاظ فارسیه چون لغات عرب نداند خواه بغیر آن چون اهل لسان

عرب بود یا تعلم عربیت کرده بود پس اول لا را از دل کشیده تا بتارک سر رسانیده حبس دم کند هر چند که

دمش وفا کند و چون بیند که دم وفا نمی کند و اضطراب میکند اله را از تارک سر گرفته بمقام روح رسانیده

والا الله را از ناف گرفته بر دل ضرب کند چنانچه حرارتش در دل اثر کند بعد ازان دم را از راه بینی رها کند

و هر دو لب را همچنان مطبق دارد و زبان را همچنان ملصق دارد پس چون دم را از راه بینی رها کرده

فی الفور حبس کند و نفی واثبات بار دیگر بصفت مذکور بکند و همچنان میکند تا آنکه دمش دراز گردد

پس سه بار بیکدم بگوید و چون درازتر گردد پنج بار بگوید پس هفت پس همچنین طاق طاق گفته تا

بیست و یک برسد که نصاب اوست و چون بیکدم نفی واثبات بصفت مذکور بیست و یک برسد

بمقصود برسد ان شاء الله تعالی که آن حصول محبت الهی و قطع محبت ماسوی الله از دلش است

واین نصاب اوست و اگر بنصاب رسید و بمقصود نرسید باید که زیاده شغل نفی واثبات کند

تا بمقصود رسد و در حصول این حبس چند لوازم و شرائط است اگر یکی ازان فوت شود چندان فایده

نمی دهد پس هر یک را بجا می باید آورد از انجمله یکی احضار قلب و رفع خواطر است عند شغل وی

بر نفی و اثبات دوم آرادت محبت حق سبحانه و تعالی و قطع محبت غیر و سائر علائق سبب الخفی بلا

قطع محبت غیر که عبارت از تعلقات قلبست بخواهد هر چیز که دل تعلق گیرد آنچیز الا او شد الخفی معبود

او شد چه تعلق عبادتست بفارسی پرستش قال الله تعالی افرأیت من اتخذ الهه هواه ای اتخذ

هواه معبوده و این تقدیم مفعول ثانی بر مفعول اول آمده پس جمیع تعلقات را بقول لا اله از

حیز مقصودیت قطع کند تا دل را از انها رهائی و خلاصی حاصل شود و بقول الا الله اثبات مقصودیت

ذات واجب الوجود خواهد و اینهمه بحضور دل مع شوق و لذت بکلمه توحید بگوید و عظمت و هیبت

در دل دارد و شغل بکند و چون دم را رها کند بدل بگوید الهی انت مقصودی فاقطع محبت غیرک من

قلبی سیوم آنکه کلمه توحید بصفت مذکور که گوید بدم و تصور بگوید که زبان را جنبش نباید و آوازی

از معده مسموع نگردد چه مدار نفی و اثبات در طریق ما بدم و تصور گفتن است بی تحرک لسان و سائر اعضا

مگر چون در خلوت باشد بسر هم اشارت کند چنانچه نزد گفتن لا سر را از جانب پستان بالا کند و نزد گفتن

اله سر را از بالا بجانب یمین فرود آرد و نزد گفتن الا الله از جانب یمین به پستان آرد و پیش مردم این

چنین نکند بلکه بلحاظ دل و بدم شغل نماید و ظواهر اعضا را هیچ جنبش ندهد چهارم آنکه چون از خلوت

برخیزد تصور لفظ لا اله الا الله در دل دائمی دارد بغیر لحاظ مبنی وی همچنین در مجالس مردم و در کارها چه

لحاظ

لحاظ معنی بی در شغل کردن لوبیا بر صفت مذکوره در قبل این احوال و اوقات متعسّر

بلکه متعذر است و همچنین چون بوررزش نفی و اثبات ماندہ شود بلفظ لا اله الا الله قرار

گردد و بالجمله چون شغل نفی و اثبات بر صفت مذکوره بلحاظ معنی مذکور نکنند بسبب

ماندگی یا مانعی دیگر لفظ کلمه توحید را در دل همیشه مراقبه کنند پنجم آنکه چون دم را رها کنند

محمد رسول الله بزبان گوید و یا محمد رسول الله را پیش از رها کردن دم از دل بر مقام روح فرو کنند

واین حکم هر بار که دم خلاص کنند بجای آرد خواه بیکبار کلمه توحید بیک دم بگوید خواه زیاده

تا چون بیست و یکبار کلمه توحید بر صفت مذکوره بیک دم بگوید در آخر بار محمد رسول الله بزبان

بگوید یا از دل آغاز کرده پیش از رها کردن دم بر مقام روح فرو کند و جمعی از اکابر محمد رسول الله

نمی گویند بلکه منع می کنند و می گویند که اثبات رسالت مخل توحید است در بیان ذکر الله تعالی

کرده شد اینجا باید دید ششم آنکه رعایت عدد طاق کردن در گفتن کلمه توحید بیک دم لازم

گیرد چه عدد طاق را اثر بسیار است که در جفت نباشد و در حدیث است ان الله تعالی وتر یحب الوتر رواه

الترمذی و ابوداود والنسائی هفتم آنکه از آن روز که تلقین کلمه توحید بر صفت مذکوره بگیرد

پس از آن هر روز پنجهزار بار کلمه توحید بزبان ورد سازد و بر تمامیت هر صد محمد رسول الله گوید و یا

که این ورد که خواندن کلمهٔ توحید است پنجهزار بار و بر تمامیت هر صد محمد رسول الله گفتن است

به تعظیم تمام و بحضور دل و باداء حروف صحیح بخوانند و ناغه نکنند که این ورد را فوائد بسیار است

و این ورد بسیار عظیم الشان است که شرح آن دراز است اکنون بدانکه چون مرید بر نفی و اثبات

بر صفت مذکوره مداومت کند اولاً کلمهٔ طیبه در دل او جاری گردد بعد از آن در تمام اندامهاء

او جاری شود ولیکن چنان باشد که چون تصور الله کند همه بدنش بالله گفتن جاری گردد و چون

تصور لا اله الا الله کند همه بدنش به لا اله الا الله گفتن جاری گردد پس ذکر بدنی و ذکر دل با نام

الله تعالی و بکلمهٔ توحید تابع تصور آمد هر دو معاً و یکبارگی جاری می‌شوند دیگر بدانکه چون زیاده

ورزش نفی و اثبات بر صفت مذکوره کند آواز قلب بگفتن اسم الله و کلمهٔ توحید بگوش خود بشنود

و قلب او ناطق می‌گردد با نام الله و بکلمهٔ توحید و شور و غوغاء نطق او از راه هر دو گوش بر می‌آید

و به هر دو گوش بشنود ولیکن گاهی بفهمد و گاهی نفهمد بلکه غیر مفهوم بشنود و مرشدمن فرموده است

که این نطق قلب سالک است و شیخ ابن عربی قدس سره فرموده که فرشته است که حق سبحانه و تعالی

او را از ذکر ذاکر پیدا می‌کند و بر قلب ذاکر او را جای می‌دهد چنانچه در بیان ذکر الله تعالی به تفصیل

تمام گذشت آنجا باید دید دیگر بدانکه مرید را باید که در اوقات عصر که بخلوت رود و بنفی و اثبات و

بسائر اشتغال مشغول گردد واوقات متبرکه از دست ندهد وآن چهار وقت اند مابین عصر
ومغرب ومابین نماز فجر وطلوع آفتاب واین هردو وقت بسیار مفید است ودر فضل هردو
حدیث وارد است چنانچه در فصل صلوة نافله گذشت وبعضی رعایت این هردو وقت لازم گفته اند
وسوم مابین مغرب وعشا چهارم نصف اخیر از شب وفضل این اوقات باحادیث ثابت
شده است دیگر بدانکه چون سالک در خلوت نشیند باید که متوجه بقبله نشیند وباید که برزانو نشیند
چنانچه در قعده نماز می نشیند که در آن نشستن زیاده تواضع وادب است وتربیع واحتباء
هم هردو جائز اند وباحادیث ثابت شده اند چنانچه در باب آئنده در آداب جلوس خواهد
آمد ان شاء الله تعالی وهر حالی که در خلوت بنشیند هردو دست را بر زانو نهد ودر قوت القلوب
گفته که پشت کف دست راست را بباطن کف دست چپ بگیرد وباطن ابهام چپ را بر
ظاهر ابهام راست دارد وبعده گفته هکذا فعل رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
رواه الحلیمی فی کتابه اکنون بدانکه در طریق مشائخ ما ودر طریق سائر مشائخ اهل سنت و
جماعه تلاوه قرآن وتعلم علم شریعت مطهره وصلوات نافله ودرود بر سرور کائنات
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ممد سلوک طریقت است وآنانکه مخل سلوک طریقت میگویند

و مرید را ازان منع می کنند ایشان مبتدعه اند در خلاف مذهب اهل سنت و جماعت مذهب

دارند و جواب ایشان در فصول اول و آخر از باب دوم گذشت دیگر بدانکه در طریق قدسیه

مقصود کلی از جمیع اشغال و غرض تمام از همه اذکار جز کثرت عبادت و جز قطع علائق قلب از

غیر حق و جز دوام حضور قلب مع الحق بسبق تام و جز حصول محبت خدا تعالی و محبت رسول وی علیهما

و شهرت و کشف و کرامات مقصود نیست اصلا و هر که بر شهرت و کرامت و کشف دلالت او از زمره

مقربین بدور شد چه کرامت عند اهل تحقیق از صوفیه التذاذ بعبادت حق و حضور دل با حق و محبت

حق است فقط و باقی همه حظوظ نفس است و هرکه حظ النفس مراد داشت او از زمره خاصان حق دور گشت

و نیز کشف و کرامات نتیجه مکاسب بنده و ثمره اعمال و عبادات وی است هر قدر که ثمره عمل در دنیا

ظاهر گردد آنقدر ثمره اخروی کم گردد چنانچه در فصل علم و حال بیان کرده شد و دار الجزاء دار آخرت

است نه دار دنیا و هرکه از عمل خود نتیجه او در دنیا خواهد او ثمره اخروی عمل خود را تباه کرد

و خود را از ثواب اخروی محروم ساخت چنانچه داب اهل دعوه است چنانچه در فصل بالا گذشت

و نیز مقصود سالکین محققین استقامت است بر صراط مستقیم و صراط مستقیم دین اسلام است

و هر که دین غیر اسلام جوید از وی مقبول نگردد قال تعالی و من یبتغ غیر الاسلام دینا

فلن

فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین واین آن صراط مستقیم ست که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم آنرا بخط مستوی تصویر نمود و آنرا سبیل الله نام نهاد و از خطوط متعدده منحنیه برکشید و آنها را سبل الشیطان نامید و قول الله تعالی برخواند وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله وقوله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی وخطوط منحنیه که آنها را سبل شیطان فرمود عدد آنها بهفتاد و دو بیان نمود و اهل آن سبل را اهل جهنم فرمود و سبیل الله را علی ما انا علیه واصحابی تفسیر کرد چنانچه فرمود تفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال علی ما انا علیه واصحابی وتحقیق این مسئله در محلش گذشت پس استقامت بر صراط مستقیم مطلوبست نه کرامت وحق سبحانه وتعالی ترا استقامت میفرماید نه کرامت قال الله تعالی فاستقم کما امرت ومن تاب معک وکن صاحب الاستقامة ولا تکن صاحب الکرامة واینطریق مرشد من ست واینطریق همه رشد وهدایه ست وخالیست از بدعت وزیغ وضلالت والله یهدی الی سبیل الرشاد اکنون رجوع کردیم بمقصود خود پس بعد انکه چون کلمهٔ توحید در همه جسد سالک جاری شد چنانچه از همه اعضاء بیکبارگی کلمهٔ توحید مسموعش گردد پس از مرشد خود شغل اشها صفات سبع که امهات صفات اند باسم ذاتی بگیرد و آنها را بتقدیم

وتاخیر بزبان بگردانند تا آن زمان که آن اسما در جمیع بدن وی جاری گردد وآن اسما بدین ترتیب

ست الله هو الحی العالم القادر المرید السمیع البصیر والمتکلم المتکلم البصیر السمیع المرید القادر العالم

الحی هو الله وهم برین التقدیم وتاخیر می خوانند تا آنکه در جمیع بدنش جاری گردد والله اعلم بالصواب

فصل سیوم دربیان اکتساب انوار بدان ای طالب صادق که اگرچه مقصود اصلی وغرض کلی در طریق ترسند من

کرده طاعات وتحصیل محبت حق ورسول وی واستقامت بر صراط مستقیم ست وشهود انوار نوعی کرامات ست وطلب

کرامات در دار دنیا در طریق ما جائز نیست ولیکن در شهود انوار فوائد دینیه اخرویه مودع ست چنانچه

تصفیه باطن وانقطاع قلب از تعلقات دنیا ورسوخ محبت حق سبحانه وتعالی ومحبت رسول وی

در دل وی وشوق خوف خداتعالی واهوال موت وزلزله قیامت در قلب پس بهر این امور که مقاصد

عالیه اند انوار مقصود شده اند وچنانچه عبادات را انوارست چنانچه در فصل علاحده ذکر کرده شده

همچنان برای تحصیل انوار بر وجه اتم شغلی علاحده ست در طریق ما وآن اینست که در شب اول

بحکم سیر واجازت وی بر پره چپ بینی بچشم کشاده نظر کنند چنانچه چشم راز دن ندهد همچنان کشاده

بر پره چپ بینی نظر دوزد وچشم راست را فرو خوابانند واگر چشم چپ ندارد درین معامله بچشم راست کنند

وحکم نابینا معلوم نیست پس سه شبانه روز در حجره تاریک نشینند وبرهمین شغل اکتفا کنند وازان

حجره

حجره بیرون نیاید مگر برای حاجت ضروریه یا جماعت وجمعه وچون بیرون آید همچنان کشاده
بر پره بینی نظر کند وباید که دران سه روز هیچ وردی نخوانند مگر ورد قدیم دائمی وهر بار که
نوری بیند درود بر سرور عالمین وبر آل طاهرین وی بخوانند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
وبارک وسلم وچون سه روز تمام شود از خلوت بیرون آید وبرهمان شغل مداومت کنند
چه در کارها وچه در خلوات وچه در جلوت وهر حال این ورزش را از دست ندهد وهر حال
چون نوری بیند درود بخوانند وهر روز هزار بار سورة اخلاص بخوانند واگر در روزی از هزار بار
سورة اخلاص چیزی باقی ماند یا تمام هزار را فوت کرد در روز دوم قضا کنند واین ابتدای این وظیفه
بعد از بیرون آمدن از خلوتست وفوائد این وظیفه بسیار است که بر اهل آن هویدا خواهد بود
وسورة الاخلاص مظهر انوار است وچون برین ورزش مداومت کند انوار برنگهای مختلف والوان
متنوعه ظهور نماید وگاهی نور بیرنگ وبی کیف پیدا آید پس انوار روز بروز زیاده شوند تا آنکه
همه عالم را پر نور بیند وخود را در نور مستغرق بیند بیت چونکه گم گردد برنگش هوش تو ؛؛ شد ز
نور آن رنگها روپوش تو ؛؛ جمله انوار این همه از نور اوست ؛؛ اصل هر نوری ز نور روی دوست ؛؛
نور نور چشم خود نور دلست ؛؛ نور چشم از نور دلها حاصلست ؛؛ باز نور نور دل نور خداست ؛؛ کو ز رنگ

عقل و حس پاک و جدا ،، چونکه گردی در بحار نور غرق ،، کی کنی خود را ز بحر نور فرق ،، سینه را آن
نور چون گلشن کند ،، دیده های روح را روشن کند ،، چشم را این نور حق بینا میکند ،، روح را
چون باغ رنگین می کند ،، و در رساله شطاریه فرموده که در هنگام نظر کردن بر پرده بینی اسم ذاتی
حق را در دل تصور کند و همه خواطر را منقطع نماید تا عالم غیب او را در مشاهده آید انتهی حاصل کلام
دیگر بزرگان چونکه همه عالم پرنور بیند بعد از ان اگر چند مدت همین وتیره شغل کند صورت روئی
خود پیش روی خود بیند چنانچه در آئینه می بیند بعد از ان رفته رفته تمام جسم خود را بالباس خود که
پوشیده است در پیش خود بیند و اگر با وی تخاطب کند جواب دهد و اگر از و اشکالی پرسد حل نماید
و اگر از و طلب ارشاد کند او را راه نماید و مرشد من می فرموده اند که من نمی دانم که این صورت
کیست ندانم که صورت روح طالب است که روحش بجسمش متشکل شده در پیشش می آید و او از و
آگاه نیست و یا نور محمدیست که بدان کیفیت متکیف شده است و یا روحیست از ارواح
اولیاء اولسیه و یا فرشته است که متمثل و متشکل شده است و می فرمودند مریدان خود را
که اگر بمردی از مردان حق ما را این شغل مخصوص ملاقی شوید از و این اشکال حل کنید و تحقیق
کنید که این چه چیزیست و در بعضی رسائل شیخ عبد العزیز بن عمر النسفی مذکور است که این صور

۱۱

را در اصطلاح ایشان شیخ الغیب گویند و آن روحیست از ارواح کمّل انسان از انبیاء و اولیاء و
این بیان در اول کتاب در بیان طائفه اویسیه هم گذشت و نیز مرشد من میفرمودند که عقیده صحیحه مطابق
قواعد اهل سنت و جماعت در حق انوار آنست که انوار مذکوره انوار اذکار و عبادات است که بشغل مذکور ظهور
می کنند و هم میفرمودند که بعض مردم درین انوار که باین شغل حاصل می شوند و در صورة مذکوره که بر مشتغل مذکور
بصورتش هویدا میگردد عقیده دارند که بالحاد می رسانند بلکه عین الحاد ست و ذکر آن عقیده ناگفتنی بهتر است
و ترک آن اولی ست دیگر بدانکه مرشد من وحید عصره و فرید دهره بودند و تاریخ رحلت ایشان از دار الفنا بدار
البقاء به پنجم ماه ربیع الثانی از سال چهل هشتم بعد از یکهزار و یکصد هجریه و این مجموع از لفظ منبع ذکر الله بحساب جمّل
بر می آید و منبع ذکر الله بحساب جمّل یکهزار و یکصد و چهل و هشت می شود و در حقیقت هم منبع ذکر الله بودند
چون طالب حق در مجلس شریف ایشان آمدی او را فی الفور اثری عظیم در دل حاصل شدی و دلش بذکر الله ناطق
گشتی رباعی آنانکه ره عشق بمردی سپرند ؛؛ هر یک بشفا دهی مسیحی دگرند ؛؛ آنجا که بچشم لطف و رحمت نگرند ؛؛
امراض صد ساله بیکدم ببرند ؛؛ و اذا رأوا ذکر الله که در حدیث وارد است در شان رجال الله و این هر دو صیغه مجهول اند
اذا رأوا وقتیکه دیده شوند ذکر الله یاد کرده شود خدا تعالی یعنی چون دیگران ایشان را بینند آن دیگران بغیر
تکلف خدا را یاد کنند و بجناب کبریاء رو آرند و این صفت جز در مقربین حق صورت نبندد فی المشکوة فی باب الحب

رضی الله عنها اسماء بنت یزید انها قالت سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول الا انبئکم بخیارکم قالوا
بلی یا رسول الله قال خیارکم الذین اذا رأوا ذکر الله رواه ابن ماجة والله اعلم بالحق والصواب باب هشتم در مفارقات
ایشان و اختلافات ایشان در بعضی امور متضاده چون نوم و تیقظ و دعا و ترک آن و تزویج و تجرید و صحبت و خلوت
و علم امورات و سماع ایشان و عدم علم و سماع ایشان و آنچه با این امور تعلق دارد و درین باب پنج فصل است فصل اول
در نوم و تیقظ بدان ای طالب صادق که مشائخ را اختلاف است در حق مریدان که باختیار و قصد خواب کنند یا نکنند پس بعضی
از ایشان خواب باختیار جائز دارند و بعضی جائز ندارند و اصل خواب بر سه نوع است عن الله و لله و بالله پس نوم عن الله
مر اهل الله را حرام است باجماع مشائخ و آن نومة الغافلین است که در نوم هیچ نیت ندارند نه نیت تقویت بر عبادت حق
و نه نیت دفع ملولت و سستی که بعبادت حق او را حاصل شده است بلکه بغفلت محض و نوم لله آنست که بنیت استعانت
بر عبادت حق خواب کنند چنانچه قیلوله از جهت و شوق بر قیام اللیل و خفتن اول شب از برای احیاء آخر شب و مثل
ذلک و نوم بالله آنست که جمیع اوقات بعبادت حق مشغول باشد و باختیار خود خواب نکنند و پهلوی بر زمین نزنند و چون خواب
برو غلبه کند بی اختیار در خواب رود پس چون متنبه گردد برخیزد و بعبادت حق مشغول گردد پس باین روش خوابش کم گردد
شب و روز در دفع خواب کوشد پس این نوع خواب که نوم بالله است قوی اختیار کرده اند و نوم لله را در حق مریدان جائز
ندارند و این مذهب شیخ عبد الله بن سهل اصفهانی قدس سره است و حجت ایشان آنست که نوم استراحت و غفلت و قرار است
بجز

محب حق را نمی باید که تا راحت طلبد و قرار گیرد و غفلت ورزد رباعی چشمیکه در رخ یار بود چون خسبد ،،

وآنرا که غم یار بود چون خسبد ،، ای دیده گنه میکنی و می خسپی ،، آنکس که گنهگار بود چون خسبد ،، و دیگر

آنکه نوم برادر موتست پندار در بهشت نوم و موت هر دو نیستند وقال فی صفة اهل الجنة عن جابر رض

قال سال رجل رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اینام اهل الجنة قال النوم اخ الموت

ولایموت اهل الجنة رواه البیهقی فی شعب الایمان وبزرگی فرموده لو کان فی النوم خیر لکان فی

الجنة وچون مقرر شد که نوم مانند موتست وموت آفت وبلاست که بی اختیار لاحق میگردد وحیات

نعمتست وحیات تمام نباشد مگر در حالت تیقظ پس نعمت را از دست دادن و بلا اختیار کردن روا نباشد

و نیز اگر در نوم خیر بودی صفت حق بودی لا تاخذه سنة ولا نوم و نیز در حدیث است که طالب جنت

نه خسبد و هارب از جهنم نخسبد عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما

رایت مثل النار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها رواه الترمذی پس طالب مولا را نمی سزد که بخسبد

بیت عجبا للمحب کیف ینام ،، کل نوم علی المحب حرام و شیخ ابوبکر شبلی قدس سره در واقعه دید که حق سبحانه

وتعالی می فرماید من نام غفل ومن غفل حجب وحق سبحانه وتعالی وحی فرستاد بسوی داود علیه السلام

یا داود من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنی فهو کاذب رباعی ترا گر عشق من باید چنان باید دریدن

خواب آید ،، و گر دیدار من جویی مدام از دیده آب آید ،، تو خود را عاشقی گویی پس این آرام

می جویی ،، مدان هرگز دو تیغی با هم اندر یک قرار آید ،، و نیز جن و انس برای عبادة حق پیدا

کرده شده اند وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و عبادة حق در بیداری باشد نه در خواب پس

محب حق را نمی باید که بقصد خود خواب کنند و جمهور بر آنست که جائزست مریدان را و محبان حق را که بقصد و اختیار

خواب کنند در اوقات معتاده چون قیلوله و بعد از نماز عشاء تا نیم شب یا ثلث شب یا سدس شب از جهت

آنکه بدن آدمی مرکب راه حق است که بوی سلوک طریق حق می توان کرد و سعادات اخرویه و دنیاویه بوی

تحصیل می توان نمود و روح قبل الجسم بود و بعد الموت هم باقی خواهد ماند ولیکن بمجرد روح هیچ عبادت و هیچ سعادت

حاصل نمی شود الدنیا مزرعة الآخرة پس این مطیه راه حق که عطیه حق است چست و چالاک می باید فی الحدیث

المؤمن القوی خیر واحب الی الله من المؤمن الضعیف الحدیث رواه مسلم و قد مر فی الباب الاول پس این

مرکب را ناتوان و ناتوان ساختن و بسهر دائم سست و بیتاب کردن خلاف مقصودست فما بچه بدن را از طعام و شراب

بقدر حاجت لاچارست همچنان از خواب بقدر ضرورت لاچارست چه بی آن بد دماغی و بی آرامی و فتور در حس

و پریشانی دل و سستی در بدن و ظهور بعضی امراض حاصل می شود و این خلاف مقصودست چه در بیماریها بدنا

از عبادت حق معطل میگردد و نیز عمل آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و اصحاب وی و سائر سلف صالح

و خلف

وخلف صالح همه بر جواز نوم اختیاری در اوقات معهوده می بود و نیز چون نوم واسطهٔ عبادت و معین

بر عبادة می گردد آنرا هم حکم عبادتست وماکان ذریعة الی الطاعة طاعة وماکان ذریعة الی المعصیة

معصیة وکل ما یؤدی الی شیء له حکمه فی الحظر والاباحة این قاعده فقهیه است و چون نوم را بنیت آسودگی

دماغ و قوت بر عبادة حق اختیار کند که بی آن سامان عبادت نمی توان کرد آن نوم هم عبادة باشد و اگر گویند

که ذات نوم چگونه عبادة باشد گوئیم که مصداق آن در حدیث وارد است نوم العالم عبادة و نیز نائم

مرفوع القلم است کما ورد فی الحدیث رفع القلم عن النائم حتی یتنبه وعن الصبی حتی یحتلم وعن المجنون حتی

یفیق و این حدیث مشهور است و شیخ علی بن سهل اصفهانی قدس سره کتابی نوشت بسوی سید الطائفه شیخ

ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره که بچه وجه نوم را بر یقظه ترجیح می دهید و نوم را از یقظه بهتر گوئید جواب

خط نوشتند که بیداری ما فعل ماست باختیار ما و نوم ما فعل حق است در بابی اختیار ما پس فعل حق کاملتر است

از فعل ما و شیخ مذکور صحو را بر سکر ترجیح نموده است چنانچه در محلش گذشت و اینجا نوم را که مانند سکر است بر یقظه

که مثل صحو است ترجیح داده تأویلش آنکه نوم صحو است چه صفت آدمی است و مادام که آدمی در حفظ اوصاف

خود است بصحو منسوب بود و بیداری دائمی صفت حق است چون آدمی از صفات خود بصفت حق مغلوب گردد

بسکر منسوب شود کذا فی کشف المحجوب و دیگر بدانکه چون مؤمن متقی بطهارت بخسپد روحش را فرمان شود تا گرد گرد

عرش طواف کند و مر حق سبحانه و تعالی را سجده کند چنانچه در حدیث است و آن حدیث بالا گذشت

و این سعادت بی نوم بدست نیاید و دیگر بدانکه چون دل سالک بمحبت حق پر شود تعلق دلش از دنیا

گسسته گردد و به هیچ چیز الفت نگیرد و روحش در قفص تنش که مانع است از خروج بسوی آنجهان و حالیست

او را در سجن دنیا الدنیا سجن المؤمن چنانچه در حدیث است مضطرب میشود و بر آن منتظر موت میماند که مرگ واسطه است

الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب پس لاجار موت را افضل دانند از حیات پس موت نعمت شد و حیات آفت

بر عکس متعدد فریق اول پس به هیچ حال نیاساید مگر در حالت نوم که برزخ است میان اینجهان و آنجهان

النوم اخ الموت پس نوم بهتر باشد که بآنجهان قریبتر است و مرگ مقصود خود در حق مؤمنان حقیق نعمت و راحت است

در مثنوی معنوی فرموده بیت مرگ هر یک ای پسر همرنگ اوست ،، پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست ،،

مرگ هر یک آئینه در پیش اوست ،، یا بود ریحان جان یا ریش اوست ،، پیش ترک آئینه را خوش رنگی است ،،

پیش زنگی آئینه هم زنگی است ،، روی زشت تست نی رخسار مرگ ،، جان تو همچون درخت و مرگ برگ ،،

و آنچه در حدیث است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من ابغض لقاء الله ابغض الله لقاءه

اینجا لقاء کنایت از موت است که سبب لقاء الله است لهذا محدثان این حدیث را در بیان موت ایراد نموده اند

حاصل کلام آنست که آنانکه تعلق قلوب ایشان از اینجهان بدنیا شانه هنوز نگسسته بود ایشان حیات را نعمت دانند

و لفظ

و یقظه را بر نوم ترجیح و تفضیل دهند چه حیاتی مع تیقظ محل عبادت حق ست و آنانکه مشتاق گرانند

و بانیء جهان آرام نمی گیرند موت نعمت پندارند و خلاصی از سجن دنیا دانند و نوم کر برادر موت است افضل

گویند و آنرا بر تیقظ ترجیح دهند و لیکن علی الاطلاق بلکه در اوقات معهوده و مع ذلک متعین بر

کثرهٔ عبادات می گردد و آن نوم سبب چنانچه بتفصیل گذشت و این مباحثه در کشف المحجوب روشنتر

نوشته ست و اندکی از آن در ینجا ذکر کرده شد و این مباحثه میان اجلّهٔ المشائخ واقع شده ست

و عامة العلماء را درین مجال قیل و قال نیست الکنون بدانکه نوم بر انواع است یکی سنت و آن قیلوله ست

و وقت آن نیمروز ست و آن مر کسیرا سنت ست که عادت بر قیام لیل دارد و سائر مردم را هم خوب است فی

الحدیث القیلولة یزید فی العقل کذا فی الرحمة و لیکن قیلوله سنت استحبابیه است مر کسی را که عادت بر قیام

لیل دارد و سنت هدی چه از قبیل عادات است نه عبادات و در عمدة الاسلام گفته فی الحدیث القیلوله

بین المنجلین و منجل بکسر میم آلت دروییدن گیاه و گندم و غیر آن و منجل در رویدن و منجل بنا بر سیار دراسها و منجل

بفتح میم موسم درویدن یعنی در میان موسم درویدن چرکه بدایت تابستان تا موسم درویدن

شتای ایام قیلوله ست که آن ایام دراز می باشند و در عمده در میان دو دراس گفته دراس جو و داس

شتای و حاصل هر دو یکیست و بفتح میم بمعنی موسم درویدن مناسب تر ست و از استادان بسماع رسیده که

این حدیث در کتب حدیث یافته نشده است و قیلوله در بر سوم مرتبه خیز از آنکه اگر شب زنده دارند محمود و خوبست

کذا افاده مولانا شیخ نور الدین قدس سره دوم بدعت و آن نوم بوقت نماز است پیش از گذاردن نماز سوم

نوم سبب جنون است و آن بعد العصر باشد چهارم نوم سبب عقوبت و آن نوم پیش از گذاردن نماز عشا

خفتن تا صبحدم و فوت کردن نماز عشا و در فرهنگ است که در دوزخ دریا ئیست تلخ و پیشا آماده کرده شده است

برای کسانیکه نماز عشا ناکرده بخسبند تا صبح پنجم نوم عادت و آن بعد از نماز عشا است تا صبحدم ششم

نوم غفلت و آن از بدایت صبح صادق و قبل صبح کاذب تا گذاردن نماز بامداد و هر که این وقت را

زنده دارد حق سبحانه و تعالی او را پنج چیز کرامت فرماید خلق نیکو و عافیت و برکت در رزق و مضمون این

در حدیث است کذا فی البرهنه و نائم درین وقت ازین پنج کرامت محروم است هفتم خواب سبب فقر است و آن بعد

از گذاردن نماز فجر تا بلند شدن آفتاب است و اما پیش از نماز بعد از صبح صادق هم سبب فقر است چنانچه گذشت

و در فتاوی برهنه گفته که بعد از بلند شدن آفتاب اگر خواب کنند باکی نیست و در جائی دیگر از بستان فقیه ابو اللیث

آورده که مکروه است خواب کردن در اول روز و در میان مغربین و در ذیل مجمع البحار بر نهی از نوم اول النهار حدیث

اذا صلیتم الفجر فلا تناموا عن طلب ارزاقکم شاهد آورده و در مجمع البحار در ماده صبح گفته و فیه نهی عن الصبحة

وهی النوم اول النهار الی آخر ما قال و معروف آنست که اول النهار تا ربع النهار عرفا باشد که آنرا بفارسی

پیچاشت

چاشت گویند پس حد نوم سبب فقر از بدایت صبح صادق تا ربع نهار باشد پس این قول موافق

قول صاحب فتاوی معتبر نیست مگر چون مراد از اول النهار در اینجا اعنی در کلام فقیه ابی اللیث و در

کلام صاحب مجمع البحار ماقبل ارتفاع الشمس باشد والله اعلم و در عمدة الاسلام آورده که در حدیث است

نوم الصبحة تمنع الرزق و آن بعد نماز بامداد تا ارتفاع شمس است و آنرا عیلوله گویند هشتم نوم غرامت

اعنی سبب تاوان و هلاکی و قرض دار شدن و آن نوم در مسجدها غیر غریب را و غیر معتکف را نهم نوم ندامت

و آن در مجلس علم است دهم نوم راحت و آن نوم بیمار است یازدهم نوم عبادت و آن نوم عالم و نوم

صائم است نوم العالم عبادة و نوم الصائم عبادة در حدیث وارد است دوازدهم نوم کرامت و آن

نوم مصلی بلا اختیار است در سجده نماز در حدیث است چون مؤمن در سجده بخواب رود حق سبحانه و تعالی

بروی مباهات کند بفرشتگان که بنگرید بنده را که تنش در خدمت من است و جانش در حضرت من و این

دوازده انواع نوم در فتاوی برهنه مذکور است و نیز در فتاوی برهنه از بستان آورده که نوم بین

العشائین مکروه است و این جایی دیگر آورده است و این سیزدهم نوع شد و در قوت القلوب آورده

که بعضی مشائخ نشسته خواب کردن را مکروه پندارند و این چهاردهم نوع شد و این در باب سادس هم گذشت

و در عمدة الاسلام گفته که نوم بین ظهر و عصر سبب دیوانگی است و آنرا فیلوله بالفاء گویند پس در عمدة الاسلام

همین سه نوع مذکور است و بس قیلوله و عیلوله و فیلوله قیلوله در لغت خواب کردن در نیم روز و عیلوله

درویش شدن و فیلوله سست رای شدن و کم عقل شدن و در فتاوی برهنه نوم سبب جنون بعد العصر گفته

چنانچه گذشت و در عمدة الاسلام نوم سبب جنون بین ظهر و عصر گفته و آنرا فیلوله نام نهاده و مولانا شیخ نور الدین

قدس سره فرموده که ما را بسند صحیح رسیده است که امام المسلمین ابو حنیفه کوفی قدس سره احیانا بسبب مذاکره علم خواب

نیمروز نمی کردند و بعد از نماز ظهر خواب میکردند والله اعلم بالصواب و اوراد و ادعیه که عند النوم مقرر است در اوراد

مشائخ و کتب حدیث مذکور است آنجا باید دید فصل دوم در دعا و ترک آن و اشتغال بقراءة القرآن و الصلوة

علی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم بدل الدعاء بدانکه گروهی از مشائخ بر آنند که چون دعا رد القضا نیست

ترک آن بهتر است چه رضا بالقضاء مقصود است نزد آن و عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی

آله و صحبه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یزید فی العمر الا البر رواه الترمذی و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و ان الله عز و جل اذا احب قوما

ابتلاهم فمن رضی فله الرضا و من سخط فله السخط رواه الترمذی و ابن ماجه پس رضا بقضا بهتر است

از رد قضا بدعا و جماهیر العلماء بر آنند که دعا بهتر است مع رضاء بالقضاء و مع ذلک دعا از قضا است

نه خارج از قضا و در اوراد آنست که بزبان دعا کند و بحضور دل بالحاح هرچه خواهد بخواهد و رضا بقضا

باشد

دهد اگر دعائش مستجاب گردد یا مستجاب نگردد بقضاء راضی باشند پس اگر دعائش

مستجاب گردد ردّ قضاء نباید گفت چه در تقدیر ازلی چنین بود و در علم حق همچنین بود که

بر فلان بلا نازل خواهد کرد و او بعد نزول بلا یا قبل نزول بلا دعاء خواهد پس بسبب دعا

ردّ بلا شود پس بلا و ردّ آن و دعاء و استجابت آن همه مقضی بقضاء الله اند پس معنی

قوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء ای القضاء بالبلاء

والا قضاء عام ست و آن عبارتست از فعل مع زیادة احکام یعنی فعل الله تعالی و معلومست

که افعال اختیاریه بنده عند اهل سنت وجماعت بفعل الله ست و بنده کاسب ست و بسبب کسب بنده

فاعل مختار گویند حتی کفرهم مقضی بقضاء حق ست و رضاء حق دیگرست و قضاء حق دیگر

و رضاء حق بقضاء ویست و کفر مقضی ست نه قضاء و بکفر رضاء حق نیست قال الله تعالی

ولا یرضی لعباده الکفر و حکم عبارتست از خطاب تکوین و تقدیر و قدر عبارتست از اندازهٔ

هر موجود از حسن و قبح و نفع و ضرر و زمان وی و مکان وی و ما یترتب علیه من الثواب والعقاب

کذا فی شرح العقائد النسفیة و آن گروه می گویند که بلایا چون بقضاء و رضاء حق ست در ردّ

بلایا بدعا اگرچه بقضاست چنانچه شما میگوئید ولیکن در بلایا محض رضاء حق ست برخلاف رضاء نفس

و در رد بلایا اصل رضاء نفس است و رضاء حق بتعالی باشد نه باصالة و این بلاء و بلایای

محبت است ابتلاء للمحبین اشد البلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل الحدیث و بلایاء معصیت

دیگر است و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و اول نوع بمعصومان و اهل

اطاعت مخصوص است و نوع ثانی باهل معصیت مخصوص است اما مصایب معصومان از برائی رفع

درجات است و مصائب اهل اطاعت از برائی تطهیر از ذنوب و رفع درجات است و مصائب اهل

معصیت از برائی تخفیف است کما دل علیه حدیث الترمذی و ابن ماجة والدارمی کما سبق

فی بیان التوکل علی الله و این مقام ترک رضاء نفس الی رضاء حق مقام اهل تمکین و ثبات است

ایشان ببلایا و مصائب التذاذ یابند و کل مایفعله المحبوب محبوب بیت ارید وصاله و یرید هجری ؛؛

فاترک ما ارید لما یرید بیت گر تو خواهی بوصالم و ر تو خواهی بفراق ؛؛ فارغم من ز مراد م پس مرا

عشق بس است ؛؛ بیت مراد دلبرم گر در ازل هجران من باشد ؛؛ مراد من همان باشد چو از جانان من باشم ؛؛.

و این بیان بارها ذکر کرده شده است درین کتاب و جمهور میگویند که در دعاء چند فوائد عالیه دینیه است

که در ترک آن مع اکتفاء بر رضاء بقضاء حاصل نمیشود اما التذاذ ببلاء خلق نیکو است و آن بدعا منافات ندارد

چه اگر مراد شما بالتذاذ التذاذ نفس است پس آن غیر مسلم است چه نفس ببلاء لذت نگیرد و اگر مراد شما بالتذاذ

تسلیم و رضاء ست چنانچه شراب ادویهٔ تلخ برای شفاء پس آن مسلّم است و رضاء و تسلیم بدعا منافات

ندارد چنانچه گذشت ولیکن التذاذ بمعنی رضاء و تسلیم خلاف عرف ولغه است واگر گویند که محبت

همه بلایا بر محبت مرغوب طبع نفس میگردد چه از جانب محبوب است پس هر آئینه بوی التذاذ گیرد بیت

از محبت تلخها شیرین شود،، واز محبت مسها زرین شود،، پس این التذاذ منافی دعا میگردد

چه بزبان مقصود خود خواهد پس هرچه از حق سبحانه وتعالی بروی آید از ردّ وقبول آنرا قبول کند

وبوی التذاذ گیرد چه او حکیم مطلق است هرچه مطابق حکمت بود آنرا کند وفعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة

پس برضاء وبدعاء جامع فضیلتین باشد وجامع فضیلتین افضل باشد از صاحب فضیلت واحده

ودعاء خود عبادت است ودر دعا رضاء حق است ودر ترک دعاء غضب رب است پس در ترک آن

چگونه رضاء حق باشد ومع ذلک در وی امتثال امر الله است قال الله تعالی ادعونی استجب لکم وعن

النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم الدعاء هو العبادة ثم قرأ و

وقال ربکم ادعونی استجب لکم رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وبحسب قاعده

علم معانی در این حدیث افضلیت دعا است بر سائر عبادات وآنچه ضمیر مرفوع برای فصل مع تعریف خبر

فائده حصر میدهد چنانچه زید الشجاع القوم باشد پس گوئی زید هو الشجاع ای لا شجاعة لغیره واین وقتی است

که شجاعت غیر زید را نسبت بشجاعت زید در حیز اعتبار نیاری پس حاصل حدیث آنکه الدعاء افضل

العبادات وعن انس رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم الدعاء مخ العبادة

رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لیس شیء

اکرم علی الله من الدعاء رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی

مسعود قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم سلوا الله من فضله فان الله یحب ان یسأل

وافضل العبادة انتظار الفرج ای الاستدامة علی الدعاء وعدم الاستعجال فی الاجابة رواه الترمذی

وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من لم یسأل

الله یغضب علیه رواه الترمذی وچون قومی مستحق مهالک وسزاوار بلایا ومصائب شوند ودر میان آن قوم

مردی صالح بود پس بر آنها هر چه نازل شود از آفات وفتنات آن مرد صالح را نیز شامل گردد چون

آمر وناهی نباشد چنانچه در بیان امر ونهی گذشت مگر چون در پنج وقت نماز این دعا بخواند اللهم انی

اسألک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفر لی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم

فتوفنی غیر مفتون اللهم انی اسألک حبک وحب من یحبک وحب عمل یقربنی الی حبک واین دعا در مشکوة

در باب مساجد بروایت احمد وترمذی از معاذ بن جبل در حدیث قدسی وارد شده ودر روایت شرح سنة از

عبد الرحمن

عبد الرحمن بن عائشه نیز آمده ولیکن در الفاظ تفاوتست واین موزونند بجز دعا حاصل نمی شوند

وفی رسالة تلقب بمجمع البحارین مادة الدعاء ان اجماع الفقهاء والمحدثین وجماهیر العلماء من

الطوائف کلها سلفا وخلفا ومشاهیر الفضلاء فی الاعصار فی القری والامصار من اهل الفتوی

علی ان الدعاء مستحب وهو المذهب المختار وذهب طائفة من الزهاد واهل المعارف الی ان ترک

الدعاء افضل است استسلاما للقضاء انتهی وشیخ عبد الحق در شرح مشکوة درین مقام را مروشن نوشته است

بعد ازان گفته که درین مبحث رساله سلیقة المقبا ببسط تمام حاوی وشامل واقع شده است فلینظر

تتمه دیگر بدانکه هر گه حالات اجابت دعاء واماکن آن واوقات آن حرید باحاطه تمام وبسط کلام

گو که کتاب حصن حصین وشروحش مطالعه کنند که درین باب آن کتاب جامع ومحیط وارد شده است

دیگر بدانکه آداب ولوازم آن بسیار است اندکی در بیان می آید از الجمله یکی آنکه باید که دعاء

بلسان عربی خوانند اگرچه خود عجمی بود ولسان عرب نمیدانند که آن لسان نزد خدا تعالی محبوب تر است

لهذا اشرف الخلائق را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بآن لسان ناطق گردانیده واهل جنت

را بآن لسان گویا نموده وملائکه را بهمان لسان آموزانیده ولیکن بشرط آنکه اینقدر معنی دانند که درینا

دعاء اینچنین مقصود است اگرچه معنی الفاظ ندانند مثلا اجمالا دانند در ربنا آتنا فی الدنیا حسنة د

في الآخرة حسنة وقنا عذاب النار سؤال خوبي هر دو جهانست ومعنى الفاظ تفصيلاً مي دانند و ديگر

شرط آنكه الفاظ بجنب وسع خود صحيح خوانند وفي كتاب الصلوة من الفن الثاني من شرح الأشباه

والنظائر للعلامة الحموي ناقلاً عن الولوالجية أن الدعاء بالعربية أقرب للإجابة لأن الله تعالى

لا يحب غير العربية انتهى والحكم مخصوص باين امت مرحومه است بخلاف سائر امم دوم آنكه در بدايت

هر دعاء لفظ اللهم گويد و در تفسير حسيني تحت قوله تعالى قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة

من السماء گفته كه ابو رجاء عطاردي قدس سره فرموده كه هفتاد و نام از نامهاء الهي در ميم اللهم تعبيه است

و از نضر بن شميل نقل مي كنند هر كه اللهم گويد او گويا حق سبحانه وتعالى را بهمه نامها خوانده باشد سيوم آنكه

دعاء بكلمات جامعه بخوانند وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

يستحب الجوامع من الدعاء ويدع ما سوى ذلك رواه ابو داود چهارم آنكه دعاء بحضور دل بخوانند والا

دعائش مستجاب نگردد وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ادعوا الله وانتم

موقنون بالإجابة واعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من قلب غافل لاه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب

پنجم بدانكه عبارت دعاء كه شعر و يا سجع بود از آن احتراز كند چه شعر و سجع در دعاء نمي بايد و مراد از سجع اينجا

كلام مقفاست بقافيه تامه مثل قافيه شعر چه در آن تكلف لفظي است و آن در دعاء نمي بايد چه دعا بعجز والحاح

مي بايد

ی باید و نیز داب مدّاحین سائلین در جاهلیت بود قال فی باب العلم عن عکرمة ان ابن عباسؓ قال انظر

السجع من الدعاء فاجتنبه فانی اعهدت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم واصحابه لا یفعلون

ذلک رواه البخاری وہذا آخر الحدیث وتمامه من اوله فی باب العلم من المشکوة قوله انظر صیغه امر ست

از نظرة بفتح نون وکذا در بعض نسخ ہا نیز وانجا ترک مراد ست ای اترک السجع الکائن من الدعاء لانه ینافی

الخشوع والتضرع حاصل کلام آنکه اگر کلام دعاء مسجّع ومقفّا بود و داعی را ہیچ قصد سجع در دعا آن نبود

و در ایراد سجع ہیچ لحاظ نمیکند ہیچ باک نیست وممنوع ایراد سجع بقصد تسجیع در دعا ست وحکم شعر

ہمچنین ست وآنچه در ادعیه ماثوره کلام مسجّع ومقفّا وارد شده ست و در بعضی مواضع موزون

ومقفا نیز وارد شده ست آن اتفاقی ست بغیر قصد وتکلف کذا قال الشارح ششم آنکه وقت

دعا روی بسوی آسمان نکند چه آن منهی ست وعن ابی ہریرة رضؓ قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم لینتہین اقوام عن رفعهم ابصارہم عند الدعاء فی الصلوة الی السماء او لتخطفن

ابصارہم رواه مسلم وخارج الصلوة نیز ممنوع ست صرح به العلماء ولیکن در فتاوی برہنه گفته که خارج نماز

روا ست ہفتم آنکه چون امام بود نفس خود را بدعاء مخصوص نگرداند نه در دعاء که اندرون قعده نماز خوانند

ونه در دعاء که عقیب نماز بعد از سلام نماز بخوانند بلکه بجای اغفرلی وارحمنی وامثال ذلک اغفرلنا وارحمنا

دعا فنا گوید و امام را درین هر دو جا تخصیص نفس خود بدعا ممنوع است وعن ثوبان قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ثلاث لا یحل لاحد ان یفعلهن لا یؤمن رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء
دونهم فان فعل ذلک فقد خانهم ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن فان فعل فقد خانهم ولا یصلی وهو حقن
ای حابس بول حتی یتخفف رواه ابوداود وروی الترمذی نحوه هشتم آنکه چون امام بنود بدایت در دعا
از خود کنند یعنی برای نفس خود دعا کند بعد ازان برای والدین بعد ازان برای جمیع المؤمنین والمؤمنات
وعن ابی بن کعب رضی قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح نهم آنکه در اول و آخر دعا درود بخوانند وفی الحصن الحصین
بعلامة المعجم الاوسط للطبرانی قال علی کرم الله وجهه کل دعاء محجوب حتی یصلی علی محمد صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وصحبه وسلم وعن عمر ابن الخطاب رضی قال ان الدعاء موقوف بین السماء والارض لا یصعد منه شیء حتی
یصلی علی نبیک واین اخیر در مشکوة نیز وارد است بروایت الترمذی ونیز در حصن حصین آورده که شیخ
سلیمان دارانی قدس سره فرموده که آغاز دعا به درود کن وختم آن هم به درود کن ودرمیان هر چه حاجتی بخواه
حق سبحانه قبول کند آنچه درمیان هر دو درود است بطفیل آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم دهم آنکه
دعا را بوسیله خواهد چنانچه بوسیله اعمال حسنه و وسیله انبیاء و اولیاء قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا

اتقوا الله

اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة پس خواه بلفظ وسیله خواهد چنانچه گوید اللهم انی اتوسل الیک بمحمد او بکتابک
او باسمائک الحسنی ویا بوسیله محمد وآله گوید ویا لفظ حرمة گوید اما لفظ اسالک بحق فلان اگر از
حق بمعنی حرمة خواهد جائز نیست علی ما صرح به فی الفتاوی البزازیة ناقلا عن شرح الحصن الحصین وهکذا
سمعنا عن الاستاذین اما اگر از لفظ حق لازم خواهد آن جائز نیست چه بر حق سبحانه وتعالی برای
کسی هیچ چیز لازم نیست بلکه هر چه می کند از انعام بمحض فضل خود می کند ویا باء استعانت بر وسیله
داخل کند چون اسالک بفلان اما اسالک بمقاعد العز من عرشک مختلف فیه است چنانچه در
فصل صلوات نوافل گذشت وسائر آداب دعاء در کتب مشائخ مشهور است چون احتراز از شبهات واخلاص
در عمل وتقدیم عمل صالح وذکر عمل صالح عند الشدة وپاکی تن وجامه وجای واستقبال قبله ونشستن بر
زانو ورفع یدین تا بسینه یا تا بدوش وبسط الکفین ومسح الوجه بهما بعد الفراغ وتا مین سامعین
واخفاء آواز در دعاء وغیر ذلک من تثلیث الدعاء ورعایة اوقات الاجابة واماکنها وغیره
دیگر بدانکه چون بعوض دعاء بصلوة علی النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم مشغول گردد حق سبحانه
وتعالی او را بهتر دهد از آنکه بدعاء دهد وعن ابی بن کعب قال قلت یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک
فکم اجعل لک من صلوتی فقال ما شئت فقلت الربع قال ما شئت فان زدت فهو خیر لک قلت النصف

قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت الثلثين قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت اجعل

لك صلوتي كلها قال اذا يكفي همك ويكفر لك ذنبك رواه الترمذي و مشهور است كه صلاة در

حقيقت لغويه بمعني دعا است و در حقيقة شرعيه بمعني اركان مخصوصه است چون قيام و ركوع و سجود و قعود

پس از ان از حقيقة شرعيه بمعني انعطاف بروجه ترحم كانعطاف العائد على المريض والمرءة على ولدها منقول

گشت پس از ان بمعني دعاء منقول گشت پس بمعني دعا مجاز است از استعاره كذا في شرح الاشباه و

النظائر للعلامة الحموي ناقلا عن الكشاف من تفسير قوله تعالى هو الذي يصلي عليكم وملائكته بعد از ان از

N.B

فائق كلامي ذكر كرده كه دلالت دارد بر خلاف آن ديگر بدانكه صلوة اسم است از صلى تصلية و تصلية

مصدر است مثل زكوة كه اسم است از زكى تزكية و هر دو لفظ در اصل بفتحات بودند پس واو هر دو بالف بدل شد

وليكن در قرآن مجيد ملفوظ بالف است و مكتوب بواو پس تصلية بمعني نماز كردن و درود گفتن و راست

كردن چوب را بآتش كذا في الصراح و ازين هر سه مصدر اسم صلوة آمده اما صلوة بمعني نماز و درود

مشهور است و بمعني هيئت راست كردن چوب بآتش در شرح اشباه و نظائر آورده و نيز گفته كه صلى صلوة

در درود و نماز مستعمل است و صلى تصلية نيامده عند اكثر اهل لغت اما عند البعض آمده است و قياس نيز

همچنين است و اين حاصل كلام اوست و نيز گفته كه تصلية بمعني تعذيب بنار آمده اما صلوة بمعني دعا و در

ذلك

بمعنی انعطاف یعنی بمعنی رحمت معلوم نشده ست که مصدر این هر دو تصلیة آمده ست یا نه اکنون بدانکه صلوة

الله علی النبی وصلوة الملائکة علی النبی وصلوة المؤمنین علیه چه معنی دارد درین اختلاف بسیارست از انجمله قول

صحیح آنست که الصلوة من الله بمعنی تنزیل الرحمة المخصوصة بالمعصومین من الملائکة والانبیاء اللائقة بشانهم

التی لاتشتمل علی غیرهم الا بطریق التبع والصلوة من المخلوق طلب تنزیل تلک الرحمة من الله پس معنی قوله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم من صلی علی عشرا صلی الله تعالی علیه مائة ای من طلب وسال من الله تنزیل تلک الرحمة علی عشرا

بان قال اللهم صل علی محمد انزل الله علیه نصیبا من تلک الرحمة المخصوصة بالانبیاء مائة مرة بحرمة تلک الصلوة وقوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه ای اطلبوا واسئلوا تنزیل تلک الرحمة العالیة من الله علیه بان تقولوا اللهم صل

علی محمد ومن آثر تلک الرحمة العالیة المسئولة فی الصلوة علیه فی الدنیا تعظیمه فی الدنیا باعلاء ذکره واظهار دینه وابقاء

شریعته وفی الآخرة باعطاء جزیل درجاته وتشفیعه وتفضیله بالمقام المحمود والحوض المورود واین لفظ در شرع مخصوص ست

بانبیاء علیهم السلام وبر غیر انبیاء دعاء بنزول رحمة باین لفظ خوانده نمی شود مگر بطریق تبع چون اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد

وازواجه واصحابه وآنچه میگویند که صلوة من الله رحمتست واز ملائکه استغفارست واز مؤمنین دعاء ست باطل ست

بسه وجوه یکی آنکه سوال برحمت برائی هر مؤمن جائز ست بخلاف صلوة که مخصوص ست بانبیاء چون اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد

کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم دوم در حق هر مؤمن رحمة الله علیه گفتن جائزست وصلوة الله علیه گفتن جائز نیست

و دیگر آنکه عطف رحمة بر صلوة آمده و آن مقتضی مغایرة است قال الله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و

ثالث آنکه رحمت عام است قال الله تعالی وسعت کل شیء رحمةً وعلما وقال ایضا ورحمتی وسعت کل شیء و صلوة

مخصوص است ببعض عباد خواص چون انبیاء و صلوة آمده بمعنی دعاء و استغفار و رحمت در لغت آمده است چنانچه در قاموس است

الصلوة الدعاء والرحمة والاستغفار وحسن الثناء ولیکن تعدیه استغفار و دعاء بلام باشد استغفر الله لی ذنبکم وادعو الله

لی ولکم و تعدیه صلوة بعلی باشد نه بلام و دعا متعدی بعلی چون دعوت علیه بمعنی سوال شر و ابلاک است که آن از ابعاد یک

دعا بد گویند و دیگر آنکه در دعاء سه چیز شرط است داعی و مدعو و مدعو له چون دعوت الله له او لی وجایز نیست

که گفته شود صلیت الله لک او له و دیگر آنکه برای خیر و شر می آید و صلوة نمی آید مگر برای خیر و این همه وجوه ابطال

قول آنانکه صلوة بر انبیاء بمعنی دعاء و یا بمعنی رحمة گویند ذکر کرده است آنها را علامه حموی در شرح اشباه و نظائر از کتاب

بدائع الفوائد لابن القیم پس ازینجا قول آنانکه صلوة بمعنی استغفار گویند هم باطل گشت و نیز این وجوه ابطال

در عمدة الخلیل من مواهب الجلیل لاستاذی میرزا محمد الخلیل ادام الله فیوضه علی الطالبین روشن تر نوشته است

و آنچه قول اول را صحیح گفته شد سهمان همچنین سماع است از استاذی مولانا نور الدین محمد قدس سره چه رحمت را درجات

غیر متناهیه است که جز خداوند تعالی بران وقوف ندارد و بعضی درجات آن کافر ازان شامل است و بعضی درجات

آن مخصوص است باخص خواص عباد الله تعالی و لفظ صلوة از برای معنی تنزیل آن درجات عالیه مخصوصه و دعا تنزیل آن

موقوف است

موضوعست وتنزیل من الله ست ودعاء بتنزیل من العبد وواضع آن شارعست وعدم سماع آن از
لغت وعرف دران قادح نمي گردد چه اہل لغت وعرف برجمیع دقائق شرع وغوامض آن واقف نگشته اند
لہذا صاحب تحقیق شرح حسامي گفته المراد ههنا بالصلوة الدعا بالرحمة الا ان الرسل اختصوا بالدعا
بهذا اللفظ للتعظیم ولما ضمن الدعاء معنی النزول ذکرت معه کلمة علی الی آخره پس مرادش آنکه
رحمت عامست ودعاء برحمت مر ہر مؤمن راجائزست ولیکن دعاء برحمت باین لفظ مخصوص ست برسل
واین تخصیص لفظیست نه معنوي چنانچه لفظ جل جلاله وعزوجل مخصوص شده ست بتعظیم الله تعالی
والثناء علیه پس گفته نشود محمد جل جلاله اگرچه معنی درست مي گردد وهمچنین لفظ صلوة مخصوص گشت واین
تخصیص برائے تعظیم رسل ست ودر قول سابق تخصیص لفظي ومعنوي ہردو مذکورست شاید که صاحب
تحقیق معنی شرعي این لفظ معلوم نکرده ست دیگر بدانکه افراد الصلوة علیه وافراد السلام علیه مکروه ست
پس ہردو راجمع میباید کرد صرح به النووي واما تاویل بعض احادیث که دران ذکر صلوة بدون سلام
آمده آنست که صلوة وسلام مانند شیئ واحدست پس بذکر جزء شیئ اکتفا آمده ومراد کل ست چنانچه
آمده من قرء قل هو الله احد والمراد تمام السورة وبعض علماء افراد الصلوة وافراد السلام برغیر پیغمبر یا از انبیا
جائز دارند وجمهور علماء برانند که صلوة بر معصوبان آمده ست اعني بر انبیاء وملائکه وبرغیر معصومین جائز نیست

وقیل مکروہست بکراہۃ تنزیہ مگر بطریق تبع واینست مذہب ابی حنیفہ و مالک و شافعی وسائر جماہیر العلماء

چه صلاة شعار معصومین ست و مخصوص است بایشان و دلیل ایشان عدم ورود شرع ست بصلاة بر غیر انبیاء و

وملائکه بطریق استقلال بخلاف سلام پس هر مؤمن را السلام علیک گفتن مشروع گشت نه الصلوة علیک

اما چون در حق ائمه ماضیه از اهل بیت علیه السلام گفتن شعار روافض شده ست پس در طریقت اهل سنت

مردود شده که عند ذکر بزرگی از انبیاء امت علیه السلام نمی گویند اگرچه عند ملاقات السلام علیک می گویند و اجماع امت

بر آنست که صلاة بر ملائکه باستقلال جائز ست صرح به فی مجمع البحار اکنون بدانکه امام احمد بن حنبل و جماعت دیگر

از علماء بر هر مؤمن صلوة باستقلال جائز گویند لقوله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة وقوله خذ

من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ولحدیث عبد الله بن ابی اوفی قال کان رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال اللهم صل علیهم فاتاه ابی بصدقة فقال اللهم صل علی

آل ابی اوفی اخرجه الشیخان وغیرهما وعند جمهور این نصوص را تاویل ست که صلاة درین نصوص بمعنی رحمت ست

صل یعنی ارحم واین تاویل در حدیث درست می گردد نه در هر دو آیة چنانچه ظاهر ست اکنون بدانکه چون صلوة

بر نبی ما گویند لفظ آل هم تابع سازند ولیکن عند اهل سنت وجماعت حرف علی بر آل داخل کنند وعند شیعه حرف علی

داخل نسازند و دلیل اهل سنت وجماعت ظواهر احادیث ست که در انها صیغ صلوة بلفظ وعلی آل محمد وارد ست

ایشو

و شیعه گویند که فصل کردن میان محمد و آل وی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم بعلی مکروه ست

لقوله صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی و فی روایة

فقد جفانی و این حدیث عند اهل سنت و جماعت ثابت نشده ست و در ترک ذکر آل عند صلوة علیه

وعید وارد ست قال علیه و علی آله الصلوة والسلام لا تصلوا علی الصلوة البتراء قالوا و ما الصلوة

البتراء قال ان تقولوا اللهم صل علی محمد ثم تسکتوا بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کذا فی

الصواعق المحرقة و بتیراء تصغیر تبراء هی مؤنث ابتر و در کدام مقام ترک صلوة قبیح ست یکی عند ذکر اسم

النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و هر بار که نام پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم بشنود

درود گوید و درود گفتن بروی واجب گردد و این ست مذهب طحاوی و قاضی تاج الدین و هو الصحیح و

کرخی گوید که در عمر یکبار واجب ست و احادیث در وعید تارک صلوة عند ذکر اسمه وارد ست و در مدارک

در سورهٔ احزاب طحاوی را بجای کرخی و کرخی را بجاء طحاوی ذکر کرده ست و آن سهو و خطاست چه بسیار کتب

چون غنیة المتملی و هدایه و غیرها بران گواهی میدهند و دیگر نزد کتابت اسم شریف وی درود شریف

بنویسد قاله کذا فی الصواعق و کذا فی غایة المرام و درین دو کتاب دو حدیث منافی آمده بر این مقصود

و سیوم در خطب و دیباچهاء کتب بعد از تسمیه و حمد لقوله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم کل کلام لا یبدأ فیه

بالصلوة علي فهو محروق من كل بركة رواه ابو موسى المديني والمحق المحو وفي المواهب روي ابن جرير من حديث

ابن ابي سعيد ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال اتاني جبرئيل فقال يا محمد ان ربي وربك يقول

اتدري كيف رفعت ذكرك قلت الله اعلم قال اذا ذكرتُ ذُكرتَ معي ذكره الطبري وصححه ابن حبان وكذا في الشفا

واين همه كلام در عمدة الخليل بتفصيل تمام وارد است واندكي ازان در ذكر آمده است وچون تعريف صلوة معلوم كردي كه

آن من الله تنزيل الرحمة المخصوصة بالمعصومين است ومن العبد سوال تنزيل ملك الرحمة من الله وتنزيل ونزول آن

بحسب شرف هريك مي باشد پس در تشبيه صلوة بر آنحضرت بصلوة بر ابراهيم عليهما الصلوة والسلام تفضيل ابراهيم لازم

نمي آيد چه رحمت مخصوصه را درجات است وآن حضرت جامع جميع درجات اند بخلاف ديگران واين تشبيه از قبيل تشبيه متاخر

الحصول است بسابق الحصول در ذات حصول اگرچه متاخر الحصول زياده واقوي باشد پس اللهم صل على محمد كما صليت

على ابراهيم معناه صل على محمد بحسب شرفه كما صليت على ابراهيم بحسب شرفه اگرچه لفظ بحسب شرفه مذكور نيست وليكن فضل

شرف آنحضرت بر ابراهيم عليه السلام مقطوع به است مثلا حق زيد صد درم باشد واو همه حق استيفا نموده وحق عمرو هزار

درم است واو هم حق خود استيفاء نموده است پس گفته شود مر كسي را كه حق هر دو بر وي بوده است اعط حق عمرو كما اعطيت حق

زيد پس اينجا نه زيادتي حق زيد لازم مي آيد ونه مساوات حقين پس تفضيل مشبه به بر مشبه لازم نمي آيد وفضائل

صلوة در كتب حديث مشهور است آنجا بايد ديد ديگر بدانكه هركرا صلوة بر نبي يا ذكر الله تعالى يا تلاوت قرآن از دعا

باز دارد او را حق سبحانه وتعالی بهتر دهد از آنچه داعی را دهد و ذکر صلوة بالا گذشت اما ذکر الله

فقد قال الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة فی الحدیث من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین

وفی الحدیث من کان لله کان الله له انتهی وفی التنبیه للفقیه السمرقندی قال کعب الاحبار انا نجد من کتب الله

المنزلة علی انبیاءه ان الله یقول من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و همین حدیث را

محمد غزالی در تفسیر سورت یوسف آورده باین لفظ قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم حاکیا عن الله

تبارک وتعالی من شغله ذکری الحدیث واما تلاوة القرآن فعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم یقول الرب تبارک وتعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین وفضل

کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه رواه الترمذی والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی

هذا حدیث حسن غریب و درین حدیث ترقیست چه در حدیث عن ذکری ومسئلتی دو چیز ذکر است و مراد از ذکر اینجا

غیر قرآنست اگرچه ذکر از اسمای قرآنست یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و چون قاری را افضل ما اعطی السائلین

ذاکرین را نیز شامل ست چه ایشان را هم افضل داده می شود پس قوله اعطیته افضل ما اعطی السائلین

کفایت نمیکند از قوله اعطیته افضل ما اعطی الذاکرین واز این حدیث معلوم شد آنچه در بعض رسائل واهیه

در مصنفات کاذبه وارد شده هر که انکار کند یا این دعا بخواند یا این نقش بیند او را ثواب چندین پیغامبر باشد

یا او را ثواب حج و عمره باشد و یا او را ثواب ختم قرآن باشد و اینهمه افتراء محض و کذب بحت صریح به المداومت خواندن چه هیچ کلام
بمثابه کلام الله نمی رسد و هیچکس غیر نبی بمرتبه نبی نمی رسد و آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هرگز نقش
ننوشته بودند و هرگز بنقشش امر نکرده اند و هرگز ثواب رویت نقشش بیان نکرده اند پس اینهمه افتراء محض است بر آن
حضرت و ثواب حج و عمره در چند اعمال صالحه در احادیث آمده و باقی همه افتراء است و این بیان در فصل چهارم از
از باب دوم بوضوح نوشته شده است والله اعلم بالصواب فصل سیوم در تزویج و تجرید بدانکه بعضی زهاد و فقراء تجرید
بر تزویج تفضیل میدهند و گویند که در تزویج کثرت اشتغال بخلق باشد و در تجرید کثرت اشتغال بطاعت خالق پس آنها
تجرید بهتر باشد و اقوی دلیل ایشان حدیث ابی امامه است که روایت کرده است آنرا احمد و ترمذی و ابن ماجه و
آن حدیث بتمامه و شرحه در فصل تعریف ولایت و ولی مذکور گشت و اولش اینست إِنَّ أَغْبَطَ أَوْلِيَائِي عِنْدِي لَمُؤْمِنٌ
خفیف الحاذ الحدیث و حاذ بحاء مهمله و ذال معجمه ظهر انسان یعنی پشت آدمی در اردست و الف او بدل است از واو
در قوله خفیف الحاذ ای خفیف الظهر والمراد منه هنا قلیل المال والعیال کذا فی شرح المشکوة للشیخ عبد الحق ناقلا عن القاموس
و فی مجمع البحار خفیف الحاذ من لیس عیال و لا کثرة شغل و فی الفتاوی البرهنه فی الحدیث خیارکم بعد المائتین خفیف
الحاذ ای قلیل الاهل والولد انتهی و فی کشف المحجوب فی الحدیث خیر الناس فی آخر الزمان خفیف الحاذ قیل یا رسول الله
من خفیف الحاذ قال الذی لا اهل له و لا ولد له انتهی و حدیث طویل که شیخ ابو طالب مکی در قوت القلوب از عوارف
آورده است

آورده است اورش اینست وعن ابن عباس رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

لیاتین علی الناس زمان لایسلم لذی دین دینه الا من یفر بدینه من قریة الی قریة ومن شاهق الی شاهق و

من حجر الی حجر کالثعلب الذی یروغ قالوا ومتی ذلک الزمان یا رسول الله قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله

فاذا کان ذلک الزمان حلت العزوبة الحدیث واین حدیث مع شرحه در بیان عزلت گذشت پس می گویند

که این آن زمانست پس عزوبة حلال گشت وعزوبة بی جفت ماندن ونکاح ناکردن رجل عزب بفتحتین مرد

مرد بی زن وامرءة عزبة زن بی شوی ونیز در نکاح کثرة حقوق الناس لازم میگردد حقوق زن وحقوق فرزند چون

نفقه وکسوت که حساب آن بروی باشد تا اگر از وجه حرام ایشانرا رساند وبال حرمت همه بروی باشد و در حق ایشان

حلال است چنانچه در فصل اکل حلال گذشت واگر بر یکی از ایشان تعدی کند وحق وی ضائع کند ظالم وعاصی گردد

واگر از برای اشتغال حقوق ایشان حقی از حقوق الله ضائع کند هم عاصی گردد پس بهتر است که ترک نکاح کند ونیز

بروی لازم میگردد که ایشانرا علم آموزاند واز منکر نهی کند وبمعروف امر کند والا عاصی گردد قال الله تعالی یا ایها

الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا قال مقاتل بن سلیمان قدس سره قوا انفسکم من النار بامتثال اوامر الله واجتناب

النواهی وقوا اهلیکم من النار بتعلیمکم ایاهم علم الدین وعن عبد الله بن عمر رضه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم الا کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته فالامام الذی علی الناس راع وهو مسئول عن رعیته والرجل راع علی اهل بیته

فصل علی حدة
[illegible]

وهو مسئول عن رعيته والمرأة راعية على بيت زوجها وولده وهي مسئولة عنهم وعبد الرجل راع على مال سيده وهو مسئول عنه الا

فکلکم راع وکلکم مسئول عن رعيته متفق عليه پس ترک نکاح بهتر است و نیز بسبب یک زن شش مرد را بدوزخ برند یکی پدر دوم برادر

سیوم شوهر که چون حق سبحانه وتعالی آن زن را گوید که چرا نافرمانی من کردی زن گوید که یارب نمی دانستم که نافرمانی تو چیست

و فرمانبرداری تو چیست پس آن شش مرد را حاضر گردانیده شود و پرسیده شود که سوای شما این زن هیچکس محرم نبوده چرا

در تعلیم دین اسلام تقصیر کردید پس در جواب مبهوت شوند و بدوزخ برده شوند و مفهوم از آن در خبر است و هیچ مقصود نیست

در نکاح مگر قضاء شهوة و فرزند نافع نباشد مگر چون صالح باشد و صلاحیت درین زمان نادرست و بعد از اکثر علماء فتوی میدهند

بر جواز عزل از حرائر بی اجازة ایشان درین زمان و در فتاوی برهنه نیز عزل از حره مباح گفته درین زمان و این بوجه آفته

از زیاده است که تجرید را بر تزویج تفضیل دهند و جماهیر علماء از هر طائفه بر آنند که تزویج بهتر است در هر زمان چه تجرید در عزوبة عظیم

آفات دین است مرکسی را که باه دارد و در عمر آفات شهوت دارد و شیطان راهزن باقیست اگر دیگر نتوانند باری بنظرها را

گمراه گردانند و آنچه از آفات تزویج ذکر کرده پیش این آفت عظیم هیچ نیست پس تزویج از تجرید بهتر است و درین مقدمه شواهد است

قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم الآیة وقال تعالی وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن الآیة وغض الابصار

و تسکین شهوة بدست آید و آن بنکاح حاصل شود کما ورد فی حدیث الصحیحین یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءة فلیتزوج

فانه اغض للبصر واحصن للفرج وغض بصر بسیار اجر دارد وعن ابی امامة رفعه عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال ما من

۲

مسلم ينظر الى محاسن امرءة اول مرة ثم يغض بصره الا احدث الله له عبادة يجد حلاوتها رواه احمد و محاسن جمع حسن بر خلاف

قياس چون مساوي جمع سوء و وجدان حلاوت عبادة حق اعظم شرط ولايت ست و كرامت بيقين كه بدان ولايت ولي

شناخته شود همين ست و بس چنانچه در محلش گذشت و هيچ چيز مضر تر مردان را از زنان نباشد و دفع آن جز بنكاح

صورت نه بندد و عن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما تركت بعدي فتنة اضر على الرجال

من النساء متفق عليه و عن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان المرءة تقبل في صورة شيطان

وتدبر في صورة شيطان الحديث رواه مسلم و عن حذيفة رض قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في خطبة

الخمر جماع الاثم والنساء حبائل الشيطان وحب الدنيا راس كل خطيئة وقال سمعته يقول اخروا النساء اي في الصفوف حيث

اخرهن الله رواه رزين و جماع الاثم بكسر الجيم اي مجمع الاثم و موطنه و حبائل جمع حبالة بكسر حاء مهمله آله شكار چون شبكه

و دانه كه بران اندر زنند و بدان شكار گيرند و نيز همه اقسام دام ها و صيد را حبائل گويند و حابل دام گسترنده اكنون بيان

كفاره نظاره هم شنو در فتاوى برهنه گفته في الحديث من نظر الى محاسن اجنبية عن شهوة صبت في عينيه الآنك يوم القيمة

و آنك بضم نون نوعيست از رصاص كبود كه آنرا بفارسي سرب گويند و بندقه تفنگ ازو سازند و يقال النظر الى الاجنبية

عمدا بلا حاجة سهم مسموم من سهام ابليس لتقتل الناظر من اصابه ذلك لم يبر ابدا ابدا و يهلك و عن الحسن مرسلا

قال بلغني ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لعن الله الناظر و المنظور اليه اي الراضي

بالنظر الیہ رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن ابی ہریرۃ رضؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم

ان اللہ تعالیٰ کتب علی ابن آدم حظہ من الزنا ادرک ذلک لا محالۃ فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق

والنفس تمنی وتشتہی والفرج یصدق ذلک ویکذبہ متفق علیہ وآنچہ بیان در ذکر عشق مجازی ہم گذشت و

خلاصی ازین آفت عظمیٰ بجز نکاح نباشد چہ زن پناہ مردست ومرد پناہ زن قال اللہ تعالیٰ ہن لباس لکم

وانتم لباس لہن وعن انس رضؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم اذا تزوج العبد

فقد استکمل نصف الدین فلیتق اللہ فی النصف الباقی رواہ البیہقی فی شعب الایمان ودیگر بدانکہ

امرأۃ صالحہ نعمت عظمیٰ ست وعن ابی امامۃ رضؓ عن النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم قال ما

استفاد المؤمن بعد تقوی اللہ خیرا لہ من زوجۃ صالحۃ الحدیث رواہ ابن ماجۃ واقوی برہان افضلیت

تزویج آنست کہ جواز کمیت تعددش در نکاح بحسب شرف رجل ست پس چون انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام

اشرف الخلائق بودند در حق ایشان کثرۃ تعدد النساء بنکاح بغیر نہایۃ معلوم حلال شد قال اللہ تعالیٰ ما

کان علی النبی من حرج فیما فرض اللہ لہ سنۃ اللہ فی الذین خلوا من قبل و در حق احرار غیر انبیاء بر چہار

اختصار شد قال اللہ تعالیٰ فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث وربٰع و در حق عبید بر دو اختصار

آمدہ پس معلوم شد کہ تزویج بسیار شرف دارد واگر تجرید را شرف بودی جواز تعددش برعکس بودی یعنی انبیاء را

جهان

جائز نبودی نکرد وزن وعبد را بسیار زنشا در نکاح جائز بودی و مستلزم اشرف وافضل خود
اشرف وافضل است دیگر آنکه همه انبیاء بر تزویج مدح وثنا گفته اند حتی عیسی ابن مریم ویحیی ابن
زکریا صلوات الله وسلامه علیهم بر نکاح مدح میکردند ومردمان را بر وی ترغیب می دادند اما خود
مجرد ماندند از برائے مصلحتی که بوحی آسمانی معلوم کردند کذا فی اسرار النکاح وعن انس رض
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله وصحبه وسلم حُبِّبَ اِلَیَّ الطِّیْبُ والنساء وجُعِلَتْ
قرة عینی فی الصلوة رواه احمد والنسائی وکذا ابن جوزی وزاد بعد نور حبب الی من الدنیا
وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یعجبه من الدنیا ثلثة
الطعام والنساء والطیب فاصاب اثنین ولم یصب واحدا اصاب النساء والطیب ولم یصب الطعام
رواه احمد دیگر بدانکه تزویج سبب اولاد است وکثرة اولاد مومن سبب تکثیر امت مرحومه است که بکثرة
امت خود آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تفاخر فرماید بر سائر امم پس بهر چه فخر آن حضرت
حاصل شود آن افضل واولی باشد وعن معقل بن یسار رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وصحبه وسلم تزوجوا الولود الودود فانی مکاثر بکم الامم رواه ابو داود والنسائی ودود بفارسی دوست
یستوی فیه المذکر والمؤنث اعنی نکاح کنید زن دوست دارنده را که آن سبب کثرة اولاد خیر است بعد

بقال کل کلو د و لتود پس من بکثرة شما مباہات خواہم کرد با مم سابقہ و فی کشف المحجوب

قال النبي صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا فاني اباہي بکم

الامم یوم القیمة ولو بالسقط و دیگر فائدہ اخروی در اولاد اینست کہ آنانکہ پیش از

بلوغ بمیرند ابوین را شفاعت کنند وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ

وعلی آلہ وصحبہ وسلم ما من مسلمین یتوفی لہما ثلثة الا ادخلہما اللہ الجنة بفضلہ ورحمتہ ایاہما

فقالوا یا رسول اللہ او اثنان قال او اثنان قالوا او واحد قال او واحد ثم قال والذي

نفسي بیدہ ان السقط لیجر امہ الی الجنة اذا احتسبتہ رواہ احمد و رواہ ابن ماجة من قولہ

والذي نفسي بیدہ وعن علي رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ان

السقط لیراغم ربہ اذا ادخل ابویہ النار فیقال ایہا السقط المراغم ربہ ادخل ابویک

الجنة فیجرہما بسررہ حتی یدخلہما الجنة رواہ ابن ماجة وسرر بفتحتین آنچہ از ناف مولود

بریدہ شود وعن ابي ہریرة رض قال سمعتہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم قال صغارہم

اي صغار الموتا دعامیص الجنة یلقی احدہم اباہ فیاخذ بناحیة ثوبہ فلا یفارقہ حتی یدخلہ

الجنة رواہ مسلم واحمد واللفظ لہ واین آخر حدیث ست واحادیث درین باب دیگر ہم وارد شدہ اند

دعامیص

ودعامیص جمع دعموص ست بضم دال ومیم ودال وعین هردو مهمله است وضاد معجمه ست

ولیکن در قراح منتخب صراح بصاد مهمله آورده وآن کرمیست آبی که در آب می ماند و

هر ساعت غوطه میزند وبرمی آید لهذا آنرا بفارسی کفکر وکفچلیک گویند ودر فرهنگ رشیدی

گفته که آن جانوریست آبی سیاه سرش چون سر کفچه ست ودنباله اش مانند دنباله کفچه باشد

وحاصل آنکه خردکان مردگان مؤمنان سیاحین اند در بهشت واولاد کبار صلحی ابوین را

نافع اند هر چه کار نیک کنند در نامه اعمال ایشان نوشته شود مثل آن در نامه اعمال ابوین هم

نوشته شود بی نقصان در ثواب فاعلین وهر عملی که باین صفت بود وبعد الموت هم جاری باشد

آنرا عمل باقی گویند وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان

مما تلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته علما علمه ونشره او ولدا صالحا ترکه او مصحفا ورثه

او مسجدا بناه او بیتا لابن السبیل بناه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیاته

یلحق من بعد موته رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة رض قال قال

رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة

الا من صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوله رواه مسلم وجلال الدین سیوطی

عشرة اعمال را از احادیث استخراج کرده در نظم منظوم ساخته وگفته که اعمال جاریه نمی مانند

بعد موت مگر این عشرة اعمال از انجمله یکی ولد صالح است وباید که عند المجامعة قبل از

کشف عورة از شر شیطان استعاذه خواهد حق سبحانه وتعالی او را فرزند صالح روزی کند

وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لو ان احدکم اذا اراد

ان یاتی اهله قال بسم الله اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا فانه ان یقدر بینهما

ولد فی ذلک لم یضره الشیطان ابدا متفق علیه وترک نکاح از برای خوف فقر وعیله دلیل شک کنی

فی قدر الله وعادت غیر متوکلین علی رزق الله است چه حق سبحانه وتعالی باغناء وعده کرده است وانکحوا

الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم

وعن ابی هریرة رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال ثلثة حق علی الله عونهم

المکاتب الذی یرید الاداء والناکح الذی یرید العفاف والمجاهد فی سبیل الله رواه الترمذی والنسائی

وابن ماجة دیگر بدانکه پدر عیال چون صاحب عفت بود محبوب است وعن عمران بن حصین رض

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله یحب عبده المؤمن الفقیر المتعفف

ابا العیال رواه ابن ماجة دیگر بدانکه در کتاب اسرار النکاح جماع منکوحه را عبادت جاموگفته

چنانچه

چنانچه گفته که خلق اعبد الخلائق فرشتگانست و گروهی از ایشان قائم اند از ان روز که حق
سبحانه و تعالی ایشانرا آفریده است تا روز قیامت قائم باشند و عبادت دائمی ایشان قیام است
و گروهی از ایشان راکع اند و گروهی از ایشان ساجد اند و گروهی از ایشان قاعد اند که
عبادت هر گروه همین است تا روز قیامت پس حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا نماز داد که جامع جمیع
عبادات ملائکه است که هر گروهی از ملائکه بر جزئی از اجزای نماز مشغول است و آن اجزا همه در نماز مجتمع است
پس نماز بصورت و بمعنی عبادت جامعه است و همچنین جماع منکوحه که آن هم عبادت جامعه است و هر چه در
نمازست در ان نیز موجودست از جهت معنی نه از روی صورت و این مقصد را بچند وجوه
ذکر کرده دیگر ثواب غسل جنابت از جماع منکوحه در کتب وعظ وارد است و ثبوت آن در
کتب حدیث معلوم نیست والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنکه صحبت افضل است
بر عزلت یا عکس آن و درین فصل کیفیت جلوس هم مذکور است بدانکه مشائخ اختلاف دارند
در میان آنکه صحبت افضل است یا عزلت پس جمله فقهاء و محدثین و متکلمین و جمهور صوفیه
بر آنند که صحبت افضل است و اقوی دلائل آن احادیث التزام جماعت است چون ید الله علی الجماعة
و من شذ شذ فی النار رواه الترمذی اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار رواه

الترمذي ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ الشاذة والقاصية والناحية

وآياكم والشعاب وعليكم بالجماعة والعامة رواه احمد من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام

من عنقه رواه احمد وابوداود وفي حديث الصحيحين ليس احد يفارق الجماعة شبرا فيموت الا

مات ميتة جاهلية متفق عليه ومن خرج من الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه رواه

احمد والترمذي ومن سكن البادية جفا رواه احمد والترمذي وابوداود وملازمت جماعت بردو نوع است

صوری ومعنوی صوری چون ملازم جماعت بودن در جلوات وخلوات وسکونت در بلاد اهل اسلام

چه درین فوائد بسیار است از انجمله یکی حصول ثواب صلوات بجماعة وجه دوم تعلم وتعلیم علم دین اسلام

سیوم جلوس در مجالس الذاکرین که موجب مغفرة الذنوب است چنانچه در فصل فضائل مجالس ذکر الله و

حلقه گذشت وعزلت وهجرت جائز نیست اصلا مگر عند وجود شرط جواز آن چنانچه تحقیق آن

در مجلس در باب ششم گذشت آنجا باز باید دید ومعنوی اتباع جماعت است در اصول وفروع لهذا

احادیث که در ملازمت بجماعت المسلمین وارد شده اند بعض ازان در باب الاعتصام بالکتاب

والسنة ایراد نموده اند وگویند اصول الشرع ثلاثة الکتاب والسنة واجماع الامة ویتشعب منها قیاس

المجتهد وبعض ازان در باب اطاعة اولی الامر آورده اند وجماعتی ازین ها دیر آنند که عزلت

ازخلق

از خلق بهتر است چه صحبت حق و معیت حق که عبارت از حضور دل است بحق حاصل نمیشود مگر بعزلت

از خلق چه دل یکی است و چون دل بچیزی مشغول باشد دران آن بچیز دیگر مشغول نتواند شدن

و معلوم است که شغل بحق بهتر است از شغل بخلق پس عزلت بهتر است از صحبت و جواب ایشان

آنست که هرچه دران امتثال امر الله و منافعش مر سائر خلق را هم شامل بود اگرچه دران ثواب

کمال استغراق در ذکر الله نمیباشد آن بهتر است عند الله از کمال استغراق در ورود ثوابش هم

ازاین بهتر و بسیار است چنانچه فضل نبوت بر ولایت و فضل تزویج بر تجرید و فضل علم بر

عبادت و نبوت که دعوت خلق است بسوی حق بامر حق و آن بهتر است از ولایت که شهود

حق است چنانچه در مجلس گذشت و اشتغال بکسب برای نفقه زن و عیال بهتر است بود اداء

فرائض الله از عبادات نافله و فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم در حدیث وارد است

چنانچه در مجلس گذشت و درینجا نیز مجالس علماء و صلحاء مراد است که دران منافع تعلم دین

و تعلیم آن و یمن و برکت در امور دارین حاصل میشود و آن مجالس سبب مغفرت و رفع

درجات میگردد و دلیل صحبت نیکان در فصل رابطه بپیر از باب پنجم و در فصل مجالس ذکر الله

از باب پنجم گذشت آنجا باید دید قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا

از ثواب این

مع الصادقين اي في امور الدين صورةً ومعنىً وعملاً واعتقاداً ديگر بدانكه صحبت محمود

نوعست صحبت شيخ وآنرا آداب صوريه ومعنويست وبيانش در فصل سيوم از باب ششم گذشت

ديگر صحبت ياران وساير علما وصلحا ومشايخ وآنرا نيز آدابست واندكي ازان در فصل چهارم

از باب ششم گذشت وخلاصه آن خلق نيكو وتواضع وتلطف ومروت وتوقير كبار وترحم بر صغار

ودوست داشتن مراخي مسلم را آنچيزيكه دوست دارد مرنفس خود را سيوم صحبت حق وآن عبارتست

از حضور قلب عبد بحق در عبادات وفي الصحيحين عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول الله تعالى انا عند ظن عبدي بي وانا معه اذا ذكرني وتمام الحديث

قد سبق في باب الذكر وصحبت حق هم بر قياس صحبت مشايخ است ودران آداب صوريه ومعنويست

وخلاصه آداب معنويه ومرجع آنها اخلاص در عمل ودفع حديث نفس ونفي خواطرست واخلاص

وحديث نفس وخواطر هريك ازانها در محلش بيان كرده شده وآداب ظاهريه را چندان اعتبار

نمي كنند مگر عند الاستفراغ للطاعة والجلوس بالتخلي للذكر يعني چون بقصد ذكر الله بنشيند و

جوارحش از كارها فارغ كند وظاهر او باطنا بهيچ كاري بجز ذكر الله مشغول نشود پس آداب ظاهر

دران زمان استقبال قبله وجلوس بر زانو چنانچه در قعده نماز مي نشيند وطهارة بدن ازنجاست

وحدث

وحدث وجنابت وطهارة جامه وجاء وعدم التفات ذکر شمه براست وچپ وقلت اکل و احتیاط در لقمه وپیشه ورع وتقوی در همه امور اما در سائر اوقات کیفیت جلوس واستقبال قبله وعدم التفات براست وچپ مقصود نیست بهر حال که خواهد بنشیند وبهر جانب که خواهد روی آرد وبیند وبهر کیفیت که میسرش گردد از قیام وقعود واضطجاع ذکر کند قال الله تعالی یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم وقال ایضا فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم اما ورع وتقوی فرض دائمی است بذکر الله مخصوص نیست ودیگر حجت درین مدعا آنست که نزد همه مشائخ اهل طریقت ثابت شده بیقین که آنحضرت دائم ذاکر الله تعالی بودند وهیچ آن بغفلت بر آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم نمی گذشت الا نادرا اگرچه مردم را بران اطلاع نبود لهذا فرمودند تنام عیناي ولاینام قلبي ومیگویند که این صفت در بعضي عشاق ومحبین جمال مطلق نیز یافته می شود پس آن حضرت سرور عشاق الله اند وسالار همه اصفیاء از انبیاء واولیاء اند سزاوار ترست که این صفت ایشان باشد چه ذکر الله هم لساني میشد وهم قلبي چنانچه در مجلس گذشت پس ذکر عام ست واینجا هم بمعنی عام ست پس ذکر بمعني عام منافي شغل بکارهای دیگر نمیشد چنانچه در مجلس گذشت پس چون این همه

دانستی پس بدانکه جلوس آن حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بهمه کیفیت بثبوت پیوسته ست

مگر اقعاء بر پاشنه پاء ودیگر جثی وتربیع واحتباء وقرفصاء همه ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم پس جثی بکسر جیم وبکسر ثاء مثلثه وسکون آن از باب ضرب وجثو بمعنی ثلثة از باب

نصر زانو زدن بر زمین در حالت نشستن ومراد درینجا از ان هر دو زانو بر زمین نهادن وهر دو پا و یا یکپا

گستردن وبران نشستن ست واین کیفیت از همه کیفیتهائی جلوس افضل ست بالاجماع بلکه در نماز دیان محمود

ست اما هر دو پاء بر سینهاء انگشتان استاده کردن وبر پاشنه پا نشستن مکروه ست واین اقعاء ست واما

تربیع بفارسی چهار زانو نشستن ودیگرد پای نشستن وآن چنانست که بر سرین نشیند وپائی راست را زیر ران

چپ نهد وپائی چپ را زیر ران راست نهد وعن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

اذا صلی الفجر تربع فی مجلسه حتی تطلع الشمس حسناء رواه ابو داود وهم درینصورت اگر یکپاء را بر ران پاء دیگر نهد

وپاء دیگر را زیر ران پاء دیگر آرد هم جائزست چه عمر بن الخطاب رض همچنین نشسته بودند در فناء کعبه شریفه کذا

فی ترغیب الصلوة وآنچه بعض عوام میگویند که این جلسه متکبرانست آن بر اطلاق صحیح نیست مگر چون ساز دهان

بهیئت دیگر نشسته باشند ویکی درمیان ایشان اینچنین نشیند همانوقت مکروه ست وطریق متکبرانست

واحتباء وحبوة بکسر بر سرین نشستن وهر دو زانو استاده کردن وهر دو زانو را بهر دو دست حلقه کردن ویا بجامه

حلقه

حلقه کردن چنانچه جامه از پس پشت آورده حلقه کند و آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بیشتر احتبا

بدست مبارک خود میکردند وگاهی بجامه نیز میکردند کذا قال الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة وفی الحدیث

کان اکثر جلوس رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بالاحتباء کذا فی آداب الصدیقین

وغیره من کتب السلوک وعن ابن عمر رض قال رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بفناء

الکعبة محتبیا بیدیه رواه البخاری وعن ابی سعید الخدری رض قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم اذا جلس فی المسجد احتبی بیدیه رواه رزین واین حدیث در شمائل ترمذی نیز هست

وعن جابر رض قال اتیت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وهو محتب بشملة قد وقع هدبها

علی قدمیه رواه ابو داود وشملة چادر وقیل هر جامه که بدن ظاهر بوی پوشند وهدب بضم ودال مهمله ست

ریشه طرف جامه که رز با فتن افزوده مانند وفی باب حفظ اللسان عن عمران بن حطان قال اتیت ابا ذر

فوجدته فی المسجد وحده محتبیا بکساء اسود فذکر الحدیث رواه البیهقی واز آنست ذرن سماع ست که

زنان را احتباء مکروه ومنهی ست اما قرفصاء بضم قاف وسکون راء مهمله وضم فاء پس از ان صاد

مهمله ممدوده ومقصوره هر دو آمده بفتح قاف وکسره مع تثلیث الفاء وبضم قاف مع فتح فاء وکسره در بنا

هر صورتها مقصوره نه ممدوده کما نقلوه من القاموس ومعناه قیل قرفصاء همان احتباء ست بیدین

وبس وقيل آن نشستن ست بر ركبتين باين هيئت كه هر دو زانو را بر زمين نهد و شكم را بر هر دو ران چسپاند و هر دو دست

حلقه كند بر هر دو آرنج بر زمين نهد وعن قيلة بنت مخرمة انها رأت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في المسجد وهو

قاعد القرفصاء قالت فلما رأيت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم المتخشع أرعدت من الفرق

رواه ابوداود واين حديث در شمائل ترمذيه نيز هست وقيلة بفتح قاف وسكون ياء مثناة تحتانيه بنت مخرمة بفتح ميم

وسكون خاء معجمه وبفتح راء مهمله دران ايام صغيره بود وآن حضرت در مسجد بهيئت قرفصاء كه هيئت جلوس فقير است

واعراب نيز باين هيئت مى نشستند نشسته بودند ومع ذلك متخشع بودند پس لرزيد از هيبت وترس وفرق بفتحتين

خوف واين مطابق معنى اخير است وجلوس ديگر قريب بمعنى قرفصاء نيز از آنحضرت آمده است وعن ابي قتادة رض

ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم كان اذا عرس بليل اضطجع على شقه الايمن واذا عرس قبيل الصبح

نصب ذراعيه ووضع رأسه على كفيه رواه في شرح السنة وفي بعض النسخ على كفه ديگر بدانكه قرائت قرآن وساير اذكار

لسانيه در حالت اضطجاع مكروه نيست جائز است بيكراهت ودر شرح صغير منية المصلي لابراهيم حلبي گفته هو الصحيح و

ليكن اين وقتيست كه چون مضطجع مد الرجلين نكرده بود في غنية المتملي ولا باس بالقراءة مضطجعا اذا ضم رجليه

لما ورد من الآثار في فضيلة قراءة بعض الآيات والسور عند اخذ المضجع منها ما روى الترمذي عن شداد بن اوس قال قال

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما من مسلم يأوي الى فراشه فيقرأ سورة من كتاب الله حين يأخذ مضجعه الا وكل الله

به ملكا

عز وجل به ملکا لا یدع شیئا یوذیه حتی یهب ای استیقظ متی هب و نیز گفته وضم الرجلین لمراعاة التعظیم بجنب الامکان

وحدیث مذکور در مشکوة نیز وارد ست و نیز در روایت عن انس عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال

من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه ثم قرأ مائة قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له الرب تبارک وتعالی

یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب والله اعلم بالصواب فصل ششم در بیان آنکه اموات

باحوال احیاء خبر دارند یا نه وکلام ایشان می شنوند یا نه و در بیان مسائل که باین تعلق دارند و بیان زیارة القبور

بدانکه شیخ عبد الحق دهلوی در باب حکم الاسراء از شرح مشکوة میگوید که اکثر فقهاء حنفیه بر آنند که میت کلام زندگان را

نمی شنود و تصریح نموده آنرا شیخ ابن الهمام در فتح القدیر شرح هدایه که اکثر فقهاء حنفیه قائل اند بعدم سماع میت و تصریح

می آرند فقهاء در باب ایمان که اگر کسی سوگند خورد که بفلان کس تکلم نکنم پس با وی کلام کرد بعد از مردن وی او

حانث نمی گردد زیرا که یمین منعقد نمیگردد درین صورت مگر بخطاب و آن صورت نه بندد مگر با کسیکه حیثیت و قابلیت

فهم دارد و میت فهم ندارد و سماع کلام ندارد و او قابل فهم و سماع نیست لقوله تعالی وما یستوی الاحیاء ولا الاموات

ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ولقوله تعالی فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء الآیة واین

آیة مکرر آمده ست در سورة نمل انک لا تسمع الموتی بغیر فاء ست و در سورة روم فانک لا تسمع الموتی ست بفاء پس حق

سبحانه وتعالی درین آیات کفار را بموتی تشبیه داده در عدم استماع کلام مر ایشانرا چنانچه تشبیه داده ایشانرا بصم چون

بکلام انتفاع نمیگیرند پس گویا نمی شنوند پس تشبیه داد ایشانرا بموتی پس عدم سماع موتی کلام احیاء را ثابت شد

چه مشبه به اولی و اشهر میباشد در چیزیکه وجه تشبیه است از مشبه و نیز میگویند که اجساد ایشانرا بالقبور تشبیه داده و

دلهای ایشانرا بمردگان حقیقی تشبیه نموده یا از قبیله ترشیح است و مذهب عائشه رض همین است و چون حدیث تکلم

آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم با مقتولین از صنادید قریش در یوم بدر و مخاطبت او با ایشان بعائشه رسید

گفت چگونه شنوانید آنحضرت کلام خود را مردگان را و حال آنکه حق سبحانه وتعالی فرموده است انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع

من فی القبور پس عائشه رض سماع موتی کلام احیاء را انکار نمود کذا قال الشیخ ابن الهمام وکذا فی المواهب علی مانقل

الشیخ عبد الحق منها بدانکه سائر علماء امت از محدثین وصوفیین وباقی از فقهاء برانند که مردگان فهم وتمیز میدارند و

کلام زندگان می شنوند و تحیتها و منکرین را جواب میدهند و میگویند که مبناء و مدار یمین بر عرفست نه بر شرع ولغت پس در

عرف وعادت چون مردگان اهل خطاب نیستند چه مهر خاموشی بر زبان دارند وجواب نمیدهند و تخاطب با ایشان بحسب ظاهر عرف

وعادت چون تخاطب بجمادات است پس در صورة مذکوره که بالا ذکر شد حانث نمیگردد پس ازینجا عدم سماع اموات وعدم

فهم وتمیز ایشان ثابت نمیگردد واحتجاج بآیات مذکوره صحیح نیست چه در انها عدم انتفاع کفار بکلام آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تشبیه داده آنرا بعدم انتفاع اموات بکلام وی چه کفار کلام او می شنیدند چنانچه اموات می شنوند وعدم انتفاع

کفار بسبب مهر کفر است بر ایشان ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة وعدم انتفاع اموات بسبب فوات حیات که آلا لکتساب است

باراده

اگرچه ازان ایشان را حسرت حاصل می شود کما قال الله تعالی حتی اذا حضر احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل

صالحا فیما ترکت و اجتهاد عائشه رض بآیات مذکوره خطاست و مع ذلک از عائشه در بعض مواضع کلامی آمده که

دلالت دارد بر رجوعش ازین عقیده منها انها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله

و صحبه و سلم و انی واضعة ثوبی و اقول انما هو زوجی و ابی فلما دفن عمر رض معهما فو الله ما دخلته الا و انا مشدود

علی ثیابی حیاء من عمر رواه احمد و عن ابن ابی ملیکة قال لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر رض بالحبشی و هو موضع

فحمل الی مکة فدفن بها فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر فقالت شعر و کنا کندمانی جذیمة

حقبة ؛؛ من الدهر حتی قیل لن یتصدعا ؛؛ فلما تفرقنا کانی و مالکا ؛؛ لطول اجتماع لم نبت لیلة معا ؛؛ ثم قالت

و الله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت و لو شهدتک ما زرتک رواه الترمذی و حبشی بضم حاء مهمله و سکون باء

موحده و کسر شین معجمه و تشدید یاء موضعیست قریب بمکه معظمه و جوهری گفته و آن جبلیست در اسفل مکه و عائشه رض

دو بیت مذکورین خوانده در مرثیه برادر خود و در اصل این دو بیت از قصیده تمیم بن نویره ست که در مرثیه برادر خود

مالک بن نویره گفته بود و کشته گشت او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق رض بجهت قول او و ندمانی

جذیمه دو ندیم یعنی دو صاحب جذیمه بفتح جیم و بکسر ذال معجمه و قیل بضم جیم و فتح ذال نام پادشاهی ست از پادشاهان

یمن و حقبه بضم حاء هشتاد سال و بکسر حاء سالها لن یتصدعا ای لن یتفرقا و لام در قول لطول بمعنی مع یا بمعنی بعد ست

قوله لو شهدتک ما زرتک یعنی اگر حاضر بودم وقت مردن تو اکنون ترا زیارت نکردم چه امهات المؤمنین

مامور نیستند بزیارت قبور اقارب خویش و از ین حدیث معلوم شد که نقل میت از مکان بمکان دیگر نزد

عائشه رضی الله عنها منهی است و ازین هر دو حدیث معلوم شد که عائشه رض رجوع کرده است از قول خود و قائل شده است

بسماع میت و فهم وی کذا قال الشیخ عبد الحق بدان ای طالب صادق که اهل تحقیق بر انند که سمیع و

بصیر و علیم در انسان جز روح نمیباشد پس ما دامکه انسان زنده است در ان زمان بینا و شنوا و دانا روح است

و جسم و حواس خمس آلات روح است پس ما دامکه زنده است احتیاج آلات دارد و چون از جسم مفارقت

کرد احتیاجش بآلاتش نماند و بغیر جسم بینا و شنوا و دانا می باشد اگر جسم گداخته خاک گردد روح

همچنان باقی میماند و پیشتر از جسم هم دانا و بینا و شنوا بود و لیکن حق سبحانه و تعالی از برای ابتلاء

آن احوال را که پیش از جسم بروی جاری شده بودند از میثاق وغیره از دل انسان فراموش

گردانید تا ایمان بغیب واجب گردد کذا فی التحقیق شرح الحامی و این مذکور بالا هم مذکور شد

و بهر حال اموات را علم و سمع و بصر میباشد و احادیث صحاح درینباب وارد است و اقوال سلف

صالح مؤید اینست و منکر این مخطی است و احادیث درینباب بسیار وارد است و اندکی از ان

در ذکر می آید نقل حدیث صحیحین فی باب عذاب القبر ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه

از ینبغی ان تسمع یقرع نعالهم الحدیث ونیز حدیث صحیحین بتصریح درباب سماع الموتی وارد ست وآن درباب

اشراط از مشکوة واقع ست وآن حدیث درخطاب آنحضرت با قتلی صنادید قریش در یوم بدر ست وشیخ

عبد الحق در شرحش گفته که در مواهب لدنیه ذکر کرده که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد جید واحمد بن حنبل

نیز باسناد حسن از عائشة بمثل حدیث عمر آورده پس معلوم شد که عائشة رجوع کرده ست از عقیده عدم سماع

موتی چه عائشة در غزوهٔ بدر حاضر نبوده وچون حدیث تکلم آنحضرت بقتلی کفار از صحابه کرام شنید رجوع کرد

وشیخ جلال الدین سیوطی رساله نوشته ست در چهار مسئله یکی سماع المیت کلام الناس دوم مقر الارواح

سیوم اجتماع الارواح ورویة بعضهم بعضا چهارم عدم سوال المنکر والنکیر شهید را وطفل را ودر هر یک ازین

مسائل چند احادیث وآثار ذکر کرده واندکی از متون احادیث مع حذف اسانید آنها ازان رساله درین محل

اندراج می کنم وعن عائشة رضی قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه

ویجلس الیه وسلم علیه الا استانس ورد علیه السلام حتی یقوم رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور ما من احد یمر بقبر

اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام رواه ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید وصححه

ابو محمد عبد الحق اذا مر الرجل بقبر من یعرفه فیسلم علیه رد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبر من لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام

رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا

وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم کما هدیتنا رواه احمد فی مسنده ان اعمالکم تعرض علی عشائرکم واقاربکم

فی قبورهم فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم الهمهم ان یعملوا بطاعتک رواه ابوداود والطیالسی

فی مسنده تعرض اعمالکم علی الموتی فان راوا حسنا فرحوا واستبشروا وان راوا سوءا قالوا اللهم راجع به رواه ابن

ابی الدنیا فی کتاب المنامات تعرض الاعمال یوم الاثنین ویوم الخمیس ولعل مراده علی الله تعالی وتعرض علی الانبیاء

وعلی الآباء والامهات یوم الجمعة ویفرحون بحسناتهم وتزداد وجوههم بیاضا واشراقا فاتقوا الله ولا تؤذوا موتاکم رواه

الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول لا تفضحوا موتاکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی اولیاءکم من اهل القبور رواه ابن

ابی الدنیا فی کتاب المنامات ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ویدلیه فی قبره رواه الامام احمد فی مسنده و

المروزی فی الجنائز وابن ابی الدنیا وغیرهم وروی الطبرانی فی الاوسط بمعناه واحادیث ازین قبیله بسیار اند

ومذهب حق همین ست دیگر بدانکه آنچه حنفیه بعدم سماع میت وعدم فهم وتمیز وی قائل اند ایشان عقیده معتزله

وبعض روافض بمیدارند چه اکثر معتزله وبعض رفضه منکر اند از عذاب قبر وگویند که میت جماد ست وحس وادراک

وسماع ندارد پس اورا عذاب نباشد وحنفیه که منکر اند از سماع میت وفهم وی میگویند که میت ازین عالم

بیخبر ست وازان عالم باخبر ست وازین عالم اصم وابکم واعمی ست وازان عالم سمیع وبصیر ومتکلم ست وچون

عند السکرات مشاهده ملائکه کند وازین عالم بیخبر شود دران آن مردم را نتوانند دید ومع ذلک ازان عالم باخبر باشد

دراحق دالم

دراحت والم می یابد پس میت مانند جماد نشد پس فرق ظاهر شد میان مذهب ایشان و مذهب معتزله مع

ذلک معتزله در فروع فقه حنفیه اند ولیکن درینجا مراد از اکثر حنفیه غیر معتزله اند وبباید دانست که بعض

حنفیه بحیاتی حقیقی مر میت را قائل شده اند واین قول در بعض رسائل فارسیه یافته می شود در تحفه نصائح

گفته مصراع درگور باشد زندگی چون زندگی امروز ما، این قول غیر صحیح ست ومذهب صحیح آنست که حیاتی

حقیقی مانند حیاتی زندگان مر انبیاء راست علیهم السلام وحیاتی معنوی مر اولیاء وشهداء راست واما سائر

مردم را بعد از مردن حیاتی نمی باشد مگر بعد نفخه ثانیه وآن حیاتی نه بمعنی علم روح وسماع ویست وآن حیاتی نیز

کل الوجوه مانند حیاتی دنیاویه ست ونه من کل الوجوه مانند حیاتی اخرویه ست بلکه ببعض وجوه چون حیاتی

دنیاویست وببعض وجوه چون حیوت اخرویه ست وببعض وجوه از هر دو جدا وعلیحده ست وحیاتی

حقیقی بعد از مردن مر انبیاء را وحیاتی معنوی بعد از مردن مر اولیاء را وشهداء را مذهب اکثر محدثین وا کثر صوفیین

ست اما حیاتی انبیاء پس آن ببعض احادیث ثابت شده ست قال فی عدة الجلیل ان الانبیاء احیاء فی قبورهم

فوصف النبوة باق للجسد والروح معا وقال السیوطی فی الانموذجة ولا یجوز للمضطر اکل میتة نبی لانه حی ونبینا حی

فی قبره یصلی باذان واقامة ولهذا قیل لا عدة علی ازواجه وکذا الانبیاء علیهم الصلاة والسلام قال الشیخ عبد الحق فی شرح

المشکوة فی باب الاسراء الانبیاء احیاء حقیقة بالحیوة الدنیاویة اتفاقا وفی رسالة الصالح لجمع البحار ان بعض الاحادیث

يدل على ان الانبياء عليهم السلام احياء في قبورهم مشغولون بعبادة ربهم وفي عدة الخليل وروى البيهقي وغيره من حديث انس رض ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الانبياء احياء في قبورهم يصلون وله شاهد في الصحيح منها قوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم مررت بموسى وهو قائم يصلي في قبره الى آخر ما قال وقال الشيخ عبد الحق الدهلوي قدس سره في كتابه المسمى بغاية المرام في فضل الصلوة على سيد الانام عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اكثروا الصلوة عليّ يوم الجمعة فانه يوم مشهود تُشهده الملائكة وانّ احدُ يصلي عليّ الّا عُرِضَتْ عليّ صلوته حين يفرغ منها قال قلت وبعد الموت قال وبعد الموت ان الله حرّم على الارض اجساد الانبياء فنبيُّ الله حيٌّ يرزق وفي الشمائل المحمدية عن المواهب اللدنية حكى ابن زبالة وابن النجار انّ الاذان ترك في ايام الحرّة ثلثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب في المسجد قال سعيد فاستوحشتُ فدنوتُ الى القبر الشريف فلما حضرت الظهر سمعتُ الاذان في القبر ثم سمعته لكل صلوة حتى مضت ثلاث ليال ورجع الناس وعاد المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم انتهى وفي كرامات المشكوة عن سعيد بن عبد العزيز قال لما كان يوم الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ثلاثاً ولم يُقَمْ ولم يبرح سعيد بن المسيب المسجد وكان لا يعرف وقت الصلوة الا بهمهمة يسمعها من قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم رواه الدارمي

الداري وہمہ آواز آہستہ و درآمیختہ کہ اکثر او فہمیدہ نشود واین ہمہ اذان بود بقرینۂ

وقت صلوۃ و در حدیث سابق اذان صریح وارد ست و سعید بن مسیب از اکابر تابعین است

و یوم الحرۃ روز تاراج کردن یزید بن معاویۃ مدینہ منورہ را و تاخت نمودن وخراب ساختن آزا

واین احادیث دلالت دارد بر حیاۃ انبیاء علیہم الصلوۃ والسلام وآنچہ پیش ازین ذکر شد کہ اکثر بر

حیاۃ انبیاء اند پس ازین معلوم شد کہ بعضی برخلاف آن رفتہ اند ولیکن از کتب دیگر

معلوم می شود کہ درین ہیچ اختلافی نیست بلکہ اجماع امت بر حیات انبیاء منعقد شدہ است

و در مجمع البحار گفتہ واجمعوا علی ان الانبیاء احیاء فی قبورہم و شیخ عبد الحق در شرح مشکوۃ

گفتہ الانبیاء حقیقۃ بالحیوۃ الدنیویۃ اتفاقا و در شمائل محمدیہ گفتہ ان الانبیاء لا یبلی

اجسادہم ولا تاکل لحومہم الارض ولا السباع ولا خلاف فیہ بینہم وہم احیاء فی قبورہم انتہی

حاصل اما در حدیث ابی ہریرۃ چیزی وارد ست کہ دلالت دارد برخلاف حیات انبیاء وآن

اینست قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ما من احد مسلم یسلم علی الا رد اللہ علی

روحی حتی ارد علیہ السلام رواہ ابو داود والبیہقی فی الدعوات الکبیر جوابش می دہند کہ مراد از

عود روح اینجا افاقت و توجہ ست از استغراق بمشاہدہ ملکوت واستلذاذ بعبادت حق بسوی

عالم ملک چه انبیاء علیهم الصلوة والسلام یکبار بحسب جری عادت مرگ چشیده اند کل نفس ذائقة

الموت بعد ازان ارواح در اجساد ایشان عود کرده اند پس آن حیاتی مانند این حیاتی ست

در حق خوردن و آشامیدن ولیکن این بر خوردن موقوفست و آن موقوف نیست و این را

امراض و علل لاحق میگردد و آنرا نه و نیز مانند این حیاة نیست در حق عبادت مگر آنکه هیچ عبادت

بر ایشان واجب نیست و ایشان همه انواع عبادت از نماز و روزه و حج وغیرها بجای می آرند

از جهت التذاذ ایشان بعبادت حق و در روز قیامت آن عبادت را مانند عبادتیکه در دنیا کرده بودند

بیش از مرگ دریابند پس حسنات ایشان بموت منقطع نمی شوند ولیکن آن حیاتی اگرچه مانند حیاتی

دنیاویه ست بچشم سر دیده نمی شود اگر قبر پیغامبری برکشایند حیاتیش مشاهده نتوانند کرد لهذا

جلال الدین سیوطی در انموذج الحبیب گفته ولا یجوز للمضطر اکل میتة نبی چنانچه گذشت چه بنظر

ظاهر حس میته ست وحقیقت آن حیاتی بر ارباب مکاشفه مکشوف می گردد و غیر ایشان معلوم نکند مگر

بمثالی چه آن حیاتی از آنعالم ست نه ازینعالم پس هرچه ازان عالم ست دیده نشود درینعالم مگر بمثالی اگر قبر

منعم برکشائیم انعامش نه بینیم و اگر قبر معذب برکشائیم عذابش و مارها و کژدمها نه بینیم مگر بمثال و چون

خواب از عالم مثالست پس رویت انبیاء در خواب درست شد و تفصیل این مسئله در بیان عالم مثال

و در بیان

و در بیان رویاء و اقعه و مکاشفه گذشت دیگر بدانکه ارواح انبیاء بعد از فوت باجسام

ایشان ملازم نمی مانند بلکه گاهی اندر اجسام ایشان می آیند چون می خواهند که بعبادت حق

بجاء آورند پس اندر اجسام ایشان می آیند پس عبادت حق با ارواح مع اجسام بجائی می آرند

گاهی از اجسام ایشان انسلاخ می گیرند پس بصورت جسم ایشان یا بصورت دیگر متشکل می شوند

و در جنات سیر میکنند و میخورند و می آشامند از بهشت و می درآیند در قنادیل که تحت العرش

آویخته شده اند از بهر ایشان و این نه تناسخ ست بلکه این کمال ست چه تناسخ انتقال روح است

از جسمی بجسمی دیگر و اینجا جسم دیگر که صورت طیر ست عین روح ست که بصورت طیر متمثل شده ست

و احادیث که در باب دخول ارواح در اجواف طیور آمده اند همه ماوّل اند بما ینبغی که اکنون

ذکر شده کذا قال الشیخ عبد الحق فی شرح المشکوة فی کتاب الجهاد و اینمعنی هیچ بعید نیست چرا نی

معنی از ارباب فناء در دار دنیا هم جائز ست پس از انبیاء بعد از رحلت از دار فناء چرا جائز نباشد

و در عین الحیات آورده قال العلامة القیصری قدس سره النفوس الانسانیة الکاملة ایضا یتشکلن

بغیر اشکالهم المحسوسة لقوة انسلاخهم عن ابدانهم وکذا بعد انتقالهم من الدنیا ایضا لازدیاد تلک القوة

بارتفاع المانع البدنی فلهم الدخول فی العوالم الملکوتیة کلها کدخول الملائکة فی هذا العالم والتشکل

باشکال اهله الی الاخره وشرح این مقام در بیان احوال طائفه اویسیه گذشت دیگر بدانکه قوة انسلاخ

روح از بدن بانیمعنی که اکنون مذکور شد در دار آخرة نخواهد بود پس حیاتی انبیاء علیهم الصلوٰة

والسلام درمیان موت وقیامت از حیاتی اخرویه ممتاز شد باین وجه ودرهم الکلیس گفته وهمچنین

در عقیده معینیه گفته اما ارواح الانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام فیخرجن من اجسادهم فیصرن فی مثل

صورتهامن المسک والکافور وتکون فی الجنة وتاکل وتنعم وتاوی باللیل الی قنادیل معلقة بالعرش

پس ازین عبارة معلوم شد که تشکل ارواح انبیاء بصورت اجساد ایشان از مسک وکافوری باشد نه

باشکال طیور وهو الصحیح انشاء الله تعالی اکنون بدانکه جماعتی از علما برآنند که شهدا واولیاء الله تعالی

بعد از رحلت ایشان از دار دنیا زنده میگردند مانند زندگانی انبیاء پس در قبور ایشان بعبادت حق

مشغول می باشند مانند انبیاء وارواح ایشان در اجواف طیور سبز می درآیند ودر جنت سیر میکنند و

می خورند ومی آشامند از جنت ودر شب در قنادیل که تحت العرش معلق اند می مانند قال الله تعالی و

لاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله

اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین الآیة وگویند که ظاهر نص در مقتولین بسیوف کفارست

وآن در گرینده است از روی اشاره نص در مقتولین بسیف جبار را که بتیغ محبت فناء گشته اند

قال الله تعالی

قال الله تعالی واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه وقد ورد الا ان اولیاء الله لا یموتون

ولکن ینقلون من دار الی دار اخری وچه ایشانرا مثل نبود وحال آنکه ایشان جماعت صدیقه

اند وصدیقین مقدم اند بر شهداء قال الله تعالی فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین

والشهداء الآیة ونیز ایشان مامور شده اند باختیار کردن وبرگزیدن موت بتیغ محبت پیش از موت

ایشان بر فرشات یقوله موتوا قبل ان تموتوا وجمهور بر آنست که اولیاء را وشهداء را بعد از رحلت از

دار فنا حیاتی معنویست که بآن تنعم وتمتع در جنت می کنند واز ثمار جنت میخورند واز انهارش مینوشند

در حواصل طیور خضراء چه اینقدر باحادیث ثابت شده است اما حیاتی حقیقی بجسد ندارند بخلاف انبیاء

علیهم الصلوة والسلام چه ثابت شده در کتب حدیث که غیر انبیاء مانند انبیاء در قبور خود زنده اند

وباذان واقامت نماز میگذارند وبعبادت حق مشغول اند پس ایشانرا زندگانی معنویست نه صوری

حقیقی باجساد ایشان ودر عقیده معینیه ودر شرح الکلیس گفته اما ارواح الشهداء فتخرج من اجسادهم وتدخل

فی اجواف طیر خضر فی الجنة تاکل وتنعم فتاوی باللیل الی قنادیل معلقة تحت العرش وفی الرسالة المواجهیة

فی الحدیث فرجعت الی مقام الارواح فرایت قنادیل کثیرة بعدد نجوم السما فقلت ما هذه القنادیل قیل لی

یا رسول الله هذه قنادیل ارواح النبیین والولیین والمؤمنین الحدیث وعن مسروق قال سالنا عبد الله بن مسعود رضی

عن هذه الآية ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين الآية قال
انا قد سألنا عن ذلك يعني سألنا رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عن قوله تعالى ذلك فقال
ارواحهم في اجواف طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش تسرح من الجنة حيث شاءت ثم تاوي الى تلك
القناديل فاطلع اليهم ربهم اطلاعة فقال هل تشتهون شيئا قالوا اي شيء نشتهي ونحن نسرح من الجنة حيث
شئنا ففعل ذلك بهم ثلث مرات فلما راوا انهم لن يتركوا من ان يسألوا قالوا يا رب نريد ان ترد ارواحنا
في اجسادنا حتى نقتل في سبيلك مرة اخرى فلما راى ان ليس لهم حاجة تركوا رواه مسلم وقوله نريد ان
ترد ارواحنا في اجسادنا دلالت دارد بر عدم حياتي حقيقي مر شهدا را وعن ابن عباس رضـ قال ان رسول الله
صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لاصحابه انه لما اصيب اخوانكم يوم احد جعل الله ارواحهم في جوف طير
خضر ترد انهار الجنة تاكل من ثمارها وتاوي الى قناديل من ذهب معلقة في ظل العرش فلما وجدوا طيب
ماكلهم ومشربهم ومقيلهم قالوا من يبلغ اخواننا عنا انا احياء في الجنة لئلا يزهدوا في الجنة اي لئلا
ينفروا منها ولا ينكلوا عند الحرب فقال الله تعالى انا ابلغكم عنكم فانزل الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في
سبيل الله امواتا بل احياء الى آخر الآيات رواه ابوداود وقوله لا ينكلوا اي لا يفروا ولا يجبنوا وايں حديث
دليل روشن است بر حياتي معنوي مر شهداء را واين هر دو حديث در باب جهاد مشكوة ست واكل وشرب وقيلوله

ارواح

و راحت بی حیاتی حقیقی یا معنوی صورت نه بندد و شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در رسالة

الارواح چند احادیث مع الاسانید ذکر کرده و اندکی ازان مع حذف اسانید ذکر کرده می‌شود

پس بدانکه در حدیث صحیح مسلم وغیره آمده ارواح الشهداء عند الله فی حواصل طیر خضر تسرح فی

انهار الجنة حیث شاءت ثم تأوی الی قنادیل تحت العرش وفی حدیث احمد وابی داود والحاکم

وغیرهم بسند صحیح جعل الله ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة وتأکل من ثمارها وتأوی

الی قنادیل من ذهب فی ظل العرش وفی حدیث احمد وعبد بن حمید والطبرانی الشهداء علی بارق

نهر بباب الجنة فی قبة خضر یخرج الیهم رزقهم من الجنة غدوة وعشیة وانهما احادیث مرفوعه است

و دیگر احادیث مرفوعه و موقوفه نیز دران رساله است و بعضی احادیث در مشکوة هم بر همین مضمون

وارد است و حواصل جمع حوصله است و آن پرده باریک است در پیش سینۀ مرغان که دران دانه

و سنگریزه میماند پس ازان در شکنبه رود و هضم شود و طیر اسم جنس است و متضمن است معنی جمع را

و همچنین نهر لهذا اضافت بارق بسوی نهر درست آمد اعنی درخشندۀ نهرها و میگویند که طائفه

تناسخیه باین احادیث تمسک میگیرند بر اثبات تناسخ و تمسک ایشان باطل است چه بودن ارواح ایشان

در حواصل طیور جنت مانند بودن جواهر و مروارید است در صندوق نه مانند بودن روح در جسم

پس حق سبحانه وتعالی آن طیور مر ارواح ایشان را چون مراکب گردانیده است پس میگردانند هر یک

مرکب خود را هر جا که خواهد ومی خورد از بهشت هر چه خواهد اگرچه خورنده در ظاهر آن پرنده است

وقیل ارواح ایشان باشکال طیور سبز متشکل میشوند واین توجیه منافی ظاهر حدیث است چه در حدیث

فی اجواف طیر خضر وارد است وتناسخ انتقال روح است ببدن دیگر وتصرف وی دربدن دیگر مانند

تصرف وی در بدن اول وآن اینجا موجود نیست شیخ عبد الحق در شرح مشکوة در باب جهاد گفته

که آن طیور بر صفت انسانی میباشند نه بر صفت طیریه اگرچه صورتها طیریه میدارند پس چون شهداء

حیاتی حقیقی ندارند زنان ایشان بعد از عدت موت بر سائر مؤمنین حلال کردند تا زنان ایشان

نکاح کنند بخلاف ازواج انبیاء کما مر وآنچه در حدیث صحیح مسلم آمده است حرمة نساء المجاهدین

علی القاعدین کحرمة امهاتهم مقصود ازان مبالغه است در اجتناب از مخالطة با زنان مجاهدین تا چون مجاهدان

بجهاد روند قاعدان از مخالطة با زنان مجاهدان باز مانند نه حرمت ابدیه مراد است کذا قال الشراح چون

وآنچه عوام نقل میکنند که از بعضی شهداء بعد از شهادت رستن ریش را حال ظاهر شده بود واز قبر بعضی

شهداء تلاوة قرآن شنیده شده است نزد اهل شرع کذب بحت وافتراء محض است واما ارواح سائر مؤمنین

مطیعین در روضه جنت میباشند ودر بهشت نظاره میکنند ولیکن نمی خورند وتمتع نمی گیرند کذا فی العقیدة

المعینة

المعينة در رسم الكيس وفي الحديث ان نسمة المؤمن اي روحه طائر يعلق في شجر الجنة حتى

يرجعه الله تعالى جسده يوم يبعثه رواه مالك في الموطاء واحمد في مسنده عن الشافعي عن

مالك والنسائي وغيره ورواه الطبراني بمعناه في معجمه الكبير بسند حسن وفي الحديث ان نسمة

المؤمن تسرح في الجنة حيث شاءت رواه البيهقي في البعث والطبراني وفي الحديث ارواح

المؤمنين في طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت رواه الطبراني وتسرح بمعنى الگاه گذاشتن

ستور را و چریدن و ازینجا اکل و تمتع ایشان معلوم شده وايضا في الحديث ان ارواح المؤمنين

في السماء السابعة ينظرون الى منازلهم في الجنة رواه ابو نعيم وامثال اينهمه احاديث مرفوعه بانيست انها

در رسالة سيوطي مسطور است و دیگر احادیث موقوفه نیز آورده است و در بعض احادیث موقوفه

تأكل من ثمار الجنة نیز وارد شده است و شاید که مراد از ارواح المؤمنين آنجا ارواح شهداء

و اولیاء باشد و در بعض روایات آمده و ارواح المؤمنين تحت بالجابية و در بعض دیگر

آمده ان لله تعالى في السماء الرابعة دار ايقال لها البيضاء تجمع فيها ارواح المؤمنين اينهمه

احادیث در تعیین مقامات و قرارگاه ارواح مطیعین مؤمنین وارد شده است و جابيه بجاء

معجمه و باء موحده ناقص و مهموز هر دو آمده بفارسي خم يعني خنور كلان تر و نيز در حديث مرفوع

روایت کرده ست آنرا بیهقی در دلائل نبوة و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و غیرایشان آمده

که مقر ارواح مؤمنین علیون ست و آن در عرف بچند معنی آمده کتاب اعمال الصالحین و این اینجا

مراد نیست و هرچه فوق سماء سابعه از کرسی و جنات تا فوق العرش همه علیون ست و بمعنی غرفات

جنت نیز آمده ست کذا فی شرح المشکوة و اما ارواح عصاة مؤمنین درمیان زمین و آسمان در هواء شروح

میباشند چنانچه در درهم الکیس و عقیده معینیه وارد ست و شیخ جلال الدین سیوطی در رساله ارواح

ذکر ارواح عصاة المؤمنین علاحده نیاورده ست و اما ارواح کفار و منافقین در اجواف طیور سیاه داخل می

شوند و در سجین می مانند و سجین در تحت زمین هفتم ست کذا فی درهم الکیس و العقیدة المعینیة و کذا فی

حدیث البیهقی و الطبرانی و ایضا فی حدیث آخر للطبرانی و حدیث آخر لابن ابی حاتم و ابن مردویه ولیکن

تعیین مکان سجین تحت الارض السابعة درین احادیث نیامده و در عقیده معینیه و درهم الکیس آمده

وقال علی ابن ابیطالب و ابن عباس رضا ابغض بقعة فی الارض الی الله تعالی واد یقال له برهوت فیه

ارواح الکفار رواه ابن ابی الدنیا و عن عبد الله بن عمر رض قال ارواح الکفار تجمعون ببرهوت بحضرموت

و در قاموس گفته برهوت بفتحتین جائیست بحضرموت و یقال برهوت بالضم و حضرموت نام شهریست بیمن و

قبیله ست ساکنان آن شهر و اما ارواح اطفال المؤمنین پس ذکر آنها در عقیده معینیه و درهم الکیس نیامده ست

دار حدیث

و در حدیث ابی هریرة که روایت کرده است آن را احمد بن حنبل و حاکم و بیهقی و ابوداود و غیرهم آمده

ارواح اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم وسارة حتی یردهم الی آبائهم یوم القیامة و بیهقی

از ابن عباس آورده ان ارواح اطفال المسلمین فی عصافیر فی الجنة و این احادیث همه بتمامها

و اسانیدها در رسالهٔ سیوطی است و سبب این تطویل و اطناب درینجا آن بود که تا معلوم شود که قول ایشان

که گفته اند "در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما" باطل است مگر در حق انبیاء که ایشان بحیاتی حقیقی

زنده اند و اولیاء و شهداء زنده اند بحیاتی معنوی چنانچه گذشت و باقی مردم بعد از مردن پیش از

قیامت حیاتی ندارند اگرچه ارواح ایشان علم و شعور و رویت و سماع دارند چنانچه گذشت و بعضی

اشکال کرده اند که اگر حیاتی ثابت ندارید مر مؤمنین مطیعین را و مر عصاة مؤمنین را و مر کافرین را پس

تنعم و راحت و سوال و جواب منکر و نکیر و عذاب القبر که بنصوص قاطعه ثابت شده است چگونه بحیات

ثابت گردد و دیگران جواب داده اند که حق سبحانه و تعالی قادر است که حجر و شجر را نوعی از حیاتی بخشد تا

بدان حیاتی الم و رنج و التذاذ و راحت باشیاء که سبب رنج و راحت آنها است بحسب حال آنها دریابند

و اینهمه هیچ بعید و محال نمیباشد بنسبت قدرت حق سبحانه و تعالی و عرف و عادت را در اسرار افعاله اللهیه

هیچ اعتبار نیست نمی بینید که هر موجود بحسب حال خود حیوتی دارد و بدان حیاتی پروردگار خود را می شناسد

در تسبیح می گوید تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیئ الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون

تسبیحهم الآیة واین مقدمه در بیان نفس طبیعی و نفس نباتی روشن تر نوشته شده است پس چرا جائز

نباشد که حق سبحانه وتعالی میت را بعد از اعاده روح در جسدش نوعی از حیات بخشند تا بدان حیات تکلم با

منکر ونکیر کنند و رنج وراحت گور را ادراک کنند وباحادیث صحاح ثابت شده است که احوال اهل القبور جمیع

حیوانات سوائی ثقلین پیدا وهویدا میباشد واین معنی بین غیر ثقلین می شوند واینهمه ثابت وحق است

وایمان بدان واجب و انکار آن بحث مفضی بسوئی کفرست آمنا وصدقنا بما قال الله وبما قال رسول الله علی ما

اراد الله و اراد رسوله ولکن این زندگانی که بدان رنج وراحت آنجهانی در یابند در حقیقت حیات

نه حیات و مقصود ما زندگانی حقیقی است که انبیاء علیهم السلام دارند تا بدان عبادت حق بجا آرند

و زندگانی معنوی که اولیاء و شهداء دارند تا بدان لذات جنت و تنعمات آن در یابند و شاید که اولیاء

اینجا بولایت عامه مراد باشد تا همه مؤمنین مطیعین را شامل باشد پس همه مؤمنین مطیعین از اولیاء

بولایت خاصه و شهداء و سائر اهل طاعت بحیاتی معنوی فائز باشند و بطعام جنت نفع گیرند و بعضی

احادیث نیز باین مضمون آمده چنانچه در رساله سیوطی وارد است اگرچه در احادیث دیگر و عقیده معینه ورد ایم ولکیی

خلاف آن وارد است پس حیاتی حقیقی وحیاتی معنوی بر معنی مذکوره و عصاة مومنین را و کافرین را نمی باشد

اگرچه

اگرچه حیاتی بنوع دیگر که کنه آن غیر خداوند تعالی و رسول وی ندانند میدارند و آن حیاتی به نسبت

حیاتِ دنیاویه واخرویه و به نسبت حیاتِ انبیاء و اولیاء عین مماتست زحیات اما سخن در کیفیت

عذاب گور که آن مر تن را و خاک تن راست ویا مر روح راست ویا مر هر دو را معًا و در یکی ست و با خاک تن را

در گور و روح را در سجین و یا در برهوت یا در هواها و همچنین راحت گور مر تن راست یا مر روح راست

یا مر هر دو راست و همچنین سخن در چگونگی میت عند سوال منکر و نکیر که روح در تنش عود میکند یا

نمیکند یا روح در دهنش حلول میکند یا معلق با تنش می آید بسیار دراز ست در علم کلام و شروح کتب

حدیث مذکور ست و جامع تر و محیط تر ست درین باب کتاب تبییت عند التثبیت للشیخ جلال الدین

السیوطی قدس سره و شروحش و بعض رسائل دیگر که در احوال اهل القبور نوشته اند آنجا باید دید

اکنون بدان ایها الطالب الصادق که آنانکه منکر سماع میت و فهم وی اند میگویند که استغاثت و استمداد

باهل القبور در امور بیفائده ست و هیچ سود نمیدهد و بعضی دیگران بمتابعت ایشان هم انکار میکنند

مگر استمداد بقبور انبیاء علیهم الصلوة والسلام مفید گویند و بس و نزد محققین از محدثین و مشائخ

صوفیین استمداد بقبور علماء صلحاء و عرفاء اتقیاء و عباد و زهاد از اهل صفاء تریاق اجابت ست

و توسل بارواح ایشان موجب حصول مرادست و شاهد برین مدعا مجربست و شیخ عبد الحق در شرح مشکوة

در باب زیارة القبور و در باب أسراء این مقدمه را بتحقیق تمام اثبات نموده است و روشن تر نوشته

واندکی ازان درینجا نوشته خواهد شد بدان ایها الطالب صادق که هر که ازوی در دنیا استمداد گرفته می شود

و مستجاب دعا باشد و بر همان حال از دار فناء بسوی دار البقاء رحلت نموده بود بعد از مردن هم ازوی استمداد

گرفته می شود چه هر که را حق سبحانه و تعالی تصرف در اکوان داده بود آن تصرفش بعد از مردنش زیاده تر

می گردد صرح به المشائخ الصوفیة فی کتبهم چه این تصرف مر روح راست و قوت روح بعد از ارتفاع مانع بدنی

زیاده تر میگردد و دیگر آنکه این همه نوعی از کرامات اولیاء است و کرامات در هر دو حالت یک نسبت چه

فاعل حقیقی کرامات و معجزات جز خداوند تعالی کسی نیست و نسبت آن بسوی بنده مجازیست و آن نه مانند سائر

افعال اختیاریه است که خالق الافعال حق باشد و کاسب آنها بنده بود بلکه بنده را درینجا کسب نیست تا بعد

الموت هم ممکن است بخلاف کسب و کرامات و معجزات و سائر خوارق نیز محض من الله است بر دست بنده بعد از ارادت

بنده یا بغیر ارادت وی بر مثال گنج جای مانده که برداشتن آن از جائی بجائی دیگر بعد از خواهش وی یا بجز آن

و در بیان طائفه اویسیه گذشت که ارواح کمل قبل وجود اجسادشان و بعد از مفارقت از اجسادشان باشکال

مختلفه تشکل گرفته درین عالم می آیند و بندگان حق را بفرمان حق مددگاری در کارها می کنند و ارشاد طالبین می نمایند

و در بیان ارتباط پیر نیز مناسب این محل گذشته است آنجا باز باید دید و فیوض قدسیه که از تصرفات ارواح کاملین

بر ضمائر طالبین صادقین نزول می کنند آنها را بچشم شهود مشاہده می کنند و نفحات رحمانیہ

کہ از گلزار نبوت در مقامات قلوب اہل مقامات و حالات میرسد و روائح آن از ان قلوب

بر مرائی و لہا سالکین سائرین زائرین مرقدہائے ارباب القلوب می وزد آنہا را بعین الیقین

معائنہ می کنند و کلام مشائخ در کتب ایشان گواہی میدہد بر تصرف اولیا در اقالیم در حین

حیات و بعد الممات الی یوم القیامۃ و این امر نزد این طائفہ اظہر من الشمس است پس انکار دیگران

مضر نیست اگر ہیز انکار لذت جماع کند باکی نیست اگر کور مادہ زادہ منکر الوان جہانی گردد

ضرری ندہد و شیخ عبد الحق در شرح مشکوۃ فرمودہ کہ امام شافعی صاحب مذہب می فرماید کہ قبر موسی

کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا را و یکی از مشائخ عظام گفتہ کہ دیدم چہار کس را از مشائخ کہ

تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرف ایشان در حال حیات ایشان یا بیشتر از ان یکی شیخ معروف

کرخی دوم شیخ عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر است و گفتہ کہ حصر انجام را نیست بلکہ ہر کہ بتجربہ و امتحان

دیدہ و یافتہ است او ہمانقدر بیان نمودہ است و دو کس دیگر ذکر نکردہ و در تکمیل الایمان نیز چہار گفتہ و

دو کس مذکور ذکر کردہ بعدہ گفتہ کہ دو کس دیگر است از اولیاء و نام نبردہ و در حاشیہ شرح مشکوۃ

نوشتہ اند کہ آن دو کس یکی عقیل منجی دوم شیخ حیات حرانی و نیز در شرح مشکوۃ فرمودہ کہ سید احمد

بن زروق که از اعاظم فقهاء و از اکابر مشائخ دیار مغرب ست گفته که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من

پرسید که امداد حی اقویست یا امداد میت من گفتم قومی گویند که امداد حی اقویست و من میگویم که امداد میت

اقویست گفت نعم امداد میت قوی تر ست از امداد حی چه میت در بساط قرب حق ست و در حضرت او ست

و آنچه از بن طائفه در بن معنی بتجربه نقل آن بثبوت پیوسته بسیار از انست که در قید قلم محصور و منحصر کرده شود

و فی الخزانة جاء فی الحدیث اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا فی القبور دیگر بدانکه در زیارة القبور فوائد بسیار است

و هر چه بنیت میت خوانده شود ثواب آن بوی می رسد اگر چه قبرش بر چند مراحل باشد اگرچه

قاری در مشرق بود و قبر در مغرب ولیکن در زیارت قبور فوائد زائر راست چون رقت

قلب و صفاء آن و تذکر موت و اهوال آخرت و اینقدر در زیارت قبور عامة المسلمین

حاصل می شود مر زائرین صادقین مدبرین را در عاقبت امور خود و فی زاد المسلمین

ناقلا عن زاد اللبیب و فیروز شاهی فی الحدیث جلاء القلوب زیارة القبور و فی

الحدیث افضل الذکر فی الدنیا ذکر الموت و فی دستور القضاة فی الحدیث روی

ان رجلا جاء الی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و شکی قسوة قلبه

فقال له النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اطلع فی القبور و اعتبر بالنشور و عن ابن

مسعود

مسعود ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها

فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الآخرة رواه ابن ماجه دیگر بدان ایطالب صادق که در علم کلام

ثابت شده است که هر که دعوا علم غیب کند یا اعتقاد دارد که فلان علم غیب می داند او کافر گردد

نعوذ بالله منها واین عقیده در علم کلام وفقه ثابت ومقررست واجماع امت بران منعقد شده است

ونصوص قرآنیه ونبویه بدان ناطق اند قال الله تعالی فی کتابه لرسوله قل لا املک لنفسی نفعا

ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء الآیة وقال

ایضا قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک الآیة وقال فی

کتابه حاکیا عن رسوله نوح ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب الآیة وقال ایضا وعنده

مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وقال ایضا قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله واحادیث

درین باب بسیارست ونیز احادیث در کفر مدعی علم غیب ودر کفر معتقد علم غیب مر غیر حق را وارد

یافته اند پس علم غیب خاصه حق سبحانه وتعالی است ودر عقائد سنیه وفتاوی برهنه گفته که اگر کسی با

زنی نکاح میکند وشهود حاضر نباشند پس گفت که خدا ورسول را وفرشتگان را برین نکاح گواه کردم

کافر گردد نعوذ بالله من ذلک زیراکه اعتقاد آن دارد که نبی وفرشته علم غیب میدانند واگر گوید که فرشتگان

دست راست و دست چپ را گواه کردم کافر نگردد زیرا که فرشتگان دست راست و دست چپ از و غائب

نمی شنوند و این حاصل کلام عقائد سنیه و فتاوی برهنه ست پس آنانکه اندر مناجات با نبیاء و اولیاء غائبانه

خطاب میکنند چنانچه ببعد مسافت بعیده میگویند یا حبیب الاله خذ بیدی المدد یا شیخ عبد القادر

الغیاث یا شیخ معروف و اعتقاد قائل آن بود که مخاطب این خطاب را می شنود با وجود آنکه قبر مخاطب

از قائل بسیار دور ست بر چند مراحل پس این قائل که در مناجات و سوال حاجات خود میخواهد میداند

که مخاطب علم غیب میدارد لهذا نداء او می شنود کافر گردد و بسیاری از گدایان درین مغالطه کافر شده اند

و اکثر از ان مردم که ادعاء فضیلت دارند هم ازین مسئله غافل اند و دیگر بدانکه چون این عقیده

ندارد بلکه داند که حق سبحانه و تعالی این خطاب را بمخاطب میرساند و این مناجات و استغاثت

را از من بوی می شنواند این عقیده درست ست و حق سبحانه و تعالی آواز او را بمخاطب رساند

بقدرت کامله خویش و این بنسبت قدرت حق هیچ بعید نیست و یا فرشتگان سیاحین نقل آن

کلام بآن مخاطب رسانند بفرمان حق و این معنی را شواهد ست از ان جمله یکی حدیث عثمان بن حنیف

ست که روایت کرده ست آنرا ابن ماجه و ترمذی و در ان این دعاء آمده اللهم انی اسئلک و اتوجه

الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی الی آخره و تمام حدیثش در فصل نوافل صلوات گذشت

اگر گوئید که این امر با نبیاء مخصوص است لقوله تعالی وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله

یجتبی من رسله من یشاء ولا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ولقوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام رواه النسائی والدارمی عن ابن مسعود ولقوله ما من احد یسلم

علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر عن ابی هریرة واین حدیث بحسب ظاهر

منافی حیات انبیاء است وتاویلش درین فصل گذشت ولقوله من صلی علی عند قبری سمعته ومن صلی علی نائیا

ابلغته ای الملائکة السیاحون ایای رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابی هریرة جوابش آنکه هرچه زندگان بنیت

مردگان می خوانند سلام بود یا کلام یا تلاوة قرآن یا غیر ذلک یا تصدق طعام یا غیر ذلک آنرا فرشتگان سیاحین

بارواح مردگان میرسانند برابر است که آن مردگان انبیاء باشند یا اولیاء یا عامة المؤمنین بلکه بر نیت مردگان

هم موقوف نیست چه جمیع اعمال زندگان حسنات وسیآت بر ارواح مردگان از عشائر واقارب واولیاء وانبیاء

عرض کرده می شود چنانچه احادیث باین مضمون درین فصل گذشته اند وآنچه در حدیث گذشت ان اعمالکم تعرض علی اولیائکم

من اهل القبور ای علی احبائکم ومعلوم است که اولیاء الله تعالی که با ایشان استغاثت واستمداد می جوید از احباء ویست پس حسنات

وسیآت وی بر ایشان عرض کرده می شود واستغاثت واستمداد وسوال وی از اعمال ویست پس آن هم بر ایشان عرض کرده می شود

ودر حصن حصین درادعیه سفر برمز مص وهر که علامت مصنف ابی بکر بن ابی شیبه وابن مردویه است آورده چون

صدا

ارایت صلوة المصلین علیک
ممن غاب عنک ومن یاتی بعدک
ما حالهما فقال اسمع صلوة اهل محبتی
واعرفهم وتعرض علی صلوة غیرهم
عرضا ولا یخفی ان کل مومن محب لله
الایمان لا یتحقق بدون المحبة والسلام لا یومن
یدل علیه قوله علیه الصلوة والسلام
احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه وولده
ووالده والناس اجمعین فعلم بذا
سمع صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
صلوة کل مومن ویکفی بذلک ان ذا
شعر یا قبلة حاجات جمیع الجبلة
سمعی قالت برا من سعادو
سمع صلوا عتقد المومن
الاستغفت بقوله یا حبیب الاله
خذ بیدی ان حبیب الله یسمع
انشد اهل الشی یا من المحبة
لا یکون کفرا بل ایمانا کاملا
کما لا یخفی

مخدوم عبد الواحد

چهارپایه در مرکب اسواری بگریزد بگوید اعینونی عباد الله رحمکم الله تعالی و برموز ط که علامت معجم طبرانی است آورده که

چون اعانت خواهد بگوید سه بار یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بعده گفته و قد جرب ذلک

و حکایات صلحای در استغاثت که بتجربه ثابت شده است اکثر از آنست که در قید قلم آورده شود و بر حال از زمن سلف

صالح تا این زمان استمداد بارواح اولیاء و صلحاء غائبانه می خواهند از غیر انکار و مع ذلک همه میگویند که علم غیب خاصه حق سبحانه

و تعالی است پس توجیه آن اینست که اکنون شنیدی والله اعلم بالصواب باب نهم در بیان حکم سرود و سماع آن و نواختن

سازهای آن و درین باب هفت فصل است فصل اول در تعریف سرود که سرود چه چیز را گویند بدانکه سرود فارسی است و در عربی

غناء گویند بکسر غین و بمد و آن اسم است و مصدرش تغنی است از باب تفعل و تغنیه است از باب تفعیل و غنا مقصور بمعنی

بینیاز نیست و غناء بفتح و مد بمعنی نفع و کفایت است پس غناء بکسر و ممدود بفارسی سرود و مصدرش تغنی و تغنیه بفارسی

سرائیدن و سرود را بهندی راگ گویند و در عرف جماعتی از صوفیه سرود را سماع گویند بفتح سین اگرچه در لغت سماع بمعنی

شنیدن است و در کشف اللغات است سماع بفتح شنیدن و قبول کردن و در استعمال فرس بمعنی سرود آمده و در عرف سماع رقص را

گویند انتهی حاصله و در رساله صاحب مجمع البحار که بر نهج مجمع البحار است گفته الغناء بالکسر والمد السماع و بالکسر والقصر الیسار

و بالفتح والمد النفع والکفایة و در ماده سمع گفته السماع معروف والغناء پس معلوم شد که سماع و غناء در عربی و سرود در فارسی

و راگ در هندی همه بیک معنی است ولیکن سماع بمعنی سرود در اصل لغت نیامده است و اما حُداء بضم حاء مهمله و دال مهمله و بمد

برد دیگر

سرود دیگر نزد راندن شتران خوانند نه مطلق سرود و آن اسم است و مصدرش حدو بفتح حا و سکون
دال و در آخر واو است بمعنی راندن شتران بسرود از باب نصر الکنون بدانکه غناء بر دو نوع است
غناء العرب و غناء العجم و غناء العرب کلامیست بنغمه با صوت بلند مع قطع نظر از مضمون کلام و
در کشف اللغات گفته نغمه آواز نیک و نرم و خوب انتهی و نیز گفته اند غناء العرب کلام بلحن حسن
و لحن در لغت خطاء کردن در اعرابست و بمعنی آواز نیز آمده است و این اینجا مراد است اعنی
کلامی بصوت حسن مرغوب طبع سلیم پس حاصل آنکه غناء نزد عرب تحسین الصوت و التطریب فیه است
بر نهجیکه مرغوب طبع سلیم بود پس آن کلام چون متضمن بر ذکر فواحش و منکرات و ذکر زنی زنده و ذکر لعب
و دروغ و بیهوده نبود بلکه در ذکر محامد حق و مدائح اهل الله و مواعظ بود پس آن غناء باجماع امت گفتن
و شنیدن مباح و محمود است و مخالف نشده است درین مگر کسیکه معاند و مکابر باشد و این نوع غناء را
عرب غناء گویند و لیکن در فارسی سرود میگویند و در هندی راگنی نامند و مع ذلک نغمه هر یک علاحده بنوع
دیگر است پس بسبب تغیرات نغمات یکی را بدیگری تشبیه نیست و غناء در عرف عجم تغنی بکلامیکه
متضمن بود بر ذکر فواحش و منکرات و یا کذب و یا بر چیزیکه مرغوب طبیعت اهل فسق و فجور بود و مرغوب
طبع اهل عشق بود یعنی سرائیدن بکلامیکه در ذکر فواحش بود چون خال و خد و قبله و بوسه و نظاره و غمزه

و امثال ذلک و یا در و ذکر منکرات بود چون می و صراحی و خم و خمخانه و خرابات و کفر و زنار و امثال

ذلک یا در و ذکر فراق و وصال اهل عشق بود چون معامله سعدا با کعب بن زهیر و لیلی با مجنون و شیرین

با فرهاد و عذرا با وامق و هیر با رانجها و امثال ذلک و اینهمه مرغوب طبع اهل فسق و اهل عشق است پس

این نوع غنا را دو رکن است یکی بودن کلام مشتمل بر چیزی از معانی مذکوره دوم سرائیدن آن بنغمهٔ

خوش و دلکش برابر است که نغمه‌اش مطابق قواعد علم موسیقی بود یا نبود چه قواعد علم موسیقی اکثر مغنیین

ندانند و غناء بر آن موقوف نیست کما هو ظاهر و هذا هو السماع من الاستاذین و کذا المستفاد من مجمع البحار

من مادة الغناء و من المکتوبات المنیرة و غیرهما پس این نوع مختلف فیه است بعضی گویند حرام مطلق است

بعضی گویند مکروه است بعضی گویند مباح است بعضی گویند در حق بعضی مردم حرام است و در حق بعضی

مباح و در حق بعضی مستحب و این همه مذاهب در چند فصول ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و نوع اول

که غناء العرب است مباح و جائز است بالاتفاق و نیز عرب نوع ثانی را هم غناء گویند پس نزد ایشان غناء

بر نوعین شامل است اکنون بیان جواز و اباحت غناء نوع اول بشنو فعن ابی هریرة رض قال قال رسول

الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما اذن الله لشیء ما اذن للنبي يتغنى بالقرآن متفق علیه

وعنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقرآن رواه البخاري

دراد

ومراد از تغنی اینجا تحسین صوت و ترجیع آن و تطریب دران بلحون عرب بشرطیکه بتبدیل حروف

وحرکات وسکنات ومشددات ومخففات نگردد کذا قال الشارح ونیز ترجیع آواز در حلق گردانیدن برائی

تحسین و تطریب بمعنی تحسین صوت و ترنم دران وعن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل العشق ولحون اهل الکتابین

وسیجئ بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح لایجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم

وقلوب الذین یعجبهم شأنهم رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه در مجمع البحار گفته

لحون والحان بفتح همزه هردو جمع لحن است وآن تطریب وترجیع الصوت وتحسین شعر وقراء تست

پس در لحن عرب تغییر در کلام نمی‌گردد بخلاف لحن اهل عشق واهل کتاب که دران تغییر کلام می‌شود

ومع ذلک تشبیه بایشان در لحن می‌شود وآن نهی ست ولحن هرقوم برنوع دیگرست وبعضی تغنی

بقرآن بمعنی استغناء بقرآن فرموده اند وانیمعنی مناسب این محل نیست وعن البراء بن عازب

قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت

الحسن یزید القرآن حسنا رواه الدارمی وفی مجمع البحار فی الحدیث ما اذن الله لشیئ ما اذنه

لنبیه حسن الترنم بالقرآن هو التطریب والتغنی وتحسین الصوت بالتلاوة یقال ترنم القوس والحمامة انتهی

پس معلوم شد که ترنم را بفارسی ترانه گویند اگرچه ترانه بدیگر معنی نیز آمده ست پس حاصل کلام آنکه ترنم و ترانه که بمعنی

ترنم ست آوازیست ممتد دراز لطیف خوش دلکش برابرست که دران حروف تهجی مفهوم شود چون ترنم در تغنی یا شود

چون ترنم زه کمان و تار زداف و کبوتر و بلبل پس ترنم بدو معنی ست سرائیدن و آواز خوش برآوردنست و در کتاب سراج منیر

در تحریم غناء و مزامیر از شرح بخاری للشیخ الامام ابی الفضل آورده که غناء چنانچه در معنی معروف مستعمل ست همچنان بر

رفع صوت حسن و بر ترنم و حُدَاء اطلاق کرده می شود ولیکن فاعل آن را مغنی نمی نامند انتهی و گفته اند که فاعل آن حسین

الصوت و مرنم و حادی گویند نه مغنی و در مجمع البحار آورده در ماده غناء که عرب هر صوت رفیع را غناء گویند و تحقیق

رخصت کرده ست امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضـ در غناء اعراب و آن صوتیست مانند حداء و نیز گفته که جائز داشته اند

اصحاب کرام غناء عرب و حدو را و عن انس رضـ قال کان للنبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم رویدک یا

انجشة لا تکسر القواریر قال القتادة یعنی ضعفة النساء متفق علیه و انجشة بفتح همزه و سکون نون و فتح جیم

بعده شین معجمه و تاء تانیث شتربانی بود حدو گو مر آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قوله

رویدک یعنی آهسته کن خود را در حداء گفتن و حاصلا آهسته ران شتران را یا انجشة لا تکسر القواریر مشکن

شیشه ها را و این کلام را دو طور توجیه کرده اند یکی آنکه زنان بر شتران بودند و بدنهای ایشان چون قواریر

ضعیف و نازک اند و در تیز رفتن شتران تعب و مشقت زنانست یا قواریر کنایت باشد از دلهای زنان

کرام

که نرم و زود تأثیر پذیر اند پس فرمودند یا انجشة دلهای زنان را بجد و خود مشکن که بجد و شنیدن زنان را
دردی و پریشانی خاطر و هیجان طبیعت دست می‌دهد و آنحضرت بارها حداء شنیده اند کما صرح به
و عادت عرب آنست که چون شتران مانده شوند حداء گویند پس چست و چالاک شوند در رفتار و شنیدن
حداء و نیز به شنیدن حداء عرب انبساط خاطر و تسکین دل از تلاطم غموم و توارد هموم دست میدهد و مع ذلک
کلامیکه در حداء می‌گویند نه دران ذکر فواحش و کذب و هجو اهل اسلام میباشد بلکه کلامیکه متضمن بود بر مدائح
پهلوانان و عالی همتان و ترغیب کم همتان و واماندگان در همت کردن و جان بازی کردن و کسب حال
شتران با این مضمون کلامی در حداء خود می‌گویند و شیخ متوکلان ابراهیم متوکل خواص قدس سره فرموده که من
روزی بقبیلهٔ از قبائل عرب رسیدم و بدار الاضیاف نزول کردم و دیدم که غلامی سیاه بزنجیر بسته در گرمی آفتاب
می‌سوزد و چون طعامی پیش من آوردند دست از طعام باز داشتم و در عرب هیچ چیز سخت‌تر ازان نیست که
طعام ایشانرا کسی نخورد گفتند ای شیخ چرا طعام ما نمی‌خوری گفتم این غلام را بدین خواری از برای چه گرفتار
کردید گفتند که این غلام را صد شتر حواله کرده بودیم تا غله خرید کرده بران شترها انداخته بیارد پس چون غله خرید کرده
بر شتران بار بست و بمراجعت رو نهاد و حداء خواندن گرفت پس حداء می‌خواند و شتران می‌شتافتند تا مسافت بعیده
بمدة قریبه طی کرده اینجا رسید و چون بار از شتران برگرفتند همه بیکبارگی مردند پس مرا ازین حکایت تعجب پدید آمد

گفتم مرا برین قول شاهدی بنمائید پس این سخن هنوز بر زبان من بود ناگاه شتران که تشنه روز آب
نوشیده بودند بر آب آمدند و چون آب دیدند بسوی آب شتافتند آن غلام را گفتند که حداء بگو پس
حداء آغاز کرد و هیچ شتر دهان بر آب ننهاد و یکیک شده بسوی بادیه می رمیدند و آب فراموش کردند پس
آن غلام را کشادند و او را بمن دادند و مرا کشیدند و مرا طعام خورانیدند کذا فی کشف المحجوب وعن عائشة رض
قالت ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منًا تدففان وتضربان وفی روایة تغنیان بما تقاولت
الانصار یوم بعاث والنبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم متغش بثوبه فانتهرهما ابوبکر فکشف النبی
صلی الله تعالی علیه علی آله وصحبه وسلم عن وجهه فقال دعهما یا ابابکر فانها ایام عید وفی روایة یا ابابکر ان
لکل قوم عیدا وهذا عیدنا متفق علیه وشیخ عبد الحق قدس سره در شرح این حدیث فرموده که در روایتی
از بخاری بعد قوله تغنیان آمده ولیستا بمغنیتین ودر بلاغ مبین حدیث بخاری باینعبارة آورده
حدثنا ابو عبد الله بن اسماعیل قال اخبرنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رض قالت دخل
ابو بکر وعندی جاریتان تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث ولیستا بمغنیتین فقال ابمزامیر
الشیطان فی بیت رسول الله فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم دعهما یا ابابکر ان لکل
قوم عیدا وهذا عیدنا وایام منًا چهار روز تشریق است وآن ایام ضیافت خداست مر مسلمین را

وصوم

ومعلوم دران ایام منی است پس هر چهار ایام عید است و ایام اکل و شرب است و تدفیف دف زدن است

و تغریان تاکید تدفیف است و قیل تغریان بمعنی ترقصان و تقاول با یکدیگر گفتگو کردن و بعاث

بضم باء موحده و عین مهمله مخففه و ثاء مثلثه نام موضعی است قریب بمدینه منوره بر دو مرحله

و یا نام قلعه است که آنجا دو قبیله از قبائل انصار یکی اوس دوم خزرج بر وزن جعفر بخاء و راء

معجمتین پس راء مهمله و در آخر جیم با یکدیگر روزی جنگ می کردند و آن روز مشهور است در میان

عرب پس گویند یوم بعاث پس آن جنگ در میان ایشان تا مدت یکصد و بیست سال باقی و جاری بود

پس چون بشرف اسلام مشرف شدند مصالحه کردند و محاربه گذاشتند چنانچه نص در شان ایشان

نزول نمود واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین

قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها الآیة و اوس و خزرج

هر دو برادران اعیانی بودند و نام مادر ایشان قیله بفتح قاف و سکون یاء است کذا فی القراح

و پدر ایشان حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر است پس اولاد هر یک باسم وی خوانده شد چنانچه

قریش و تمیم و ثقیف و گاهی بنی تمیم و بنی ثقیف هم گویند پس آن دو جاریه تدفیف میکردند و باقوال

انصار یوم بعاث تغنی می نمودند و آنحضرت این را تقریر نموده و آنچه در حضور آن حضرت میکردند و آنحضرت

آنرا نهی نه فرمودند آنرا التقریر گویند و حدیث بر سه قسم است قول و تقریر و فعل ولیکن فعل

احتمال تخصیص دارد بخلاف قول و تقریر پس آن تدفیف در اعیاد و الاعراس مباح است یعنی در

ایام شادمانی چون روز عید و روز نکاح و قدوم آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

در مدینه منوره و مراجعت ایشان از فتح مکه معظمه صحیحا سالما افضل عیدها و اعظم شادیها است

لهذا پیش آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم عند قدوم ایشان و مراجعت ایشان دف

نواختند و تحقیق آن در فصل علاحده خواهد آمد ان شاء الله تعالی و اما مضمون کلام آن دو جاریه

که بدان تغنی می نمودند تفاخر و مباهات انصار با یکدیگر و مدائح شجعان و محامد مبارزان بود در

ذکر مدائح ابطال و مبارزان و محامد ایشان در اشعار و غناء عند العرب محمود و مرغوب بوده هم در جاهلیت

هم در اسلام و آنحضرت نیز آنرا تقریر نمودند و شجاعت از خواص عرب است و در غیر عرب نادر و قلیل است

و خیلاء و عجب در قتال و صدقه محمود است چنانچه در حدیث احمد و ابی داود و نسائی در باب اللعان

مشکوة وارد است و مراد از آن اهتمام و تحقیر عدو است و آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

در فتح مکه در حق قریش فرمودند لا یقتل قرشی صبرا بعد هذا الیوم الی یوم القیمة رواه مسلم و آنحضرت

را حق سبحانه و تعالی چندان شجاعت داده حتی بر دوری مسافت یکماه راه از رعب وی می ترسیدند

از خوف

بطل بفتحتین دلیر
ابطال جمع
شجعان جمع

از خوف قتل واخذ جائگه خود گذاشته می گریختند وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم أُعطِیتُ خمسا لم یُعطهن أحد قبلي نُصرتُ بالرعب مسیرة شهر وجُعلت

لي الأرض مسجدا وطهورا فأیما رجل من أمتي أدرکته الصلوة فلیصل وأحلت لي الغنائم ولم تُحل لأحد

من قبلي وأُعطیتُ الشفاعة وکان النبي یبعث إلی قومه خاصة وبعثتُ إلی الناس عامة متفق علیه

وجهاد مع کفار از اعاظم مقاصد دینیه ست قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم الآیة

وفي الحدیث من مات ولم یغز ولم یحدث به نفسه مات علی شعبة من نفاق رواه مسلم وقال الترمذي

پس یحب من أحب شیئا أحب ذکره قصص مبارزان در مبارزه نزد آنحضرت واصحاب وی محبوب

ومحمود بود زیرا که دران تحریض مؤمنین ست بر قتال مع الکفار وسماع آن مع نغمه مرغوب طباع

سخت تاثیر دارد اندر نفوس اهل شجاعت پس آنانکه حجت می گیرند بر اباحت غناء معروف عند اهل

طرب وهواء باین حدیث حجت ایشان باطل ست چه این نوع غناء مباح ست وآن نوع محظور و

محظور را بر مباح قیاس کردن خطاست پس حاصل کلام آنکه تغني بتلاوة قرآن وبمحامد الله تعالی وبمواعظ

ونصائح وبمدائح اهل شجاعت از جهت تحریض مجاهدین بر جهاد وبحداء همه مباح ست ومع ذلک فاعل این

همه مغني نمی گویند کما صرح به في السراج المنیر في تحریم الغناء والمزامیر وقول عائشة رض ولیستا بمغنیتین

[Margin note:] [illegible] والشوق الی الله [illegible] الغناء [illegible] القطعیة ولم یثبت [illegible] لبعض الناس [illegible] بعض العلماء [illegible] دلیل قاطع [illegible] علی الاصل والاصل [illegible] الاشتغال [illegible] وذلک خلاف طریقة الا تباع والله اعلم ١٢ منه لمعات [illegible]

شاهد این معنی است چه از عادت مغنیات ذکر فواحش و منکرات است در غناء و آنحضرت ذکر فواحش و منکرات

را تحریم کرده است یامرهم و ینهی عن الفحشاء والمنکر و هرچه فعل آن حرام است ذکر آن بران وجه محرم است

بر فعل آن الغناء رقیة الزنا برین معنی شاهد است پس ذکر آن حرام است خصوصا ذکر آن در غناء که اشد تاثیرا

فی النفوس است و هرگز آن حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ذکر فحشا و منکر نشنیده است نه در غناء و نه

در غیر آن و نه آنرا تقریر نموده است و آنحضرت معصوم اند از صغیره و کبیره و فحشا و منکر از منهیات است

قال الله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی

اما سماع کلام امرءة اجنبیه از جهت خوف فتنت منهی است نه از جهت غیر آن و آنحضرت و اصحاب کبار

وی محل فتنت نیستند اما نهی صدیق اکبر آن دو جاریه را و گفتن وی آن هر دو را مزامیر شیطان از برای

آن بود که نزد ایشان مقرر و ثابت بود حرمت تدفیف و غناء و پنداشت که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله و

صحبه وسلم در خواب آسوده اند و بی اطلاع آنحضرت تدفیف و تغنی میکنند و ندانست که این نوع تغنی همیشه

مباح است و این نوع از حرمت غناء مستثنی شده است و تدفیف در اعیاد و اعراس مباح است پس نهی

کرد آن دو جاریه را پس آن حضرت فرمود دعهما یا ابابکر ان لکل قوم عیدا وهذا عیدنا و چون تغنی

ایشان مع تدفیف بود جواب دادند بثبوت اباحت تدفیف از هر دو وجه درین قدر اباحت هر دو مشترک و

مساویست

مساویست و مع ذلک اباحت این نوع غناء مقید باینوقت نیست و تحقیق این مقام

اینست که اکنون شنیدی و هر که در شروح مشکوة و در مجمع البحار بالصاف نظر کند و بتدقیق

تحقیق نماید و تعصب گذارد همین خلاصه معانی بر آرد پس آنانکه بمطابق مذهب خود تاویل

می کنند و از ظاهر نص نبوی اعراض کرده بسوی احتمالات ممکنه میروند از جهت مذهب خود

ایشان راه تعصب ظاهر و تعسف باهر میروند و اما آنچه آن حضرت در اعراس غناء را لهو نام

نهاده و امر فرموده که در نکاح لهو کنید و خود هم شنیده است مراد از ان لهو تغنی بلهوست یعنی تغنی

باشعاریکه متضمن معنی تفرج و تفرح و عیش خوش و شادمانی و خرمی و فراغ خاطر و فراخی رزق

و تنعمات و تلذذات باشند و زنان دران روز در قبائل خود میگویند و اشعار آن قدر معینات

نمی باشند و این نوع تغنی در روز نکاح زنانرا مباح ساخته و این در حقیقت لهو زنان و دختران است

در قبائل خود دران روز مخصوص و آن مباحست چون دران ذکر فواحش و منکرات نباشد و آنچه

آنحضرت بدان امر کرده و تقریر نموده هرگز دران ذکر فواحش و منکرات نبود و عن عائشة رضی الله عنها قالت

زفت امرءة الی رجل من الانصار فقال نبی الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ماکان معکم لهو

فان الانصار یعجبهم اللهو رواه البخاری و عن ابن عباس رضی الله عنه قال انکحت عائشة ذات قرابة لها من

الا الانصار فجاء رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال اهديتم الفتاة قالوا نعم قال

ارسلتم معها من تغني قالت لا فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان الانصار

قوم فيهم غزل فلو بعثتم معها من يقول اتيناكم اتيناكم فحيانا وحياكم رواه ابن ماجة وقوله اتيناكم

اتيناكم فحيانا وحياكم اين غزلي ست كه زنان انصار در اعراس مي خوانند و آخر غزل اينست

ولولا الحنطة السمراء لم تسمن عذاراكم ولولا الذهب الاحمر لم تحلل بواديكم وغزل در لغت

(كندم كون — اي الجارية)

ميل كردن بسوئ زنان ودل داشتن بر شنيدن حديث زنان و مذاكره ايشان وعن عائشة رضو قالت

كانت عندي جارية من الانصار زوجتها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يا عائشة الا

تغنين فان هذا الحي من الانصار يحبون الغناء ودر اصل مشكوة اينجا بياض ست وشيخ عبد الحق گفته كه

در حاشيه اين عبارت ست رواه ابن حبان في صحيحه وعن عامر بن سعيد قال دخلت على قرظة بن كعب وابي مسعود

الانصاري في عرس واذا جوار يغنين فقلت اي صاحبي رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

واهل بدر يفعل هذا عندكم فقالا اجلس ان شئت فاسمع معنا وان شئت فاذهب فانه قد رخص لنا

اي رسول الله في اللهو عند العرس رواه النسائي وچون رخصت غناء عرسي بزنان ودختران مخصوص بود

در يوم عرس بعضي اصحاب را ازان خبر نبود كه اينقدر مباح ست وعرس بضم طعاميكه در شادي نكاح وغيره پزند

وابي

[illegible]

اینجا طعام نکاح مرادست وعن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت جاء النبی صلی الله تعالی علیه

علی آله وصحبه وسلم فدخل حین بُنِیَ علیّ ای زف علیّ فجلس علی فراشی کمجلسک منی فجعلت جویریات

لنا یضربن بالدف ویندبن من قتل من اٰبائی یوم بدر اذ قالت احدهن وفینا نبی یعلم ما فی

غد فقال دعی هذه ای هذه الکلمة وقولی بالذی کنت تقولین رواه البخاری قولها بنی علی ای

زف علی زفاف زوجی وکمجلسک منی خطابیست بکسی که بوی حدیث میکند ویندبن از ندبت

وآن ذکر خصال حمیده موتی ست در اشعار که آنرا مرثیه نیز گویند وگاهی ندب بغیر شعر باشد بخلاف مرثیه

واینجا در اشعار اتیان ذکر خصال مبارزان شهداء بدر از انصار بود وربیع بضم راء مهمله وفتح باء موحده

وکسر یاء تحتانیه مشدده انصاریه است واز مبایعات تحت الشجره ست بنت معوذ بضم میم وفتح مهمله

وکسر واو مشدده وذال معجمه وجویریات دخترکان اعنی صغیرات کذا قال اٰت رحون والله اعلم بالصواب

فصل دوم در بیان غناء معروف عند اهل العجم که شعار اهل فسق وعشق وهواست که این نوع غناء را از آن

حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم شنیده ونه بآن امر فرموده ست بلکه آنرا تحریم کرده ست یا

مکروه داشته ست بنا بر دلیل نهی که دلیلش قطعیت یا ظنیت چنانچه خواهی دانست ان شاء

الله تعالی واین نوع غناء منقسم میگردد بر اقسام اربعه یکی تغنی بکلامیکه دران مذمت دین اسلام و

هجو مسلمین و یا دران مدح اهل کفر و تحسین رواج کفر و یا دران کذب محض و بیهوده و هذیان برای

خندانیدن مردمان می باشد پس این قسم حرامست باجماع علماء امت و خود این چنین کلام بغیر تغنی بوی گفتن

و شنیدن حرامست و مستحل آن کافرست و نصوص نبویه دران وارد است و من برای ترک اطالت آن

نصوص را ذکر نکردم قسم دوم تغنی بکلامیکه دران ذکر دواعی جماع بود چون قبله و بوسه و تعانق و آغوش

و یا دران ذکر اوصاف زنان بود و یا چهرهٔ زنان بود چون غمزه و عشوه و خال و خط و صفت چشم و لب

رخسار و زلف و گیسوی و صفت قد و قامت و غیره قسم سیوم تغنی بکلامیکه دران ذکر دواعی شرب خمر بود

چون می و میخانه و خم و صراحی و ساغر و امثال ذلک قسم چهارم تغنی بکلامیکه دران ذکر فراق و وصال نظارگیان

اهل مجاز و معاملات متحابین و تقاولات و تواعدات و تخالفات ایشان چون معامله لیلی و مجنون و عذرا

و وامق و امثال ایشان پس این همه چهار قسم را در فارسی سرود گویند و در هندی راگ و در عربی غناء

و آن نوع که در فصل اول ذکر کرده شد آنرا عرب غناء گویند نه در فارسی سرود گویند و در هندی راگ گویند و اگر

گویند از روی مجاز گویند نه از روی حقیقت و در حقیقت در عرف عجم اینها نوع را غناء گویند نه آن نوع را

و آن نوع مباحست چنانچه دانستی تو در فصل اول اما قسم اول ازین غناء حرامست باجماع لا اختلاف فیه

لاحد من هذه الامة المرحومة مگر در علوم عربیه گاهی بیتی شاهد مسئله ازین قسم می آرند چنانچه اشعار امراء القیس

کذا نفع

که افصح شعراء مشرکین عرب بود واشعار شعراو ذریه در نحو وصرف ومعانی برای استشهاد می آرند

ولیکن آن اشعار برای استشهاد درین علوم از ایشان می آرند که دران مدح کفر بتصریح نمی بود ونیز ذم

دران مذمت اسلام واهل اسلام نمی بود وآن مباح است چنانچه امیر المومنین عمر بن خطاب رض

فرموده که دواوین اهل جاهلیت بیاموزید که دران تفسیر کتاب ربست کذا فی تفسیر البیضاوی

فی سورة النحل وهمچنین فرموده ابن عباس رض چنانچه در معارف العلوم است وباقی سه قسم از غناء

معروف مختلف فیه است پس اکثر فقهاء ومحدثین میگویند که حرام مطلق است وبعضی فقهاء گویند

که مکروه است وابو حامد غزالی وشیخ ابو عبد الرحمن السلمی قدس سرهما میگویند که مباح علی الاطلاق

همه مردم را وبعضی صوفیه بتفصیل قائل اند یعنی درحق بعضی حرام است ودرحق بعضی مکروه ودرحق

بعضی مباح ودرحق بعضی مستحب ومذاهب صوفیه در فصل دیگر ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و

درین فصل ذکر حرمت وکراهت آنکه مذهب فقهاست آورده می شود بدان ایدک الله الصادق که غناء

عند الفقهاء محظور است یعنی مباح نیست وحظر واباحت متقابلان اند چنانچه جواز وحرمت متقابلان

اند پس حظر بمعنی منع است وآن در عرف فقهاء حرمت وکراهت است پس محظور بمعنی حرام ومکروه است

وجواز گاهی مع الکراهة بود وگاهی بکراهت پس مکروه هم محظور بود وهم جائز وکذا یستفاد من

شرح الاشباه الحموي پس اکثر فقهاء واکثر محدثین بر حرمت غناء رفته اند ودر رسائل تصنیف کرده اند

درحرمت آن چون رساله مانعة الغناء والسراج المنیر فی تحریم الغناء والمزامیر ودر رسالۂ البلاغ المبین

للفقیه ابی المکارم ابراهیم وصالی ودرینجا اندکی از بلاغ مبین ذکر کرده می شود بطریق انتخاب

بدانکه امام محمد در زیادات آورده اذا اوصی بما هو معصیة عندنا وعند اهل الکتاب الی اخره وذکر

منها الوصیة للمغنی والمغنیة کذا فی الهدایة والکافی فی باب الوصیة وشیخ ابو القاسم بغوی شافعی

در معالم التنزیل آورده که سرود حرامست در جمیع ادیان وقد قال ابن مسعود عن النبی صلی الله تعالی علیه

علی آله وصحبه وسلم الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل والزرع انتهی ودر مشکوة این

حدیث باین لفظ بروایت بیهقی از جابر آورده وشیخ عبد الحق در شرحش گفته که درروایت دیلمی از

انس باین لفظ آمده ست ان الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب

وعشب بالضم گیاه تر وشیخ فضیل بن عیاض قدس سره فرموده الغناء رقیة الزنا وبعض مردم این راحدیث

مرفوع بنداشته اند وآن خطاست واین نه مگر قول شیخ مذکورست کذا قال الشیخ عبد الحق ونیز در بلاغ مبین

گفته که شیخ ابو العباس قرطبی مالکی قدس سره در شرح مسلم گفته که در حرمت غناء هیچ اختلافی نیست چه

آن لهو ولعب ست وحرمت لهو ولعب اتفاقیست ومذهب مالک مع سائر اهل مدینه ومذهب ابی حنیفة

در سائر اہل کوفہ در مذہب نخعی و شعبی و ثوری و غیرہم حرمۃ الغناء ست و در شرح منہاج گفتہ قال الشافعی

الغناء معصیۃ و در شرح مہری از حاوی آوردہ کہ آخر رای شافعی حرمت غناء ست و کلام رافعی کہ

از علماء شافعیہ ست مضطرب ست در غناء پس در کتاب محرر گفتہ ان الغناء وسماعہ مکروہان و در موضعی

در شرح کبیر حرام گفتہ قال النووی فی الروضۃ والصحیح انہ حرام و از امام احمد بن حنبل دو روایت ست

بروایتی مکروہ و بروایتی حرام و گویند کہ تحریم غناء بنص قرآن ثابت ست و ہو قولہ تعالی ومن الناس

من یشتری لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ الآیۃ ولہو الحدیث الغناء وہو حرام کذا فی المبسوط وکذا

فی تفسیر الامام ابی اسحق الثعلبی ومستحل الغناء کافر ست کذا فی جامع الفتاوی و فتاوی البیہقی وکذا

فی المبسوط ناقلا عن الامام ابی نصر الدبوسی والامام ظہیر الدین الخوارزمی وقال فی المحیط ہو الصحیح لان

حرمتہ بالنص وکذا فی النشر و در مبسوط گفتہ کہ چون مستحل غناء گردد مرتد گردد پس اگر تائب نگردد قتلش

باید کرد و اگر بروی توبہ عرض نکردند و پیش از عرض کردن کشتند خون او ہدر شد ولیکن پیش از عرض

کردن توبہ بروی او را کشتن مکروہ ست و بہ اخذہ المتاخرون وعلیہ الفتوی وہکذا ذکر فی النوادر

البرہانیہ و غناء و استماع آن از کبائر ست و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ مرا معلوم شدہ ست کہ علما ما اطلاق

حرام نمی کنند مگر بر چیزیکہ حرمتش بنص قطعی ثابت شدہ بود انتہی حاصل کلام صاحب البلاغ المبین و در فتاوی

برہنہ سرود را از محرمات شردہ وگفتہ کہ غناء از کبائرست در ہمہ ادیان تاکفار را نیز منع کردہ شود از ان

در دار اسلام و در وقائع البدعۃ فرمودہ کہ غناء نزد ابی حنیفۃ وصاحبیہ حرامست مطلق خواہ اہل باشد

خواہ نی خواہ برای خود بود خواہ برائی غیر ومغنی وسامع یک انست ومشائخ وہفت مجتہد نعمانی برین

اتفاق کردہ اند وشیخ شیوخ امام شہاب الدین سہروردی در عوارف گفتہ کہ اجماع کردہ اند ہمہ علماء

برحرمت سماع ومبالغہ کردہ اند در حرمت آن واز کتاب مغنی نقل کردہ کہ لہو الحدیث فی قولہ ومن الناس

من یشتری لہو الحدیث غناء ست ومستحل آن کافرست ومبتلا بدان منافق این حاصل کلام فتاوی برہنہ ست

ودر معارف العلوم از مواہب لدینہ واز شرح عین العلم للملا علی قاری آوردہ کہ قاضی ابو الطیب الطبری

قدس سرہ گفتہ کہ از امام شافعی ومالک وابی حنیفۃ کوفی وسفیان وجماعتی دیگر کلامی صادر شدہ ست

کہ دلالت دارد بر تحریم غناء وسماع آن چنانچہ امام شافعی در کتاب آداب قضاء گفتہ کہ غناء لہو ولعب ست

ومشابہت دارد بباطل وہر کہ بسیار گوید یا شنود او مردود الشہادتست وامام مالک گفتہ کہ کنیزک خرید واورا مغنیہ

یافت رد کند بر بائع وثمنش باز گیرد وامام ابو حنیفہ غناء را در ذنوب می شمارد وکذا سائر اہل کوفہ وسفیان

ثوری وحماد بن سلیمان وابراہیم نخعی وشعبی وغیرہم اینہا در معارف العلوم ست ودر کشف المحجوب گفتہ کہ

درہ زدہ بود امیر المؤمنین عمر رضوان صحابی را کہ غناء میکرد وانکار کرد علی بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ بر

معاویہ

معاویه را که مغنیات داشته بود و نیز منع فرمود حضرت علی امام حسن را از نظارهٔ آن زن حبشیه که

غنا می کرد و گفت که این زن قرین شیطانست و از بعض اصحاب دیگر نیز منع غنا آمده است

و شیخ ابو الحارث بنیانی که قطب زمانه بود فرمود که من در سماع و غنا شغلی می داشتم شبی بصومعهٔ من

مردی درآمد و گفت که جمعی طالبان مجتمع شده اند و بدیدار شیخ مشتاق اند اگر کرم فرمائید و

بقدوم مشتاقان را مشرف دارید پس بیرون آمدم و بر عقب وی میرفتم تا بگروهی رسیدم که حلقه زده

بودند و شیخ ایشان در وسط حلقه نشسته بود مرا بسیار تکریم و تعظیم دادند پس شیخ ایشان گفت اگر

فرمائی سرود کنند اجابت کردم و اجازت دادم پس دو کس بخوش الحان ابیاتی در فراق یار شدن

آغاز کردند پس ایشان بتواجد برخاستند و نعرها می زدند و اشارتها عجب میکردند تا صبح دمید

و بنزدیک صبح دمیدن شیخ ایشان مرا گفت چرا می نپرسی که من کیم و این قوم کیانند پس گفتم اکنون بگو

پس گفت که من عزازیلم اکنون نام من ابلیس است و اینهمه فرزندان من اند و در سماع مرا دو فائده است

یکی آنکه ایام دولت خود را یاد می آرم و بران مصیبت و فراق میدارم دوم اهل تقوا را از راه می برم

و در غلط می افکنم پس از آنوقت دلم از سماع سرد شد و توبه کردم از آن و صاحب کشف المحجوب خود

در کتاب خود می گوید که من که علی بن عثمان جلابی ام از شیخ ابو العباس شقانی شنیدم که گفت که روزی در

مجمعی بودم گروهی سماع میکردند دیوان دیدیم برهنه که در میان ایشان بازی می کردند و در ایشان می

دمیدند و ایشان بدمیدن گرم می شدند و ایشان را از دمیدن خبر نه انتهی ظاهر آنست که مراد از سماع اینجا غناء

باشد و احتمالست که رقص باشد و سماع بهر دو معنی آمده است چنانچه گذشت و مثل اینحکایت حکایتی است

در رسالهٔ مانعة الغناء از غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره و نیز فقهاء در کتب فقه

می فرمایند که التذاذ بغناء معصیت است اما درد و شوق الهی و خوف الهی که در دل بعضی مستمعین غناء

حاصل میشود استدراج است نه از نوع کرامت چه هر که را بر معصیت نعمت رسد آن نعمت او را استدراج است

پس شوق الهی که نعمت عظمی است آنرا چون نتیجهٔ غناء و استماع آن دانند تا ازدیاد و اکثار کنند در معصیت

تا به بسیاری معاصی از دار دنیا رحلت کنند و نیز معصیت را طاعت دانند چه کل ما کان ذریعة الی الطاعة

طاعة پس درین مغالطهٔ شیطانی کافر گردد نعوذ بالله منه و تا اینجا بیان حرمت غناء بود که آن مذهب

اکثر فقهاء است و بعض فقهاء و محدثین میگویند که غناء و استماع آن مکروه است نه حرام و حرمت و فرضیت

بجز نص قطعی ثابت نمی شوند پس حرمت بدلیل نهی قطعی ثابت شود و فرضیت بدلیل امر قطعی ثابت گردد

پس منکر حرام و منکر فرض کافر است چه در انکار آن انکار نص قطعی است بخلاف واجب و مکروه که آن

هر دو بدلیل ظنی ثابت می شوند پس انکار واجب و مکروه کفر نیست بلکه ضلالت و اثم است چه در ان انکار خبر واحد است

دران

وآن کفر نیست کذا فی التحقیق پس دلیل حرمت غناء ظنی ست نه قطعی صحح به المحدثون

پس لاجرم غناء مکروه است نه حرام واقوی دلیل حرمت غناء نزد محرمین آن حدیث ترمذیست وآن

حدیث ضعیف ست وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا

تبیعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ای التغنی وعلم الموسیقی وثمنهن حرام وفی

مثل هذا انزلت ومن الناس من یشتری لهو الحدیث رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وعلی بن یزید الراوی یضعف فی الحدیث وقینات جمع قینة وآن

اَمَه مغنیه را گویند یعنی کنیزک سرودگو ولهو الحدیث اضافت بیانیه ست چنانچه خاتم فضة وجبة

صوف پس در لهو الحدیث پنج قول ست اول قول اینست لهو الحدیث السمر بالاحادیث لا اصل لها

وبالاساطیر التی لا اعتبار لها اصلا واین در اکثر تفاسیر ست دوم لهو الحدیث المضاحیک وفضول

الکلام چنانچه در تفاسیر بیضاویست سیوم لهو الحدیث الغناء چنانچه در مختصر التبیان ومدارک و

مجمع البحار ست واشتراء استعاره ست از اختیار ای ومن الناس من یختار لهو الحدیث علی حدیث

الحق مثل قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی چهارم آنکه لهو الحدیث کتب اعاجم ست که خرید

کرده بود آنها را نضر بن حارث از فارس وقیتکه برائی تجارت بفارس رفته بود پس حدیث میکرد با قریش ازان

کتابها از قصه‌های اکاسره و می گفت که اگر محمد بن عبدالله با شما حدیث میکند از عاد و ثمود من با شما
حدیث میکنم از رستم و اسفندیار و اکاسره کذا فی تفسیر البیضاوی و غیره و بعضی محشی نوشته اند که از و غیره
ان کتب یکی شاهنامه بود پس نضر بن حارث لشکر فرس صید الست و با قریش قصه‌ها از ان کتب میخواند
و مردمان را از اسلام منع میکرد پنجم آنکه نضر بن حارث مغنیات خرید کرده بود و مردم را بسماع مشغول
میکرد و منع میکرد مردم را از اسلام چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود لیضل عن سبیل الله بغیر علم پس برین
تقدیر من یشتری ذوات لهو الحدیث ذوات مقدرست پس درین آیت بسبب این معانی محتمله تعیین
تحریم غناء ثابت نشد و حدیث مذکور حجت نیست چه در ثبوت آن سخن ست چه علی بن یزید ضعیف ست
نزد اهل حدیث و شیخ عبد الحق فرموده که ائمه کبار از اهل حدیث مثل امام احمد و یحیی و ابو زرعه و نسائی
و غیرهم همه او را طعن کرده اند و تضعیف نموده اند و گفته در دو جا از شرح مشکوة یکی در شرح این حدیث
دوم در باب عیدین که بعضی محدثین تصریح کرده اند که هیچ حدیث در تحریم غناء و در جواز آن و اباحت
آن بصحت نرسیده ست و نیز گفته در باب عیدین که انصاف آنست که نص قطعی بر حرمت آن چنانچه
بر حرمت زنا و شرب خمر ست ثابت نشده ست و فقهاء درینباب تغلیظ بسیار کرده اند و اقوی حجت ایشان
در حرمت غناء و عمده در ان همین حدیث ست که مطابق آن آیت مذکوره را تفسیر میکنند و آن حدیث صحیح
نشده ست

نشده است نزد اهل حدیث و این کلام عبد الحق است در موضع مذکور از شرح مشکوٰة و ازین کلام معلوم شد

که دو حدیث که بالا مذکور شده اند یکی حدیث جابر بروایت بیهقی دوم حدیث انس بروایت دیلمی

ثابت نشده اند پس معلوم شد که اینهمه احادیث ضعاف است و حدیث ضعیف در احکام مردود است

بالاجماع لا خلاف فیه و بر تقدیر صحت آنها هم حرمت قطعی ثابت نمی شود چه باخبار آحاد ظن حاصل

می شود نه علم یقین و نه علم طمانیة و فی التحقیق شرح الحسامی و حکم خبر الواحد اذا وجد شرائطه یوجب

العمل و لا یوجب الیقین و لا الطمانیة بل یوجب الظن و هو مذهب جملة الفقهاء و اکثر اهل العلم و

من الناس من ابی جواز العمل به عقلا فی امور الدین مثل الجبائی و جماعة من المتکلمین الی آخر ما قال

و نیز گفته در اقسام عزیمة فان ترک المنهی عنه فرض ان کان الدلیل مقطوعا به کترک اکل الغصب و اللعب

بالشطرنج الی آخره پس معلوم شد که ترک محظور فرض می بود چون دلیلش قطعی و واجب می بود چون

دلیلش ظنی بود و درینصورت فعل محظور ترک واجب است و ترک واجب مکروه تحریمی است و ترک سنت

مکروه تنزیهی است و لیکن مکروه تنزیهی در منهیات مستقله کمتر یافته می شود مگر چون نهی از برای شفقت

بود چون نهی از تواصل صیام و یا از جهت ارشاد بود بسوی اولی و بهتر چون لا تمدن عینیک الی ما

متعنا به الآیة پس بر تقدیر صحت احادیث مذکوره غناء مکروه است بکراهت تحریم یا بکراهت تنزیه ناهی

اصحاب کرام مردم را از تغنّی و زجر ایشان مغنّیات را از آن چنانچه بالا گذشت از جهت آن بود که

اختلاف

غناء شعار اهل فسق و عشق بوده نه از جهت نص قطعی واگر در حرمتش نص قطعی بودی هرگز میان صحابه اختلاف

واقع نشده و آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم غناء را مباح نکرده بودی نه بقول و نه بتقریر و تشبّه

بفسّاق منهیست و غناء اعراب که مباحست آن دیگرست چنانچه دانستی در محلش و فرق در میان غناء

اعراب که مباح است و غناء اهل فسق و عشق که حرام است یا مکروه تحریمی بر بعضی فقهاء پوشیده مانده است پس هر دو را

یکی دانند و آن خطاء عظیم است و آنچه در بلاغ مبین و سراج منیر در تحریم غناء و مزامیر و مانعة الغناء و غیرها

از کتب فقه واقع شده است از نیک احادیث که بر اباحت غناء دلالت دارند قبل تحریم وارد شده بودند

بعد از آن بقوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث منسوخ شدند و دیگر آنچه در نصاب الاحتساب گفته که

حدیث عائشه که در تغنی جاریتین یوم العید بروایت صحیحین وارد شده است متروک است لقوله تعالی ومن الناس

من یشتری لهو الحدیث الآیة پس ایشان همه درینجا دو خطا کرده اند یکی آنکه فرق میان غناء اعراب

غناء معروف اهل هواء ندانسته اند و هر دو را یکی پنداشته اند و نمیدانند که غناء اهل فسق و هواء که مورد نسبت

بلفظ غناء و هرگز از آن حضرت نشنیده است و نه بوی امر فرموده و حاشا که آنحضرت بمنهی و محظور امر

فرماید و یا خود کند و یا بشنود چنانچه گذشت دوم آنکه آیت مذکوره مکیه است و همه سوره لقمان مکیه است

مگر آیه

مگر سه آیت ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام الی ثلاث آیات مدنیه است نزد بعضی و قیل الذین یقیمون

الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم یوقنون مدنیه است و در تفسیر بیضاوی گفته که این قول ضعیف است

و باقی همه سوره لقمان باتفاق مفسرین مکیه است و زفاف عائشه رضی در مدینه منوره است باتفاق اگرچه نکاحش

در مکه معظمه بود و بدایت نماز عیدین و جمعه بعد از هجرت است چنانچه در سیر کازرونی وغیره وارد است پس حدیث

مذکور از عائشه و دیگر و حدیث در باب غناء از عائشه که در بعض فصول آیه خواهند آمد ان شاء

الله تعالی و احادیث غناء در اعراس چنانچه بالا مذکور شد و حدیث آن جاریه سوداء که تدفیف و تغنی

نذر کرده بود بر سلامتی آنحضرت از غزوه و حدیث آن جواریات که پیش آنحضرت عند دخول آنحضرت

در مدینه بعد از هجرت تدفیف و تغنی مینمودند چنانچه در مولود عفیفی و جامع المعجزات وغیره از کتب

سیر وارد است و این همه واقعات بعد هجرت است و آیه کریمه مذکوره مقدم است و مقدم ناسخ متأخر نمی شود

و مع ذلک استدلال ایشان در حرمت غناء بآیت مذکوره هم خالی از سخن نیست چنانچه دانستی

اکنون بیان اقوال ایشان که بکراهت غناء رفته اند بشنو پس در مجمع البحار در ماده زمر و همچنین در شرح

عبد الحق بر مشکوة آورده اند که فقهاء میفرمایند که غناء بالات مطربانه حرام است و مجرد صوت مکروه است

و از زنان اجنبیه سخت کراهت آن انتهی پس مراد از فقهاء اینجا ابوحنیفه و احمد بن حنبل و مالک

بقول وی و شافعی بر صحیح ست و باقی اکثر فقهاء بر حرمت غناء اند علی الاطلاق و شیخ عبد الحق در باب
عیدین از شرح مشکوٰة گفته که قول صحیح از امام اعظم کراهت تغنی و تدفیف ست نه حرام مطلق و
مذهب امام احمد بن حنبل همین کراهت غناء ست چنانچه کتب مذاهب وی گواهی میدهند و آنچه در
کتب دیگران از حرمت غناء نقل میکنند ایشان برائی تائید مذهب خویش برند و غنیة الطالبین
لغوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در مذهب ویست و در ان کراهت غناء و رقص
و قصب از امام احمد مذکور ست نه حرام و گفته که در غناء ثوران طبع و هیجان شهوت و میل بسوی زنان
و رعونت نفس و طرب و دناءت دست میدهد پس لاجرم مکروه باشد و ثوران برخاستن غبار
و مراد اینجا جولان طبع و هیجان برانگیختن و رعونت حماقت و سستی و دناءت فرومایگی و قول
شافعی و مالک در کراهت غناء در فتاوی برهنه از کتاب الاشراف للشیخ اکمل الدین مذکور ست
و در بلاغ مبین گفته بیک قول شافعی و بیک قول مالک غناء مکروه ست و در معارف العلوم
از محیط آورده که عند بعض العلماء ای لبعض العلماء الحنفیه غناء مکروه ست دیگر بدانکه اگر
غناء بنص قطعی حرام بودی چگونه امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی با کمال تقوی و ورع و تبحر او
در جمیع علوم بجواز آن رفتی و مرا هنوز اینجا سخن باقیست و آن اینست که تو گفتم و من الناس من
یشتری

یستری لهو الحدیث ظاهر در تحریم ونهی هر لهو حدیث ست که مفضی بضلالت بود وخفی ست

در حق غناء چه غناء باسم دیگر مخصوص ست چنانچه آیت سرقه ظاهر ست در قطع ید هر سارق حقیقت

در حق طرار ونباش پس نظر کردیم در غناء که بچه سبب باسم دیگر مخصوص شده ست پس یافتیم که بسبب

زیادتی نغمه ولحن باسم غناء مخصوص شده ست پس غناء خود لهو حدیث ست مع زیادتی نغمه

ولحن که بسبب آن زیادتی تبدیل اسمش شده ست پس چون لهو حدیث سبب تضلیل الناس

بود لقوله تعالی لیضل الناس بغیر علم پس غناء بطریق اولی سبب تضلیل الناس بود پس حرمت غناء

بطریق الاولی بود چنانچه قطع ید طرار بطریق اولی ثابت میکند از قطع ید سارق بسبب زیادتی

بر معنی سرقه که بدان تبدیل اسم سارق بطرار شده ست وعدم ید نباش ثابت میکنند بسبب نقصانی

در معنی سرقه که بدان نقصان باسم نباش مخصوص شده ست پس حرمت غناء بربنا قاعده ثابت شده

پس این آیه اگر بر ظاهرش حمل کرده شود ومع ذلک نزولش در نضر بن حارث بود مخصوص نمی گردد

بلهو حدیث که نضر بن حارث میداشت چنانچه قوله تعالی لاتقتلوا الصید وانتم حرم جمیع صید بر را

متناول ست مخصوص بحمار وحشی نیست با وجود آنکه نزولش در ابوالیسر ست که بنیزه حمار وحشی

شکار کرده بود واگر آیت مذکوره را تاوله گویند ولهو الحدیث را بغناء تاویل کنند یا بمغنیات ای ذوات

لهو الحدیث تاویل کنند بخبر واحد یا بقیاس ظاهر نماند بلکه ماوّل گردد در تحقیق شرح حسامی آورده

الظاهر او النص اذا حمل علی بعض محتملاته صار مئوّلاً بلا خلاف پس آیت مذکور نص در اشتراء لهو الحدیث

ست وظاهر در تضلیل الناس ست بلهو الحدیث یا ظاهر ست درین هر دو نص ست در تحریم لهو الحدیث لان النص

ما سبق الکلام لاجله او ما یزداد بیانا علی الظاهر بقرینة تقترن باللفظ من المتکلم من غیر اللفظ علی اختلاف

القولین فی النص پس چون بخبر واحد یا بقیاس لهو الحدیث را لغناء یا بمغنیات تاویل کرده شد وحکم

ماوّل وجوب عمل بویست مع احتمال الغلط پس قطعی نماند بلکه ظنی شد پس برین تقدیر غناء مکروه تحریمی ست

وجاحد حرمت او کافر نگردد وجمیع انواع ماوّل همین حکم دارد وچون بعض وجوه مشترک ترجیح یابد بدلیل

ظنی بر باقی ماوّل گردد وخفی ومشکل ومجمل چون زائل گردد خفاء هر یک بدلیل ظنی چون خبر واحد وقیاس ماوّل

گردد وچون ظاهر یا نص بر بعض محتملات آن حمل کرده شود بدلیل ظنی ماوّل گردد وحکم جمیع انواع ماوّل وجوب عمل

بر ثابت بویست وجاحد او کافر نگردد وتحقیقه فی التحقیق شرح الحسامی وبر تقدیر اول حرمت غناء بدلیل قطعی ست

وجاحد او کافر ست واینهمه بحسب قواعد اصول فقه گفته شد والله تعالی اعلم بالصواب فصل سیوم در بیان حظر

معازف ومزامیر که آلات غناء اند بدانک ای طالب صادق که چنانچه اختلاف در غناء ست که اکثر بر

حرمت غناء اند وبعض بر کراهت تحریمه غناء اند همچنین اختلاف ست در آلات غناء پس اباکثر بر حرمت غناء

اند اند

رفته اند بر حرمت آلات غناء هم رفته اند خواه نواختن آن آلات با غناء بود خواه بی غناء اعنی نواختن

آن آلات در هر دو حالت حرام ست و آنانکه بر کراهت غناء رفته اند گویند که نواختن آلات غناء

مجرد از غناء مکروه ست و مع غناء حرام ست اعنی اجتماع کراهتین کراهت غناء و کراهت نواختن

الآلات آن حرام میگردد کذا فهم من شرح المشکوة للشیخ عبد الحق ومن بعض مواضع من مجمع البحار و آلات

غناء را بالفارسی سازها گویند و همه سازها بر دو نوع اند نوعی بدم می نوازند اعنی بر دهان می بندند

و بدم می نوازند و نوعی دیگر بدست می نوازند و این نیز بر دو نوع ست نوعی تارهاء فولاد یا غیر آن

اند که بر چیزی کشیده می بندند و نوعی دیگر پوست بعضی جانوران ست که بر چیزی تهی میانه می چسپانند و

معازف بر هر دو نوع شامل ست و گاهی بنوع ثانی مخصوص میگردد ولیکن در احادیث هر جا که لفظ معازف

آمده آنجا همه آلات غناء ست خواه آن آلات که بدست نوازند و خواه آن آلات که بدم نوازند چنانچه

اهل حدیث بآن تصریح می کنند و آن جمع معزف ست بکسر میم و سکون عین مهمله و فتح زاء معجمه و در آخر فاء ست

آلتی بآن غناء کنند و در قاموس گفته معزف بر وزن منبر ست و یا جمع عزف ست بر خلاف قیاس مانند

محاسن و مساوی جمع حسن و سوء پس عزف هم بمعنی معزف ست چنانچه وصف بمعنی چیزیکه بآن وصف

کرده می شود چون عالم در قول قال یا رجل عالم کذا پس برین تقدیر جمعش معازف ست و نیز عزف بمعنی لعب

بمعازف وبمعنی مطلق لهو هم آمده ست ونیز معزف بمعنی سازی معروف که آنرا بفارسی چغانه بجیم
فارسی وغین معجمه وبهندی مندل گویند کذا فی شرح المشکوة وکشف اللغات ودر فرهنگ رشیدی گفته چغانه
بفتح جیم چوبیست مانند مشته ندافان وحلاجان که سر آنرا شگافته جلاجل چند دران تعبیه کنند واصول
را بدان نگاه دارند وپرده چغانه پرده ایست از موسیقی پس حاصل کلام آنکه معازف اینجا بمعنی مطلق
ملاهی آمده ست یعنی آلات لهو وغناء اگرچه در موضع دیگر بمعنی چغانها وبمعنی مطلق بازیها ولهوها و
بمعنی ملاهی که بدست نوازند آمده ست ودر قاموس گفته معازف ملاهی ست مانند عود وبربط وطنبور
واما مزامیر جمع مزمارست وآن آلتیست میان تهی که بدم می نوازند واکثر انواع آن از چوب می سازند
ودر مزمور ومزمیر هر دو مصدر اند بمعنی مزمار نواختن وبمزمار سرائیدن ودر صراح گفته یقال رجل زمّار ولایقال
رجل زامر وامرءة زامرة ولایقال امرءة زمّارة واما زمارة بتخفیف هم مصدر است وشیخ عبد الحق گفته که بمعنی
مزمار نیز آمده ست ودر مجمع البحار نیز زماره ومزمار هر دو بیک معنی گفته بدانکه مزمار بفارسی نای بالیاء
ونای بالواو ونی بفتح نون وسکون یاء ولیکن نی آن چوبست که در اصل خلقت تهی بود بغیر عمل مردم
وبمعنی قصب جواری وبوریا وغیر آن وبمعنی کلک قلم وغیر آن نیز آمده ست واینجا مراد معنی اول است ولیس
واما نای ونواو ونای بیای هر چیزی دراز که بدم نوازند خواه از چوب سازند خواه از غیر آن خواه تهی در اصل
خلقت

خلقت بود خواه بعمل مردم پس بوق نحاسی را و شهناء را نمیتوان گفت و نیز نائی بالواو بمعنی

میزاب آب که آنرا ناودان نیز گویند و بمعنی جوئی آب تنگ و باریک و بمعنی کشتی خرد که آنرا بفارسی

زورق و بتازی صنبوق گویند و در واوش بهمزه نیز بدل می کنند و نای بیاء بمعنی گلو و حلقوم و بدیگر

معانی نیز آمده است و یایش را بهمزه نیز بدل میکنند و این معانی اینجا مراد نیست و اما چنگ را نای

نمی توان گفت چه اگرچه آنرا نیز بدم می نوازند ولیکن تار دارد که آنرا بدست مینوازند پس حاصل کلام

آنکه معازف متناول است مزامیر را و شامل است بر جمیع ملاهی را که بدم یا بعمل دست می نوازند و آواز

می کنانند و جرس نیز معرفست زیرا که عرف و عزیف در اصل لغت آواز جرس که بسبب از باد شنیده

شود و آواز جن و آواز باد کذا فی القاموس و مزامیر نوعیست از معازف اکنون بعض احادیث که در

نهی از معازف وارد شده اند بیان کرده می شود و عن ابی عامر او ابی مالک الاشعری قال سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم یقول لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز و الحریر و الخمر و المعازف

الحدیث رواه البخاری و اینحدیث در ازنست و شک کرد بخاری در روایت خود که از ابی عامر ست یا از

ابی مالک و هر دو اشعری اند کذا قال الشیخ عبد الحق و خز در صدر اول و ثانیا از صوف و ابریشم می ساختند

و آن مباح بود صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و اکنون متعارفست که خز همه از ابریشم می سازند

وآن درین زمان نوعیست از حریر و عطف حریر بر خز از قبیل عطف عام است بر خاص پس آن حضرت

بمعجزه از غیب خبر دادند که خز هم حرام خواهد شد بانیطور پس چندگروه از امت من این هر چهار منهیات محرمات

را از سر هوا و متابعت نفس و شیطان حلال دانند و استحلال حرام کفر است بالاتفاق اعاذنا الله منه و زیاده

التحقیق فی الشروح وعن ابی امامة قال قال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان الله تعالی بعثنی

رحمة للعالمین وهدی للعالمین وامرنی ربی بمحق المعازف والمزامیر الحدیث رواه احمد ومحق نیست و نابود کردن

و تمام محو ساختن و در کتب فقه مذاهب اربعه مذکور است که شکستن آلات ملاهی ضمان لازم نمی آید و

جنایت بر آن هدر است وعن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق فسمع مزمارا فوضع اصبعیه فی اذنیه وناء عن

الطریق الی الجانب الآخر ثم قال لی بعد ان بعد یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه من اذنیه قال

کنت مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فسمع صوت یراع فصنع مثل ما صنعت قال نافع و

کنت اذ ذاک صغیرا رواه احمد وابوداود و یراع بفتح نی و در کتاب مناقب اهل بیت آورده که

امام علی رضا رضه مریدی خود را دید که آواز ساز و تغنی می شنید پس چون نزد امام آمد او را زجر و

منع فرمود او گفت یا امام در سماع اصوات گوش را چه مضائقه است فرمود که نشنیدی قول حق سبحانه و تعالی

ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و فرمود اگر تو در آن حالت

مردی

مردی بموت جاهلیت مردی و من بر جنازه تو هرگز نماز نکردم و این حاصل کلام اوست فارسی

آیت کریمه پس روی مکن چیزیرا یعنی در پی اکتساب چیزی مرو که علم نداری تو بوی بیقین یا بظن

غالب بدلیل شرع یا بدلیل قیاس مکتسب از شرع که آن چیز ضار است یا نافع است قبیح است یا حسن است

بدرستیکه گوش و چشم و دل که حفظ خود میگیرند از چیزی بی علم نفع و ضر و حسن و قبح آن چیز همه از

آنها پرسیده شوند از احتفاظ خود بی علم با آن چیز پس معلوم شد که بر شبهات عتاب خواهد شد چنانچه

وارد است حلالها حساب و حرامها عذاب و شبهاتها عتاب وعن ابن عباس رض عن رسول الله صلی

الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال ان الله تعالی حرم الخمر والمیسر والکوبة وقال کل مسکر حرام قیل

الکوبة الطبل رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رض ان النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

نهی عن الخمر والمیسر والکوبة والغبیراء والغبیراء شراب تعمله الحبشة من الذرة یقال لها السکرکة رواه ابو داود

والکوبة بضم کاف قیل طبل چنانچه صاحب مشکوة از بعضی رواة خود آورده وقیل بربط وقیل نرد و در شرح

جامع الاصول گفته که طبل صغیر که دو سر دارد کذا قال عبد الحق و احتمال است که کوبه فارسی باشد و چند الفاظ

فارسی آنحضرت بر زبان مبارک خود در بعض اوقات رانده اند شاید که از آنجمله یکی کوبه باشد و آن چوبی است

که بدان طبل و دف و نقاره و مانند آن بکوبند یعنی آلت نواختن آنها و کوس هم گویند و مراد حرمت

صوت آنهاست که باستعمال آلت حاصل می‌شود و کوس بمعنی کوبه و نقاره و کوفتنی آمده است و عن ابی هریرة

قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم عن ثمن الکلب وکسب الزمارة رواه فی شرح السنة

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لا تصحب الملائکة رفقة فیها کلب ولا جرس

رواه مسلم وعنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال الجرس مزامیر الشیطان رواه مسلم

وچون جرس جنس است جرس جمع آمده دیگر بدانکه ظهور قینات ومعازف وخمر در دار اسلام از کبار علامات قیامت است

که عند ظهور آنها مصائب وحوادث در عالم هویدا خواهد شد چنانچه حدیث ترمذی از ابی هریرة ناطق است بآن

وآن حدیث طویل است و در آخرش این الفاظ است وظهرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعن

آخر هذه الامة اولها فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء وزلزلة وخسفا ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام

قطع سلکه فتتابع واحادیث ازین قبیله در اشراط الساعة در کنز العمال بسیار وارد شده اند وحدیث ما انا

من دد ولا الدد منی در کتب فقه چون هدایه وکافی وغیرهما از شروح وفتاوی کثیر الوقوع است ودد بروزن

دال مهمله لهو ولعب اعنی بازی وحرف ثالث در آخرش واو بود وآن محذوف شد پس مثل ید ودم گشت

وگاهی مثل عصا هم آید و در صراح گفته یقال ددا در مثل عصا ودد مثل دم و در مجمع البحار گفته که دد در اصل

ددی بود چون ندی یا ددن بود چون بدن پس محذوف اللام شد وگاهی بر اصل هم استعمال کنند و در حدیث

دو مضاف بعد من مقدر اند یکی لفظ اهل بعد من اول دوم استقبال بعد من ثانی پس تقدیرش چنین ست

ما انا من اهل ددو لا الدد من استقبالی و فقهاء این حدیث را بر تحریم غناء و معازف و سائر الملاهی آورده

چون رقص و تصفیق و تذفیف و طنبور و بربط و رباب و قانون و مزمار و چنگ و طبل و بوق و نوبت

از جهت تفاخر الی آخر ما قال و در نصاب الاحتساب در احراق المعازف یوم العید فی مصلی العید بابی

مستقل عقد بسته است و آنرا الجنید دلائل جائز داشته ست و غرض در احراق المعازف در یوم عید که

یوم مجمع عوام و خواص ست تشهیر و اعلام مردم ست از جهت زجر و توبیخ مرتکبین ملاهی و همه کتب

فقه متون و شروح و فتاوی مشحون اند بتقبیح تغنی و معازف و مزامیر و تحریم آنها و تشنیع

و تفسیق اهل آن و تبدیع ایشان والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنچه مستثنا ست

از کراهت و تحریم در باب غناء و معازف پس از ان مستثنیات بعضی بالاتفاق مباح ست

و بعضی نزد بعضی مباح ست و نزد بعضی نه از ان جمله یکی تغنی اعراب ست بشرطیکه در ان ذکر

فواحش و منکرات و ذکر فراق و وصال اهل مجاز نبود چنانچه تحقیقش در فصل اول گذشت که آن

نوع غناء را آنحضرت خود شنیده ست و تقریر نموده ست و چون در عرف عجم آنرا غناء نمی گویند

پس اکثر فقهاء آنرا التعرض نکرده اند و گفته اند که غناء حرام ست یعنی غناء متعارف حرام ست

بنا بر آنند و در فتاوی تا بینیه
استماع الملاهی و در تبیین کتاب است
شرده و از جامع الصغیر

وبعض متاخرین از فقهاء بحرمت غناء در اعراس واعیاد تصریح نموده اند چنانچه در نصاب

الاحتساب وارد است باوجود آنکه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم درین هردو مورد

خود شنیده اند وتقریر نموده اند چنانچه در فصل اول بتفصیل تمام گذشت پس اگر مراد ایشان غناء

معروفست پس آن حرام است در جمیع احیان چه در عید وچه در عرس وچه در غیر آن بالاتفاق ومراد ما

از اباحت غناء غناء اعرابست نه غیر آن وغناء اعراب علی الاطلاق مباح است ولیکن در غیر ایام

شادی غالبا نمیگویند واگر مراد ایشان همین غناء اعرابست وحرمت آن از جهت تشبیه است

باهل فسق پس آنرا وجهیست چه تشبیه مباح بحرام مباح هم حرام گردد وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من تشبه بقوم فهو منهم رواه احمد وابو داود وقد ورد اتقوا

مواضع التهم پس حدیث احمد وابی داود را جمیع فقهاء مذاهب اربعه قبول کرده اند وعمل

میکنند بروی در مواضع کثیره در فقه واینحدیث معارض احادیث دیگر که در اباحت غناء در

موارد مخصوصه وارد اند نمی گردد که آنها بر اباحت اصلیه دلالت دارند واینحدیث بر کراهت یا تحریم

عارضی که از جهت تشبیه بر مباح اصلی طاری ولاحق شده است دلالت می دارد وقانون اصول

نیز این را ترجیح میدهد واذا اجتمع دلیلان متعارضان فی الحظر والاباحة فی شیء قدم دلیل الحظر علی

دلیل

دلیل الاباحة ولیکن در وجه تشبیه سخن است چه در معانی هیچ تشبیه نیست چه غناء معروف که مرغوب طبائع اهل فسق وعشق است در ان ذکر فواحش ومنکرات وقصص اهل عشق می بود چنانچه بجنید مرات دانستی ودر غناء اعراب ثناء حق ومحامد اهل حق واهل شجاعت ودر اعراس اعتراف بنعمتها خدا تعالی میباشد چنانچه "ولولا الحنطة السمراء لم یسمن عذاراکم ، ولولا الذهب الاحمر لم یحلل بوادیکم" ، واگر تشبیه در رفع صوت بترنم گویند چنانچه از انصاب الاحتساب معلوم می شود پس در رفع صوت بترنم هر دو نوع مشترک اند ولیکن در نغمه ولحن متغائر اند که هریک بنوع دیگر است در نغمه ولحن وشاید که اینقدر تغایر را اعتبار نمیدارند والانصاف آنست که السلامة فی التقوی والورع والاجتناب عن الشبهات ومع ذلک هیچ مقصود از مقاصد دینیه بر سماع غناء موقوف نیست ولیکن اینجا اشکالی دیگر سخت تر است که آنرا اندفاع نمی توان کرد وآن اینست که اگر اینقدر تشبیه که رفع صوت بترنم است کافی بودی در تحقق تشبیه ومع ذلک آن حضرت مع علم آن چگونه غناء اعراب را خود شنودی وتقریر نمودی وتقریر نمودن آنحضرت دلالت دارد بر عدم تشبیه در صورت وتشابه بین شیئین تشارکهما در صفتی است در جمیع جهات آن صفت واینجا تشارک در رفع صوتست از جهت رفع واز جهت ترنم نه از جهت نغمه ولحن کما لا یخفی پس در میان هر دو نوع تشابه

نماند بلکه تناسب ماند پس تشابه و تماثل دیگر ست و تناسب دیگر ست چنانچه تحقیقش در فصل
دوم از باب اول گذشت نمی بینی که تقرید صوم یوم عاشوراء مکروه ست از جهت تشبیه به یهود پس
آنحضرت فرمود تخالف یهود کنید بانیکه یکروز پیش ازوی یا پس ازوی هم روزه دارید تا دو روزه
شوند و تقرید دور گردد پس تعیین یوم عاشوراء که صفت صوم ست باقی ست و ظرف صوم مطلق
یوم ست نه تعیین آن و تعیین یوم همان تعیین صوم ست فیقال صوم معین و یوم معین و آن تعیین
بر دو وجه ست یکی بر وجه تقرید چنانچه شعار یهود بود دوم بر وجه انضمام صوم دیگر بوی و بایقدر تغایر
تشبیه مندفع شد و بباید دانست آنچه بعض متاخرین از فقهاء مردم را از غناء اعراب در اعراس و اعیاد
نهی و زجر می کنند آن آن غناء ست که دران ذکر الله تعالی بتصریح و یا ذکر مدائح انبیاء و اولیاء
بتصریح و یا مواعظ بتصریح نبود بلکه دران مدائح اهل شجاعت و ذکر تنعم و تلذذ دنیاوی بود و یا دران
کلام لایعنی بود از قصه ها و یا دران محامد الله تعالی و مدائح الانبیاء و الاولیاء و مواعظ بود و لیکن
بالحان موسیقیه و نغمات بر قوانین موسیقیه بود اما چون دران محامد الله تعالی و یا مدائح الانبیاء
اتباع ایشان از جهت ورع و تقوی و یا مواعظ به ترغیب و ترهیب و احوال قیامت بتصریح بود و
مع ذلک بلحن سرود معروف و بنغمه سرود معروف نبود بلکه بلحن دیگر و نغمه دیگر بود و سماعش از زنان نبود

امکان

و مکان لطیف و طاهر بود و مستمع بگوش و جان شنود پس در شنودن و گفتن این نوع غناء
هیچ اختلاف نیست و این نوع غناء بالاجماع مباحست چه همه اهل الله تعالی از علماء و فقهاء
و محدثین و مشائخ اهل ورع و تقوی می شنوند در محافل و مدارس و خانقاههای ایشان
در جمیع احیان چه در اعیاد و چه در غیر آن و ایشان آنرا غناء نمی گویند بلکه ذکر می گویند و در
عرف عوام مردم از اهل سند مولود گویند و این نوع غناء ذکر الله تعالی است که اهل تقوی را جاذب می شود
بسوی محبت حق و محبت رسول وی و آنچه در حدیث دیلمی از انس گذشت ان الغناء واللهو ینبتان
النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفس محمد بیده ان القرآن والذکر ینبتان
الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب گواه این معنی است چه محبت حق سبحانه و تعالی و محبت رسول وی
شرط تکمیل ایمانست و مراد از محبت که شرط تکمیل ایمانست محبت صحیحه است نه محبت فاسده و تفسیر صحت
و فساد محبت در مجلس گذشت و کلام موعظه حسنه بصوت حسن بلحن حسن سخت تر تاثیر دارد در جذب
القلوب الی طاعة المحبوب والاعراض من دار الغرور الی دار السرور و در حدیث بخاری آمده انّ
من الشعر حکمة وان من البیان لسحرا و در تاثیر کلام حسن بصوت حسن چون جادوست این تشبیه
در سرعت تاثیرست و تحقق آن و تاثیر سحر قبیح است و تاثیر کلام حسن حسنست و در حسن و قبح تشبیه نیست

چنانچه غناء معروف رقیه زناست چنانچه گذشت الغناء رقیة الزنا همچنین این نوع غناء افسون محبت

الهی است مر اهل ورع وتقوی را فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واهل هوا را جز نسادی

افزاید واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وفرق میان نغمه ولحن آنست که نغمه آواز نیکو

نرم وخوش چنانچه گذشت وآن باعتبار مد وقصر وسرعت وبطوء ووقف ووصل وحرکت وسکون

وتشدید وتخفیف مختلف میگردد ولحن تطریب الصوت وترجیع درانست چنانچه از مجمع البحار گذشت

ودر قراح گفته تطریب کشیدن آواز ونیکو کردن آن وترجیع گردانیدن آواز در حلق از جهت تحسین

آن چنانچه همه بالا گذشت ولحن موسیقی خسروانی سی الحان اند بر قول مشهور وقیل سی ویک لحن اند

وقیل غیر ذلک والحان موسیقیه فلاسفه استخراج کرده اند وهر لحن را نامی است علاحده چون آرایش خورشید

آئینه جمشید اورنگی باغ شیرین تخت طاقدیسی حقه کاوس راح روح رامش جان سبز در سبز سرو بستان

سرو سهی شادروان مروارید شبدیز شب فرخ نقل رومی گنج باد آورد گنج گاو گنج سوخته کین ایرج

کین سیاوش ماه برکوهان مشک دانه مرواء مشک دان مشک مالی مهرکانی ناقوسی نوبهاری نوشین باده

نیروز نخچیرکان این سی لحن در فرهنگ رشیدی مجتمع ذکر کرده ودر مفردات لغات نیز ذکر کرده وگفته

که در مؤید شیخ نظامی ازین ۳۰ الحان که آئین جمشید وراح روح ونوبهاری است بنا درده وبجای آنها چهار

دیگر

دیگر اورده ساز نوروزه و غنچه کبک دری و فرخ روز و کیخسروی پس برین تقدیر سی و یک لحن

خسروانی می شود و اینها را الحان باربد و نواهاء باربد نیز گویند پس لحن را بالفارسی نوا گویند خوش لحن

یعنی خوش نوا و دوازده پرده هاء موسیقیه ست و در رشیدی گفته که پرده رشته را گویند که بر دسته

سازهاء بندند برای نگاهداشتن انگشتان و برای حفظ مقامات موسیقیه و بکثرت استعمال مقامات

را نیز گویند و در کشف لغات پرده و مقام در علم موسیقی مترادف گفته و آن دوازده پرده هاء اعنی مقامات

راست ۱ شباب ۲ بوسلیک ۳ عشاق ۴ زیر بزرگ ۵ زیر خورد ۶ نهاوند ۷ عراق ۸ باخزی ۹ حسینی ۱۰

رهاوی ۱۱ نوا ۱۲ و بیت و چهار شعبه ست کذا فی کشف اللغات و سی لحن مذکوره همان الحان اند که

مطرب باربد پیش خسرو پرویز می نواخت و الا الحان موسیقیه بسیار اند و بر سی موقوف نیستند چون

راز بانه و راز یام و راه بقا و راه قلندر و مویه زال و نار دین و نار شیرین و نار نور و نواء خاکی

و نواء چکاوک و نواء خارکن و نوروز و نواء عنقاء و امثال ذلک و باربد بهر دو باء تازی و باء

تانی مفتوح ست و در جهانگیری مضموم گفته این خطا ست نام مطربیست از توابع جهرم که سرود خسروانی

که آن سرود یست مسجع در بزم خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان میگفتی و اسمش مرکب ست از بار بمعنی رخصت

و اذن و بد بمعنی خداوند که پرویز او را رخصت داده بود که هر وقت که خواهد در مجلس خاص آید و بغیر اذن

در مجلس داخل شود و از فرهنگ ابراهیم شاهی معلوم می‌شود که سیصد و شصت نواها موسیقیه است که

از آواز ققنوس گرفته اند چنانچه گفته ققنوس و ققنس مرغیست بغایت خوش رنگ و خوش آواز و

در منقارش سیصد و شصت سوراخ است و در بلندی کوه مقابل باد می نشیند و می سراید و بر آوازش

مرغان شیفته شوند و گرد آیند ایشان همه را گرفته خورد و چون عمرش هزار سال رسد هزار خروار هیزم جمع کند

و بر آن نشیند و می سراید پس مست گردد و بیستی هر دو بازو خود بر هیزم زند پس از تنش آتش جهد و همه

هیزم و خود هم همراه هیزم سوخته خاکستر شود و از خاکسترش بیضه پدید آید و از آن بیضه مرغی مثل او

پدید آید و تناسل او بر همین وتیره می بود و این مرغ جفت ندارد و دو فرد از جنس وی در یک زمان

موجود نمی باشد و علم موسیقی از آواز وی گرفته اند انتهی و مثل آن در کشف اللغات گفته مگر آنکه بجای

هزار خروار هیزم هزار ستواره گفته و گفته که از هر سوراخ از سیصد و شصت سوراخش آوازی علاحده

خوش و لطیف می برآرد و در آخرش گفته که چون باران بارد بران خاکستر از آن بیضه شود و در طوطی نامه

گفت که ققنوس طائریست بر شکل بط در نواحی ملک هند همین منقار هفت سوراخ در منقار دارد و از هر

سوراخ آواز هفتاد گونه برآرد و در حواشی مطول شرح تلخیص المفتاح تحت قول الماتن بیت

والذی حارت البریة فیه ،، حیوان مستحدث من جماد ،، مانند این قصه آورده اند چنانچه گفته اند

العققنس

الققنس طائر جسیم عظیمة الجثة یضرب به المثل فی البیاض له منقار طویل خلقه الله تعالی فردا

واحدا الی آخر ما قالوا و از کشف اللغات معلوم می‌شود که ققنس را موسیقار نیز گویند چنانچه

گفته که در نسخهٔ علم موسیقی ست که موسیقار مرغیست که در منقارش سوراخها اند و ازان

سوراخها اصوات گوناگون می برآرد و علم موسیقی ازان اخذ کرده اند و ققنوس بفتح

قاف اول و سکون قاف ثانی وضم نون و واوش گاهی حذف کنند و گاهی سلامت

دارند و لفظ ترکیست و در فارسی آتش افروز گویند چنانچه در فرهنگ رشیدیست و

لیکن در باده ققنس و آتش افروز گفته که ققنس بلغت یونانیست و بعربی بیضاء گویند

و موسیقار معلوم نیست که در کدام ست و سازی از آوازش گرفته اند آنرا هم موسیقار گویند

و این تطویل از جهت آن آورده شد که علم موسیقی علمیست کثیر المسائل و المباحث والالحان

موسیقیه جز بر ماهران آن فن ظاهر نیست پس ضابطه در شناختن مشابهت در لحن میان

غناء مباح و غیر مباح باینطور ست که غناء معروف که آنرا سرود و راگ گویند در تمام اقلیم هندوستان

آنرا چند الحانست مخصوص بدان و ران الحان بباید که چون کسی را قصد غناء مباح ست از لحن

سرود غیر مباح که در اقلیمش معروفست احتراز کند و هر لحنی که داند که این لحن از الحان غیر مباح ست

ازان هم احتراز کنند اگرچه در اقلیم دیگر بود و بلحنی سراید که نمیدانند که این لحن از الحان موسیقی است یا نه

چه جهل در فروع اسلام در اکثر مسائل عذر است بالاجماع پس حکم تشبیه نعل بالنعل دیگر گشتن

مشبه در حکم مشبه به است وقتی متحقق گردد که فاعل حقیقت مشبه به و حکمش میداند والا لا و در

حسامی و شرحش آورده والجهل عذر في موضع الاجتهاد الصحيح وفي موضع الشبهة پس حاصل

کلام غناء محظور نگوید و نشنود و نه لحنی مثل لحنش بود بقصد دیده و دانسته برآرد باز رجوع کردیم

بمقصود خویش و دیگر غناء مباح میگویند مر مسافر مهجور را و مر غریب فراق زده را و اینست قول

شمس الائمة سرخسي قدس سره وتبعه جماعة من العلماء كما صرحوا به في كتب الفقه و در فتاوی برهنه گفته که

نزدیک شمس الائمة سرخسی اگر سرود کند برای خود از جهت دفع وحشت چنانچه غیر نشنود باکی نیست

و نیز می گویند که تغنی از جهت فصاحت لسان و نظم قوافی تصحیح نمودن بآن لاباس است بدانکه تغنی

از برای دفع وحشت اهل غربت و از جهت فصاحت لسان این هر دو را بعضی فقهاء و بعضی از محدثین

روا داشته اند و لاباس به گفته اند چنانچه شمس الائمة سرخسی بجواز اول تصریح نموده و آنچه از انس بن مالک

روایت میکنند که داخل شدم بر براء بن مالک و او تغنی میکرد چنانچه در معارف العلوم است تغنی او محمول است بر

دفع وحشت یا بر قصد فصاحت لسان و براء بن مالک از زهاد صحابه و عباد ایشان بود و از سائر علماء درین

هردو مورد هیچ مروی نشده ست نه منع ونه رخصت مگر شیخ الاسلام خواهرزاده که او درین هردو

مورد مکروه می گوید کذا فی معارف العلوم دیگر بدانکه طبل مسافران وطبل غازیان مباح ست

پس طبل غازیان ذکر کرده ست اباحت آن از شیخ عبد الحق در شرح مشکوة درباب تصاویر در ذکر

اباحت طبل سفر در فتاوی برهنه ست ونیز در فتاوی برهنه بوق حمام ودف عروسی چون در ان جلاجل

نبود وطبل سفر وجنگ سفر ونوبت بعد العصر برائی اشارت بنفخه اولی که نفخه فزع ست وبعد العشاء برائی

اشارت بنفخه ثانیه که نفخه اهلاک ست وبعد نصف اللیل برائی اشارت بنفخه ثالثه که نفخه بعث ونشور ست

مباح وجائز گفته ودرین هیچ اختلافی ذکر نکرده شاید که در اباحت اینها اختلافی نباشد ولیکن شیخ عبد الحق

در شرح مشکوة گفته که در ضرب دف اختلاف ست بعضی گفته که حرامست یا مکروه ست مطلقا ونزد بعضی

مباح ست مطلقا وصحیح آنست که مباحست در بعضی احیان چنانچه عید وقدوم ونکاح وحرامست در غیر آن

پس معلوم شد که چون در اباحت دف عید ودف قدوم ودف نکاح با وجود آنکه احادیث صحاح در ان وارد ست

بعضی فقهاء اختلاف کرده اند شاید که در باقی هم اختلاف کرده باشند اکنون بیان اباحت ضرب دف در عید

وقدوم ونکاح از احادیث شنو ومذهب صحیح نیز همین ست چنانچه شیخ عبد الحق گفته : اگرچه اکثر فقهاء

برخلاف آن رفته اند برائی رفع نام ونشان ملاهی ومعارف وسد باب آنها تا از قلوب مردم نسیا منسیا گردد

وكان لم يكن شيئا مذكورا شود بدانكه اباحت تدفيف در يوم عيد از حديث عائشه رض كه در فصل اول
گذشت معلوم گشت و آن حديث قوي تر حجت ست چنانچه دانستي و قدوم آنحضرت صلى الله تعالى عليه وعلى آله
وصحبه وسلم در مدينه افضل اعياد بود در حق اهل مدينه وعن انس رض قال لما قدم رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
المدينة لعبت الحبشة بحرابهم فرحا لقدومه رواه ابو داود وفي رواية الدارمي قال ما رأيت يوما قط كان
احسن ولا اضوء من يوم دخل علينا فيه رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وما رأيت يوما كان
اقبح ولا اظلم من يوم مات فيه رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وفي رواية الترمذي قال لما
كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله المدينة اضاء منها كل شيء فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها
كل شيء الحديث وحراب بكسر حاء مهمله جمع حربه بفتح نيزه خرد و دشنه و در صراح گفته حربه چوب دستی و
تازيانه كذا قال الشيخ عبد الحق و دشنه بمعنى خنجر و شفره و لعب جواري بدفوف در پيش آنحضرت
عند قدوم در جامع المعجزات و مولود عفيفي و سائر كتب سير مذكورست فلينظر ثمه و نيز مراجعت آنحضرت
از حروب صبا بصحت و سلامت افضل اعياد المسلمين بود لهذا عند مراجعت ايشان از غزوه تدفيف كردند
عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان امرءة قالت يا رسول الله اني نذرت ان اضرب على راسك
بالدف فقال اوفي بنذرك رواه ابو داود و رواه رزين مع زيادة في آخره وعن بريدة رض قال خرج

رسول الله

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في بعض مغازيه فلما انصرف جاءت جارية

سوداء فقالت يا رسول الله اني كنتُ نذرتُ إن ردّك الله صالحا سالما ان اضرب بين يديك

بالدّف واتغنّى فقال لها رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان كنتِ نذرت فاضربي

والا فلا فجعلت تضرب فدخل ابوبكر وهي تضرب ثم دخل عليّ وهي تضرب ثم دخل عثمان وهي تضرب

ثم دخل عمر فالقت الدُّفَ تحت اِستها ثم قعدت عليها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

ان الشيطان ليخاف منك يا عمر انّي كنت جالسا وهي تضرب فدخل ابوبكر وهي تضرب ثم دخل علي وهي تضرب

ثم دخل عثمان وهي تضرب فلمّا دخلت انت يا عمر القت الدف رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن

صحيح غريب واينجا چند سوال وجواب آورده اند اول آنكه ازين دو حديث معلوم شد كه ضرب الدف على

الاطلاق مباح است چه اگر مباح نبودي ايفاء نذر بدان جائز نبودي چه نذر چون معصيت بود ايفاء آن

لازم نيايد بلكه جائز نيست ايفاء آن بالاجماع چنانچه نذر كرد بزنا كردن وخمر نوشيدن وناحق مسلمي را دشنام

دادن اگرچه معلق بشرط بود چنانچه گفت اگر ازين مرض شفا يابم زنا كنم يا مسلمي را دشنام دهم پس شفا يافت

زنا كردن ودشنام دادن مر او را جائز نميگردد اصلا واحاديث باين ناطق ست چنانچه در حديث بخاريست

ومن نذر ان يعصي الله فلا يعصيه ودر حديث مسلم آمده لا وفاء للنذر في معصية ولا فيما لا يملك العبد

وفي رواية لا نذر في معصية الله واحاديث ازين قبيل بسيار است وليكن اينجا نزد علماء حنفيه كفارت يمين ديد

با وجود آنكه ايفاء نذر حرامست وشيخ عبد الحق در شرح حديث مسلم آورده تحت قوله لا وفاء لنذر في معصية الله

كه نزد بعض اصحاب ما در نذر ذبح ولد ذبح شاة است ودر حديث نيز كفارت يمين آمده است وعن عائشة رضي الله عنها

قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا نذر في معصية وكفارته كفارة اليمين رواه ابوداؤد

والترمذي والنسائي قوله لا نذر اي لا ايفاء بنذر المعصية كذا في شرح الطيبي وازين حديث معلوم شد كه نذر

بمعصيت صحيح است لهذا كفارت بران لازم مي آيد وايفاءش حرام است چنانچه قبل نذر حرام بود وامام

شافعي نذر معصيت را لغو ميگويد وكفارت بران لازم نمي گويد ومذهب ابي حنيفه وصاحبيه چنانچه در كتاب

صوم از شرح وقايه وهدايه وكافي واز اصول فقه معلوم مي شود اينست كه نذر ايجاب المباح است ويمين تحريم

المباح است پس نذر بمعاصي وبواجبات صحيح نيست وليكن اين تعريف نذر وران نذر است كه ايفاء آن واجب

است والا نذر بمعاصي منعقد ميگردد عند الحنفية وكفارت بران لازم مي آيد وايفاءش حرامست وفي كتاب

الصوم من الفن الثاني من شرح الاشباه والنظائر للحموي ولو نذر بالزنا او بشرب الخمر لا يلزمه الوفاء لكن ينعقد

موجبا للكفارة پس ازان گفته فلو فعل المعصية المحلوف عليها انحلت الكفارة والاثم واين بصورت

نذر است ودر معني يمين است ويمين بالفاظ انعقاد نذر منعقد ميگردد ويمين در معاصي هم منعقد ميگردد

پس

پس تعریف نذر جامع گشت النذر تحریم المباح پس نذر بمعصیت یمین ست عند الحنفیة و ساقطات

عهد از شفعیه و نذر بواجبات اصلا منعقد نمیگردد چه دران تحصیل حاصل ست بدانکه نذر منعقد نمی گردد

مگر بیکی از دو چیز لله علیّ یا مجرد علیّ گوید و بهر لسان و بهر عبارت که این مضمون گوید پس چون لله

علیّ صوم او صلوة او نحو ذلک گفت یا علیّ ان اصوم او اصلی او مثل ذلک گفت منذور بروی لازم

گردد چه عبادت نمیباشد مگر لله تعالی و التزام بروی بلفظ علیّ حاصل می شود پس بمجرد علیّ نذر منعقد

میگردد نه بمجرد لله صوم او صلوة دوم تعلیق بشرط چنانچه منذور را بشرطی معلق گرداند و گوید ان ظفرت

علی عدوی او ان عافا الله مریضی احج او اصوم او اصلی و لفظ لله علیّ یا مجرد علیّ نگفت از روی

قیاس بروی چیزی لازم نیاید و از روی استحسان نذر منعقد گردد صرح به الحموی فی شرح الاشباه فی باب الحظر

والاباحة من الفن الثانی چه نذر خود وعده بنده بعبادت حق ست و عبادت حق بمجرد وعده بر بنده

لازم نمیگردد مگر بالتزام وی بر نفس وی بلفظ علیّ یا عند وجود شرط استحسانا چون معلق بشرط کرده بود

و لفظ علیّ نگفته بود چه در تعلیق معنی التزام ست صرح به العلامة المذکور فی الموضع المذکور و چون مجرد

وعده کرد چنانچه فردا روزه دارم یا چند رکعات نماز گذارم هیچ چیز لازم نیاید و اما نذر مخلوق را حرام ست

جائز نیست اصلا چه نذر خود عبادت محض ست و آن مر غیر حق را جائز نیست لهذا نذر صحیح نیست مگر بعبادة

محضه صرح به في البحر الرائق في باب الاضحية اما وعده مخلوق را چنانچه گويد اگر فردا بيائي نزد من ترا

اكرام خواهم داد پس او چون فردا شد بيامد نزد وي پس بروي اكرام او لازم گردد بنابر وجود شرط از

روئ ديانت وقضاء هردو معا يا ديانة فقط اين محل نظر وتامل ست صرح به الشارح العلامة الحموي في شرح

الاشباه والنظائر تحت قول الماتن ولا يلزم الوعد الا اذا كان معلقا بعده گفته آنچه بربنده واجب مي گردد

بايجاب بنده برنفس خود دو چيز ست نذر ووعد مقرون بتعليق پس معلوم شد كه نذر را وعد نمي گويند اگرچه در

حقيقت وعد ست چه نذر همان وعد ست مع لفظ لله علي ووجوبش قياسا واستحسانا ست ووعد مع تعليق واجب ست

استحسانا نه قياسا ووعد را در عرف نذر نمي گويند پس هردو قسيمين شدند اكنون بدانكه آنچه مي گويند النذر

ايجاب المباح اين تعريف هر مباح را شامل نيست نه مباح غير عبادت را شامل ست پس اگر گفت كه

لله علي ان آكل طعاما لذيذا وان البس ثوبا جديدا هيچ لازم نيايد ونه آن عبادت مباحه را

شامل ست كه از جنس وي واجب نباشد ويا بر واجبي مشتمل نبود ويا عبادت محضه نباشد اگرچه

در نفس خود واجب باشد چون تلاوة القرآن وقراءة ادعيه وتسبيح وتسبيحات وبناء المسجد وتكفين الميت

ونماز جنازه وعيادة مريض وزيارة القبور وغير ذلك ونه عبادة غير مقصوده را شامل ست

پس وضو وغسل وتطهير الثوب بنذر واجب نگردد زيرا كه اين همه انواع مباحات بنذر واجب نمي گردد

اگرچه تعلیق کند و شرط موجود گردد چه این انواع مباحات چون بنذر منجز واجب نمی شوند پس بنذر

معلق چگونه واجب شوند و تنجیز و تعلیق یکسانست در عدم وجوب نذر این انواع مگر چون نیت

یمین دارد یمین گردد چنانچه گفته اند ان ایجاب المباح یصلح یمینا بالنیّة صرح به فی تحقیق الحسامی و آن

بطریق مجازست چون لله علیّ بناء المسجد باین معنی قصد کند حعلت ترک بناء المسجد علیّ حراما

و در تحقیق گفته که لله باراده قسم یعنی بالله میگردد و باء و لام بایکدیگر متعاقبان اند پس برین

تقدیر علیّ بناء المسجد نائب مناب جواب قسم میگردد و تعریف واضح تر م نذر واجب را اینست

لا یلزم النذر الا اذا کان المنذور طاعة مقصودة بنفسها محضة ولیس بواجب وکان من جنسه

واجب مستقل او کان مشتملا علی واجب مستقل وما سواه من الطاعة فنذره لیس بواجب اصلا لکن

ایفاءه مستحب حسن محمود پس بقوله الا اذا کان المنذور طاعة غیر طاعة را اخراج کرد از ماکولات و

ملبوسات وغیرها وقیل اعتاق را نیز اخراج کرد چه اعتاق از کافر صحیح ست پس طاعت نشد و بقوله مقصودة

وسائل را اخراج کرد چون وضوء و تطهیر الثوب واحرام وغیره وعلامه حموی سجده تلاوت را از وسائل

شمرده و از واقعات آورده که تکفین میت هم از وسائل ست و بقوله محضة تجهیز و تکفین میت و

نماز جنازه وعیادة المریض ورد السلام ونحوه خارج شد چه دران محض حق الله نیست بلکه حق المیت

والیمین وغیره هم مقصود نیست ونذر عبادتست ودر عبادت حق غیر حق شریک نباشد کما فی باب

الاضحیه من البحر وبقوله ولیس بواجب هم واجبات را بیرون کشند وفرض نیز واجب ست ولکن

ثبوته بدلیل قطعی بخلاف الواجب پس بنذر واجب ایجاب واجب لازم آید وآن محالست وتحصیل حاصل

محال وبقوله وکان من جنسه واجب مستقل هر آنچه لیس من جنسه واجب مستقل خارج شد چون تلاوة

القرآن وتکبیرات وتسبیحات وادعیه واذان واقامت وامثال ذلک اگرچه از تلاوة قرآن و از تکبیرات

واجبی ست اندر نماز ولیکن واجبی مستقل اعنی در نفس خود نمی باشد وبقوله اوکان مشتملا علی واجب مستقل

هر آنچه بر واجب مستقل شامل نشود خارج گشت چون بیع وشرا ونکاح این همه وآنچه مانند اینهاست

گاهی بنیت طاعت طاعت میگردد وهریک ازواجبات چندش ملست که درضمن وی اند ودرخارج

آن وجود ندارند ومستقل آن باشد که چنانچه درضمن چیزی باشد همچنان علاحده وجود دارد وعلاحده

عباده مقصود باشد چنانچه صوم در اعتکاف منذور بخلاف مهر ونفقه زن ومملوک پس این تعریف

متناول ست مرعبادات کثیره را چون صلاة وصوم وحج وجهاد واعتاق الرقبة والوقف واطعام

الطعام والباس الثوب وانفاق الفلوس وسائر المال فی سبیل الله والاعتکاف والصلوة

علی النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وحمد الله تعالی وذبح برای اطعام مسلمین وامثال ذلک پس جهاد

گاهی

گاہی فرض بود وگاہی نفل وہمچنین امر ونہی کہ آن نیز نوعیست از جہاد واعتاق و

اطعام والباس واجبست در کفارت واینہا ہمہ بہ نسبت ازالۃ الملک من التملیک واخراجہا

عن الید مانند طلاق می باشند تا از کافر نیز صحیح باشند وطاعت کافر صحیح نیست پس باین

نسبت طاعۃ محضہ نشدند ولیکن بنظر ذوات آنہا ہمہ طاعت محضہ است واما وقف پس از

جنس وی واجبست وآن اینست کہ واجبست بر امام کہ از بیت المال مسلمین مسجد بنا کند

و وقف نماید واگر در بیت مال مسلمین بنا کردہ شود پس بر مسلمین است کذا فی فتح القدیر

وعلامہ حموی گفتہ وفیہ نظر بالنسبۃ الی الامام فانہ لا یملک ما فی بیت مال المسلمین حتی یصح وقفہ

و وقف ملک الغیر لا یصح بل ذلک ارصاد من الامام والارصاد غیر الوقف وارصاد اینجا رعایت

مصالح مسلمین بر مسلمین است از جانب امام پس اگر صحت نذر وقف بنا برین قول است کہ صاحب فتح

القدیر گفتہ برین تقدیر لازم می آید صحت نذر ببناء مسجد وسقایہ وپل ومثل ذلک وحال آنکہ در

فتاوی برہنہ وغیرہ بعدم صحت نذر بنباء آنہا تصریح نمودہ اند وانفاق الاموال وجوب آنہا در

زکوۃ وعشر وخراج معلوم است واعتکاف شامل است بر صوم وصوم شرط اعتکاف منذور است

وقیل از جنس وی واجبست چون قعدہ اخیر ووقوف بعرفات کہ این ہر دو در معنی اعتکاف اند

وعلامه حموی گفته که این تکلف ست وصلوة بر نبی مرة واحدة واجب ست در عمر یا هر بار که نام شریف بشنود علی اختلاف القولین وشکر بر نعمت واجب ست وذبح بغیر قصد اطعام قربت نیست واضحیه وذبح قارن ومتمتع تعبدیست وعقل بر غوامض شرع واقف نشده ست ونیز علامه حموی گفته که تشییع الجنازة وعیادة المریض عبادة مقصوده بنفس وی نیست چه دران محض حق الله مقصود نیست بلکه حق المیت والمریض مقصود میباشد پس نذر بدان صحیح نیست وهو ظاهر الروایة ودر روایتی از امام آمده که صحیح ست وچون نذر باعتاق صحیح ست بنابر وجوب اعتاق در کفارات باید که نذر بسجده منفرده صحیح باشد چه قول ایشان کان من جنسه واجب عام ست پس خواه آن واجب بوضع الهی بغیر مباشره سببی که موجبش بود چون صوم وصلوة ویا بمباشره سببی موجبش چون کفاره وسجده تلاوة مگر اینکه گفته شود که نذر بسجده منفرده صحیح نیست چه سجده تلاوة خود واجب ست وغیر آن اصلا عبادة نیست پس آنچه ذکر شد بنذر کردن واجب گردد وسوای آن بنذر واجب نمیگردد ونکن خلف وعده حرام میگویند شاید که این نوع خلف وعد حرام نباشد وگرنه حرام بودی حکم کردی بایفاء نذر در جمیع مباحات والله اعلم پس لام در قول ایشان ایجاب المباح لام عهد ست یعنی این نوع مباح نه جمیع مباحات وآن ظاهر ست

وقول

وقول ایشان لا یصح النذر ولا یلزم النذر هر دو یکیست چه نذر چون صحیح باشد واجب گردد

ووجوب او وصحت او هر دو متلازمانست پس آن در موضع نذر صحیح اگر وعده معلق یا نذر

معلق بشرط بود عند وجود شرط موعود ومنذور واجب گردد مگر چون معلق بمعصیت گرداند

چون گوید اگر زنا کنم یا خمر نوشم بر من حج ست یا روزه و یا حج کنم یا روزه دارم پس زنا کرد

یا خمر نوشید در صورت مخیرست میان ایفاء وکفارت ودر فتاوی بزازیه گفته هو الصحیح بعده

گفته لیکن در صغری آورده که امام رجوع کرده از ایفاء بکفارت وهمین ست اختیار سرخسی

وبه یفتی وپیش ازین معلوم کردی که وجوب ایفاء موعود معلق از روی استحسانست

نه از روی قیاس ونذر خواه معلق بود خواه منجز واجبست ایفاء آن از روی قیاس

عند وجود الشرط چون معلق بود وعند الانعقاد چون منجز بود وچون از ایفاء عاجز شود

کفارت یمین دهد کذا فی شروح المشکوة ودر کفایت کفارة از ایفاء وقیام کفارت مقام

ایفاء در نذر مطلق ومعلق بدون عجز از ایفاء اختلافست ومختار عدمست ودرین بیان

نذر را یاد دار که ترا درین باب رهنما خواهد بود واین تفصیل در باب نذر جائی کمتر خواهی یافت

چه اکثر کتب ازین تفصیل قاصر اند وباعث این تطویل آنست که مردم عوام می پندارند که النذر

ایجاب المباح ودر محظور نذر منعقد نمی شود پس چون ضرب دف مباح بود آنحضرت آن جاریه را که

نذر تدفیف کرده بود امر کرد بایفاء آن واین خطاء است چه الزام بر مباح نام عهد است ای المباح المعهود

بالوجوب بالنذر وتدفیف حرامست فی جمیع الاوقات مگر در اوقات سرور المؤمنین که شعار اسلام است

چون نکاح وولیمه وعید وقدوم لشکر اسلام سلامت پس آنحضرت رو را فرمود ان کنت نذرت فاوفی

والا فلا یعنی اگر نذر کردی پس تدفیف تو برای سرور سلامت سنت است پس باین علت درین مورد

مخصوص تدفیف تو مباح گشت پس بر نذر از نذر وفا و اگر نذر نکردی پس تدفیف تو درین مورد نیست

بلکه بر حرمت اصلیش باقیست پس مرن آنرا و دیگر سوال آنکه نذر او بدو چیز بود یکی تغنی دوم تدفیف

واز هر دو سوال کرد و بتدفیف جواب داد و تغنی را تعرض نکرد باعث آن چیست جوابش آنکه در

تغنیش ذکر ثناء حق ومدائح آنحضرت وسرور المؤمنین بسلامت سید المرسلین وبفتح القری علی رحمة

للعالمین وباعلاء کلمات الله فی الآفاق بسیوف سید الاولین والآخرین واصحابه الاشداء علی الکفار

الاسرار کما دلت علیه الحال والقرینه چه دراب مغنیات آنست که اوّلا مناسبت حال قوم ودستور اهل مجلس

می شناسند پس بحسب رغبت طبائع اهل مجلس وبمطابعت تشوق قلوب مستمعین تغنی میکنند وآن

نوع تغنی در جمیع اوقات مباح است چنانچه بالا گذشت پس آنرا تعرض نکردند واز ظاهر حدیث نیز

معلوم

معلوم می شود که آن جاریه اکتفاء بر تدفیف نموده و تغنی نکرده است دیگر سوال آنکه اول اورا

بتدفیف صفت دادند و آخر او را شیطان گفتند باعث آن چیست جوابش آنکه عرب هر

فتنه انگیز را شیطان گویند قال الله تعالی شیاطین الانس والجن و فتنه انگیزی و دل

مردم فریبی صفت مغنیات است پس اگرچه در خدمت آنحضرت فعل غیر فتنت میگردد و لیکن

صفت از موصوف منفک نمی گردد پس آنحضرت او را اجازت دادند در ان فعل و مع ذلک

بر شیطانیت موصوف بود پس او را شیطان خواندند و مع ذلک او را صفت تقدیری قبیل

بود و او زیاده کرد بران قدر حق موجب نفرت طبع شریف از استماع کلامش گشت پس

شیطانش گفتند دیگر سوال آنکه بنوبت او بر حالت ضرب دف پیش آن حضرت و عند

دخول رضی الله عنه او بچه سبب بود و ترک او عند دخول عمر بن الخطاب بچه سبب بود

جوابش آنکه آن جاریه تدفیف میکرد با جازت آن حضرت و چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه داخل شد

هیبت و هول در دل آن جاریه نافذ شد بدیدن صورت امیر المؤمنین چه صاحب مهابت عظمی بودند

هم در جاهلیت و هم در اسلام کذا فی الریاض المستطابه چنانچه حدیث صحیحش که در مناقب وی

آمده است بر همین معنی دلالت دارد و از وی شیطان انسی و جنی میگریخت چنانچه در حدیث صحیح آمده

پس آن جاریه فعل غیر معتاد آنحضرت در خدمت آن حضرت میکرد و چون صورت امیر المومنین

دیدند از هیبت لرزید و دف را در تحت خود پنهان ساخت پس فرمود آن حضرت

ان الشیطان لیخاف منک یا عمر اکنون بیان آن مذاهب بشنو که در نکاح آمده است

از ان جمله یکی حدیث جاریه ها از ربیع بنت معوذ بن عفراء است که در فصل اول

گذشت و آن صحیح تر حدیث است. و دیگر احادیث نیز وارد شده اند و عن عائشة رضی

قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اعلنوا هذا النکاح واجعلوه

فی المساجد واضربوا علیه بالدف. رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن محمد بن حاطب

الجمحی عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم قال فصل ما بین الحلال والحرام الصوت

والدف فی النکاح رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه وشراح می گویند که مراد از

صوت اینجا تغنی است والله اعلم بالصواب فصل پنجم در بیان مذهب بعضی صوفیه که می گویند که

استماع سماع ومعازف ومزامیر در حق بعض مردم حرام است و در حق بعض دیگر مکروه و در حق

بعض دیگر مباح و در حق بعض دیگر طاعت است و مراد از سماع تغنی بغنای محظور که معروف است

بلفظ غناء و سرود و راگ پس میگویند آنچه نهی از تغنی و سماع آن و از معازف و

مزامیر

فصل ۵

ونزا میر در شرع شریف وارد است آن بعلت تلهی ست یا بعلت افضاء ست بفساد

تلهی چون بگوش بشنود و بمعانی لغویه و عرفیه در نهد پس باینقدر لذت یابد و یا بمجرد نغمهٔ

خوش حال گردد والتفات گیرد پس این لعبست ولعب حرامست یا مکروه چه از دو حال

خالی نیست والافضاء بفساد چون بسبب شنیدن صوت و نغمه و فهمیدن مضامین آن دغدغهٔ

نظارگی در دل پدید آید و وسوسهٔ شیفتگی نمودار گردد پس در حق وی افسون زنا گردد

اول محبت زناء العینین در دلش جاء گیرد وقول آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله

وصحبه وسلم ان الغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء النبات وقوله ان الغناء واللهو

ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب کما سبق وقول فضیل بن عیاض الغناء

الغناء رقیة الزنا کما مر وقول غوث الثقلین ان فی الغناء لثوران الطبیعة وهیجان

الشهوة والرکون الی الشهوة ورعونة النفس والطرب والزنا رقة کما تقدم همه شواهد اند

بر آنکه علت نهی تلهی وافضاء بفساد ست وبس ودیگر هیچ وجه نهی نیست وچون علت

نهی ساقط گردد منهی یکبار نماند بلکه مباح گردد مثلا علت حرمت خمر سکرست وچون سکرش

منعدم گردد طاهر گردد وشربش مباح شود پس آن کس که اورا باستماع غناء خیال فتنه در دل

پدید ار شود در حق وی استماعش چون شرب خمرست لان کل ما کان ذریعة الی المعصیة

معصیة

دهرکرا بیم فتنت بود در حق وی چون خوردن دُرْدیِ خمرست وخوردن دردی خمر مکروه ست

چنانچه در کتب فقه مرقومست پس در حق وی تغنّی واستماعش مکروه ست وهرکرا از فتنه و

فساد امین بود بسبب ارتباط دلش بزنجیر شرع وورع که حبل الله المتین ست ومع ذلک اورا با ستماع

آن اندکی از فوائد دینیه هم حاصل بود چنانچه الفاظ آن اسرار معانی قدسیه که وضع الهی ازلی ست

حمل کند واندکی تاثیر آنها در دلش نمود ار گردد چنانچه چیزی از تعلقات شهوانیه که بدلش سخت پیچیده ست

اندکی گسسته شود یا سست گردد اورا تغنی وسماع مباح ست چنانچه نوشیدن مُثلّث وخوردن سرکه ماخوذ از

خمر وهرکه را شب وروز آن معانی ملحوظ خاطر می بود وانس جانش بجز آن معانی نمی بود واگر از اشتغالش

ازین معانی منقطع گردد مضطرب شود ودر روزگارش فتور افتد اورا غناء وسماعش طاعت مستحب باشد

چنانچه سرکه در ادویه طبیه مریض را که اورا بجز سرکه مع ادویه شفاء نمیگردد وهلاک می شود واین معانی که

شمع وشاهد وخال وخط وخد ولب وزلف وچشم وقد وغیر ذلک ست بهمتاد هزار لغات بنی آدم

تعبیر کنند وهمین مدلولات محسوسه می خواهند که واضع هر لغت از بنی آدم آنرا ارادت داشته ست ولیکن

وضع ازلی الهی دیگر ست که همین الفاظ برای معانی ازلیه موضوع بود بسوای این معانی که مدلولات

الفاظ

الفاظ مختلفه بحسب لغات کثیره ست ومفهوم هر عام وخاص ست چه این مدلولات در ازل نبودند

کان الله ولم یکن معه شیئی وآن معانی ازلیه در بیان نمی آید چه آنها وجدانی ست ووجدانی عیان

نگردد بیت اسرار حقیقت نشود حل بسوال ،، حاصل نشود هیچ ازین مختصر محال ،، وآنچه بیان می کنند

ازان معانی نه عین آن معانی ست بلکه آن دال ست بران معانی بلکه آن شیونات ذاتیه حق ست

بر اصطلاح صوفیه واز قبیله متعلقات ازلیه صفات اضافیه حق ست بر مذهب علمای ماوراء النهر چه

نزد ایشان هم صفات اضافیه ازلیه ست پس اوّل در ازل الآزال این الفاظ بوضع الهی موضوع

بودند بران معانی ازلیه وهمچنان الی ابد الآباد موضوع خواهند بود چه بر ازلی تغیر جائز نیست ودر عالم محسوس

ظلال آن معانی ست واندکی بحث ازین محل در فصل معرفت گذشت واندکی در بیان علم حقیقت هم گذشت

وچون آن معانی ازلیه که این الفاظ بران موضوع بودند در ازل در بیان نمی گنجد پس هر یک باستعداد خود

وحوصله خود می فهمد آنچه می فهمد پس باین سبب در اصطلاحات صوفیانه اختلاف واقع شده ست وآنچه

از اصطلاحات در گلشن راز وکشف اللغات وکشف المحجوب وارد ست روشن تر ست پس مثال غنا وچون خم خمرست

که بعض ازان پر هیز نند وبعضی ازان می نوشند ومفتون می شوند وبعضی ازان می گیرند وآنرا تبدیل می دهند

ودر سرکه می سازند وبحاجت می برند وبعضی در دیش خودند واز صافی دور مانند وعجب مدارکه از یک مشرب ظاهر طهور

آشامد و حیثیت حیث تو نشد والله علی کل شیئ قدیر و اگر شاهد جوئی برین مدعا قصهٔ قبطیان و سبطیان برخوان در مثنوی

گفته‌ام من شنیدم چون درآمد قبطیی ،، از عطش اندر وثاق سبطیی ،، گفت هستم یار خویش و بند تو ،، گشته‌ام امروز

حاجتمند تو ،، زانکه موسی جادویی کرد و فسون ،، تا که آب نیل ما را کرد خون ،، سبطیان زان آب صافی می خورند ،،

پیش قبطی گشت خون از چشم بند ،، بهر خود یک طاس را پر آب کن ،، تا خورم زان آب ای یار کهن ،، چون کنی یک طاس

را از آب پر ،، خون نباشد آب باشد پاک و حر ،، طاس را از نیل او پر آب کرد ،، بر دهان بنهاد و نیمی را بخورد ،، طاس را کج کرد

سوی دادخواه ،، تا خورد زان در دمی شد خون سیاه ،، بعد زان چون کرد کج سوی خودش ،، پاک گشته صاف بیشک آب

خوش ،، باز سویش کرد کج آن خیرخواه ،، گشت خون زشت و بدبوی و تباه ،، عجب مقامیست که یک سخن از یک زبان

بیک لغت در یک زمان یکی را چون چشمهٔ حیات باشد و دیگری را چون زهر ممات و حکمت درین آنست که غناء محرک القلوب است

و تحریکش دلها یکسانست پس هرچه اندر خم دل پر کرده شده است آن بتحریک غناء بیرون می افتد و ظاهر می شود خواه عیب بود

خواه هنر کما بینی چون آن مدرس نحوی در تقریر نحو میگفت که کان گاهی تام باشد و گاهی ناقص و تام بی خبر بود

و ناقص با خبر ملاحی این گفتار شنید و گفت که ای مولوی مگر بنگ خوردی یا حماقت و سفاهت ترا روی نموده است

یا جنون بر دولت طاری شده است باری بگو که بی خبر چگونه تام بود و با خبر ناقص و ملاح علم نحو نمیدانست پس هرچند تقریر

کردند و تمثیل نموده اند ملاح را هیچ سود نشد از ان تقریر و تمثیل و ملاح می پنداشت که مگر افیون خورده اند صوفی دید

نشه

نشسته بود و این نزاع و مکابره با نحویان می شنید برخواست و ملاح را گرفت و گفت نمیدانی که حق
بجانب نحویست ولیکن تقریرش نمیدانند و جواب با صواب نمیتوانند دادن اکنون جوابش از من شنو که
تمام آنست که در محبت حق سبحانه و تعالی چنان محو و فانی شده بود که از غیر حق هیچ خبر ندارد و ناقص
غیر حق با خبر بود پس در دل نحوی مسائل نحو بود آنرا بیان می کرد و ملاح فهمید که مراد نحوی آنست که
هر که در معاملات روزگار خود بیخبر بود تمام و کامل است و هر که با خبر بود ناقص است و صوفی دانست که مراد نحوی
آنست که فانی فی الله تمام است و باقی همه عالم ناقص است پس هر یک مطابق چیزی که در دل می داشت
الفاظ را بران معانی حمل کرد و همین نظیر غناء است چنانچه صافی نوشتن از مشرب غناء از لفظ
وصال دیدار حق خواهند و از فراق حجاب وی و از چشم نظر رحمت و لطف وی و از زلف قرب وی
لیقربونا الی الله زلفا ای قربا و این انتقال است از تازی بفارسی و گاهی از زلف سلسلهٔ اشکال
الوهیت فهمند و از ظلمت کفر و از کفر اخفاء وجود و اعمال خویش و از ارتداد گردش احوال خواهند
بزرگی این بیت شنید ٭ کافر نشوی عشق خریدار تو نیست ٭ مرتد نشوی قلندری کار تو نیست ٭ نعره
بزد و گفت صدقت همچنین است گفتند مراد ازین بیت چیست گفت تا پوشنده نشوی هستی و اعمال خود را
بر خود و بر خلق عشق خریدار تو نیست و دعوی عشق از تو باطل است و تا از اوصاف بشریت بر نگشتی و از خود

سفر نکردی لاف قلندری از تو بیهوده است یکی در بلاد عرب بادرنگها می فروخت و می گفت الخیار

عشرة بدرهم الخیار عشرة بدرهم بزرگی شنید و نعره زد و بیهوش شده بیفتاد و چون بهوش آمد گفت چه دید

درشت رسیده است اذا کان خیار الناس عشرة بدرهم فما قیمة شرارهم کذا فی المکتوبات المنیرة بزرگی صوت

تار ندارف می شنید و میگریست گفتند سبب گریستن تو چیست گفت ای غافلان نمی شنوید که این چه می

گوید ؎ این هم رفت آن هم رفت از پی جانانم جان هم رفت ،، رفتم رفتم ده رفتم رفتم رفت رفت ،،

و می فرمایند که حقائق آن معانی بر آنکس مکشوف خواهد بود که کشف او بعالم اعیان ثابته رسیده بود و اما

دیگر آنکه راحت جان باستماع سماع می بود از جهت آنکه ارواح همه در بهشت سرود شنیده بودند

وقتیکه حضرت آدم علیه السلام در بهشت بود ارواح بنی آدم همه مندمج و مندرج بودند در ذات آدم و در

بهشت از حور عین سرودی شنیده اند حق سبحانه و تعالی بحسب مقتضاء حکمت خود آن همه احوال را از دلهاء ما فراموش

گردانید چنانچه میثاق را فراموش گردانیده است ولیکن چون سرودی می شنوند بوئی از آن احوال صافی دلان را

اندکی اندکی یاد می آید پس خیال اجتماع بهمان احوال می برند چنانچه در مثنوی معنوی وارد است

؎ ما همه اجزاء آدم بوده ایم ،، در بهشت آن لحنها بشنیده ایم ،، گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی ،، یاد ما را مانده

زانها اندکی ،، الی آخره و میگویند که سماع چون حلقه فولادیست که بضرب وی بر سنگ دل آتش عشق

الٰهی

برمی جهد و قصّادیست که بجز دست وی جامهٔ صوفیانه بعد از یافتن همایون رنج و ریاضت

در انهار عشق صفا نمیگیرد و در مکتوبات گفته که سماع مر اهل محبت را محرک شوق و وجد و ذوق می بود

و بیرون آرنده آتش سینهٔ ایشان از سر اوقات پنهان بمیدان عیان میباشد چه دلهاء ایشان

خزائن حقائق دقائق نهانی و معادن جواهر اسرار معانی می بود جز جاذبهٔ غناء که قلابهٔ ربانی است

که السماع کلوب العاشقین الی حضرت رب العالمین حقائق نهانی و جواهر معانی از معادن قلوب

پر نور بمیدان ظهور نمی آیند و ملا حسین کاشفی در لب لباب مثنوی فرموده که سماع منادیست که دور

ماندگان عشرت آباد بهشت را و در ماندگان در تیه تیرهٔ دنیا را آگاه می سازد از وطن اصلی جنت

پس در سجن دنیا منتظر وطن اصلی می شود و بسویش می تند بیت دل وقت سماع بوی دلدار برد،،

جان را بسراپردهٔ اسرار برد،، این زمزمه مرکبیست مر روح ترا،، بر دارد و خوش بعالم یار برد،، و بالجمله

سماع آرام دل عاشقان و سرور سینهٔ صادقان و غذاء جان سائران و دوای دل سالکانست از

جهت آنکه آدمی را چهار چیز است نفس و هوا و عقل و روح و هر چهار را غذائیست علاحده که در یک

چیز فراهم نمی باشد مگر در غناء چه هیچ چیز در عالم موجود نیست که در ان هر چهار را غذائی باشد مگر در غناء

که در ان غذاء هر یک موجود است پس نفس در کلی و راستی صورت نظم و نثر و صنائع و بدائع سخن مشغول گردد

و هوا در استقامت و انحراف اصول موسیقی و ترتیب نسق نغمات متمایل شود و عقل با حاصل معانی سخن
ملتفت گردد و روح با آواز خویش که تشنهٔ عالم ارواح است و پیکی ملک قدس است که پیغام عشق میرساند
متوجه گردد و این حالت در هیچ چیز بجز سماع دست نمیدهد و اگر بعضی را ازین چهار غذائی رسد حال
دیگران بوحشت انجامد و در عالم وجود اضطراب افتد و تفرق رو نماید و جمعیت رخت بربندد پس تمام
مقصود بجز سماع حاصل نمی‌شود و میگویند که فلاسفه این لحنها را از دور فلک گرفته اند که فلک در گردش
خود آواز میکند چنانچه در حدیث احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابی ذر مرفوعا و در حدیث ثقفاء از ابی ذر
موقوفا وارد است اطّت السماء وحق لها ان تئط والاطیط صوت الاقتاب قاله الطیبی قدس سره
در مثنوی معنوی گفته بیت پس حکیمان گفته اند این لحنها،، از دوار چرخ بگرفتیم ما،، و دوار دو وار برد
مقصود است و در رطوطی نامه گفت که حکیمی بود فیثاغورث نام که بصفای باطن اصوات افلاک شنیده استخراج علم
موسیقی کرده و هو اول من تکلم بعلم الموسیقی انتهی پس ارواح قبل الاجسام اصوات افلاک شنیده بودند
پس صافی دلان از شنیدن صوت حسین دلکش آن حالت اصلی یاد می آید پس روح را در قفص بدن شنیدن
صوت نفیس اضطراب حاصل می شود و در پی آن صوت خود را می کشد و لیکن قفص بدن از خروج مانع آید
چه روح لطیف است و در اصوات لطافتی است پس لطیف بلطیف الفت می گیرد و بکثیف مناسبت ندارد
انتهی

الجنس یانس بالجنس ویمیل الیه ودر الحان کتب تالیف کرده اند کذا فی کشف المحجوب ومیگویند

که اهل حقائق را در سماع حظی ست عظیم که زبان بیان از ان قاصرست چه این حال ست وحال در

قال نیاید ودروشنتر دلیل برین مدعا شاهده ومعاینه ست انکه اهل سماع را السماع جذبهٔ الهی ووجد

وحال دست میدهد تا بعضی از ایشان چندروز واله وحیرت زده وبیخور وخواب می مانند اگر ایشان

را پرسیده شود که چه واقع شده ست جواب دادن نتوانند بیت عشق پنهان ست وپیدا حیرت ست،،

من ندانم حیرت ست یا غیرت ست،، وبعضی جان بحق تسلیم کنند ونزد همه عقلاء واطباء جان دادن

بغیر سبب ظاهر وبی معالجه از عجائب نوادرست وهیچ چیز سخت تر از جان دادن نیست پس خود

انصاف کن که این چه چیزست که بشنیدنش جان می دهند وزهی سعادت عظمی ست بشوق الهی

جان دادن وبآتش عشق سوختن بیت سرای سوختگان بیوسیله می سوزد،، چراغ شاه همیشه بی

فتیله می سوزد،، ودر کشف المحجوب ست که شیخ جنید رح را مریدی بود که در وقت سماع اضطراب می کردی

شیخ فرمود اگر باردگر اضطراب کنی من با تو صحبت ندارم شیخ ابومحمد جریری گفت که من بعد از ان

آن مرید را دیدم در حالت سماع ودروی نگاه کردم که لب بدندان گرفته بود که تا آواز برنیاید

واز هر موش چشمهٔ خون کشاده شده بیت مرا سوزیست در سینه اگر گویم زبان سوزد،، وگر دم در کشم

برسم که مغز استخوان سوزد، پس بیهوش شد تا یکروز بیهوش بود پس ندانم که وی بستر سماع مغلوب شده بود
یا حرمت سماع شیخ بر دلش ثقیل شده بود و مریدی در سماع نعره زد پیر او را گفت خاموش باش پس سر بر زانو
نهاد و جان بحق تسلیم کرد و شیخ ابومسلم بن غالب فارسی گفت که درویشی در سماع اضطراب میکرد و نعرها
می زد پس دست بر سرش نهادم تا بنشیند پس بنشست و در هما دم از دنیا رفت و شیخ جنید فرمود که درویشی را
دیدم که سماع می شنید و جان داد و وقیع روایت میکند از دراج که وی گفت که من با ابن القوطی در راه همراه
بودم بر کناره دجله می رفتیم تا در میان ابله و بصره رسیدیم کوشکی بلند دیدیم و بر وی مردی نیکو نشسته بود و جاریه
در پیش وی نشسته بود تغنی میکرد جوانی در زیر آن کوشک استاده بود و تغنیش می شنید تا آنجوان گفت
یا جاریه این بیت را بازگوی پس آن جاریه آن بیت را که جوان میگفت باز دگر خواند و آن جوان نعره زد و
بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم کرد و صاحب قصر او را تجهیز و تکفین کرد و اهل بصره را جمع کرد تا بر وی نماز کردند و
بمنزل رسانیدند پس صاحب قصر همه اموال خود را در راه خدای تعالی تصرف کرد و همه ممالیک خود را آزاد ساخت و لوازم آن
همه بجوان بخشید و خود گریان و سوزان شده بیرون رفت و راه صحرا گرفت باز کسی از وی خبر ندارد که کجا رفت و
یکی از مشائخ گفت که من در بغداد بودم درویشی دیدم که غنا می شنید پس نعره برزد و بمرد و مثل این حکایت از
ابوعلی رودباری قدس سره آمده است و این همه حکایات در کشف المحجوب است و دیگر حکایات عجیبه ازینها قبیله هم در کشف المحجوب و

دیگر

دیگر کتب و آثار است و از درویشان معتمد ان شنیده شد که در نواحی لاهور بزرگی بود عبدالخالق نام داشت

میگویند که شاید که اکنون هم زنده باشد و او را زنده دیده آمده بودند در سال پنجاهم از صد دوازدهم هجری

در شب و روز در مراقبه چنان مستغرق می بودند که از عالم هیچ خبر نمیداشتند و چند ایام متوالیه بی آب و

طعام بر وی می گذشت و چون مریدان می خواستند که با هوش شوند و چیزی بخورند پس نزد وی سرودی

کردند و چون سرود بگوش وی میرسیدی اندکی اندک قوت در اندامش ظاهر شدی پس رفته رفته گوشش

در جولان آمدی پس همچون هاله گلالان در گردش می آمدی تا اگر چهار مرد در او را بگیرند گرفتن

نتوانند پس سرود موقوف کنند تا او هم ساکن شود و چیزی بخورد و چند ساعت با هوش ماند باز در سکر آید و مستغرق

گردد تا چند روز بر وی میگذشت باز هم بر نیاو تیره سرود کردندی دیگر بدانکه این تاثیر اصوات در حیوانات

نیز پیدا است و بر انسان موقوف نیست چنانچه در قصه ققنوس که در فصل چهارم گذشت و در قصه حُدای گویان و تاثیر

آن در شتران که در فصل اول گذشت دانستی و در کشف المحجوب گفته که اسحاق موصلی در باغی غناء میکرد و هزار داستان

می سرائید و بسماع غناء او از سرائیدن خاموش ماند تا از شاخ درخت بیفتاد و بمرد و در خراسان و عراق معتاد است که صیادان

بشب آهو گیرند طشتی می زنند آهوان بر آواز گرد آیند ایشانرا بگیرند و در بیمارستان روم چیزی ساخته اند بر مثال ارغلی سخت

عجیب هر هفته دو روز بیماران را بدانجا برند و آنرا نوازند تا بیماران بشنیدن آن قوت گیرند و توانا شوند

و چالاک گردند و آن را انگلیون نامند بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون لام و ضم یاء مثناة

تحتانیه بعده واو و نون ست در اصل لغت فرنگی ست هرچه بسیار عجائب و غرائب داشته باشد آن را انگلیان

انگلیون نامند و بدین معنی نام کتاب فرنگیان است که مشتملست بر عجائب کثیره بوده مستعمل شده بر سازی مذکور که

مثل رودی ساخته اند و در فرهنگ رشیدی گفته که ظاهرا ارغنون باشد یعنی آن انگلیون همان ارغنون باشد

که آن سازیست معروف وضع افلاطون والله اعلم و در هندوستان مشهور است که قومی از مغنیان شب

تاریک بیرون آیند و در صحرا غنا کنند آهوان شیفته شوند و نزد مغنیان گرد آیند ایشان را بگیرند

اینهمه در کشف المحجوبست و درین زمان در هندوستان دو چیز مشهور است یکی آنکه کدو را سوراخ کرده دو

نی باریک بوی ملصق می سازند و آن را می نوازند و مار بر آوازش شیفته می شود تا مار را بدست میگیرند

و آن ساز را بهندی مرلی بضم میم و مور بفتحتین میگویند و دیگر آنکه جرسهای روئین و مس گوناگون بر چوبی

می بندند و هر دو سر آن چوب را بدست کسی بدهند و در صحنهٔ کلان که اطرافش بلند بود مشعله روشن کرده

بنهند و آن صحنه بر سر دیگری دهند پس در شب تاریک بصحرا آیند پس آنکس که مشعله در صحنه بر سر گرفته است

در پیش شود و آنکه هر دو سر آن چوب را بدو دست گرفته است در پس وی میرود پس آن چوب را بسرعت تمام بجنباند

و اگر دستش مانده شود بدست دیگر دهد و در نواختن و بدست دیگری دادن چندان سرعت و شتابی می کنند

که آهوان

که در میان آن اندکی توقف و مهلت واقع نشود پس هر حیوان که آن آواز خوش بشنود شیفته گردد
و از دور بسوی آن آواز و شعاع میدود تا نزدیک می آید و چشمش بسوی آتشها و شعاع میدارد
و شعاع نمی ماند مگر بسوی آتشها و باقی همه تاریکی باشد پس هر جانور می آید و نزدیک آتشها می افتد
و نظرش بسوی آتشها می باشد پس آنرا شمشیر میزنند و اگر ماکول لحم باشد ذبح کنند و میگویند که برین آواز
هر جانور بیابانی شیفته و فریفته میگردد مگر شغال که شغال نزدیک آمده بزیر شعاع نظر میکند و مردم را
می بیند و می گریزد و آنرا اهندی کهنادار گویند و بباید دانست که آن گروه را از سماع مباح یا مستحب گفته شد
آنهم برعایت شرائط ست اگر آن شرائط را رعایت نکنند آن نیز هم مانند دیگران حرام یا مکروه باشد
و آن شرائط اینست اول رعایت مکان باید که مکان بقعهٔ متبرکه یا مکان صحرا و جای فراخ باشد نه جای تنگ
عوام و باید که موضع مجلس پاک و پاکیزه روشن و دلکش مروح کشاده بود نه جای تنگ تاریک ناستوده
بی رونق دوم رعایت زمان باید که زمان خوف حق در دل و فراغ خاطر از لهو و لعب و خیال بد باشد
تا بتعظیم تمام بشنود سیوم رعایت اخوان باید که یاران مستمعان اهل مجلس همه برادران تمیز و وقوف
باشند و همه درویشان معانی دانان رموز آموزان ریاضت کشنده و باریافتگان باشند نه مجرد
صوت و لحن شیفتگان و بس کنندگان و از معانی و رموز واماندگان باشند و اینها که در

مکتوبات وغیره از کتب مشائخ یافته می شود و در نصاب الاحتساب گفته که شرط است که در میان ایشان امرد یعنی
بی ریش و زن و فاسق و اهل دنیا نباشد اگرچه ریاضت کشان باشند و شرط است که بر نخیزند از مجلس مگر
مغلوبین و شرط است که وجد ظاهر نکنند مگر باضطرار صادق یعنی چون خود را ضبط نتوانند کرد و قال
الکذب فی الوجد اشد من الغیبة و این حاصل کلام نصاب الاحتساب است و اینهمه شرائط ست و آداب
سماع پس آنها بسیار اند و تفصیل آنها در کشف المحجوب و مکتوبات منیریه و غیرهما از کتب ایشان وارد ست
آنجا باید دید و آن جماعت که قائل ست باباحت سماع مر اهل سماع را از ایشان ست عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن زبیر و مغیرة بن شعبه و معاویة بن ابی سفیان از صحابه و سید الطائفه جنید و سری سقطی و ذو النون
مصری و ابو حامد غزالی از مشائخ صرح به فی معارف العلوم ناقلا عن المواهب اللدنیة وکذا فی قوت القلوب
للشیخ ابی طالب المکی وکذا نقلوا عن الاحیاء للغزالی ومنهم بعض المحدثین علی ما صرح به الشیخ عبد الحق
فی شرح المشکوة وکذا فی کشف المحجوب و آنچه بعضی فقهاء گفته اند که امام غزالی باباحت سماع قائل
نیست بلکه حشویان بروی افترا کرده اند و برای تقویت مذهب خود در کتاب غزالی اباحت را بدزدی
درج کرده اند چنانچه صاحب بلاغ مبین بدان تصریح نموده این وهم باطل و ظن عاطل ست چه علماء معتمده
از عهد غزالی تا این زمان همه از غزالی اباحت سماع نقل میکنند اگر مذهب وی غیر اباحت سماع بودی

یا ای

و از شرطست رعایت حرمت احوال
اخوان نباشد [illegible] از حضرا وه باطعام
[illegible] مجلس را به اخلاص [illegible]
و از شرطست رعایت اهل مجلس
نیت صلاح را با آمدن فتوحات

ثم اعلم ان جمهور الفقهاء حرموا
استماع الغناء وبالغوا فیه وفی
البزازیة من اباح الغناء یکون فاسقا
وبعض العلماء ذهبوا الی ان سماع الغناء
مباح لکن بشرائط لم توجد فی هذا الزمان
منهم الامام الغزالی ومنهم الفاضل القاضی
[illegible] رحمه الله تعالی لکن قال فی رسالته ان
الخلاف فی اباحة السماع انما هو فی الغناء
الذی لم یقترن بالمنکر فاما الغناء المقترن
بمنکر کالشراب مثلا وحضور الامارد والنسوان
و[illegible]ان الریبة والافتتان کما اشتهر فی
هذا الزمان فکلا وحاشا ان یختلف
فی حرمته اثنان ثم الاحوط ان یجتنب
عن استماع الغناء وان وجد فیه شرائط
الاباحة ولم یقترن بالمنکرات بمقتضی
القوانین الشرعیة لانه اذا دار الامر بین
کون الشیء حراما عند بعض مباحا عند
آخرین فالاحتیاط الاجتناب عن ذلک الشیء
لان المرتکب لفعل الحرام عند المانع یصیر
فاسقا مردود الشهادة عنده اذا کان
مصرا علی ذلک وعلی قول المخالف لا یکون
بترکه فاسقا ولا ملوما لانه عنده مباح
ولا اثم علی ترک المباح بالاتفاق بل یکون ماجورا اذا ترک احترازا عن ریبة الخلاف انتهی سه عقائد السنیة فی فصل الخامس

باری روایتی آن در کتب وی جائی یافته نشدی ویا یکی از تلامیذش و مریدانش آنرا روایت کرده

و روایت می‌کنند که سید الطائفه از سماع تائب شده است چنانچه عبارت کتاب بلاغ مبین بدینها گواهی

میدهد و در انصاب الاحتساب گفته که سید الطائفه جنید قدس سره از سماع تائب شده بود در زمان خود از جهت

فوات شرائط سماع در آن زمان پس این زمان شرائطش کجا موجود باشند و گویند که مذهب عائشة رض

هم اباحت سماع است چنانچه از بعض احادیث معلوم می‌شود وعن عائشة رض قالت کان رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبیان فاذا حبشیة تزفن والصبیان

حولها فقال یا عائشة تعالی فانظری فجئت فوضعت لحیی علی منکب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم فجعلت انظر الیها ما بین المنکب الی راسه فقال لی اما شبعت فجعلت اقول لا لانظر منزلتی

عنده اذ طلع عمر فارفض الناس عنها فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم انی لانظر

الی شیاطین الانس والجن قد فروا من عمر قالت فرجعت رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح

غریب ولغط بفتح لام وفتح غین معجمه وسکونها ودر آخرش طاء مهمله آواز درهم وغوغاء و بانگ

وخروش از باب فتح وتزفن بزاء معجمه وفاء از باب سمع بمعنی ترقص اعنی رقص میکرد آن

زن حبشیه وزفن در لغت پای بر زمین کوفتن قولها ما بین المنکب الی راسه ظرف انظر است

نه مفعول وی قال فی کشف المحجوب عن عائشة رض قالت کانت عندی جاریة تغنی فاستاذن

عمر فلما سمعت حسه فرت فلما دخل تبسم رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال یا

رسول الله ما اضحکک قال صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کانت عندنا جاریة تغنی فلما سمعت

حسک فرت فقال عمر لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

فدعا رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تلک الجاریة فاخذت تغنی ورسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وعمر رض یسمعان انتهی پس آنکه متمسک این دو حدیث وحدیث جاریتین در

باب عید که در فصل اول گذشت اباحت سماع بر مذهب عائشة رض ثابت میکند او خطا کرده است

چه عائشة رض غناء هرگز نشنیده است مگر بحضور آنحضرت و تصریح نموده است شیخ عبد الحق دهلوی وغیره که آن

حضرت ذکر فواحش و منکرات هرگز نشنیده اند بارادت و رغبت نه در غناء و نه در غیر آن چنانچه بالا

گذشت پس آن غناء که آنحضرت خود شنیده است نوعی است از غناء مباح و آن غیر غناء معروف است

چنانچه در فصل اول گذشت اکنون جواب جمهور علماء که بحرمت غناء و کراهت آن علی الاطلاق قائل اند

بشنو پس میگویند که غناء معروف که مشتمل است بر ذکر فواحش و منکرات هر کسی را منهی است چه اهل وجد و غیر

اهل از جهت آنکه دنیا دار مکاسب است و عقبی دار مواهب و شرع شریف لعبد یکی است و هر که اجر الکتاب

خود امروز خواهد او فردا بی نصیب ماند و هر که زراعت خود خوید خورد او بذخیره حزمن امید ندارد

الدنیا مزرعة الآخرة لا الدنیا مزرعة الدنیا منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة من کان یرید

حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب پس

آنچه یاد کرده شد از حصول لذت و راحت و وجد و حال و شوق سماع در دار دنیا مقصود نیست

اصلا و مقصود از وجود تو نه مگر بندگیست و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و ذوات لذت و راحت

و وجد و حال و شوق بالقطع عبادت نیست بلکه گاهی نتیجهٔ عبادت بود چنانچه بعضی ریاضت کشان را

را حاصل میگردد و گاهی ثمره معصیت بود چنانچه بعضی اهل عشق مجازی را و بعضی اهل غناء را حاصل

میگردد پس بالقطع عبادة نیست و بالقطع نتیجهٔ عبادة هم نیست چه گاهی از معصیت ناشی می شود

مع ذلک بالقطع منتج عبادة هم نیست چه غالبا بعجز و غرور و پندار می افزاید حتی همین لذت و شوق و وجد را

مقصود کلی داند پس از طاعت حق باز ماند چنانچه معاینه کرده می شود در هر اقلیم و هر که از عبادة خود حصول

لذات و وجد و حالات و شوق میخواهد و آنرا مقصود خود میداند پس آنرا در دار دنیا دریابد او در آخرة از

اجر آن عبادة بی نصیب خواهد بود چه او کشت خود را خوید خورد مثل مرائی و مسمع چه نتیجه عبادة را تعجیل کرد

که وقت آن یوم الجزاء است من استعجل شیئا قبل اوانه عوقب بحرمانه و این از جهت قصد اوست و الا

هیچ چیز از اجر او کم نخواهد شد و تحقیق این مسئله در بیان تفضیل علم بر حال گذشت پس آنچه شما مقصود
کلی خود می دانید تا بسبب آن مقصود غناء حرام را که وسیلهٔ آن مقصود است مباح گوئید آن غیر مقصود است و مقصود از این
عالم جز عبادت حق نیست وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين و حبیب رب العالمین و امت مرحومش
مامور شده اند باستقامت بر صراط مستقیم فاستقم كما أمرت ومن تاب معك لهذا فرمود شیبتنی هود و
صراط مستقیم همین دین محمدی است وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله و معلوم است
که غناء غیر دین محمدی است ومن يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين و معلوم است
که ذکر فحشاء و منکر در غناء دین محمدی نیست پس لاچار مرتکب آن من الخاسرین خواهد بود و اگر گویند که
وجد و حال و لذت و اضطراب و مکاشفه و علم لدنی که در سماع دست میدهد شاید که آنهم عبادت باشد جواب آنکه
بحسب ظاهر استدراج است نه طاعت و نه کرامت و احسان چه طاعت کسب را گویند که آن در روز قیامت بکار آید
و ثوابش آنجا دریابد و آن قولی و فعلی و مالی میباشد و لیکن معرفت آن بکتاب الله و سنت رسول الله است و نه بغیر آن
و جائی از شرع شریف معلوم نشده که ذوات اشیاء مذکوره عبادت و طاعت باشد چه این اشیاء از مواهب است نه
مکاسب و عبادت حق از مکاسب است یعنی از افعال اختیاریه نه اضطراریه پس معلوم شد که از جنس عبادت نیست و چنان
معلوم می شود که از نوع استدراج است چه اشیاء مذکوره مشترک اند میان اهل کفر و اهل ایمان چه بسیاری از ارباب ریاضت

کفار

کشتن از جوگیان و سناسیان و بعض بید نیان و بدمذهبان را وجد و حال و شوق و کشف و علم لدنی حاصل

میشود و آن از مواهب استدراجیه ست پس حصول این اشیاء و غناء و سماع آن هم از مواهب استدراجیه

ست نه کرامیه و هر موهبت الهی که نتیجهٔ عبادهٔ حق باشد و موجب شکر و ازدیاد اطاعت گردد آن کرامت من

الله بر بنده ست و هر موهبت الهی که بر غیر عبادت مترتب گردد و یا موجب پندار و غرور گردد آن استدراج است

نه کرامت و نعمت ست نه نعمت و کشف گاهی صحیح رحمانی باشد و گاهی فاسد شیطانی و علم گاهی من لدن

رحمان بود و گاهی من لدن شیطان وقد سبق بحث کل من هذه المسائل فی موضعها و اینست حال علت

اباحت سماع که یاد کردیم و دیگر وجه نهی از غناء و سماع آن ذکر فواحش و منکرات و سماع آنهاست چون خال و

خد و قد و لب و زلف و خم و خم و صراحی و ساغر و غیر ذلک ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی

وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی و اگر گویند که چون مراد قائل و سامع ازین الفاظ غیر معانی لغویه و عرفیه بود

بلکه مراد ایشان ازین الفاظ معانی مصطلحهٔ ایشان بود پس فحش و منکر نماند پس منهی هم نماند یا میگوییم

که اصطلاح بستن بر عکس عرف و لغت و شرع بیضرورت سود نمیدهد و مع ذلک تشبیه بفساق هم باقی است

وقد ورد من تشبه بقوم فهو منهم و اتقوا مواضع التهم و بعضی از علماء در حق اهل وجد و حال و شوق و سماع

را توقف کرده اند پس نه مباح گویند و نه حرام و نه مکروه و در حق دیگران حرام گویند و همچنین مروی است

از خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والملة والدین نقشبند قدس سره که چون از ایشان پرسیدند

که حکم سماع چیست فرمودند نه اینکار میکنیم ونه انکار میکنیم وفرشند من فی فرمودند که نه امر میکنیم بدان ونه

نهی میکنم ازان ونه شغل میکنم بآن والقدر میدانم که طریقهٔ خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

نیست پس دران چندان خیر وخوبی نیست اگر دران خیر بودی آنحضرت آنرا معتاد خود ساختی چه آن

حضرت محرز جمیع خیرات وحاوی همه حسنات بودند باوجود آنکه در آن عهد در عرب شغل آن شائع تر بود وشیخ

عبد الحق هم توقف کرده در شرح مشکوة وبهر حال سلامتی در تقوی وورع واجتناب از شبهات ودور ماندن از

اختلافات وعمل با حوط که دران بیم معصیت وخوف زلت وفتنت نباشد که مقتضای مذهب صوفی صافی وای فی

همین ست که الصوفی لا یتکدر مشربه الصافی ولا یشتبه الحق بالباطل فی مذهبه الوافی ولا یغش ذهبه ولا یرخص

ما وهبه وفی حدیث احمد عن ابی امامة قال ان رجلا قال یا رسول الله فما الاثم قال اذا حاک فی نفسک شئ فدعه

این آخر حدیث ست وحیک خلجان قلب باریکه در دل شبه افگند که این چیز عند الله کردنیست یا نا کردنیست

پس کردنی آن اثم ست ودر حدیث صحیحین آمده ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک

ان یرتع فیه الحدیث وعن الحسن بن علی رضی قال حفظت من رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم دع ما یریبک

الی ما لا یریبک فان الصدق طمانینة وان الکذب ریبة رواه احمد والترمذی والنسائی وروی الدارمی الفصل الاول

والله اعلم

فصل ۶

والله اعلم بالصواب والقصد فصل ششم در بیان ابطال مذاهب حشویه و بعض متصوفه جهال چون طائفه حالیه

و حوریه و شمراخیه و حلولیه و جماعتی اباحتیه و امثال ایشان که باستحباب غناء و ملاهی و رقص و تصفیق

و تواجد قائل اند و شب و روز اشتغال آن دارند بلکه مدار طریقهٔ ایشان بر آنست پس شاید که آنرا افضل

عبادت میدانند چنانچه عقیده این طوائف در فصل چهارم و در فصل سیوم از باب اول گذشت پس شمراخیه

و حلولیه و اباحتیه گویند که زنان و کودکان خوش پیکران ریاحین خدا است پس نظاره بی تعلق

نکاح جائز دارند و گویند که سماع و رقص محرض و محرک نظاره و شیفتگی است و آن مقصود کلی است

و اما حالیه و حوریه مدار طریقهٔ ایشان بر وجد و حال است که برقص و سماع حاصل میکنند و حشویه طائفه ایست

از دوازده طوائف کرامیه چنانچه در فصل اول از باب دوم گذشت و ایشان قائل اند باستحباب اشیاء

مذکوره پس آنچه این طوائف میگویند درین باب همه الحاد و زندقه و فسق است و میگویند که درین باب

کتب تصنیف کردند که همه مملو اند بضلالت و بدعت و مشحون اند بدلائل مفتریات و تمسکات واهیات

و مآخذ کاذبات از آن جمله یکی کتاب شیخ ابو عبد الرحمن سلمی است مسما بکشف السماع و علماء اهل ورع و

تقوی میگویند که کتاب کشف السماع دام اغواء و کمند هوا است از مطالعه اش احتراز باید کرد و دیگر آنکه

درین کتاب افتراء بسیار است بر اولیاء الله تعالی چنانچه گفته که شیخ ابو الخیر ابو سعید الخراز قدس سره فرموده

که اصل تصفیق یعنی دست بر دست زدن در سماع یعنی در رقص آنست که چون صوفی تصفیق کند دست
بر دست زند شهوتی که بر دست او باشد زائل گردد و چون پائی بر زمین کوبد شهوة قدم مرتفع گردد و چون
نعره زند شهوت اندرونی همه بیرون رود و این افتراء محض است بر شیخ مذکور برائی تقویت مذهب خود افترا
کرده است شیخ ابو سعید خراز قدس سره متشرع متورع تقی نقی سنی سنی منصف صوفی صافی از ائمه اهل سنت
و جماعت بوده است و معلوم می شود که بعض کتب دیگر از تصانیف شیخ ابو عبد الرحمن سلمی هم مملو کفر و بدعت و فساد و عناد است
چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در اتقان آورده که هر که تفسیر ابی عبد الرحمن سلمی را تفسیر اعتقاد کند او کافر گردد
نعوذ بالله منه چه او از ظواهر نصوص عدول کرده است هکذا نقل فی ذیل مجمع البحار نقلا عن الاتقان و قد
ذکره فی العلوم المنهیة والکتب المنهیة ایضا و صاحب کشف المحجوب گفته است که وقتیکه من در قریه مرو بودیم یکی از
مشاهیر ائمه اهل حدیث مرا گفت که من در باب اباحت سماع کتابی خوب ساختم جواب گفتم پس بزرگترین مصیبتی در دین
اسلام پدید آمده که شیخ تو خواجه پیشوای اهل اسلام لهو را که اصل همه فتنهها و فسادها و مصدر جمیع فسقها و قباحتها است
حلال کرده و مباح ساخت الی آخر ما قال بدانکه اهل سنت و جماعت میگویند که هر چه نظر کردن بران حرام است
آن نظر را در عرف شرع زنا العین گویند و هر چه نظر کردن بران حرام است سودن آن هم حرام است و سودن
آنرا در عرف شرع زنا الید گویند و مشی بسوی ش از جهت نظاره و سودن هم حرام است آنرا زنا الرجلین گویند

و ذکر آن

و ذکر آن و ذکر مشی بسوی آن و ذکر نظاره بر آن و ذکر بسودن آن و شنیدن این اذکار ہمہ حرام ست

پس ہریکے را ازین اذکار زنا اللسان گویند و شنیدن ہریک را زنا الاذن گویند و آن چیز چون خال و خد

و قد و لب و چشم و زلف و غیر ذلک از زنان بیگانہ و صبیان خوب شکلان چہ نظر بشہوة بسوی آن

و بسودن آن بشہوة و مشی بسویش بشہوت و ذکر آن و شنیدن ذکر آن بشہوت ہمہ حرام و فاحشہ و زنا ست

و عن ابی ہریرة رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ و سلم ان اللہ تعالی کتب علی ابن آدم

حظہ من الزنا ادرک ذلک لا محالة فزنا العین النظر و زنا اللسان المنطق و النفس تشتہی و تتمنی و الفرج

یصدق ذلک و یکذبہ متفق علیہ و فی روایة المسلم قال کتب علی ابن آدم نصیبہ من الزنا مدرک ذلک لا

محالة العینان زناہما النظر و الاذنان زناہما الاستماع و اللسان زناه الکلام و الید زناہا البطش و

الرجل زناہا الخطی و القلب یہوی و یتمنی و یصدق ذلک الفرج و یکذبہ و شہوت یعنی خواہش دل و

رغبت دل پس زنا چشم و زبان و گوش و دست و پای نظر و کلام و سماع و اخذ و مشی بخواہش دل است

و بغیر خواہش زنا نیست چون اول بار بیکبارگی دید یا شنید یا بر زبان رفت بخطاء یا گرفت بخطاء یا رفت

بسوی آن بخطاء لہذا ورد الاول و الثانی علیک و آنچہ بتجویز شرع جائز شدہ است ازین اشیا بموارد

مخصوصہ از حرمت مستثنا ست چون بعلاقہ نکاح و ملک و نظر طبیب بر مریضہ و قاضی بر شاہدہ و ناکح بر

الاول لک و الثانی علیک

مخطوبه و مشتری مرتشی از آنچه تفصیلش در فقه است پس چون ذکر خال و خد خوبان و ذکر سائر اعضاء
ایشان که متصف بملاحت و لطافت اند و شنیدن ذکر آنها در شرع شریف حرام و زنا مقرر گشت چون مقرون
بخواهش نفس بود پس حرمت گفتن و شنیدن آن در اشعار از آن اشد و اقبح باشد خصوصا چون بلحن خوش
و نغمهٔ دلکش بود خصوصا چون بآلات ملاهی و سازها بود اما ذکر می و ساغر و صراحی و سائر ظروفش و شنیدن
آن بخواهش دل حرام است و حرمت آن اندر شرع شریف مقرر و ثابت شده است چنانچه دیدن خمر و ظروفش بخواهش
حرام است همچنان ذکر خمر و ظروفش و شنیدن ذکر خمر و ظروفش بخواهش حرام است چه اینهمه در علیت تذکر خمر و سببیت
تحرک قلب بسویش یکسان اند و هر چه علت یاد آوردن خمر باشد آنرا بخواهش دل و رغبت نفس مرتکب شدن حرام است
بالاجماع پس ذکر آن و شنیدن ذکر آن بخواهش در اشعار بطریق اولی حرام باشد خصوصا بلحن و نغمه خصوصا بآلات
و در آخر حدیث صحیحین که در باب ایمان است آمده و نهاهم عن اربع عن الحنتم والدباء والنقیر والمزفت و
این چهار خنوری و ظروف و کیها بودند قبل تحریم می و چون حرمت می مقرر گشت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله
و صحبه و سلم از ظروفش هم نهی فرمود تا نام و نشان خمر در اهل اسلام باقی نماند تا بدیدن ظروفش تخیلش یاد نیاید و از
قلوب مسلمین نسیا منسیا گردد و شارحان میگویند که حرمت ظروف خمر در ابتداء حرمتش بود بعده چون حرمتش
در جمیع دیار مسلمین مشتهر شد و قباحت آن و کراهت بدان در قلوب مؤمنین متمکن گشت و زمانه بحرمتش گذشت تحریم

ظروف

ظرونش منسوخ گشت و استعمال آنها مباح شد وحنتم بفتح حاء مهملہ وسکون نون وفتح تاء مثناۃ فوقانیہ

کوزہ سبز و دبّاء بضم دال مہملہ وتشدید باء موحدہ ممدودہ کدو ونقیر بفتح نون وکسر قاف آوندچوبین

یا آوند بیخ درخت ومزفت بضم میم وفتح زاء معجمہ وفتح فاء مشددہ وآخرہ تاء مثناۃ آوندی بزفت طلا کردہ شدہ

وزفت چیزیست کہ کشتی نوی طلا کنند دیگر آنکہ اینہمہ چہار رسما الاجناس اند وور ہر جنس بعض افراد مستعمل

شدہ بودند بخمر پس بسبب آن از جمیع جنس نہی کردند با وجود آنکہ بعضی افراد غیر مستعمل وغیر مخلوط بودند بخمر

پس تحریمش چون مدۃ مدید گذشت وآن ظروف کہ مستعمل شدہ بودند بسبب طول زمان ہم متبدل ومتغیر شدند

وامتیاز آنہا از ظروف جنس خود ہم باقی نماند پس تحریم ہر چہار جنس منسوخ گشت وتوجیہ اول اوفق ست

وعن ابن عمر رضہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم نہی عن الدّبّاء والحنتم والمزفت والنقیر

وامران ینبذ فی اسقیۃ الادم رواہ مسلم وعن بریدۃ رضہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

قال نہیتکم عن الظروف فان ظرفا لایحل شیئا ولایحرمہ وکل مسکر حرام رواہ مسلم واینحدیث اخیر ناسخ ست

دیگر بدانکہ ذکر نواحش ومنکرات مذکورہ از کلمات شرست وشنیدن وذکر آنہا از شنیدن کلمات شرست واینہا

نیز حرام ست بالاجماع وعن ابی ہریرۃ رضہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ان العبد

لیتکلم من رضوان اللہ لایلقی لہا بالا یرفع اللہ بہا درجات وان العبد لیتکلم بالکلمۃ من سخط اللہ لایلقی لہا بالا

یهوي بها في جهنم رواه البخاري وفي رواية لهما يهوي بها في النار أبعد ما بين المشرق والمغرب وقوله من

رضوان الله ومن سخط الله من بيان كلمة است وكذا قوله لا يلقى لها بالا بيان كلمه است ومعناه نمي پرسند

براى آن كلمه دل حوذ را يعني آن كلمه را اعتبار نكنند وعن بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم ان الرجل ليتكلم بكلمة من الخير ما يعلم مبلغها يكتب الله له بها رضوانه الى يوم يلقاه وان الرجل ليتكلم

بكلمة من الشر ما يعلم مبلغها يكتب الله بها عليه سخطه الى يوم يلقاه رواه في شرح السنة وروى مالك والترمذي وابن ماجة

نحوه وقوله ما يعلم مبلغها يعني نداند كه اين كلمه كجا ميرسد از منازل رضوان ومواقع سخط بلكه گمان برد كه اين كلمه

موجب رضوان است يا موجب سخط وفي رسالة الاوامر والنواهي وعن يحيى ابن سعيد رض ان عيسى ابن مريم عليه

الصلوة والسلام لقي خنزيرا على الطريقة فقال عيسى عليه السلام انعد بسلام فقيل له تقول هذا لخنزير فقال عيسى عليه السلام

اني اخاف واكره ان اعوّد لساني المنطق بالسوء اخرجه مالك في الموطاء وتعويد خوي كنانيدن وبر عادت

داشتن ومعلوم شد كه خنزير در شريعت عيسى عليه السلام حرام بود چنانچه خمر در شريعتش هم حرام بود لقوله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم ما جاء من رسول الا وقد حرم الخمر ودر اين حديث مولانا الشيخ نور الدين محمد حجت گرفته بود ند بر

جماعتى ازجنى در سورت بندر كه عالم بود از قوم ارمينان وآن قوم گروهيست از گروههاء نصارى جواب داد كه قول رسول شما

بر ما حجت نيست مولانا گفت كه حكم اباحت خمر در انجيل است گفت نه مولانا گفت پس كجا اباحتش معلوم گرديد گفت از قول

الحواري

رسول ما عیسی علیه السلام مولانا گفت که این دروغ ست چه عیسی رسول الله بود نزد مسلمین و نزد شما نیز و رسول

خدا چو بریں بهاء عقل را که سراج معرفت خدای تعالی و معرفت رسول وی ست چگونه خراب کنند و تخریبش جائز دارد

و تخریب عقل نزد جمیع علماء اهل عقل و نزد حق سبحانه و تعالی و رسولان وی که ارباب عقل و وحی اند قبیح ست

پس مخرّب عقل که خمر ست هم نزد عقلاء اصحاب وحی قبیح باشد و اگر نزد شما غیر رسول خدا و غیر عاقل ست آن کس که

جائز دارد شرب خمر و تخریب عقل او کیا پس مبهوت گشت و آنچه بعضی شعراء گفته اند در حق خمر بیت و ان

حرّمت یوما علی دین احمد ،، فخذها علی دین مسیح ابن مریم ،، و آنچه فقهاء میگویند که خمر و خنزیر در دین اهل کتاب

حلال ست این بنا بر قول کاذب ایشان ست که ایشان می گویند که در دین ما چنین ست و ایشان تحریف دین حق

کرده اند بهوا کما یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به و خمر و خنزیر در جمیع شرائع انبیاء علیهم السلام

حرام بود که اقال مولانا قدس سره آلکنون بدانکه رقص حرام ست باجماع اهل سنت و جماعت که هیچ یکی

از ایشان مخالف نشده ست در حرمت رقص مگر غزالی و اتباع وی و رقص بر جستن و پاء بر زمین کوفتن

از باب نصر رقاص لغت هندیه ناچنا و کودنا و باصطلاح بعضی متصوفه رقص را سماع هم گویند چنانچه

غناء را هم سماع میگویند چنانچه در فصل اول گذشت و روایات فقهیه در تحریم رقص و تصفیق بسیار اند و رقص

و تصفیق را از کبائر می شمارند چنانچه در نصاب الاحتساب و مانعة الغناء وارد ست و اگر آن همه روایات

را ارج کرده شود چند اوراق سیاه گردد و حاصل کلام آنکه رقص و تصفیق هر دو لهو قبیح و لعب شنیع و بدعت حرام است

و تجویز آن تضلیل و افترا و زندقه است اما وجد اضطراری که بسبب سماع کلامی که از شنیدن یا مخوف یا مشوق بر

قلب سالک طاری میگردد آن محمود است چون قصد آن ندارد و لهو را دخلی نباشد و این رقص نیست اگر بصورت

رقص بظهور آید هم رقص نیست چه رقص بقصد و اختیار بود و وجد بیقصد و بی اختیار وارد شود و وجد در

اصطلاح ایشان وارد یست حقانی که بسبب دهشت و یا خوف و یا شوق بر دل سالک وارد گردد و تسلط او فراتر شود

و مغلوب سازد تا خود را ضبط نتواند کرد و از اضطراب باز ماندن او را غیر ممکن شود پس حرکت اضطرابیه از وی

صادر گردد در کشف اللغات گفته بیت مرغ وجد از آشیان حق پرد ؛؛ همچو برق آید بزودی بگذرد ؛؛ بلبل جانی در

قفص گویان شود ؛؛ گر بجنبد مرد گریان شود ؛؛ گر جمال دوست بردارد نقاب ؛؛ گر جلال غ تش گردد حجاب ؛؛

و قیل این جا دو چیز است یکی وجد دیگر وجود پس وجد بفتح اند و هگین شدن ارباب حزب و در اصطلاح بسیار

اندوهگین شدن بفقد محبوب و فوت مرغوب و استیلاء اندوه فراق بحدیکه خود را ضبط کردن نتواند و

وجود هستی و یافتن مطلوب از باب حزب و بلغت عادیه از باب کرم و این را نظیری نیست در باب

شان و در اصطلاح وجود استیلاء شوق و سرور بیافتن مطلوب و برسیدن بمحبوب بر دل تا حرکت اضطراری

از وی صادر گردد لهذا محبان آنرا عند وصال بعد فراق میگیرند اما وجدان در لغت گم شده یافتن

و اما تواجد از باب تفاعل یکدیگر را بوجد آوردن یعنی یکدیگر را اندوهگین کردن و نیز تواجد

خود را صاحب وجد نمائیدن چنانچه تجاهل خود را جاهل نمائیدن و در اصطلاح تواجد بتکلف خود را

بوجد آوردن یعنی انعام حق و شواهد وی یا عقاب و وعید وی را بر دل خود عرض کند تا وجد

پیدا گردد و یا رقص کند و یا غناء شنود و یا کلامی دیگر بشنود باین قصد تا وجد ظاهر شود پس بمثل

این تکالیف وجد تحصیل کند این را تواجد گویند و این عند اهل ورع و تقوی بقصد شهرت

مذموم است و همچنین اگر قصد شهرت ندارد و لیکن میداند که باین تکلیف ما وجد حاصل خواهد شد و ذات

وجد مقصود خود داند این هم مذموم است عند اهل الورع والتقوی خلافا لغیرهم اما چون مواعظ شنود

یا احوال اهل القبور بیند یا اهوال قیامت و زلزله آن در دل لحاظ کند باین نیت که تا نفس مغرور نگردد

و از معاصی باز ماند و در طاعت حق بکوشد پس بیقصد وجد بر وجد آمد و حرکات اضطراریه از وی صادر شد

این محمود است بالاجماع و آنچه نقل میکنند در وجود وجد از صحابه کرام و تابعین و اقوال ایشان در تحسین وجد و مدح

اهل وجد همه ازین قبیل است چه این نوع وجد محمود است عند الاجماع پس حاصل کلام آنکه وجد را مقصود خود نداند

و اگر بغیر قصد و اختیار حاصل شد خوب والا لاحاجة الیه اصلا و مراد از وجد اینجا وجد کامل است که بآن خود را ضبط

کردن نتوانند و از حرکات غیر اختیاریه باز ماندن نتوانند و وجد مصطلح ایشان وجد کامل است نه غیر کامل و وجد

ناقص را وجل و فزع گویند نه وجد و این محمود و مقصود است بالاجماع قال الله تعالی انما المؤمنون الذین اذا ذکر
الله وجلت قلوبهم و قال الله تعالی نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون
ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و میگویند که در وجد عقل و تمیز مغلوب
می گردد و مستور می شود و آن مقصود نیست چه عقل و تمیز آلهٔ معرفت حق و سبب تفریق بین الحق والباطل است و
صحت عبادت حق بروی موقوف است پس در زوال عقل خسران باشد پس وجد را بالقصد اختیار نکنند و آنانکه وجد را
بذات مقصود گویند و بتکالیف وجد حاصل کنند ایشان ناشناس فرقهای مبتدعه مذکوره اند و بعض از اهل سنت و
جماعت مثل غزالی و اتباع وی در جواز قصد وجد برقص و غیره همراه ایشان اند و در مکتوبات منیریه گفته که امام غزالی گفته
که رقص بر سه وجه است محمود و مذموم و مباح و حکم رقص حکم محرک اوست اگر محرک او محمود است پس رقص مزید کننده محرک محمود است
پس رقص نیز محمود شد و اگر محرک او مذموم است پس مزید مذموم شد پس رقص نیز مذموم شد و اگر محرک مباح بود رقص
نیز مباح بود انتهی پس مراد از رقص درین کلام رقص اختیاری بغیر وجد است چه فعل اضطراری محمود و مذموم نمی‌بود
و موجب ثواب و عقاب نمیگردد بالاجماع و نیز در مکتوبات منیریه گفته که روایت کرد انس بن مالک رضی الله عنه که بودیم نزد
آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم آنگاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله بشارت باد
مر ترا و درویشان امت ترا که درویشان در آیند به بهشت پیش از اغنیاء به پانصد سال پنجهانی که آن نیم روز آن جهانی است

بولی

پس آن حضرت بدرویشان بشارت داد پس فرمود که درمیان شما کسی هست که شعر بخواند پس یکی بدوی بود

او گفت نَعَمْ یا رسول الله فرمود هات هات آنگاه او این دو بیت بخواند بیت قد لسعت حیة الهوی کبدی

فلاطبیب لها ولا راقی ،، الا الحبیب الذی شُغِفْتُ به ،، فعنده رقیتی وتریاقی ،، پس رسول خدا صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم تواجد کردند وجمله صحابه باوی تواجد کردند تا رداء مبارکش از دوش مبارکش

بیفتاد پس چون فارغ شدند وهریک بجاء خویش قرار گرفت معاویه بن ابی سفیان گفت نعم لهوکم یا رسول الله

اعنی چه نیکو بازی شماست فرمود مَهْ یا معاویه لیس بکریم من لم یهتز عند سماع ذکر الحبیب پس آنحضرت صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم رداء مبارک خود را برحاضران تقسیم کردند چهار صد پرکاله انتهی کلامه وباین حدیث

ثابت می‌کنند چون یکی بتواجد برخیزد دیگران بمتابعتش برخیزند وجامهٔ که بتواجد پاره شود آن جامه را پرکاله

پرکاله ساخته براهل مجلس قسمت کنند ومیگویند که چون درحالت وجد جامه از وی افتاد پس خواه آن جامه

مجروح گردد یا نگردد ولیکن چون از تن وی جدا افتاده بود پس آنرا یا تقسیم کنند بر حاضرین ویا بقوال دهد بحکم

حدیث من قتل قتیلا فله سلبه وقتیل حکم سر است تسم کنند یا بقوال دهد چنانچه نزد بعضی فقهاء در سلب قتیل حکم دراعام را است

که قاتل را دهد یا بین الغانمین قسمت کنند ودیگر بدانند درطریقهٔ ایشان خرق کردن جامه برسه نوع است یکی خرق

کردن سکر آن جامهٔ خود را درحالت غلبهٔ وجد بوقتیکه بیخبری دوم خرق کردن جماعت حاضرین جامها خود را بمتابعت وی

سیوم پاره دریدن مریدان حاضرین جامهٔ پیر را که پیر در حالت استغفار پیر از خرقه بیرون آید یا در حالت وجد و سکر و

و تفصیل این مسائل در کشف المحجوب است و نیز میگویند که رقص اختیاری بر دو نوع است یکی صرف تقلید و

محض لهو و لعب است و آن حرام است دوم رقص کند از جهت طلب احوال ایشان و بقصد وصول بدرجهٔ ایشان بر سوم

ایشان و این نوع اگرچه تقلید است ولیکن بسبب نیت صادقه ثواب ایشان می دریابد بحکم حدیث من تشبه بقوم فهو

منهم و این نوع مباح است کذا فی کشف المحجوب وغیره و اینهمه کلام مجوزین رقص و سماع است و اما جمهور علما بر حرمت آن

رفته اند پس میگویند که آنچه ذکر کرده از حجتها همه کذب و افترا است اول آنچه ذکر کرده که آن اعرابی شعر خوانده

و آنحضرت تواجد نمودند تا ردای مبارکش از دوش فرو افتاد و آنرا پاره پاره کرده تقسیم کردند بر حاضرین اینهمه افترا

است بر آن حضرت چنانچه صاحب بلاغ المبین از ضبط و از تعقیب امام ثعلبی تصریح کرده پس ببین حال بدبختان که برای

تقویت مذهب ایشان چه اجترا کرده اند بوضع حدیث و افترا نموده اند بر آن حضرت و ابتدای حدیث ما ثابت است

بدخول بهشت فقرا فقیران قبل دخول اغنیا بپانصد سال ثابت است و باقی حدیث همه موضوع است و عن ابی سعید الخدری

قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین و ان بعضهم لیستتر ببعض من العری و قاری یقرأ علینا اذ جاء

رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فقام علینا فلما قام رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

سکت القاری فسلم ثم قال ما کنتم تصنعون فقلنا نستمع الی کتاب الله فقال الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت

ان اصبر

ان اصبر نفسي معهم قال فجلس وسطنا ليعدل بنفسه فينا ثم قال بيده هكذا فتحلقوا وبرزت وجوههم له فقال ابشروا

يا معشر صعاليك المهاجرين بالنور التام يوم القيمة تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم وذلك خمسمائة سنة رواه

ابوداود واين هیچ بیشی در مناقب اصحاب صفه گذشت دیگر بدانکه در خرق ثیاب اضاعة المال ست واضاعة

المال حرام ست بالاجماع وحرمتش باحادیث صحاح ثابت شده ست پس هرچه معارض احادیث

صحاح ست از احادیث ضعاف از حیز اعتبار ساقط ست وآنچه ذکر کرده اند در خرق ثیاب حدیث

موضوع ومفتراست نه ضعیف پس آنرا هیچ مسلم اعتبار نکند بعد علم بوضع آن واز آن جمله احادیث

که معارض شده اند مرمجتهدات ایشانرا یکی حدیث بخاری از ابی هریرة رض در معارف العلوم وارد ست

دوم حدیث مسلم از ابی هریرة رض در رشاد او ولواهی ست ودیگر احادیث در مشکوة ست در رقص

لعب ست ولعب حرام ست لقوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ما انا من دد ولا الدد مني وعن

ابي هريرة رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم رای رجلا یتبع حمامة فقال

شیطان یتبع شیطانة رواه احمد وابو داود وابن ماجة والبیهقي في شعب الایمان

قوله یتبع حمامة یعني کبوتري پرانید ودر عقبش میرفت وچون فعل لایعني میکرد اورا شیطان

قرار داد وچون کبوتر واسطه مالایعني شد اورا هم شیطان فرمود ومعلوم ست که رقص از

پرانیدن کبوتر از قبیح است و چند لعبات مباح است چون ضرب دف در عرس و در ولیمه و رمی السهم و مسابقة

الفرس و تادیبه و ملاعبة الرجل امرأته والسباحة فی الماء و مثل ذلک از آنچه اباحة آن باحادیث ثابت

شده است و باقی لعب حرام است و یا مکروه و اکثر لعبات حرام است و رقص را از لعبات حرام و از کبائر می

شمارند صرح به الفقهاء و گویند که الرقص کاللعب بالنرد والشطرنج و در رقاصی برهنه و بلاغ مبین آورده که

در حدیث شریف آمده است که چون کسی رقص کند شیطان لعین انگشت در دبر آنکس میکند تا لذة

یابد و بجستن و بنعره زدن مبالغه کند و اورا از ان خبر نه و مصداق اینحدیث در مشاهده اهل شهود آمده

از آنجمله یکی اینست که صاحب کشف المحجوب گفته منکه علی بن عثمان جلابی ام از شیخ ابو العباس شقانی شنیدم

که میفرمود که بودم من روزی نزد گروهی که سماع میکردند یعنی رقص میکردند و در میان ایشان دیوان

برهنه دیدم که بازی میکردند و در میان ایشان میدمیدند و ایشان بدمیدن آن گرم می شدند و دیگر آنکه در

رسالهٔ مانعة الغناء آورده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره با جمعی از

مریدان براهی میرفتند بر سر راه اجتماع مردم دیدند پس نظر کردند که مردم از برای چه مجتمع شده اند دیدند که

شیخ درویشی صوفی که در آن عهد از مشاهیر مشائخ بود اندر هوا بین الارض والسماء رقاصی میکند و بر زمین

نمی افتد و مردم درین فعل متعجب و متحیر شده استاده اند پس بعد از رسیدن غوث الثقلین شیخ درویش بر زمین

افتاد

افتاد غوث الثقلین تبسم کرده گذر کردند و براه روانه شدند مریدان پرسیدند این چه حکمت بود فرمودند

که دیدم که شیطان لعین انگشت در دبر آن رقاص کرده و در هوا بر انگشتش برداشته بود و او را تحریک

میداد و او ازان سکری و لذتی مییافت و آنرا از جانب حق می پنداشت و اینهمه را کرامة من الله میشمرد و همه اهل

مجمع آنرا نیز من الله میشمردند لهذا هر یک ازان متاثر میگشت و چون اینحالت بران رقاص مشاهده کردم

لاحول خواندم پس شیطان لعین از وی رمید و او را گذاشت تا او بر زمین افتاد پس غوث الثقلین

مریدان را فرمود صحیح میدانید که ظهور این امر مستور بر من برای آگاهی شما ست که تا بدانید که این لعین بدین حیلها

مردم را می فریبد و بچنین دامها میگیرد و از راه گمراه میگرداند و مثل این قصه حکایات یافته می شوند در بعض رسائل

و مناسب این محل حکایتی از شیخ ابو الحارث بنیانی قدس سره است که بالا یاد کرده شد والله اعلم بالصواب

فصل هفتم در بیان شعر و حکم شعر بدانکه شعر در اصطلاح بلغاء کلامی است موزون مقفی بشرط آنکه متکلم قصد موزونیت

الکلام کرده و ادنی آن یک بیت است پس مصراع شعر نباشد اگرچه نظم باشد و بیت بی قافیه شعر نباشد

اگرچه نظم باشد بیانش اینست که شعر را دو رکن است و یک شرط و یکی از دو رکنش وزن عروضی است پس هر

کلام که وزن عروضی داشته بود اگرچه یک مصراع بود آنرا نظم گویند و نظم در اصل رشته مروارید را گویند و الفاظ

کلام موزون را از جهت ترتیب رائق و نسق فائق سلک مروارید تشبیه داده شده پس نظم گفته شده لهذا

قرآن المجید را نظم گویند و در اصول حسامی گفته والقرآن اسم للنظم والمعنی جمیعا و در تحقیق گفته اراد بالنظم

العبارات وبالمعنی مدلولاتها عدل عن ذکر اللفظ الذی معناه الرمی الی النظم الذی هو سلک الجواهر

لحسن الترتیب فی النفس جواهر کلمات القرآن و رعایة الادب و این حاصل کلام اوست و ازین کلام معلوم شد

که نظم کلام بر وزن عروضی موقوف نیست بلکه ترتیب انیق در جمیع هر کلام نظم است دوم از کنش قافیه است و آن

عبارت است از تکرار حروف قافیه که روی و متعلقات رویست در اواخر مصراعین چون مثنوی بود و در اواخر جمیع

ابیات چون غیر مثنوی بود و عمده درین باب رویست و غیر روی فضله است اگر باشد با روی در یکی پس رعایتش

در تکرارش با روی واجب است و اگر جائی مجرد روی باشد پس در بواقی تکرارات اکتفاء بر روی و احتراز

از غیر روی واجب است والا قافیه نماند و مثنوی چون بیت خیز ازین بزم یکی جام گیر ،، پخته ایام همه

خام گیر ،، هر که ز تجرید شرابی چشید ،، هر دو جهان را بیکی دم کشید ،، و مثنوی منسوب است بمثنی بفتح نون و سکون

ثاء و فتح نون و یاء در آخرش بالف بدل گشت و در نسبت بواو بدل میگردد و معناه اثنان اثنان

بفارسی دو دو پس این نوع شعر چون هر دو دو مصراع ازان در حق قافیه حکم علاحده و مستقل دارند

آنرا مثنوی گفته شد اگرچه در وزن همه ابیاتش اشتراک دارند و غیر مثنوی بر هشت قسم است غزل

قصیده و تشبیب و قطعه و رباعی و ترجیع و مسمط و مستزاد و این نه قسم مع مثنوی در نوزده قسم

نحو

بحور شعر جاری میگردند ولیکن نه باین معنی که هر یکی ازان نه در هر یکی ازین نوزده بحر جاری می شود بلکه بعضی

ازان هشتگانه قسم شعر از جمیع بحور می آید و بعضی از بعضی می آید و تفصیل اقسام قافیه و قبح آن و حسن آن

در علم قافیه است و تفصیل اقسام شعر مثنوی و غزل و قصیده و تشبیب و قطعه و رباعی و ترجیع و مسمط و مستزاد

در علم قرض شعر است و تفصیل نوزده بحور مع جزوها و زحافاتها در علم عروض است و نوزده بحر اینست طویل و

مدید و بسیط و وافر و کامل و هزج و رجز و رمل و منسرح و مضارع و مقتضب و مجتث و سریع و جدید و قریب

و خفیف و مشاکل و متقارب و متدارک و ضروب آنها و زحافات آنها بسیار اند اکنون بدانکه بیت فرد اگر

هر دو مصراعش مقفا بود پس مثنویست والا شعر نیست چه اگر از دیگر ابیات اشعارش جدا کرده شده است

چون بیت آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ،، با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ،، پس در میان

مصراعین رعایت قافیه نیست پس شعر نیست ولیکن از شعر است به نسبت سائر ابیات غزلش چنانچه یکی از

ده عین ده نباشد و نه غیر ده ولیکن از ده باشد و ازاینجا فرق میان بیت و شعر معلوم کن که بیت مذکور

دو مصراع بر یک وزن میدارد پس بیت شد و رعایت قافیه در بیت شرط نیست و آنرا شعر نمی توان گفت

چه قافیه در شعر لازم است و رکن اوست ولیکن بنظر دیگر اخواتش از غزل جزو شعر است پس عین شعر نیست بلکه

از شعر است و اگر آن بیت فرد غیر مثنوی یا از غزل نباشد و با وی دیگر بیتی هم شریک وزن و قافیه در اصل

نبوده باشد بلکه شاعرش آن یک بیت گفته باشد چون بیت چون هر عالم درین دیگر سرگردان و بی حاصل‌ها خوش آن

گوگیرد ازوی نوشته راهش می‌جویانها پس این بیت هم بیت است و هم نظم و نه شعر است و نه از شعر است و

مصراع منفرد نظم است نه بیت است و نه شعر و بیت و فرد اصلی غیر مثنوی را و مصراع منفرد را نظم مرجز گویند و بعضی

آن هر دو را در شعر شمارند و آن خطاست چه مرجز آنرا گویند که وزن دارد و قافیه ندارد پس تعریف نظم بروی صادق

می‌آید اگرچه شعر نیست چنانچه مقابل مرجز مسجع است و مسجع آنرا گویند که قافیه دارد و وزن ندارد پس چون آنرا نثر

مسجع گویند باید که مرجز را نظم مرجز گویند یعنی باید که یک مصراع که بر وزن عروضی وارد بود و یا دو مصراع بر یک وزن

بی رعایت قافیه بود آنرا نظم مرجز گویند و ازینجا معلوم شد که نظم عام است از بیت و بیت عام است از شعر پس

چون هر دو رکن شعر معلوم کردی که یکی وزن عروضی است دیگر قافیه اکنون شرطش بدان که آن شرط شعر باشد

والا شعر نماند اذا فات الشرط فات المشروط و آن قصد متکلم موزونیت کلام خود و تقفیه آن باشد پس اگر از کسی

اتفاقاً بغیر قصدش کلامی صادر شد که موزون و مقفا بود آنرا شعر نگویند یعنی قصد معانی کرد بکلامش علی الاطلاق

نه بکلام موزون مقفا پس اتفاقاً بغیر قصد موزونیت و تقفیه آن کلام موزون و مقفا واقع شد آن شعر نیست

برابر است که آنکس ملکه شعریت دارد یا ندارد و برابر است که بعد ازان حقیقت کلام خود که بغیر قصدش بصورت

شعر وارد شد شناخت داند یا نداند و جمهور علمای اهل سنت و جماعت برآنند که آنچه وارد شده است در کلام الله تعالی کلام

الموزون

رسوله بصورت شعر ازین قبیل است چه شرط شعر ازان مفقود است وآنچه بصورت شعر در کلام الله است

ازان جمله اندکی اینست قوله تعالی ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون ؛ این در شعر با سیف الدین

وارد است ولیکن بنا و قافیه برالطاء جلی داشته که آنرا بفارسی شایگان گویند قوله تعالی فبای آلاء ربک

تتماری هذا نذیر من النذر الاولی قوله تعالی الذی جمع مالا وعدده یحسب ان ماله اخلده ؛ وامثال این در کلام الله

بسیار است وتخالف مصراعین وبیتین فصاعدا در وزن از مزاحفات شعر عرب بقدریکه شعر ناموزون گردد

جائز است همچنین از مزاحفات شعر فرس ولیکن در شعر عرب توسیع وسیع است از تغییر وزن ومیدان شعر فرس

ازان تنگتر است واما ورود صورت شعر در کلام آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم بسیار است

اندکی ازان در بیان می آید وعن جندب رض ان النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کان فی بعض المشاهد

وقد دمیت اصبعه فقال بیت هل انت الا اصبع دمیت ؛؛ وفی سبیل الله مالقیت ؛؛ متفق علیه و

عن انس رض قال جعل المهاجرون والانصار یحفرون الخندق وینقلون التراب هم یقولون بیت نحن الذین

بایعوا محمدا ؛؛ علی الجهاد ما بقینا ابدا ؛؛ ویقول النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وهو یجیبهم بیت

اللهم لا عیش الا عیش الآخرة ؛؛ فاغفر الانصار والمهاجرة ؛؛ متفق علیه وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وسلم بیت الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم ؛؛ یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم ؛

رواه البخاري وعن انس رض قال ان كان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليخالطنا حتى يقول لاخ لي صغير

یا ابا عمیر

بیت یا ابا عمیر ما فعل النغیر کان له نغیر یلعب فمات متفق علیه ان کان ان مخففه است از مثقله و عمیر یعنی بهمه و نغیر

بغین معجمه هر دو بر وزن زبیر است و ابو عمیر برادر انس طفل بود نغیر داشته بود و آن نوعی از گنجشک است خوش رنگ و

خوش لحن و چون نغیرش مرد آنحضرت از جهت خوشدلی او مزاح فرمودند وعن البراء بن عازب قال في يوم

حنين كان ابو سفيان بن الحارث آخذا بعنان بغلته يعني بغلة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فلما

غشيه المشركون نزل فجعل يقول بيت انا النبي لا كذب ،، انا ابن عبد المطلب ،، قال فما رئي من الناس يومئذ

اشد منه متفق عليه و در بستان گفته روى ابو عثمان النهدي عن سلمان الفارسي ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم ضرب في الخندق فقال بيت باسم الاله وبه بدينا ،، ولو عبدنا غيره شقينا ،، و نیز در صحیحین بروایت

براء آمده که آنحضرت در یوم خندق بصوت رفیع می فرمودند والله لولا الله ما اهتدینا ،، ولا تصدقنا ولا صلینا ،، فانزلن

سکینة علینا ،، وثبت الاقدام ان لاقینا ،، ان الاولی قد بغوا علینا ،، اذا ارادوا فتنة ابینا ،، و بباید دانست

که از بعض انبیاء دیگر نیز شعر ذکر میکنند چنانچه از آدم علیه السلام در مرثیه پسرش هابیل که قابیل او را کشته بود آمده

شعر تغیرت البلاد ومن علیها ،، فوجه الارض مغبر قبیح ،، تغیر کل ذی طعم و لون ،، وقل بشاشة الوجه الصبیح

فیا اسفا علی هابیل ابنی ،، قتیلا قد تضمنه الضریح ،، وجاورنا عدو لیس یفنی ،، لعین لا یموت فنستریح ،، کذا فی روضة

الاحباب

الاحباب وغیره ومیگویند که لغت آدم علیه السلام باتفاق اهل علم سریانی بود پس این شعر ترجمهٔ آن شعرست

که آدم علیه السلام بسریانی گفته بود کذا فی رسالة سیف الدین العروضی وقیل مرثیهٔ آدم علیه السلام بسریانی

در نثر بود نه در شعر پس وصیت کرد شیث را بحفظ آن نثر پس بعد شیث در نسل وی بتوارث و تواتر

آن نثر محفوظ می بود تا بیعرب بن قحطان رسید ویعرب بن قحطان بهر دو لسان سریانی و عربی تکلم می نمود

پس آن نثر مرثیه سریانی را بعربی نظم ساخت کذا قال الامام محی الدین النووی قدس سره وکذا النقل عن ابن

عباس رض انه قال من قال ان آدم علیه السلام قرض الشعر فهو کاذب پس بدان ایطالب صادق که عصمت آن

حضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم از شعر بنص الهی ثابت شده ست وما علمناه الشعر وما ینبغی

ومیگویند که جمیع انبیاء علیهم الصلوة والسلام معصوم بودند از گفتن شعر صرح به صاحب الکشاف وکذا النقل

النووی عن ابن عباس علی ما فی معارف العلوم ومیفرمایند که حکمت در عصمت انبیا در شعر و شاعریت

تزکیه و تبریهٔ ایشانست از تهمت کذب چه شعراء در جمیع ازمنه متهم بکذب بودند بافراط و تفریط و مبالغه در

هجو و مدح و ذکر فواحش و منکرات پس حق سبحانه و تعالی ایشانرا بسلب ملکهٔ شاعریت بلکه بعدم اعطاء آن

ملکه چنانچه قوله تعالی وما علمناه الشعر باین معنی گواهی میدهد ازین تهمت مبرا ساخت و تهمت کذب شعراء

در بلاد عرب بحدی بود که از کاذب شاعر تعبیر میکردند و هذا شاعر بجای هذا کاذب می گفتند لهذا کفار آنحضرت را

شاعر نگفتند چون ایشان ندانستی پس بدانکه آنچه در کلام آنحضرت و یا در کلام سائر انبیاء بصورت شعر
وارد شده است آنرا بدو وجه تاویل کرده اند یکی آنکه گفته شد که شرط شعر که قصد موزونیت و تقفیه است
اینجا مفقود است و علامت آن خواندن آنرا چون خواندن نثر باشد و سامع را هم نثر معلوم شود مگر چون
بقصد شعر بخوانند و رعایت کند آنچه رعایتش واجب بود در شعر بخلاف نثر تا سامع را شعر معلوم گردد نه نثر
چون اشباع کسره دو تاء ضمیر از قول وی هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت و عدم فصل در اثناء
مصراع و چون سکون هر دو باء از قول وی انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و همچنین عدم فصل در اثناء مصراع
و گاهی برای ضرورت شعر تبدیل حرکت و سکون و مد و قصر و تشدید و تخفیف و انصراف و عدم انصراف و وصل و
فصل لازم می آید که بغیر قصد اینها را رعایت نکنند پس شعر نماند و دیگری همان کلام را چون بقصد شعر بخوانند و لوازم
شعر در وی رعایت کند شعر گردد با وجود آنکه کلام واحد است و در روایتی دمیت و لقیت بکسر هر دو تاء بغیر
اشباع و بکسر تاء اولی بلا اشباع و سکون ثانیه و تحریک هر دو باء لا کذب و المطلب آمده است و نیز روایت صحیح
در قوله یا با عمیر ما فعل النغیر بحذف همزه از لفظ ابا و لام تعریف بر نغیر آمده است کذا قال الشارح و دیگر آنکه
هرچه در کلام آنحضرت وارد شده است از صورت شعر اینها از مزاحفات بحر رجز وارد است و بحر رجز نزد خلیل بن احمد بصری
که واضع علم عروض و مستخرج اوست شعر نیست بلکه نثر مقفا و مسجع است و در بستان فقیه ابو اللیث سمرقندی

گوید

گفته والرجز لایکون شعرا وانما هو مثل السجع فی الکلام وعلامه حموی در شرح اشباه گفته ان الرجز لیس

بشعر علی قول وشعر علی قول آخر و در تفسیر بیضاوی در قوله تعالی وما علمناه الشعر آورده ان الخلیل

ما عد المشطور من الرجز شعرا یعنی شمار نکرده هر چه مشطور است از بحر رجز در شعر و شرح مشطور معلوم نیست

که عروضیان مشطور کرا می گویند و هر چه در کلام الله بصورت شعر وارد است پس هر چه ازان در

بحر رجز است بتوجیهش همین درست می آید که آن شعر نیست واما تاویل اول در کلام الله درست

نمی آید چه آن بجز ذهول وغفلت صورت نه بندد اگر گفته شود که حق سبحانه وتعالی موازنت و

تقفیه در کلام خود دانسته و ذهول بروی تعالی جائز نه اما مقصود معانی بود آنرا ارادت کرده و

موازنت وتقفیه غیر مقصود وغیر مراد بود پس شعر نشد لازم می آید بر این که فعل حق تعا غیر مراد حق تعا باشد

و فعل وی تعا خارج از ارادت وی تعا باشد و این باطل است چه چنانچه معانی مراد است همچنان

الفاظ هم مراد است چه کلام الله تعالی اسم لفظ و معنی هر دو راست نه لفظ صرف کلام الله است

و نه معنی صرف کلام الله است و تحقیقه فی علم الکلام واصول الفقه و علامه حموی در شرح اشباه این اشکال را

از شرح خزرجیه تصنیف علامة المغرب ابن مرزوقی نقل کرده گفته که چرا جائز نباشد که حق سبحانه وتعا

دانسته که در شعر حکمت است پس آنرا از جهت آن حکمت قصد کرده بود بحسب ارادت ازلی انتهی حاصله

و در ظن این فقیر محرر این تحریر اندفاع این اشکال سهل می‌نماید چه چون آن کلام که بصورت شعر از کلام الله
وارد شده است آن بدو طریق خوانده می‌شود یکی بطریق نثر حتی چون بر نهج نثر تلاوت نموده شود
بر سامعین هم نثر معلوم گردد نه نظم دوم آنکه بر روش نظم خوانده شود سامعین را هم نظم معلوم گردد پس
حق سبحانه و تعالی دانست آن کلام را که موازنت و تقفیه میداشت و دانست که بیک جهت شعر است
و بجهت دیگر نثر است پس اگر طریق نثر ارادت داشته بود نه راه نظم چرا جائز نباشد والله اعلم بالصواب
اکنون حکم شعر بشنو پس جماعتی از فقهاء بر کراهیت شعر علی الاطلاق رفته اند و گویند که شعر مطلقا
مکروه است مگر چون دلیل تحریم معلوم شود در اینجا پس در ان مورد حرام مطلق است پس میگویند که شعر مکروه است
چه در ان هیچ خیر نیست و نا مبارک است لهذا حبیب خود را از وی معصوم کرد و گفت که مناسب شان وی نیست
وما علمناه الشعر وما ینبغی له و فرمود والشعراء یتبعهم الغاوون ای الضالون و فی الحدیث لان یمتلی
جوف رجل قیحا یریه خیر من ان یمتلی شعرا متفق علیه و قیح ریم که از دنبل برآید و خوراک اهل نار است
و قوله یریه ای یفسده و یاکل باطنه من وری یری نهی بینی که در مواضع متبرکه چون مساجد و مجلس ذکر و
وعظ شعر منهی است و حدیث نهی از انشاد شعر در مسجد بروایت ابی داود در جامع الاصول در مشکوة وارد است
و دیگر حدیث نهی از ان بروایت ترمذی و ابی داود در رساله اوامر و نواهی وارد است و ذکر اشعار در

مجلس

مجلس وعظ مکروه است چنانچه در فتاوی برهنه وغیره وارد است ودر بستان گفته که امام شعبی

فرموده که سلف صالح مکروه میداشتند کتابت بسمله در بدایت شعر وروایت کرد ابراہیم بن یوسف از

کثیر بن ہشام که او گفت که پرسیده شد از شیخ عبد الکریم از قوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو

الحدیث فرمود لهو الحدیث الغناء والشعر وروایت کرد عطاء که ابلیس گفت الهی از برای آدم

مرا از جنت بیرون کردی پس خانهٔ من کجاست گفت حمام گفت پس مجلس من کجاست گفت بازار

گفت وآیات من چه چیزست گفت شعر انتهی پس میگویند که این ہمه کلام دلالت دارد بر قباحت شعر

علی الاطلاق وآنچه اصحاب آن حضرت شعر گفته اند وآن حضرت آنرا تقریر نموده است وبران اثنا نمود

مدح کرده است آن از برای ضرورت بود چه حاجت افتاده بود بمقابله کردن با شعراء مشرکین الضرورات

تبیح المحظورات پس بغیر ضرورت بروی قیاس کردن جائز نیست واینهمه حجتهاء اشیاست وجماہیر علماء

از ہر طائفه فقهاء ومحدثین وصوفیه ومتکلمین بر تفصیل رفته اند که ہرچه ذکر آن بنثر حرامست بشعر نیز حرامست

وہرچه ذکر آن بنثر مکروه است بشعر نیز مکروه وہرچه ذکر آن بنثر مباح ست بشعر نیز مباحست وہرچه ذکر

آن بنثر مستحب بشعر نیز مستحبست پس مدار بر مذکورست نه بر ذکر آن بنثر وبشعر پس نثر وشعر

در یحکم یکسانست ونصوص قاطعه برین گواه ست چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی واین مذہب

صحیح ومذهب اول خطاست وقرض الشعر وانشاد الشعر درین حکم یکسان است وقرض بفتح القاف
وکسر ایضا علی الشذوذ من باب ضرب ساختن شعر وگفتن آن وانشاد خواندن شعر ورفع صوت
بدان برابر است که شعر وی بود یا شعر دیگری وعن عائشة رضـ قالت ذکر عند رسول الله صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وصحبه وسلم الشعر فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هو کلام فحسنه حسن
وقبیحه قبیح رواه الدارقطنی ورواه الشافعی عن عروة مرسلا پس درین حدیث تفصیل است پس سنت مستحب
ومباح حسن است وحرام ومکروه قبیح ومستحب آنچه دران ذکر الله تعالی بود بحسن ثناء ومحامده و
ذکر احسان وانعامه علی المؤمنین امتثالا لقوله تعا واما بنعمة ربک فحدث ویاد ذکر مواعظ واحکام
بی‌نعت ومدائح اهل الورع والتقوی ومذمت اهل کفر وفسق ونفاق ودرین امور اصحاب آن حضرت
شعر می گفتند پیش آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وآن حضرت ایشان را تحسین می
کردند وتقریر می نمودند وایشان را ترغیب میدادند درباب شعر وعن ابی بن کعب رضـ قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ان من الشعر حکمة رواه البخاری وعن ابی هریرة رضـ قال قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید، الا کل شیء
ما خلا الله باطل، متفق علیه ومصراع ثانی در تفسیر حسینی اینست وان فضل الله غمر واطل،

و شیخ عبد الحق گفته که در بعض روایات ترمذی پس از مصراع نخستین که بر زبان مبارک رانده بودند

این بیت وکل نعیم لا محالة زائل، سوی الجنة الفردوس،، ان نعیمها سیبقی، وان الموت لا بد نازل،

و این لبید عامریست از بنی عامر وعن عمرو بن الشرید عن ابیه قال ردفت رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آله وصحبه وسلم یوما فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هل معک من شعر امیة بن

ابی الصلت شیئ قلت نعم قال هیه ای اقراء فانشدته بیتا فقال هیه ثم انشدته بیتا فقال هیه حتی

انشدته مائة بیت رواه مسلم وهیه اصله ایه همزه را بها ابدال کردند وآن اسم امر است بمعنی هات

و شیخ طیبی گفته که امیة بن ابی الصلت از بنی ثقیف از شعراء جاهلیت بود و شیخ عبد الحق گفته که

آخر الامر دین اهل کتاب قبول کرده بود و مبادی اسلام دریافته بود و خبر بعثت آنحضرت بوی رسیده بود

و لکن از شرف اسلام و سعادت ایمان محروم ماند و شعر او در غوامض معانی و دقائق حقائق بود

و او غواص بود در معانی و حقائق لهذا اشعار او را آنحضرت بخواهش دل شنیدند و فرمودند ان

من الشعر حکمة و در شروح قصیده کعب بن زهیر بن ابی سلمی بضم سین که مطلعش بانت سعاد فقلبی

الیوم متبول آورده اند که قصیده مذکوره را آنحضرت شنیده اند وقتیکه کعب اسلام آورده در

حضورش خواند پس قول او که میگویند که اشعار را صحابه آن حضرت از جهت ضرورت بود باطل است

وبطلانش ازینجا معلوم کردی وهم بعد ازین معلوم خواهی کرد ومشاهیر شعرای صحابه سه تن بودند
که طعن میکردند در انساب کفار بفرمان آنحضرت وبتوبیخ وتبکیت مشرکین می نمودند ومباهات
وتفاخر عساکر اهل اسلام برایشان ظاهر می نمودند ورعب وروع در قلوب معاندین محاربه و
انتهاب مسلمین با ایشان می انداختند واین افضل الجهادست وجهاد افضل العبادة ست
پس معلوم شد که اینکار افضل جمیع العبادات ست چه طعن رمح وجرح سیف به میگردد وطعن شعر هجو در
قلوب مشرکین چنان کارگر می شد که هرگز به نمی شد حتی بعضی بغصه نفس خود را قتل میکردند وبعضی اسلام
می آوردند وبعضی برداشت کردن سخن نمی توانستند پس خوار وخجل شده خون جگر خود می خوردند
قال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیت جراحات السنان لها التیام ،، ولا یلتام ما جرح اللسان ،،
وعن البراء رض قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یوم قریظة لحسان بن ثابت
اهج المشرکین فان جبرئیل معک وکان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول لحسان اجب
عنی اللهم ایده بروح القدس متفق علیه وعن عائشة رض ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و
صحبه وسلم قال اهجوا قریشا فانه اشد علیهم من رشق النبل رواه مسلم ورشق تیر انداختن ونبل تیر
وآنچه در احادیث جهاد لسانی ورود یافته ست چنانچه من جاهد بنفسه فکذا ومن جاهد بماله فکذا ومن

جاهد

جاهد بلسانه فکذا آن جهاد لسانی بر دو نوع است یکی احتساب اعنی امر بمعروف و نهی

از منکر دوم هجو اهل طغیان بر روی ایشان به بیباکی و این سخت تر است از اول و

آن مشاهیر شعراء ثلثه صحابه اند یکی ابو عبد الرحمن حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام

بالحاء والراء المهملتین الانصاری الخزرجی النجاری افصح شعراء المسلمین المؤید فی

شعره بروح القدس کذا فی الریاض المستطاب و بیت و صد سال عمرش بود شصت سال در

جاهلیت بود و بهمان وقت افصح شعراء اهل جاهلیت بود و شصت سال در اسلام بود و در سنه

چهار و پنجاهم از هجرت در ایام معاویه وفات یافت کذا فی الریاض دوم ابو رواحه عبد الله بن

رواحه بن ثعلبه الانصاری الحارثی النقیب و در بدر و بعد بدر در مشاهد حاضر بود و او یکی از

نقباء عشاء و نیز در جهاد بلسان ید بود و او یکی از امراء در غزوه موته بود و آنجا شهادت یافت

و اشعار وی همه در حالت اسلام بود سیوم کعب بن مالک بن عمرو الانصاری الخزرجی

السلمی بفتح سین و لام منسوب بسوی بنی سلمه بکسر لام در پنجاهم سال از هجرت در مدینه مطهره

وفات یافت پس حسان مذمت در انساب مشرکین می کرد و ابن رواحه تعییر ایشان بکفر می کرد

و کعب تخویف ایشان می کرد بقتال کذا فی الریاض و تشریح عبد العلی و نیز در ریاض جهاد دیگر گفته

وفینا رسول الله یتلو کتابه اذا انشق معروف من الفجر ساطع
ارانا الهدی بعد العمی فقلوبنا به موقنات ان ما قال واقع
یبیت یجافی جنبه عن فراشه اذا استثقلت بالمشرکین المضاجع

که علماء فرموده اند کفار هجو اسلام و مسلمین میکردند پس حسان و کعب و ابن رواحه در جواب

ایشان هجو کردن ایشان گرفته اند پس حسان و کعب معارضهٔ ایشان میکردند در وقائع و ابن

رواحه تعییر و سرزنش ایشان بکفر و بت پرستی میکرد چون قوله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون الی قوله ما لا

یفعلون نازل شد جماعتی از صحابه در خدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله حق تعالی در حق شاعران

چه نازل کرد و ما شعر میگوئیم و ابن رواحه گفت میترسم که برین حالت بمیریم پس آنحضرت ایشانرا تسلی خاطر

کرد و فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر شما سخت ترست بر کفار از تیر پس نازل شد

الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات الی آخر السورة کذا فی التفسیر الحسینی ناقلا عن الکواشی و کذا فی سائر

التفاسیر و عن کعب بن مالک رض انه قال للنبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان الله تعالی قد انزل

فی الشعر ما انزل یعنی قوله والشعراء یتبعهم الغاوون فقال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ان المو

من یجاهد بسیفه و لسانه والذی نفسی بیده لکانما ترمونهم به نضح النبل رواه فی شرح السنة و فی الاستیعاب

لابن عبد البر انه قال یا رسول الله ماذا تری فی الشعر فقال ان المومن یجاهد بسیفه و لسانه و نضح در لغت

کشیدن آب تشبیه داد القاء شعر را بسوی کفار با دلاء دلو که در قعر چاه میرسد و شعر نیز اندر قعر

دل نافذ میگردد و ذات شعر را بنبل در سوز و درد چنانچه بخلیدن نبل در جسد الم و وجع ظاهر میشود همچنین

بخلیدن

بخلیدن شعر در دل و نضح النبل کنایت است از تاثیر شعر در نفوس کفار و ترکیب عبارت
چنین می گویند انتم ترمون الکفار بالشعر رمیةً مثل رمیة النبل فی التاثیر و طیبی گفته
که قبیلهٔ دوس اسلام آوردند بسماع شعر کعب بن مالک پس بدانکه ذکر حمد الله تعالی
و ثناء او و شکره علی النعماء و ذکر مدائح اهل الورع و التقوی چون از حد تجاوز نکنند و مذمت
و توبیخ اهل کفر و نفاق بر کفر و نفاق و ذکر مواعظ حسنه و فضائل اعمال صالحه در شعر مستحبست
چنانچه در نثر مستحب است و این نوع شعر در اماکن متبرکه چون مساجد و مجالس وعظ
هم مستحبست و قول فریق اول باطل است چه باجماع امت ثابت شده است که افضل المساجد
بعد مسجد الحرام مسجد مدینه منوره است حتی مسجد مدینه از بیت المقدس نیز افضل است
و احادیث درین مضمون وارد اند و نیز باجماع امت و احادیث ثابت شده است که افضل
مجالس الاولین و الآخرین مجلس آن حضرت است و افضل الاماکن بعد المسجد امکنهٔ آنحضرت است
پس چون انشاد این نوع شعر در مجلس شریف آنحضرت معلوم شد و منع آن از مجالس دیگر
بیجا و باطل است و نیز انشاد این نوع شعر در مسجد شریف وی ثابت شده است پس
منع آن از سائر مساجد ناحق و غیر صحیح است و در حاشیهٔ تفسیر حسینی در سورت شعرا آورده و

عن جابر بن سمرة قال جالست النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اكثر من مائة مرة وكان

اصحابه يتناشدون الاشعار ويتذاكرون شيئا من امر الجاهلية وهو ساكت وربما تبسم

معهم اخرجه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح واين حديث با يعني بلفظ ديگر در بستان

فقيه ابي الليث وارد آمده ونيز در حاشيه تفسير حسيني گفته كه ابن عباس در مسجد شعر مي گفتند

وعن جابر بن سمرة رض قال كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا يقوم من

مصلاه الذي يصلي فيه الصبح حتى تطلع الشمس فاذا طلعت الشمس قام وكانوا يتحدثون

فيأخذون في امر الجاهلية فيضحكون ويتبسم صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم رواه مسلم

وفي رواية الترمذي يتناشدون الشعر وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم يضع لحسان منبرا في المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم او ينافح ويقول رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافح او فاخر عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله

وصحبه وسلم رواه البخاري قوله او ينافح شك راوي است ومفاخره بايكديگر فخر كردن وبرابري

كردن پس بر اين تقدير عن بمعني لام است اي يفاخر لرسول الله مع المشركين بذكر

محاسن

محاسن رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلے آلہ وصحبہ وسلم ومکارم اخلاق مع ذکر مساوی المشرکین

وقبائحہم اویفاخر مفاخرۃ صادرۃ عن رسول اللہ ومنافحہ بمعنی مخاصمہ ومدافعت آمدہ ولفظ کان

دلالت دارد برآنکہ اینکار را آنحضرت بمرات کثیرہ عند الحاجۃ میکردند واما آنچہ در بعض

احادیث انشاد شعر در مساجد منہی شدہ است از انجملہ یکی حدیث عمرو بن شعیب است نہی رسول

اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم عن تناشد الاشعار فی المساجد الحدیث رواہ

ابو داود والترمذی آن نہی ست از بعضے انواع شعر کہ مباح ومکروہ وحرام ست نہ از شعر

مستحب صرح بہ الشیخ عبد الحق فی شرح ہذا الحدیث وکذا صرح بہ سائر اشراحین وعلامہ

حموی در شرح اشباہ ونظائر تحت قول ماتن ویکرہ انشاد الاشعار فی المسجد میگوید کہ واما

اذا کان الشعر مشتملا علی مدح النبوۃ والاسلام اوکان مشتملا علی حکمۃ اوباعثا علی مکارم

الاخلاق والزہد ونحو ذلک من انواع الخیر فلا باس بانشادہ فی المسجد وانکلام علامہ حموی است

وشیخ عبد الحق در شرح حدیث مذکور گفتہ کہ اما شعرکہ در توحید باری تعالی ونعت رسول

وی واصحاب کرام وسائر ما یتعلق برسول خدا ومواعظ ونصائح میباشد درہمہ حال درہمہ جا

محمود ومستحسن است الی آخر ما قال اما شعر مباح چون شعر در قصص ماضیہ کہ دران کذب نباشد

و در انساب و حکایات سائر الناس که در آن کذب صریح نباشد پس این نوع شعر اگرچه مباح است
اما انشاد آن در مساجد مکروه است چه کلام مباح در مسجد مکروه است و کلام مباح در بیع و شرا
چون در مسجد مکروه است پس انشاد شعر بکلام مباح در مسجد بطریق اولی مکروه باشد و در این مسئله
سه قول معلوم می‌شود قیل کلام دنیاوی مباح در مسجد حرام است و حموی در شرح اشباه گفته که عبارت
خزانة الفقه دلالت میدارد بر آنچه کلام دنیاوی مباح بغیر وجه در مسجد حرام است و گفته من تکلم فی المسجد
بکلام الدنیا احبط الله عنه عمل اربعین سنة و در متن اشباه از فتح القدیر آورده ان التکلم بکلام الدنیا
فی المسجد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب و در فتاوی برهنه از مدارک آورده که در حدیث است الحدیث
فی المسجد یاکل الحسنات کما تاکل الدابة الحشیش و قیل مکروه است و در فتاوی برهنه نیز در مکروهات شمرده
و از شروح مشکوة نیز کراهت آن معلوم می‌شود و قیل مباح است چه اصحاب صفه ملازم مسجد بودند و خواب می
کردند در مسجد و تکلم میکردند بکلام الدنیا در وی و علامه حموی این قول را ذکر کرده بعده از جلالی آورده
که کلام مباح از حدیث دنیا در مسجد جائز است اگرچه ترک آن و اشتغال بذکر الله تعالی بهتر است و در فتاوی برهنه
نیز از جلالی همچنین نقل کرده و رفع اصوات در مسجد بدون ذکر الله از اشراط الساعت است چنانچه در حدیث
ترمذی از ابوهریره وارد است و سیوم نوع شعر مکروه آن شعر است که در آن ذکر خمر و صفات او و

لوازمها

ن از مها چون سکر و خراباتی شدن و ساغر و صراحی وغیر ذلک ویا ذکر فسق چون قبله و تعانق

وغیر ذلک ویا ذکر صفات اهل ملاحت چون صفات نسوان و صبیان وامارد باشد صرح به الفقهاء

اما در فتاوی برهنه از مطالب المؤمنین آورده ونیز در معارف العلوم از محیط برهانی آورده که

صفت زنی در شعر که مرده ویا امرد او مرده ویا او را طلاق داده است باک نیست وهمچنین صفت

زنی غیر معینه اگرچه زنده بود ولیکن صفت زنی مطلقه ویا امرد او مرده باشد در فتاوی برهنه

ذکر نکردن و در معارف العلوم اینقدر زیاده آورده واین تفصیل در کتب دیگر یافته نمی شود

شاید که توجیه اینقول آن بود که سماع صفت زن مرده باعث فتنت نیست و سماع صفت زنان

که از مرد جدا شده است بطلاق یا بموت مرد ترغیب میدهد در نکاح وی و سماع صفت زنان   سماع

غیر معینه برمیغلاند مردان را بر نکاح نسوان حسینه وازینجهت حسن در صفت امارد موجود نیست

وکلام در اراده این نوع شعر در چهار موضع ازین کتاب ذکر کرده شده است یکی در ینباب

در بعضی فصولش گذشت دوم در فصل آیات متشابهات واحادیث متشابهات و شطحیات مشائخ

سیوم در کلمات کفر چهارم در فصل اسماء الله تعالی وآنچه در بعضی مواضع گذشت که این نوع شعر

حرام است بنابر مذهبی است واینجا مذهب فقهاء مذکور می شود اکنون بیان آن شعر شنونده

آن بالاجماع مطلق حرام ست وآن شعر ست که دران هجو اسلام واهل اسلام بود ویا دران
کذب وغیبت اهل اسلام بود ویا دران مدح اهل کفر ونفاق ویا مدح ظلمه وفسقه بود پس ذکر
اینها اسم در نثر وهم در نظم حرام ست واین هر دو نوع شعر که مکروه وحرامست هر دو قبیح ست
وبهر دو نوع شعراء مشرکین اشتغال می نمودند وجماعتی از شعراء مشرکین مشاهیر الفصحاء و
اکابر البلغاء بودند چون اِبْنُ زِبَعْرَی بکسر زاء معجمه وکسر باء موحده وسکون عین مهمله وفتح
راء مهمله بعده الف مقصوره وهُبَیْرَه بباء موحده بعدها راء بروزن زبیر ومُسَافِع بسین مهمله وکسر
فاء وعین مهمله وامیّة بن ابی الصلت ثقفی وغیرهم ودرباب ایشان نازل شد والشعراءُ
یتبعهم الغاوون یعنی قباحت شعراء آنست که پیروی ایشان میکنند اهل غیّ وگمراهی در انشاء
اشعار هجو آنحضرت نعوذ بالله من ذلک وهجو اهل اسلام ومدح کفره وطغیان الم تراهم فی کلّ واد
یهیمون آیا ندیدی یا محمد که بتحقیق ایشان در هر وادی از وادیهاء ضلالات سرگشته می شوند ومی
فنون گردند یعنی در فنون کلام بسبب ضلالات وتضلیل ایشان ست اذهان وعقول خود را میگردانند
وآن فنون چون هجو آنحضرت ومذمت اسلام واهل اسلام ومدح دین باطل ایشان که کفر ونفاق
وشرک وبت پرستی ست وذکر صفات خمر ولوازمهاء هزل یعنی بیهوده کلام وطعن در انساب

افتراء و تهمت بر مردم و مدح نا مستحق مدح و افراط در مدح و مذمت بخلاء و افراط در ذم

و نسیب بفتح نون و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تشبیب و این هردو لفظ بمعنی

یاد کردن ایام جوانی و احوال عشاق و ذکر جمال معشوقان و معاملت ایشان با یکدیگر در عشقبازی

و غزل و آن بمعنی دوست داشتن صحبت زنان و سخن گفتن با ایشان و عشق ورزیدن

با ایشان و وعده کاذب و افتخار و غیر ذلک از آنکه اهل تفسیر ذکر کرده اند پس اینهمه فنون

اودیه سرگشتگی ایشانست و انهم یقولون مالا یفعلون و تحقیق ایشان میگویند در اشعار

خود چیزیکه خود نمیکنند از صدق الوعد و اجتناب از کذب و از اخلاق ذمیمه در دین ایشان و

مباشرت مکارم الاخلاق مطابق عقیده ایشان و در تفسیر حسینی گفته که یقولون گواهی میدهند

مالا یفعلون بنا کرده خویش یعنی فسق خود را خود اظهار می کنند در اشعار خود گفته که اگر کسی

تفحص اشعار اهل جاهلیت کند او بر بسیاری ازین مقوله مطلع می شود و چون در اصحاب آنحضرت

هم بسیار شعراء بودند چنانچه خلفاء الراشدین و در حاشیه تفسیر حسینی نوشته قال الشعبی کان ابوبکر

یقول الشعر و کان عمر یقول الشعر و کان علی اشعر منهما و در بستان گفته که ابو الدرداء را گفته شد

که هر انصاری جز تو شعر میگوید گفت من نیز میگویم پس گفت بیت یرید المرء ان یعطی مناه ،، و یابی الله

الا ما ارادا ،، یقول المرء فائدتی ومالی ،، وتقوی الله افضل ما استفادا ،، وعبد الله بن عباس و

عقبه بن عامر جهنی قضاعی ومعاویه بن ابی سفیان شعر می گفتند کذا فی الریاض وغیره ودر حال

بسیاری در صحابه شعراء بودند که کم یا بیش شعر میگفتند وسه تن از حسان وکعب وابن رواحه ت افصح

شعراء بودند پس حق سبحانه وتعالی شعراء مسلمین را از حکم شعراء کفار استثنا کرده الا الذین آمنوا وعملوا

الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا مگر آنانکه ایمان آورده اند ونیک کردارها کرده اند

که نعت رسول خدا ومدح اسلام واهل دین ومذمت کفر وهجو کافرین است یعنی این کردارها ونیز آنان

که در اشعار خود درج کرده اند اعمال صالحات اند وذکروا الله کثیرا در اشعار خود از ذکر توحید وتحمید وتمجید

وتحریض بر طاعت وتنبیه از غفلت وانتصروا انتقام کشیدند از شعراء مشرکین با هجو وتشنیع مشرکین که

سزاوار هجو اند عند الله تعالی من بعد ما ظلموا از پس آنکه ظلم کرده شد بر ایشان از شعراء مشرکین با هجو

ومذمت چه آغاز هجو ومذمت از جانب مشرکین بود وآن ظلم بود بر آنحضرت واصحاب وی پس حسان وکعب

وابن رواحه انتقام وانتصار نمودند بوجه احسن شاعری گفته بیت شاعران اگرچه غاوی خوانده

در قرآن خدا ،، هست زایشان هم بقرآن ظاهر استثناء ما ،، اکنون چند احادیث در تحریم مدح اهل فسق و

ظلم وقدر وعید بد آمدن اهل دنیا برای دنیا بشنو وعن ابراهیم بن میسرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

وصحبه وسلم

صحبه وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان على هدم الاسلام رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا

وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا مدح الفاسق غضب الرب

تعالى واهتز له العرش رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابي بكرة قال اثنى رجل على رجل عند النبي

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال ويلك قطعت عنق اخيك ثلاثا من كان منكم مادحا لامحالة

فليقل احسب فلانا والله حسيبه ان كان يرى انه كذلك ولا يزكي على الله احدا متفق عليه وقد قال

الله تعالى فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى وعن ابي سعيد الخدري قال بينا نحن نسير مع رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بالعرج اذ عرض شاعر ينشد فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

خذوا الشيطان او امسكوا الشيطان لان يمتلئ جوف رجل قيحا خير له من ان يمتلئ شعرا رواه مسلم

وعرج بفتح عين مهمله واسكان راء مهمله وجيم قريه ايست جامع بر هشتاد وهفتاد و گروه از مدينه طيبه كذا في شرح

الطيبي وشيخ عبد الحق گفته كه موضعي است در طريق مكه وعن سعد بن ابي وقاص رض قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم ياكلون بالسنتهم كما تاكل البقرة بالسنتها رواه احمد يعني بخورند

مال مردم بكسب زبانها واليشان كه مداحي است چنانچه ميخورند گاوان گياه را بزبانها واتيشان يعني گياه را بزبانهاي

گرد آورده درميان دندان مي آرند وبقره جنس است واراده ازان جمع كرده شده وعن ابي هريرة رض قال

مادحا لامحالة

نسير

قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم من تعلم صرف الکلام لیسبی به قلوب الرجال والناس لم

یقبل الله منه یوم القیمة صرفا ولا عدلا رواه ابو داود واحادیث ازین قبیل بسیار اند والله اعلم بالصواب

خاتمه در بیان اصول حدیث وآنچه بوی تعلق دارد ومن آخر الطریق اختصار از شرح شیخ عبد الحق بر

مشکوة واز رسالهٔ محمد فتنی صاحب مجمع البحار می نویسم بدانکه حدیث در اصطلاح جمهور محدثین قول وفعل وتقریر

آنحضرت ست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ومعنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول خدا صلی الله تعالی علیه وعلی

آله وصحبه وسلم کاری کرد یا عمدا و یا سخن گفت عمدا ووی صلی الله علیه وسلم بران مطلع گشت وازان نهی نکرد وانکار ننمود

وسکوت ورزید وآنرا مقرر داشت پس این تقریر داخل حدیث ست ونزد بعضی قول وفعل وتقریر صحابی وهمچنین

قول وفعل وتقریر تابعی هم حدیث ست پس اول را حدیث مرفوع گویند قول آنحضرت بود یا فعل وی ویا تقریر وی و

ثانی را حدیث موقوف گویند قول صحابی بود ویا فعل وی ویا تقریر وی ومشهور در قول جمهور آنست که موقوف ومقطوع

را اثر گویند چنانچه گویند در آثار چنین آمده ست وبعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانچه گویند در ادعیه

ماثوره ودعاء ماثور چنین ست ورفع حدیث گاهی صریح لفظی بود چنانچه قال النبی وقال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وگاهی غیر صریح معنوی واین بر انواع ست یکی چون از صحابی ویا تابعی قولی

ویا کاری نقل کنند که آنرا بفکر وقیاس نتوان گفت وکرد وبجز سماع از شارع بآن راه نبود چون اخبار ماضیه

ازمبداء

از مبداء عالم وغیره واخبار آتیه از احوال اهل القبور واحوال الآخرة وامثال آن فعلی که بجز سماع ونقل

بآن راه نبود چون روی البخاری عن الحسن تعلیقا انه کان یقراء علی الطفل فاتحة الکتاب ویقول

اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا وذخرا واجرا وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة علی

صبی لم یعمل خطیئة قط فسمعته یقول اللهم اعذه من عذاب القبر رواه مالک ومراد از حسن حسن

بصری است واو تابعی است پس اشاعره ومعتزله وامام شافعی در قول جدید وی تقلید صحابی وتابعی

مسلّم ندارند اصلا اگرچه آن چیزی که دران تقلید کرده شود بفکر وقیاس یافته نشود وبعقل واجتهاد بآن

راه نبود وابو الحسن کرخی وجماعتی دیگر از اصحاب ابی حنیفة تقلید ایشان جائز ندارند مگر در چیزیکه

بجز سماع دریافته نشود وقیاس را دران مدخلی نبود وابو سعید بردعی وابو بکر رازی در بعض روایات

وجماعتی از اصحاب ما برآنند که قول صحابی حجت است وفعل وی حجت است وآن مقدم است بر قیاس مجتهد

وآن مختار الشیخین است ومذهب مالک واحمد بن حنبل بیک روایت وشافعی در قول قدیم همین است

واما تقلید تابعی واجب نیست بالاجماع در چیزیکه دران اجتهاد وقیاس را مدخلی باشد مگر

چون آن تابعی در زمن صحابه صاحب فتوی بود وبفتوی خود با فتوی صحابه مزاحمه می نمود چون حسن بصری

وسعید بن مسیب وابراهیم نخعی وشعبی وشریح ومسروق وعلقمه پس از امام ابی حنیفه در تقلید ایشان

یعنی تقلید تابعین در موضع قیاس و ترک قیاس بقول ایشان در روایتست
و تحقیق این محل در تحقیق شرح حسامی است باز آئیم بر مقصود که هرچه بعقل و قیاس دریافته
نشود وقوع آن از صحابی و تابعی حکم حدیث مرفوع دارد و نوع دیگر آنکه چون صحابی گوید
کنا نفعل کذا او نقول کذا فی زمن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم او کان
اصحابه یفعلون کذا یا صحابی گوید هذا سنة پس این نیز حکم حدیث مرفوع دارد چه ظاهر در آن
اطلاع آنحضرت و تقریر ویست و قیل هذا سنة سنت خلفاء راشدین مراد باشد و بباید
دانست که اگرچه درین هر دو نوع حکم حدیث مرفوع دارد عین حدیث مرفوع نمیگردد و اکنون
بدانکه حدیث و خبر بیک معنی است و در اصطلاح بعضی حدیث آنچه منقول میشود از آنحضرت
و اصحاب وی و تابعین و خبر اخبار الملوک و السلاطین ماضیه و ذکر طبقات الانسان فی ایام
الخالیه پس اهل تواریخ را اخباریون گویند چنانچه قول الاخباریین هکذا و قول المحدثین
هکذا و متن حدیث کلام حاصل معانی مقصوده است مثلا انما الاعمال بالنیات متن حدیث است
و سند حدیث ذکر سلسله رجال وی تا آنحضرت است مثلا قال علقمة حدثنا ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و اسناد و سند اینجا بیک معنی است و قیل ذات

سلسله

سلسلهٔ رجال سند است و ذکر آن سلسله و اظهار آن اسناد است و چون متن حدیث و سند آن

دانستی اکنون تقسیم حدیث مرفوع بدان واقسام آن همه راجع اند بسند آن پس اگر هیچ

راوی از رواه وی از آغاز سلسله تا آنحضرت ساقط شده نبود آنرا حدیث مرفوع متصل

گویند و مسند بضم میم و سکون سین و فتح نون نیز گویند و اگر ساقط شده بود حدیث منقطع

گویند و آن عدم سقوط را اتصال گویند و سقوط را که عدم اتصال است انقطاع گویند و انقطاع

اگر در آغاز اسناد واقع بود یکی ساقط شود یا زیاده آنرا معلّق خوانند ماخوذ است از تعلیق

طلاق و عتاق و همچنین اگر همه اسناد تمامه ساقط شود هم معلّق گویند چنانچه داب مصنفین است

که قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم گویند و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است

و آنهم صحیح است چه او التزام کرده که درین کتاب جز صحیح ذکر نکردم و بعض از آنها هم در آن کتاب

متصلا هم ذکر کرده است در موضع دیگر پس این قسم ثانی از مرفوع است یکی مسند دوم معلّق

و اگر آن سقوط در اثناء سند وارد بود و اول و آخر سند که شیخ آن محدث مسلم و صحابی است

مسلّم بود در سند پس اگر ساقط دو یا زیاده بود و سقوط ایشان متوالی ولی در پی و بیفاصله بود

آنرا حدیث معضل گویند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و شیخ عبد الحق دو گفته و زیاده نگفته

و در روایت اثنان فصاعدا گفته و این قسم ثالث است و اگر در اثنای سند یکی ساقط شود و یا

زیاده غیر متوالی ساقط شوند یعنی سقوط دو در یکجا نبود آنرا حدیث منقطع گویند و این منقطع

دیگر است و قسم است از منقطع اول که آن قسیم مسند است چنانچه گذشت و این قسم رابع شد

و اگر محدث نام شیخ خود حذف کند از سند و از شیخ شیخ او که بیک واسطه در روایت تحدیث کنند

ولفظی آرد در اسناد که موهم سماع است آنرا حدیث مدلس گویند بفتح لام مشدد و فعل او را تدلیس

گویند و تدلیس در لغت پوشیدن عیب در کالاء خود عند البیع است و آن محدث را مدلس گویند بکسر لام

و تدلیس مکروه و مذموم است چه درین مظنه عدم عدالت شیخ و طعن در روایت و اخفاء حال روایت

پس آن حدیث مطعون است و بعضی اکابر حدیث هم تدلیس کرده اند از جهت وثوق بصحت حدیث و

استغنا و شهرت حال نه از جهت اغراض فاسده و مدلس قسم خامس شد و اگر تابعی از آنحضرت حدیث

کند و نام صحابی ساقط نزد چنانچه قال سعید بن المسیب قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم

این حدیث را مرسل گویند و این قسم سادس است و در اصطلاح اصولیین مرسل و منقطع یعنی چنانکه مذکور شد

بیک معنی است و این خلاف اصطلاحی است که بین المحدثین مشهور است و فقهاء مجتهدین را در قبول و عدم

قبول حدیث منقطع که خلاف مسند است کلام طویل است و اختلاف در از و تمام تفصیل آن در تحقیق شرح

حسامی

حسامی است و قسمی است از مرسل که صحابی از صحابی سماع دارد و آن واسطه را حذف کرده

قال رسول الله گوید چنانچه بدین از احوال و اقوال آنحضرت در زمانیکه در مکه بودند خبر دهد

و اگر از راوی یا در سند حدیث یا در متن وی تقدیم و تاخیر یا زیاده و نقصان یا ابدال راوی

مکان راوی دیگر واقع شود آنرا مضطرب گویند و این قسم سابع است و اگر راوی کلام خود را

در متن حدیث درج کند یا دو متن را یک متن گردانیده باسناد واحد ذکر کند و آن درج بر

مردم پوشیده گرداند برای مصلحتی آنرا حدیث مندرج گویند و آن جائز است نزد بعضی چون ماهر

خواص ترکیبات و واقف اسالیب عربیه و مفهومات خطابات بود و الا لا و این قسم ثامن است و اگر از راوی

در متن و یا در سند تصحیف وارد شود و آن خطا کردن در نقطهاست آنرا حدیث مصحف خوانند کحدیث

شعبة عن العوام بن مراجم بالراء المهملة والجیم صحّفه یحیی بن معین فقال مزاحم بالزاء المعجمة

والحاء المهملة وکحدیث من صام رمضان واتبعه ستا من شوال صحّفه بعضهم فقال شیئا بالشین المعجمة

والیاء المثناة التحتانیة والهمزة مکان الف النصب مع التنوین و این قسم تاسع است و چون همه رجال النصب

رُواة در سند قسم یاد کنند چنانچه قال والله اخبرنا فلان وهو یقول والله اخبرنا فلان تا آنحضرت یا بر یک

لفظ سمعت گویند چنانچه سمعتُ فلانا وهو یقول سمعت فلانا وهو یقول سمعت فلانا تا سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یا بر یک حالتی واحده روایت کنند چنانچه تشبیک حدثنا فلان بکذا او

شبک بین اصابعه وهو یقول حدثنا فلان بکذا او شبک بین اصابعه تا آنحضرت یا همه بر یک صفت باشند

چنانچه فقیه از فقیه روایت کنند تا آنحضرت ویا همه در اسماء واسمای آبای خود متفق ومشترک باشند یا همه یک

کنیت دارند یا از یک قبیله باشند یا از یک قریه باشند در نیصورتها آنرا حدیث مسلسل گویند وامام نووی

اگرچه این حدیث مسلسل از دمشقیین روایت میکنم واین قسم عاشر است وچون راوی در همه سند لفظ عن گوید ودر آن

کوشش کند وقال ویا اخبر نگوید چنانچه گوید وعن زید بن فلان عن فلان بن فلان عن فلان تا عن النبی صلی الله

تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم این را حدیث معنعن گویند وعنعنه تکرار کردن لفظ عن است واین قسم حادی عشر است

اگر حدیث روایت کند مخالف حدیثیکه روایت کرده است آنرا ثقات پس باید دید اگر راوی آن حدیث هم ثقه

باشد پس ترجیح مرزند حفظ وضبط وکثرت عدد ودیگر وجوه ترجیح را است پس راجح را المحفوظ خوانند ومرجوح را

شاذ واگر راوی ثقه نباشد مردود است آنرا هیچ اعتبار نیست پس محفوظ قسم ثانی عشر است وشاذ ثالث عشر است

وحاصل کلام در محفوظ وشاذ آنست که راویان هردو ثقات باشند ومع ذلک راوی یکی را ترجیح بود در حفظ

وضبط واگر راوی ضعیف روایت کند مخالف روایت کسیکه ضبط وی کمتر بود پس روایت او که راوی آن

اضعف است حدیث منکر گویند وثانیه را که ضعف کمتر دارد معروف گویند پس منکر قسم رابع عشر است و

راوی وی

معروف

معروف قسم خامس عشر و بعضی در شاذ قید مخالفت راوی ثقه مر راوی دیگر را که ازو اقوی و احفظ

و اضبط بود شرط نکرده اند پس گویند که شاذ حدیث مروی ثقه است که منفرد افتد و هیچ جانب

اصلی موافق ندارد و بعضی ثقه هم شرط نکنند و مخالفت هم شرط ندارند و همچنین منکر را مخصوص بصورت

مذکوره ندارند یعنی تقابل او بمعروف شرط نگویند و حدیث کسی مطعون بفسق یا بفرط غفلت و

کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاحة فیها و اگر در اسناد حدیث اسباب خفیه

قادحه در صحت حدیث باشند و در می یابند آنرا اهل مهارت در علم حدیث چنانچه یعلی بن عبید

عن الثوری عن عمرو بن دینار عن ابن عمر عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم البیعان

بالخیار اسناده متصل عن العدل الضابط و آن معلل است و متن وی صحیح است پس یعلی عمرو بن

دینار را موضع برادرش عبد الله بن دینار نهاد چنانچه اصحاب ثوری روایت می کنند از عبد الله بن دینار

پس دریافتن اینچنین غفلت راوی و قلت حفظ وی را التعلیل گویند و آن حدیث را معلل گویند

و این قسم سادس عشر است و اگر حدیثی دیگر موافق آن حدیث معلل راوی دیگر از همان صحابی روایت کنند

آن حدیث دیگر را متابع گویند باسم فاعل و محدثین گویند تابعه فلان وله متابعات و درین نیز تفصیل است

اگر آن حدیث متابع با حدیث معلل در لفظ و معنی موافق بود مثله گویند و اگر موافق بود در معنی فقط

نه در فقط نحوه گویند و اگر از صحابی دیگر روایت کند آنرا شاهد گویند چنانچه گویند و له شاهد و یستشهد به حدیث

فلان تا پس حدیث متابع قسم سابع عشرست و شاهد قسم ثامن عشرست ازین جمله هژده قسم شش قسم اعتباری اند

که قیدی را اعتبار کرده این شش آسامی افزوده کرده اند پس حدیث مصحف داخل مضطربست چه تصحیف

نوعیست از اضطراب اصطلاحی و حدیث مسلسل شمها مسند است فقط زیاده قیدی اعتباری اما محفوظ و معروف

و متابع و شاهد باعتبار احادیث دیگر که مقابل اینها اند عند التقابل با آنها این آسامی ظاهر میشوند چون محفوظ

مقابل شاذ و معروف مقابل منکر و متابع و شاهد مقابل معللست پس چون نظر بتقابل کرده نشود این آسامی نماند

پس دوازده قسم حدیث در نوع تحقیقیست و شش باقی اعتباریست و آن دوازده اینست مسند و معلق

و مرسل و منقطع و معضل و مدلس و مدرج و معنعن و مضطرب و شاذ و منکر و معلل ازین جمله دوازده

قسم در قسم در حدیث موقوف که قول و فعل و تقریر صحابیست و در حدیث مقطوع که قول و فعل و تقریر تابعیست

جاری میگردد و هر یک از موقوف و مقطوع بده قسم منقسم میگردد تا مجموع بیست قسم غیر فروع می شوند پس این

بیست با آن دوازده جمله سی و دو قسم حدیث میگردد و این سی و دو قسم بنا بر اصطلاحی که موقوف و مقطوع را

حدیث گویند و صاحب رساله همین اصطلاح را اختیار نموده و اصطلاح دیگر اصلا ذکر نکرده و گفته که حدیث قول و

فعل و تقریر آنحضرت و قول و فعل و تقریر صحابی و قول و فعل و تقریر تابعیست و شیخ عبد الحق هر دو اصطلاح را ذکر کرده

و الله اعلم

وآن قسم از آن دوازده قسم که در موقوف و مقطوع داخل نمی‌شوند یکی مرسل دوم مدرج اکنون بدانکه

آنچه شیخ عبد الحق گفته که بعضی متصل را مطلق مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود بنا برین اصطلاح است

وآنچه در مشکوة المصابیح در باب صلوة الجنازة آورده وعن البخاری تعلیقا قال یقرء الحسن علی الطفل فاتحة

الکتاب الحدیث هم برین اصطلاح است اکنون بدانکه همه این اقسام حدیث که سی و دو قسم است هم مندرج میگردد

در سه قسم صحیح و حسن و ضعیف صحیح حدیثیست که سند آن متصل بود و نقل کند آنرا عدل ضابط از مثل خود

وسلامت باشد از شذوذ و علت و شرط است دران عدالت و ضبط بطریق اظهر واشهر و عقل تام و

اسلام کامل در هر راوی آن حدیث که دران سلسله باشد مع قطع نظر از سلسلهٔ دیگر پس هر حدیث که سند وی متصل نباشد

بلکه تعلیق یا ارسال یا انقطاع یا اعضال یا تدلیس دران وارد شود صحیح نباشد اما تعلیقات بخاری در صحیح

وی همه صحاح است بالاتفاق چه او بر خود لازم کرده بود که غیر صحیح دران کتاب هرگز نیارد پس معلوم شد

که سند آنهمه از ثقات دانسته ایراد نموده است اگرچه سند ذکر نکرده است و مع ذلک بعض را در موضع دیگر

ازان کتاب مسند هم ذکر کرده است وهمچنین تعلیقات و مراسیل بعضی ثقات دیگر هم صحیح میگویند لیکن صحت

آنها بنظر اطلاع ایشان بر سند آن باشد اگرچه ذکر نکرده اند نه بنظر ذات آن حدیث غیر متصل و عدالت

عبارت است از ملکه در نفس عادل که حامل و باعث گردد او را بر دو چیز یکی ملازمت بر امانت و آن ضد خیانت است

دوم ملازمت بر تقوی و مراد از تقوی اینجا اجتناب است از کبائر و بدعت اما در صغائر اختلاف است و اصرار
بر صغیره بالاتفاق منافی عدالت و تقوی است سیوم ملازمت بر مروت و آن تنزه از خسائس و نقائص است
که کار کمینان و خسیسان است چنانچه بازی کردن و کبوتر پرانیدن و اکل طعام بر سر بازار و بول در شارع عام و
مانند آن و در رساله گفته که عدالت عبارت است از عقل تام و بلوغ و اسلام کامل و سلامت از اسباب فسق اما حریت
و ذکورت و فقاهت و زهد این هر چهار در عدالت شرط نه و در میان روایت و شهادت فرق است اول آنکه
در شهادت عدد شرط است نه در روایت دوم در شهادت بحدود و قصاص ذکورت شرط است نه در روایت
سیوم آنکه در شهادت حریت شرط است نه در روایت چهارم آنکه شهادت بر شهادت مقبول نیست مگر چون
اصل متعذر شود در روایت بر روایت مقبول است پنجم جرح مبهم در شاهد مقبول نیست و در راوی مقبول است بر اصح
ششم شهادت محدود بقذف مقبول نیست در روایت وی مقبول است هفتم شهادت برای اصول و فروع و رفیق
مقبول نیست در روایت مقبول است کذا فی الاشباه والنظائر فی فن الفروق و نیز میگویند که پنج چیز موجب طعن
و منافی عدالت است یکی کذب در روایت اگرچه یکبار بود اگرچه توبه کرده بود بعده ازان دوم اتهام وی بکذب
در روایت حدیث سیوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد از جهالت عدم علم حدیث است نه عدم فقاهت
و فقاهت در عدالت شرط نیست نه مگر فقاهت صحابی راوی شرط کرده اند حنفیه در تقدیم حدیث وی بر قیاس

والله

والّا بغیر فقاهت ویا حدیث ویا حدیث صحیح است وحجت است لهذا آمال ثم التحقیق

وانما یقبل من احادیث ابی هریرة ما لا یخالف القیاس چه ابو هریره فقیه نبود اکنون بیان

ضبط شنو وآن بر دو نوع است ضبط صدر وآن حفظ قلبی است وضبط کتاب وآن نوشتن

حدیث است وحد ضبط آنست که از حین حمل حدیث تا زمان اداء ضابط وصاین باشد

آنرا از نسیان وزوال از کتاب وغلط در کتابت و پنج چیز منافی ضبط است یکی فرط غفلت

دوم کثرت غلط سیوم مخالفت ثقات چهارم اتباع وهم پنجم قلت حفظ پس آنچه گفته شد

که آن حدیث مسلسل باشد از شذوذ وعلت از جهت ایضاح حد حدیث صحیح است والا قید

ضبط از آن استغناء می بخشد وقیل حدیث صحیح را هشت شرط است چهار شرط در ذات حدیث

است یکی مخالف کتاب الله نبود دوم مخالف حدیث مشهور نبود سیوم متروک المحاجه نبود

اعنی عند الحاجه بحاجه بدان حدیث راویش ترک حجت بدان نکرده بود وعمل بآن مهمل

نگذاشته بود چهارم رکاکت در لفظ وخساست ترکیب نداشته بود واکثر امر آن جواهر احادیث

می شناسند وجز نقادان این فن از آن وقوف ندارند وچهار شرط در ذات راوی یکی عدالت

دوم ضبط وشرح این هر دو گذشت سیوم عقل چهارم اسلام واین هر دو کامل بودن شرط است واین

برچهار از حین حمل حدیث تا زمان اداء و تحدیث شرط است تا اگر وقت حمل حدیث عدالت

و یا ضبط او معلوم نبود و وقت تحدیث عدل و ضابط باشد حدیث وی صحیح نیست چه احتمال است

که او هم خطاء کرده بود یا بمساهله دانسته بود و آن مرکوز خاطرش مانده بود و وقت اداء آنرا بحفظ

حتی یقینی و ثابت قطعی دانسته بود و اگر درمیان حمل و اداء جنون و یا عته و یا ردت طاری شد روایتش

معتبر نیست و اما بلوغ عند الاداء شرط است عند الجمهور و عند الحمل شرط نیست و علامه حموی در شرح زبده

گفته لا خلاف فی قبول روایة من سمع الحدیث قبل البلوغ ثم رواه بعد البلوغ لان کثیرا من الصحابة

کانوا یروون کذلک و اما ما رواه قبل البلوغ فغیر مقبول عند الجمهور و قیل یجوز فیما مقبول و هو المروی عن

بعض المتکلمین و این حاصل کلام علامه حموی است و از همه روایات معلوم شد که اسلام عند حمل الحدیث

شرط نیست و لیکن در رساله در باب ثالث گفته و یصح تحمل الحدیث قبل الاسلام و کذا قبل البلوغ الی آخر ما قال

اکنون بدانکه هرکه در صفت عدالت و ضبط و عقل و اسلام اتم و اکمل بود او ثقه اقوی است و هرکه در این

صفات بتمام و کمال است او ثقه قوی است و هرکه در وی این صفات ناقص بود او ثقه ناقص است پس حدیث

صحیح لذاته آنست که هریک از رواة وی که در سند وی است عدالت و ضبط و عقل و اسلام بر وجه کمال

و تمام و یا بر وجه اکمل و اتم داشته بود مع عدم شذوذ و علت در حدیث وی مع شرط آنکه عدالت و ضبط

اتفاقات عدم ضبط و حفظ و عدم دیانت از تغیر او بر علی

و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی

که بدان خطا کرده و روایت بسبیل توهم کرد اگر اطلاع یافته شود

او بر علماء زمانش هویدا باشد و این شرط در غیر صحابه است و صحابه همه عدول اند بالاجماع

اگرچه مستور حال باشند صرح به فی التحقیق و اگر عدالت و ضبط و عقل راوی باین مثابه نبود

بلکه نوعی از قصور و نقصان در عدالتش و ضبط و عقل راه یافته بود و آن حدیث را طرق

دیگر باشد که بآن جبر نقصان کرده شود آنرا صحیح لغیره گویند و اگر آنرا طرق دیگر نباشد

تا بدان جبر نقصان شود آنرا حدیث حسن لذاته گویند پس فرق بین الصحیح لذاته و بین

الحسن لذاته بکمال و ظهور عدالت و ضبط و عقل است و بعدم کمالها و یا بعدم ظهور کمالهاست

والا هرچه در صحیح شرط است در حسن نیز شرط است ولیکن در صحیح کمال عدالت و عقل و ضبط

و ظهور کمال هر یک شرط است و در حسن کمال هر یک و ظهور کمال شرط نیست پس اگر یکی

از عقل و عدالت و ضبط بکمال نبود و یا کمال یکی بر علماء زمانه ظاهر نبود و یا عدالت و عقل

و ضبط هر یک غیر کامل بود آن حدیث حسن است نه صحیح ولیکن شیخ عبد الحق گفته که ظاهر کلام

قوم در آنست که در حسن نقصان در همه صفات عدالت و ضبط و غیرهما راه دارد و تحقیق آنست

که در حسن لذاته خفت و نقصان در ضبط است فقط و باقی همه صفات بکمال باشند و فرق در میان

صحیح لغیره و حسن لذاته بجبر نقصان و بعدم جبر نقصان است چنانچه دانستی و آنچه در رساله گفته والحسن

اذا روی من وجه آخر ای من طریق آخر ترقی من الحسن الی الصحیح لقوته من الجهتین فیعضد
احدهما بالآخر ونعنی بالترقی انه ملحق فی القوة بالصحیح لانه عینه مراد از آن صحیح لغیره است
یعنی جبر نقصان دیگر کرده کرد مرسل ثقه از حسان شمرده می شود واگر راوی متهم بود بچیزیکه منافی عدالت است
یا منافی عدالت وعقل وضبط هر یک بود ویا بیقین در عدالت وضبط ویا در عدالت فقط
نقصان دارد حدیث او را ضعیف گویند پس اگر از طرق دیگر مثله ونحوه جبر نقصان آن حدیث
میگردد آن حدیث را حسن لغیره گویند اما نقصان در ضبط فقط تنزل میدهد حدیث را از
صحیح بحسن اما بدرجه ضعیف نمی رساند اینهمه وقتیست که آن نقصان غیر فسق وغیر بدعت بود واگر راوی
فاسق یا مبتدع بود پس بطریق دیگر که هم از فاسق ویا مبتدع بود جبر نقصانش نمیگردد لهذا در ارسال
گفته واما الحدیث الضعیف لکذب راویه وفسقه فلا ینجبر بتعدد طرقه کما فی حدیث طلب العلم فریضة
علی کل مسلم قال البیهقی هذا حدیث مشهور بین الناس واسناده ضعیف وقد روی من اوجه کثیرة
کلها ضعیف انتهی واحادیث غیر مسندات از منقطعات ومراسیل وتعلیقات وغیرها وهمچنین شاذات
ومعللات هم از انواع ضعاف اند مگر چون ثقات محدثین گویند که این احادیث صحاح یا حسان اند
پس همان وقت ضعاف نیستند واحادیث صحاح وحسان حجت اند در عبادات ومعاملات وغیرها در از
ارخنع

از حسان اینجا صحاح بغیر ہاست چنانچہ عبارت رسالہ بان گواہی میدہد و حسان غیر صحاح بغیرہا

ملحق بضعاف ست اما ضعاف حجت نیستند اصلا نہ در احکام شرائع و نہ در عقائد از صفات

اسد وغیرہ و روایت کردن حدیث ضعیف بغیر بیان ضعف آن در احکام و عقائد جائز نیست

واگر روایت کند آنرا واجب ست بروی کہ اطلاع دہد بر ضعف آن دیگر بدانکہ جائز نیست عمل کردن بر

حدیث ضعیف در فضائل اعمال باتفاق العلماء صرح بہ الشیخ عبد الحق وغیرہ چنانچہ کسی چنین کند

و یا بخواند او را چیداق ثواب ست و مراد از فضائل اعمال آنست کہ ذات آن اعمال و حسن آنہا

از شارع معلوم شدہ بود چنانچہ صلوٰۃ و صوم و تلاوت قرآن و مثل ذالک و اما فضل آن عمل بر وجہ

معین اگر بحدیث ضعیف معلوم شود جائز نیست کہ آن عمل را بران وجہ بجا آرد بنا بر امید حصول

فضل آن کہ در حدیث ضعیف مذکور ست و ذکر کردن حدیث ضعیف در چہار موضع بغیر بیان

ضعف آن و قبول کردن آنرا در ان موضع جائز نیست یکی در قصص ماضیہ دوم در مواعظ

سیوم در فضائل اعمال صرح بہ صاحب مجمع البحارین رحمہ اللہ وہذہ عبارتہ وعند العلماء یجوز التساہل

فی اسانید الضعیف دون الموضوع ویجوز روایتہ من غیر بیان ضعفہ فی المواعظ والقصص و فضائل

الاعمال لا فی صفات اللہ تعالیٰ واحکام الحلال والحرام الی آخرہ چہارم در مناقب اہل منقبت صرح بہ السیوطی

في رسالة في اثبات اسلام آباء النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم واحياء ابويه واسلامهما في
الحيوة الثانية بعد المماة واين كلام اوست ان الحديث الضعيف يعمل به في الفضل والمناقب واين
كلام بر حديث احياء مادر و پدر آنحضرت وايمان آوردن ايشان بر آنحضرت وباز مردن ايشان وهما
عست آورده وآن حديث ضعيف است نه موضوع وشيخ علامه حموي در شرح اشباه در كتاب حظر واباحه
از فن ثاني اين مقصود را روشن تر نوشته است واينهمه تشريف وتكريم آن حضرت است من الله تعالى
وتكريم ابويه بكرامت ايمان بتكريم وي ومعجزه وي است صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم وازينجا معلوم شد
كه عمل بر حديث ضعيف در غير صفات الله تعالى از عقائد صحيح است پس آنچه بعضي گفته اند كه عمل بر حديث
ضعيف در عقائد جائز نيست مراد از آن عقائد صفات الله است چنانچه در رساله وارد است نه ديگر عقائد
والا حديث احياء ابويه هم ازان قبيل است چه اين عقيده عظيم است كه مرده را زنده كردن ومقبول شدن
ايمان او بعد از معائنه عالم آخرت وبعد شاهده صدق وعد ووعيد وبعد ذوق عقاب بتكريما لرسوله الكريم
باز آمديم بر مقصود پس آنچه ذكر كرديم كه در حديث صحيح شرط است كه راويش بكمال عقل وبكمال اسلام و
بكمال عدالت وبكمال ضبط موصوف بود ومشهور بود واين چهار كمال مع شهرت آنها در تحقيق شرح حسامي
مذكور است وشيخ عبد الحق وصاحب مجمع البحار اينجاها تنقيح وتخصيص نموده اند بلكه در عدالت

تنصيص

وضبط

وضبط کمال مشروط گفته اند وعقل واسلام را مبهم گذاشته اند ودر تحقیق بعد ذکر شرائط
گفته که فاعلم ان الشرط في باب الرواية من العقل والعدالة الكامل منهما دون القاصر
لان القاصر منهما في حكم العدم فلا يقبل رواية الصبي لقصور عقله ولا رواية البالغ المعتوه
ولا رواية الفاسق لفوات اصل العدالة بالفسق والمستور كالفاسق هو الذي لم يعرف فسقه
ولا عدالته فلا يقبل روايته لقصور عدالته الى آخر ما قال ودر رساله روایت مستور را حسن گفته
دیگر بدانکه هر جا که مجهول گویند مثلا وفي اسناده مجهول او مجاهيل آنجا غير معروف بعلم حدیث
خواهند وآن بقصور ضبط یا بعدم ضبط راجع میگردد چه اگر ضابط بودی پس بعلم حدیث
بين العلماء معروف بودی ودر روایت او مقبول گشتی وهر جا که مستور گویند عدم ظهور عدالتش
خواهند ودر رساله گفته اگر در شخص عادل گویند که فلان بن فلان عادل است پس حکم
کرده شود بعدالتش وچون ثقات روایتش قبول کرده باشند پس او ثقه است وچون مرویات
او بمرویات ثقات مطابق باشد معلوم شد که ضابط است وباین علامات وقتی حاجت افتد
چون بين العلماء مشهور العدالة والضبط نباشد دیگر بدانکه تعریف ثقه مختلف فیه است بعضی قیود
زیاده تعیین نموده اند وبعضی کم لهذا بعضی احادیث که نزد بخاری ومسلم صحاح نبودند پس آنرا در صحیحین

نیاوردند دیگران آنرا در صحاح مقرر کردند و در رساله گفته که درجات صحاح متفاوت میگردد بحسب

تفاوت شروطها و اول کسیکه تصنیف کرد در صحیح مجرد امام محمد بن اسماعیل بخاریست پس مسلم بن حجاج

قشیری نیشاپوری و این هردو کتاب اصح الکتب اند قال العلماء اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری

ثم صحیح مسلم و اما آنچه امام شافعی گفت ما اعلم شیئا بعد کتاب الله اصح من موطا مالک این قبل

وجود صحیحین گفته است و اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است یعنی مسلم و بخاری هردو آنرا در

صحیحین خود روایت کرده اند پس آنچه بخاری روایت کرده است پس آنچه مسلم روایت کرده است

پس آنچه دیگران روایت کرده اند بر شرط هردو پس آنچه روایت کرده اند بر شرط بخاری پس آنچه

روایت کرده اند بر شرط مسلم پس آنچه تصحیح کرده اند سائر ائمه حدیث بر شروط خویش پس

این هفت درجات شد انتهی کلام الرساله و شیخ عبد الحق گفته که شیخ ابن حجر در شرح بخاری گفته که احادیث

بخاری در جامعش مع التعلیقات و الشواهد و المتابعات مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو

حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است

و در رساله گفته که درین زمان اکتفا می کنند در عدالت راوی باآنکه مستور باشد و شرائط عدالت

دروی تفحص نمیکنند و اکتفا میکنند در ضبط راوی باآنکه باوجود سماعش از شیخ خود مکتوب بخط

موثوق

موثوق دارد چه حدیث صحیح و حسن و غیر هما در کتب ائمه حدیث ثابت ست و چیزی ازان

زائل نشده ست و نیز گفته که تحمل حدیث بر وجوه ست یکی سماع از لفظ شیخ دوم قراءة وی

بر شیخ سیوم اجازه و آن نیز بر وجوه ست اجازه معین مر معین را چون اجزت هذا الکتاب یا

اجازه غیر معین مر معین را کاجزت لک مسموعاتی و مرویاتی یا اجازه غیر معین یا معین مر غیر معین را

یعنی عموم را چون اجزت المسلمین ولمن ادرک زمانی والصحیح جواز الروایة بهذه الاقسام

و اجازه مستحب ست و دران توسع علم ست و اهل علم بدان محتاج ست و شرط ست دران که

مجیز و مجاز له هر دو از اهل علم و از اهل روایت باشند پس نباید که از مستور حال علم حدیث گیرد چنانچه

وارد ست العلم دین فانظروا عمن تاخذوا دینکم و نباید که مستور حال را اجازه دهد و احادیث

که درین باب وارد ست و اقوال علماء در فصل وجوب امتحان شیخ مر صدق مرید را و در بیان تحقیق

کردن اهلیت شیخ گذشت چهارم مناوله چون اصل یا فرع بوی دهد پنجم مکاتبه ششم اعلام شیخ مر طالب را

که این روایت از من ست پس باین هر سه یعنی بمناوله و مکاتبه و اعلام روایت کردن جائز نیست مگر

چون مقترن بود باجازه هفتم وجاده از وجد یجد و این لغت متولده ست و وجاده آنست که

بخط شیخ احادیث کتابی یافت جائز نیست اورا که وجدت او قرأت فی کتاب فلان بخط فلان

هذا الحديث ثم سوق الحديث بالاسناد والمتن وقد استمر العمل عليها اى على الوجادة قديما وحديثا

واين حاصل كلام رسالۀ ست ديگر بدانكه در فصل علوم منهيات گذشت كه نقل حديث و مسئله فقه جائز نيست

مگر از كتب معتمده مشهوره و شيخ عبد الحق گفته كه احاديث صحيحه منحصر نيست در صحيح بخارى و صحيح مسلم و

ايشان استيعاب نكرده اند تمام صحاح را و بخارى گفته كه نياوردم من درين كتاب مگر آنچه صحيح است

از احاديث و ترك كردم بسى از صحاح را و مسلم گفت كه هرچه درين كتاب آوردم از احاديث همه صحيح است

و نميگويم كه آنچه نياوردم در وى آن ضعيف است و حاكم ابو عبد الله نيشاپورى كتابى تصنيف كرده است كه

نام او مستدرك نهاده يعنى آنچه از بخارى و مسلم در صحاح فرو گذاشته شده است آنرا تلافى و استدراك

نموده و در ان كتاب آورده بعضى بر شرط شيخين و بعضى بر شرط يكى و بعضى بر غير شرط ايشان و مبلغ آنچه درين

كتابهاست از احاديث با تكرار هفت هزار و دويست و هفتاد و پنج حديث است و بعد از حذف تكرار چهار

هزار مى ماند و ديگر ائمه نيز در صحاح تصنيف كرده اند مثل صحيح ابن حبان و صحيح ابن خزيمه كه او را امام الائمه

گويند و صحيح ابو عوانة و صحيح ابن السكين و منتقى و صحاح سته كه در عالم مشهور است صحيح بخارى و مسلم و جامع

ترمذى و سنن ابى داود و نسائى و ابن ماجه است و بعضى موطاء امام مالك بدل ابن ماجه گفته اند

و صاحب جامع الاصول موطاء را اختيار كرده و درين كتب سته سواى صحيحين اقسام احاديث است

از صحاح

از صحاح و حسان و ضعاف و همه موجود است در اینها و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است

و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده قریب باینها وجه است و در حقیقت

این اصطلاحیست جدید از صاحب مصابیح و جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع از پنجاه

کتب حدیث احادیث جمع کرده است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و اینهمه از کلام عبد الحق است و

بباید دانست که در صحیحین غیر صحیح نیست و آنچه در رساله آورده و الحسن حجة کالصحیح و لذلک ادرج

این الحسن فی الصحیحین مراد ازان آن حسن است که متابع و شواهد دارد و آن صحیح لغیره است اگرچه باعتبار

ذات وی حسن است چنانچه گذشت و گفته که ابن صلاح فرموده که تسمیه محی السنة سنن اربعه را بحسان تساهل است

چه دران صحاح و حسان و ضعاف است و آنچه ترمذی میگوید هذا حدیث حسن صحیح غریب آن باعتبار طرق است

که مقتضا بعضی طرق حسن باشد و بعضی دیگر صحیح و غریب قسمی از صحیح است چنانچه خواهد آمد ان شاء

الله تعالی و شیخ عبد الحق گفته که از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث

و یاد دارم از غیر صحاح دویست هزار و آن مجموع سه صد هزار میگردد و ظاهر آنست که صحیح بشرط

خود گفته باشد و در رساله گفته که ابن جوزی میگوید که حصر احادیث از ممکن بعید است و امام احمد

بن حنبل گفته که هفتصد هزار حدیث و کسری زیاده صحیح شده است یعنی ثابت شده است

وانتخاب کردم از آن جمله من این مسند را و مراد از هفتصد هزار ذکر طرق است نه متون و شیخ ابو المکارم
علی بن شهاب الدین الصدیقی گفته که از شیخ ذهبی شنیدم که متون حدیث امروز صد هزار موجود است و همه آن
صحیح است و شاید که مراد امام احمد هفتصد هزار متون باشد که بسبب موت حفاظ آنها اکثر آن رفته باشند و اگر
طرق اعتبار کرده شود آن هفتصد هزار را هر آئینه اضعاف مضاعفه گردد و این حاصل کلام رساله است
و جمله صحابه [بعد وفات] رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم از ایشان علم حدیث اخذ کرده اند صد هزار و چهار[ده]
هزار دیگر بودند یعنی یک لکه و چهارده هزار بودند از اهل مدینه و مکه و در میان هر دو و اعراب و سائر اطراف
و اهل حجة الوداع کذا فی الارشاد و الریاض المستطابة و الصواعق المحرقة و شروح المشکوة و غیرها اکنون بدانکه
حدیث متواتر آنرا گویند که جماعتی عظیمه از صحابه آنرا روایت کنند و آن جماعت چندان کثرة دارد که
عقل سلیم هرگز تکذیب ایشان در آن حدیث بسبب کثرة حکم نکند بلکه حکم بتکذیب ایشان نتواند کرد و در تعیین
عدد آن جماعت اختلاف است و در تحقیق و در حاشیه عبد الحکیم بر خیالی چند اقوال مذکور است آنجا باید دید
و حدیث مشهور آنست که آنرا در قرن اول و یا در قرن ثانی یک کس یا دو کس روایت کرده باشند و یا آنرا
نیز جماعتی روایت کرده باشند که عقل سلیم بذات عدد آن جماعت مع قطع نظر از قرائن حکم بتکذیب
ایشان میتوان کرد بعد از آن در قرن ثانی و ثالث بحد تواتر رسیده بود و شهرت تمام و انتشار تام در میان

علما

علماء شائع شده بود و شهرت آن در قرن رابع و بعد از آن معتبر نیست در حد حدیث

مشهور پس هر حدیث که در زمن صحابه بغایت شهرت مشهور شده بود آنرا متواتر گویند و هر حدیث

که در زمن تابعین یا تبع تابعین شهرت تمام یافته بود و پیش از آن مشهور نبود آنرا مشهور

گویند و هر حدیث که بعد قرن ثالث مشهور شده بود یا اصلا مشهور نشده بود آنرا حدیث واحد گویند

پس واحد اینجا اصطلاحی است برابر است که راویش از صحابه دو بود یا سه یا زیاده و این اصطلاح که

حدیث مسند سه قسم باشند متواتر و مشهور و واحد بر تعریف هر یک که شنیدی اصطلاح اصول فقه است

چنانچه از تحقیق شرح حسامی وغیره معلوم میگردد و در اصطلاح محدثین اگر حدیث صحیح را یک راوی

بود آنرا غریب گویند و فرد هم گویند پس اگر در یک موضع یک راوی بود و یا در دو موضع و یا در مواضع

یک یک راوی بود آنرا فرد مطلق گویند و اگر در جائی دو راوی بود و در سائر مواضع زیاده از دو یا

در همه مواضع و یا در اکثر مواضع دو دو بود آنرا عزیز گویند و اگر در یک موضع سه راوی بود و در بواقی

مواضع زیاده از سه و یا در همه جا سه سه و یا در اکثر جا سه سه بود و سائر مواضع زیاده آنرا مشهور گویند

پس آنکه در یک جا یکی واقع شود آنرا عزیز نگویند بلکه غریب گویند و چون در جائی دو واقع شود

آنرا مشهور نگویند بلکه عزیز گویند و اینهمه اقسام حدیث صحیح است و غریب بمعنی شاذ نیز آمده است

و آن مطعون ست و آن غیر صحیح ست و آن مراد صاحب مصابیح ست که هر جا که گوید بطریق طعن

هذا حدیث غریب و مراد ترمذی اول ست هر جا که گوید هذا حدیث غریب و فرد را نیز گاهی بمعنی شاذ

می آرند ولیکن بشرط آنکه راوی ثقه باشد و اعتبار مخالفت ثقات نکرده اند پس این نوع شاذ که

مسمّا بفرد از اقسام صحیح ست و حدیث مشهور را در اصطلاح ایشان مستفیض نیز گویند و این اصطلاح

از شرح عبد الحق بر مشکوة معلوم میشود و متواتر در هر دو اصطلاح یکی ست و بباید دانست که چنانچه صحیح

درجات در قوت میدارد همچنین ضعیف را درجات ست در ضعف بنسبت اسباب آن که فسق راویست هر چند

اسباب فسق او بیشتر حدیث وی ضعیف تر و نوعیست از حدیث ضعیف که آنرا موضوع گویند و

موضوع سه قسم ست یکی صحیح یا حسن دیگر ضعیف سیوم باطل و کذب و حدیث موضوع باصطلاح محدثین

حدیث آن راویست که یکبار کذب و افتراء وی در حدیث نبوی وارد شده بود پس همه احادیث وی ما تقدم

منها و ما تأخر موضوع و غیر مقبول ست اگر چه توبه کند بخلاف شواهد الزور پس از جانب وی صحیح مقبول نیست

پس باید دید که هر حدیث وی را عرض باید کرد بر احادیث دیگر اگر مطابق صحیح باشد یا مطابق حسن باشد

صحیح و حسن ست و اگر مخالف افتد و یا کذب وی در حدیثی بظن یا بیقین راه یافته باشد آن همه را باطل

و مفترا اعتبار کنند و اگر نه مطابق معلوم شد و نه مخالفت پس آن باطل محض نیست بلکه ضعیف ست اضعف الضعاف

و لهٰذا

ویحتمل الصدق والکذب وجانب کذب غالب ست پس آن حدیث متروک ست اگرچه ضعیف

نام دارد وچون راوی متهم بکذب بود ولیکن جائی کذب او در حدیث بنوی ظاهر نشده بود حدیث

او را متروک گویند واو را متروک الحدیث گویند پس این نوع ضعیف که نوعیست از موضوع

بهتر ست که مزور باشد ومیگویند که حدیث صحیح یا حسن که شاهد حدیث موضوع میگردد یا متابع وی

می شود نفس آن حدیث صحیح را وآن حدیث حسن را اعتبار ست نه این موضوع را اگرچه مطابق ست

پس حاصل کلام اینست که روایات واضع همه مردود نامقبول وباطل ست اگرچه یکبار افتراء

کرده ست وهمچنین مرویات متهم ولیکن توبه متهم مقبول ست وچون از سبب تهمت تائب شد وسبب

تهمت ازو زائل شد وسیماء صدق وصلاحیت در جبین وی لائح گشت روایت وی بعد از آن شنید

وحدیث وی سزاوار قبول گردد بخلاف واضع که همه مرویات وی قبل توبه وبعد توبه نادرا ومسموع ست

صرح به الشیخ عبد الحق وغیره ولیکن در رساله آورده که حدیث موضوع یا واجب التصدیق آن وآن آنست

که ائمه حدیث تصریح کرده باشند بر صحت آن وبثبوت آن ویا واجب تکذیب آن وآن آنست

که ائمه حدیث نص نموده اند بوضع آن وافتراء آن ویا توقف در آن باید کرد وتکذیب صریح نباید کرد چه

احتمال صدق هم میدارد وآن سائر اخبار ست وجائز نیست روایت کردن موضوع را مگر بر سبیل طعن مع بیان وضع

وشناخته می‌شود وضع حدیث را برکاکت الفاظ ووقوف بر غلط چنانچه محدثی در جماعتی تحدیث می‌نمود
ومردی خوب رو در مجلس آمد وآن محدث درمیان تحدیث مدح آن مرد کرد باین کلام من کثر صلوته باللیل حسن وجهه
بالنهار پس ثابت بن موسی زاهد این را حدیث دانست وروایت کرد ووضاعان حدیث بسیار بوده‌اند که علماء
حدیث همه را شمار کرده‌اند که حدیث‌ها وضع می‌کنند ودر رساله گفته که بزرگ‌ترین بعض وضع حدیث زنادقه‌اند لعنهم الله تعالی
وباسماء ایشان تصریح نموده‌اند وچند طوائف هم شمرده‌اند
وضع میکنند وزنادقه هم وضع کرده‌اند وکرامیه وبعضی مبتدعه دیگر در ترهیب وترغیب وضع حدیث جائز دارند
خذلهم الله تعالی وازین قبیل است آنچه بر هر سوره قرآنی از حدیث فضائل واقع شده است وواضع آن احادیث
ابوعصمه نوح بن ابی مریم که از عکرمه از ابن عباس روایت می‌کند چون او را گفتند من این لک هذه الاحادیث فی
فضائل السور سورة فسورة عن عکرمة عن ابن عباس گفت انی رأیت الناس قد اعرضوا عن حفظ القرآن و
اشتغلوا بفقه ابی حنیفة ومغازی محمد بن اسحاق فوضعت هذه الاحادیث حسبة لله تعالی واهل تفسیر بخطاء آن
احادیث را در تفاسیر درج کرده‌اند چنانچه قاضی بیضاوی وغیره واین خطاء عظیم است از مفسرین وحدیث
اذا روی عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه وان خالف فردوه پس خطابی گفته که این
حدیث را زنادقه وضع کرده‌اند ودر حدیث آمده انی قد اوتیت الکتاب ومایعدله وروی اوتیت الکتاب ومثله معه
وابن جوزی چند مجلدات در موضوعات تصنیف کرده وابن صلاح گفته که ابن جوزی بسیاری از احادیث ضعیفه را

در موضوعات

در موضوعات شمرده و هیچ دلیل نیست بر وضع آنها و حق آنست که در ضعاف شمرده شود و شیخ

حسن بن محمد صغانی الدر الملتقط فی تبیین الغلط تصنیف کرده و این حاصل کلام رسالۀ است

و در ذیل مجمع البحار گفته که حدیث تصدق علی ابن ابیطالب فی الصلوة بخاتمه فنزل انما ولیکم

الله و رسوله الآیة موضوع است باتفاق المحدثین کاتب این حروف میگوید که این حدیث چگونه موضوع

بود و شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در کتاب بذل العسجد فی السوال فی المسجد پنج حدیث

درین مدعا بتصریح ایراد نموده یکی حدیث طبرانی در اوسط از عمار بن یاسر دوم حدیث ابن مردویه

در تفسیر وی از ابن عباس سیوم حدیث ابن جریر در تفسیر وی از طریق دیگر از ابن عباس چهارم

حدیث ابن حیان در تفسیر خود و ابن مردویه در تفسیر خود و ابی الشیخ در کتاب خود از علی ابن ابیطالب

پنجم حدیث ابن ابی حاتم در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از سلمة بن کهیل و لفظ باتفاق المحدثین

شاید که بعضی نساخ درج کرده اند نه مصنف و نیز در ذیل گفته فی المقاصد اختلاف امتی رحمة

قال شیخنا هو مشهور علی الالسنة و زعم کثیر انه لا اصل له و فی کلام الخطابی ما یشعر بان له اصل و فی

حاشیة البیضاوی لیس بمعروف عند اهل الحدیث انتهی و در کشف المحجوب گفته که سلطان العارفین

ابو یزید بسطامی فرموده اختلاف العلماء رحمة الا فی تجرید التوحید شاید که بعضی مردم اینکلام

حدیث دانسته باشند لیکن لفظ امتی بجاء العلماء اباء می کند از آنچه در ذیل آورده کلام سلطان

العارفین باشد و مع ذلک دیگر الفاظ هم متفاوت متغائر اند پس این دیگر باشد و آن دیگر

و نیز در ذیل گفته که من عرف نفسه فقد عرف ربه و من عرف ربه کل لسانه امام نووی گفته که این حدیث

ثابت نیست و ابن تیمیه گفته که ثابت نیست و در مقاصد گفته که روایت کرده شده است که این

قول یحیی بن معاذ رازیست انتهی کلام ذیل و در ترجمه صواعق محرقه گفته که قول علی بن ابیطالب

ست رضی الله عنه و بعده گفته که مشهور آنست که قول یحیی بن معاذ رازیست و نیز در ذیل گفته که حدیث

کنت کنزا مخفیا لا اعرف فخلقت الخلائق فعرفتهم بی فعرفونی ابن تیمیه گفته که از حدیث نیست و

معلوم نمی شود این را سندی نه صحیح و نه ضعیف و همچنین گفته است زرکشی و شیخ ما انتهی کلام ذیل

و آنچه در کتب سلوک می آرند که قال داود علیه السلام یا رب لم خلقت الخلق قال الله تعالی یا داود کنت

کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق فعرفونی این هم بی سند از این امت مرحومه و یا

از کتب سماویه منقول از امم سابقه مقبول نیست اصلا زیرا که منقول اهل کتاب از اخبار انبیاء ایشان سوای

کتب سماویه غیر مقبول ست بالاجماع چه اسناد از خواص این امت مکرمه است صرح به المحدثون و بی سند

مع طول زمان و مع کفر ایشان بسید الانس و الجان باطل و مردود و غیر مسموع ست و نیز در ذیل مجمع البحار آورده است

در ذیل

وحدیث حب الوطن واقف نشدم بروی وحب الهرة من الایمان موضوع ست واطلبوا
العلم ولو بالصین اسانیده ضعیفة وابن حبان گفته باطل لا اصل له وفی المقاصد ما اتخذ الله ولیا جاهلا
ولو اتخذه لعلمه قال شیخنا لیس بثابت ولکن معناه صحیح ای لو اراد اتخاذه ولیا لعلمه ثم اتخذه ولیا ای
جعله ذلک وکل حدیث ورد فیه فضل العقل لا یثبت واخرج الحارث بن اسامة فی مسنده عن داود بن
المحبر بضعا وثلاثین حدیثا فی العقل قال ابن الحجر کلها موضوعة الوضوء علی الوضوء نور علی نور یافته نمی شود
درکتب حدیث من تکلم بکلام الدنیا فی المسجد احبط الله عمله اربعین سنة صغانی گفته وهمه موضوع ودر صلوة
الاسبوع هیچ چیز ثابت نشده ست وصلوة الرغائب موضوع ست باتفاق محدثین وهمچنین صوم اول خمیس
از رجب ماه وحدیث لولاک لما خلقت الافلاک صغانی گفته که موضوع ست وهمه احادیث که در فضل ارز یعنی برنج
وبطیخ وبادنجان وارد شده اند از افتراء مفترین همه موضوع اند بدانکه شیخ عبد الحق نیز آن همه را موضوع
گفته ست درکتاب سفر السعادة شرح صراط مستقیم وفضل اکل برنج با جعزات وشکر در شب بیست هفتم ماه مبارک
رمضان که عند الجمهور آن لیلة القدر ست موضوع ومفتری ست وحسنات الابرار سیئات المقربین از کلام ابی سعید
خراز ست نه و اتقوا مواضع التهم لم یوجد فی کتب الحدیث وحدیث العلماء یحشرون مع الانبیاء والقضاة
یحشرون مع السلاطین موضوع ست وحدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ضعیف ست وحدیث اعدا

عدو کے الذي بين جنبيك در سند وي وضاع ست وا ينهمه ذيل مجمع البحار ست ومثل اين احاديث

بسيار آورده ست واهل حديث ميگويند كه احاديث امام غزالي كه در احياء العلوم ست اكثر از

آن احاديث اصل ندارند وثابت نشده اند در كتب حديث صرح به الشيخ عبد الحق وغيره وفرق ميان

قول محدثين لم يوجد اولم يثبت اوهذا ليس بثابت اوليس له اصل اومثل ذلك وميان قول ايشان

هذا باطل اوكذب اومفترى آنست كه در صورت اول هنوز احتمال صدق باقيست واحتمال كذب

غالب ست بسبب عدم ورود آن در كتب معتبره وليكن اطلاع بر كذب وافترا ثابت نشده ست ودر

صورت ثانيه احتمال صدق باقي نيست وباطل محض ست وحديث آنحضرت صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

كه در خواب والهام ومكاشفه شنيده شود واجب ست كه عرض كرده شود آنرا بر كتاب وسنت واجماع

امت اگر مطابق افتاد عمل بر آن بايد كرد والا لا اعتبار له اصلا وتمام تحقيق اين مسئله در بيان طائفه

اويسيه ونيز در بيان رؤيا وواقعات ومكاشفات گذشت آنجا بايد ديد وجائز نيست كه اين نوع

حديث گويد وبر روش حديث روايت كند بلكه گويد كه رايت في المنام او في المكاشفة رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال لي كذا وكذا او الهمني الله تعالى بخبر رسول الله

كذا وكذا وهمچنين راويان وي چنين روايت كنند اخبرنا فلان عن فلان قال رايت في المنام او

بالمكاشفة.

بالمکاشفہ او گوشفت اواہمت الی آخرہ واگر حدیث گوید و حدیث مقرر داشتہ آنرا بتعلیق و

ارسال روایت کند اشتباہ والتباس واقع شود میان احادیث مرفوعہ و میان این نوع حدیث

چہ این نوع را در اصطلاح محدثین حدیث نمی نامند دیگر بدانکہ آنچہ درین کتاب آوردم از احادیث

نبویہ ہمہ از مشکوۃ المصابیح ست وجائی گفتم کہ اینحدیث در مشکوۃ ست وجائی نگفتم ولیکن ہمہ از

مشکوۃ از ابواب متفرقہ و مواضع متعددہ اخذ کردم وحدیثیکہ از غیر مشکوۃ آوردم حوالہ آن ظاہر کردم

وغرض من از ادراج احادیث نبویہ تبرک ست بکلام نبوی وتیمن ست باخبار مصطفوی چہ اگرچہ کلام

احادیث درینکلام بہ نسبت کلام دیگر اندک می نماید ولیکن حصول تبرک وتیمن باندک چیزی کہ مبارک

وتفاضل بود دست میدہد وہمہ آنچہ دران یمن وبرکت از ان چیز مبارک واقع شود متبرک ومتیمن

ومستعد گردد اگر جرعۂ از آب زمزم درخم پر آب انداختہ شود ہمہ را حکم آب زمزم گردد ونظیرش ضد او آنست

چون اندک بول درخم پر آب انداختہ شود ہمہ را حکم بول گردد ونجس شود اما عدم حنث حالف درین

ہر دو صورت چون حلف خورد کہ آب زمزم ننوشم وبول نخورم بر عرف وعادت ست الأيمان مبنية على العرف

وشاہد این مرام حدیث نبوی ست وعن طلق بن علي قال خرجنا وفدا الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى

آله وصحبه وسلم فبايعناه وصلينا معه واخبرناه ان بارضنا بيعة لنا فاستوهبناه من فضل طهوره فدعا

بماء فتوضاء وتمضمض ثم صبه لنا في اداوة وامرنا فقال اخرجوا فاذا اتيتم ارضكم فاكسروا بيعتكم وانضحوا مكانها بهذا الماء واتخذوها مسجدا قلنا ان البلد بعيد والحر شديد والماء ينشف فقال مدوه من الماء فانه لا يزيده الا طيبا رواه النسائي وطلق بن علي وقوم وي نصارى بودند پس حق سبحانه وتعالى ايشانرا توفيق اسلام نصيب گردانيد پس جماعتي از ايشان مع طلق بن علي آمدند بسوئ آنحضرت براى بيعت اسلام پس بيعت كردند ونماز خواندند وطلب بخشش آب بقيهٔ وضوء از آن حضرت عرض كردند تا كليشا ايشان كه معبد ايشانست بدان آب پاك كنند از خبث شياطين چه ايشان بر بيعت منسوب بودند وكليشا در حقيقت شيطان گاه بود پس خواستند كه آن مكان را متبرك ساخته مسجد كنند قوله مدوه من الماء اى من الماء الآخر واصل آنست چون معرفه مكرر گردد كان الثانية عين الاولى واينجا خلاف آنست قوله فانه لا يزيده الا طيبا يعني پس بدرستي وراستي آن آب بقيهٔ وضوء كه در اداوه شماست زياده نميكند آن آب ديگر را كه در وي انداخته شود ومخلوط كرده شود بوى مگر پاكي وبركت وخوبي معنوي اگرچه آن آب ديگر بسيار وغالب بود بنظر حس وليكن مغلوب مي گردد از روى معنى بيت شمع نوراني بهر جائيكه گردد شعله ور ،، عين نور آن جاء گردد نور او نور البصر ،، واز ينحديث استحباب تبرك با شيا متبركه ونقل آن ببلاد بعيده ثابت مى كنند صرح به الشارحون والله اعلم بالصواب

تنبيه

تتمه تنبیه در شرح ربع مسکون و بیان بعضی اشیاء که عجائب اند و صورت انسان
دارند بدانکه حکماء رصد میگویند که زمین یکی ست و آن کرویست نه سطحی یعنی بر شکل
کره ست و بنیاد آن بر آب ست و آب نصف اسفل آنرا محیط ست و نصف فوقانی
آن هم دو حصه ست در یک حصه آب دیگر ست که بر پشت زمین ست و آن دریاء شور و دیگر
رودها ست و دیگر حصه که خشک ست ربع الارض ست در ان مسکن انسان و دیگر حیوان بری
و خرابات و جزائر و جبال ست و حکماء رصد قومی بودند از فلاسفه که مناره بلند ساخته
بودند بر سر کوهی بلند و آن مناره را رصد گویند و در کشف اللغات که فارسی ست و معلوم ست که
صاد در فارسی نیامده پس شاید که مراد صاحب کشف اللغات آنست که این لفظ در استعمال
فرس بمعنی آن مناره آمده ست و شرح آن آنست که بر سر کوهی بلندتر از کوههای آن اقلیم
مناره بنا کردند بدرازی هفت صد گز یا زیاده از هفتصد گز و بر آن مناره حکماء و منجمان
می نشستند و آئینهاء طلسمیه از جهت نفوذ نظر بر ملکوت السموات والارض پیش چشم می نهادند
و طلوع ستارگان و غروب آنها معائنه میکردند و بر اسرار فلکی و ارضی اطلاع می یافتند لهذا
رصد بند واضع قوانین نجوم را گویند پس میگویند حکماء رصد که زمین بر شکل لیموست گردی

در جمیع اطراف زمین سه صد و شصت درجه کرده اند بر عدد مفاصل آدمی که آن هم سه صد و شصت

مفصل است از آن سه صد و شصت درجه یکصد و هشتاد درجه که نصف مجموع است غرق آب دریاء

زیرین است که اعتماد زمین بر آب آن دریاء است مثلا لیموء در آب اندازند پس آن لیمو تا کره وی

که منطیق و سطی او اعتبار کرده می شود غرق آب شود و نصف باقی فوقانی که بالاء کره اش است

بالاء آب خالی از آب ماند و زمین همچنین نصفش غرق آب شده است و نصفش باقی که

یکصد و هشتاد درجه خالی از آب است از آن جمله نود درجه که نصف این نصف است تحت دریاء

فوقانی است که دریاء شور و سائر رودها است پس مجموع سه حصه زمین دو تحتانی و یک فوقانی

غرق آب است و یک حصه که آن نود درجه باقیست خشک است و قابل سکونت حیوان بریست و آنرا ربع مسکون

گویند و آن از خط استواء تا شصت و شش درجه است بجانب شمال و این شصت و شش درجه

اقالیم سبعه اشتمال است و حیوانات بر یهمه در آن شصت و شش درجه می مانند و باقی بیست و چهار درجه که

از نود درجه خشکی است سرد است و دائما آنجا برف می بارد و آنجا حیوان نمی زیند و بغایت سردی فی الحال

می میرد و بطرف جنوب در میان کوه قاف و دریاء شور اندک مسافتی خشک است و آنجا شدت حرارت

آنجا هم حیوان نمی زیند بسبب غایت گرمی پس اگرچه نود درجه خشک است و آن ربع سه صد و شصت درجه است

ولکن

ولیکن سکونت در شصت و شش درجه است نقطه از آن بنسبت مجموع سدس و عشر سدس مجموعست این همه در فرهنگ ابراهیم شاهی است و در کشف لغات گفته که آن نود درجه که خشک است و ربع زمین است از انجمله شصت و دو درجه زیر جبال برف است یعنی برف در ان شصت و دو درجه دائمی بارد و گاهی گداخته نمی شود آن درجات شمالی است آنجا حیوان نمی زیند و امکان آبادی ندارد و باقی بیست و هشت درجه از نود درجه خشکی آباد است و اقالیم هفت در ان بیست و هشت درجه منحصر شده است و این بیست و هشت درجه بنسبت مجموع زمین خمس ثلث و عشر تسع مجموعست و این الفاظ کلام کشف اللغات است و اینهمه که بیان شد مذهب حکما است و اینهمه باطل محض و کذب صرف و خطاء عظیم است و صاحب حجی گواهی میدهد بر بطلان آن اول آنکه این که زمین را کروی الشکل میگویند و آن عند علماء شرع ثابت نشده است بلکه نصوص قرآنیه بحسب ظاهر معنی بر خلاف آن وارد است و الی الارض کیف سطحت والارض بعد ذلک دحیها والارض فرشنها الذی جعل لکم الارض فراشا و ظواهر این نصوص دلالت میدارد بر آنکه زمین سطحی باشد نه کروی و قاضی بیضاوی اینهمه نصوص را مطابق مذهب حکما تاویل کرده دوم آنکه ربع مسکون میگویند با وجود آنکه مسکون کم از ربع است چنانچه خود هم معترف اند و این دریا شور بعد از طوفان نوح نبی الله علیه السلام و بقیه آب طغیان است و آن آب چون غضب الهی بود

مواج بود چنانچه قوله تعالی وهی تجری بهم فی موج کالجبال و علماء میفرمایند تا نفخ صور همچنین موج زن

و مت غضبناک خواهد بود و هرگز ساکن نخواهد شد و قرار نخواهد گرفت و آن دم میکشد مانند دم کشیدن

حیوانات و چون ماهتاب طلوع کند دم کشیدن آغاز کند و چون ماهتاب غروب کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز

کند و چون باز طلوع کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز کند و این را جزر و مد گویند و بدایت و نهایت آن به

غروب و طلوع ماهتاب تعلق دارد و این از اسرار غامضه است سیوم آنکه این زمین را یکی گویند و در زیر تحت

هفت ثابت شده است قال الله تعالی الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن الی غیر العدد چهارم

زمین مانند آسمانها بر هوا است نه بر آب چنانچه ایشان می گویند و حدیث احمد بن حنبل و ترمذی از ابو هریره در معنی

و لفظ او اینست هل تدرون ما الذی تحتکم قالوا الله و رسوله اعلم قال انها الارض ثم قال هل تدرون ما تحت

ذلک قالوا الله و رسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخری بینهما مسیرة خمسمائة سنة حتی عد سبع ارضین بین کل

ارضین مسیرة خمسمائة سنة اما آنچه گفته اند که حق سبحانه و تعالی جوهری پیدا کرد و بران جوهر نظر هیبت کرد پس

بگداخت و آب گشت و از آن آب بخاری بر آمد پس از آن بخار آسمانها پیدا کرد پس بران کف ظاهر شد و پیدا

نمود از آن کف زمینها چنانچه شیخ عبد الحق از سفر اول توریة نقل کرده این در اول خلقت زمین بود و

ازین معلوم نمی شود که اکنون نیز بر آب است و در این مسئله اقوال متعدد است قیل زمین بر پشت ماهی است که آنرا یهموت الارض

گویند

گویند و نون در قوله تعالی ن والقلم وما یسطرون آن ماهی است وقیل آن زمین بر سر ماهی است سیاه وقیل بر شاخ گاو است و در مدارک در تفسیر سوره انعام گفته که همه زمینها ملصق یکدیگر اند و در میان فصل ندارند والله اعلم اکنون بدانکه اکثر اجسام لطیفه که بر شکل انسان اند از انجمله اکثر ملائکه اند وچند گروه ملائکه بر شکل دیگر حیوانات اند وبیست وهشت گروه ملائکه بر بیست وهشت اشکال حروف تهجی بکتابت عربی میباشند پس گویند ملک الالف وملک الباء وملک التاء الی آخره کذا فی شرح جام جهان نما وکذا فی عین الحیوة ونیز از انجمله شیاطین وجن وحور وغلمان است وفلاسفه ملائکه را مجرد گویند واز وجود جن وشیاطین وحور وغلمان انکار میکنند وقد سبق الکل فی موضعه واز این جمله است آن حیوانات دنیاویه که در بهشت داخل شوند وآنها بقولی پنج اند وبقولی ده وبقولی زیاده از ده ودر اشباه ونظائر از مستطرف آورده که پنج اند کلب اصحاب الکهف وکبش اسماعیل علیه السلام وناقه صالح وحمار عزیر وبراق محمد صلی الله تعالی علیهم اجمعین وشارح علامه حموی از مقاتل آورده که آنها ده اند ناقه محمد وناقه صالح وعجل ابراهیم وکبش اسمعیل وبقره موسی وحوت یونس وحمار عزیر ونمله سلیمان صلوات الله علیهم اجمعین و هدهد بلقیس وکلب اصحاب الکهف ودرین ده را بروایت مقاتل از مشکوة الانوار نقل کرده

بعده گفته که بعضی ذئب یعقوب علیه السلام از ذا و دی نقل کرده اند و حافظ سیوطی گفته که

بعضی دلدل بغلة النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم از آنها شمرده پس به نسبت مجموع روایات

چهارده می شوند یکی ناقه محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دوم براق وی سیوم بغلة وی که نامش دلدل بود

چهارم ناقه صالح پنجم عجلة ابراهیم ششم کبش اسماعیل هفتم ذئب یعقوب هشتم حمار عزیر

نهم بقرة موسی دهم نملة سلیمان یازدهم حوت یونس صلوات الله علیهم اجمعین دوازدهم هدهد که خبر

بلقیس بسلیمان رسانیده بود و سیزدهم کلب اصحاب الکهف و چهاردهم را آورده است ولیکن از سهو کاتب

ساقط شده است و از استادان بسماع رسیده که چهاردهم فیل ابرهه که نامش فیل محمود بود و مراد از آن است

که حمار آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم از این حیوانات شمرده شود چه او محبت آنحضرت

تمام بود چنانچه بعد وفات آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم هیچ نخورد و ننوشید و خود

در چاه انداخت و بمرد و موت ناقه آنحضرت همچنین است کذا فی الشمائل المحمدیة و مراد از براق اسب وی

که بر آن بیشتر وقت سوار شده بودند و مراد از ناقه وی آن ناقه است که نامش قصواء بود در روایتی

کاتب الحروف بخواب دیده که کتابی مجلد در جائی نهاده شده است آنرا برگرفتم و کشاده دیدم که نامش

کتاب اثبات فضل ناقه محمد صلی الله علیه وسلم علی ناقه صالح نوشته شده است بر سر جزء اول و عبارتش عربی بود و بعضی

الفاظ

الفاظ فارسی ہم در کلام وی محفوظ بود ولیکن آن فارسی غیر متعارف بود چنانکه مصراع

ازان یاد مانده بود و آن بزبان فرس بود دو لغت دران مصراع بود که در کتب لغت نیافتم

ازان دو یکی لفظ پوهان بضم پای فارسی و واو مجهول دیگر فراموش کردم و حمار آنحضرت آن

حمار است که نامش یعفور بود و در کشف اللغات چند کرامات این حمار در لغت یعفور ذکر کرده

چنانچه میان مومن و منافق فرق میکردی پس الیل لب صادق که بعضی گویند که این حیوانات

چون به بهشت در آیند صورت انسانی گیرند و قیل بر صورت اصلیه خود باشند و علامه حموی

گفته که در مشکوة در انوار شرح شرعة الاسلام آورده آنها کلها تصیر علی صورة الکبش یعنی همه این

حیوانات که داخل بهشت خواهند شد بر صورت قچقار خواهند بود اکنون بدانکه این همه بنا اجسام

لطیف که بچشم سر در دار دنیا دیده نشوند و صورت انسان دارند و دیگر غیر ازان بصورت کثیف

انسان میباشند از انجمله یکی اسمرنگ است بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح میم و فتح را و بعده

نون ساکن و در آخرش کاف فارسی و بمد همزه و سین موقوف نیز آمده است نام کهیستی

در حدود چین آن بصورت آدمی است و گویند هرکه آنرا بکشد او بمیرد و گویند که درین اشارت است

باین که چون بشکل صورت بنی نوع انسانی ما قصاصی است پس در وقت نقض انسانی چرا قصاص نباشد

و گویند که چون با سرنگ حاجت افتد سرش در بیخ استرنگ بر بندند و دیگر سرش در گردن

سگ بندند پس سگ را از دور گوشت نمایند پس سگ بسوی گوشت زور کند و استرنگ را از

بیخ بر آرد و خود هم بمیرد و این قصه در کشف اللغات و ابراهیم شاهی و غیرها مذکور است ولیکن

در فرهنگ رشیدی گفته که استرنگ و سرنگ بکسر دوم گیاه که بیخ آن بصورت انسان است و بعربی

بیروج گویند بر وزن دیجور و در قاموس گفته که بیخ تفاح وحشی است و آن شبیه بصورت انسان است

و آنچه گفته اند که کنندهٔ آن بمیرد خلاف واقع است و در شرفنامه گفته که بهندی لکمنان گویند

و این همه کلام فرهنگ است و همچنین ذکر کرد در ابراهیم شاهی در لفظ بیروج بکسر باء موحده و سکون یاء

مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فی آخره جیم و در ملک پورب از جانب شرقی آن

ملک از ان وحشی را شکار کرده می آرند بعضی را تمام اندام پر موی دراز میباشد و بعضی را

پاشنهٔ پاء در پیش و انگشتان پاء در پس می باشد و معتمدان دیده آمده اند و چنین نقل

میکنند و الله اعلم و دیگر بدانکه در ملک شرقی جزیره ایست و میگویند که اگر جبل که در ان جزیره است

همه زر خالص است و بعضی سیاحان که آنجا گذر کنند ساکنان آن جزیره را گویند که این

زر جبل شما را در ملک ما زر و ذهب گویند و این را در ملک ما قدری و شانی است عظیم گویند چگونه

گویند

گویند همچنانکه از آن قطعه گرد نموده و برای نام سلطان ب بکمه نویسند پس بآن قطعه مدور
مسکوک غله و کرپاس و دیگر اشیاء خریده کنند پس گویند که آن قطعه آن دیگر را بچه کار آید
وآنرا چگونه خورد سیاحان گویند که آن خورده نمی شود ولیکن مردم آنرا تداول میکنند
و بیکدیگر وامی دهند و میگیرند بمطابق آن هرچه میخواهند پس گویند که معلوم شد که در ملک شما
هیچ عاقلی نیست اگر عاقلی بودی باین سنگ گران و سخت و بیفایده چگونه همچون کودکان
بازی کردی و گویند اگر یک عاقل بودی در ملک شما همه را ازین رنج بازی منع کردی و ازینجا اشاره
ست بقوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو الآیة و در آن جزیره درختان اند که میوه آن
درختان صورت آدمی و سائر حیوانات اند و سخن میگویند با یکدیگر و چون شاخ درخت شکسته
شود آن صورت بمیرد و این در ابراهیم شاهی در لفظ تبروج گفته ولیکن در کشف اللغات
گفته که واق نام درختیست که بار او همچون آدمیست بعضی بصورت مرد و بعضی بصورت زن و همه
کمال خوبی و حسن دارند و چون کسی او بار آنها را بیند گمان برد که همه آدمی برهنه کرده
آویخته شده ست و بغایت خوبی که زنان دارند شهوت در وی غلبه کند و بآن صورت
جماع کند و در میان قول کشف اللغات و قول ابراهیم شاهی تفاوتست در آن گفته که نام

آن درخت واق ست ودرینجا گفته که وقواق نام آن جبل ذهبی ست وواق نام آن

درخت ست خاقانی گوید بیت نسبی نماند که بیروج در زمین ختن ،، سخن سزای شود چون

درخت در وقواق ،، حاصل آنکه واق در هردو مذکور ست ووقواق در کشف اللغات مذکور

نشده وازین بیت معلوم شد که بیروج اعنی اسرنگ همچنانچه در ملک چین ست بختن نیز ست

ودر کشف گفته که بار آن درخت صورت آدمی دارد وهمه اندام آدمی دارد وحس وحرکت ندارد

وگفته که درویشان معتمدان دیده آمده اند ودر ابراهیم شاهی گفته که بار آن درخت بصورت

انسان وبصورت سائر حیوان میباشد وتکلم وآواز میکند وچون از درخت جدا گردد فی الحال میرد

ودر فرهنگ رشیدی گفته که وقواق درختیست که بار آن درخت بصورت آدمی ودیگر حیوانات

باشد وسخن گوید تا در درخت باشد وبعضی گفته اند که نام جزیره وکوه جزیرست که آن درخت

دران میباشد وبعضی گفته اند که وقواق ازان گویند که کلمه وقواق ازان درخت شنیده

می شود وآنرا درخت واقواق نیز گویند انتهی ودیگر بدانکه نوع حیوانی ست در بعض جزائر که

صورت انسان دارند وبریکپای می جهند ودیگر پای ندارند وآنرا حیوان نسناس گویند و

بفارسی دیو مردم وقیل نسناس بفتح که بفارسی دیو مردم گویند صورت آدمی دارد مگر آنکه یکپای

دارد

دارد و دیگر پاء ندارد و او نیز انسان ست ولیکن بسبب یکپاء آنرا انسان نگویند

بلکه نسناس گویند بتثلث نونات پس حاصل کلام آنکه نسناس بنونین و سینین

و نسناس بثلاث نونات و سین واحده و دیو مردم نامهای حیوانی که یکپاء دارد

و آن حیوان غیر انسان ست و قیل انسان ست و الله اعلم و اما انسان مائی

یعنی مردم آبی چند نوع ست نوعی بقدر گز درازی دارند و نوعی بمقدار آدم ست

و در فرهنگ رشیدی در لغت آب کبود گفته که آب کبود بکسر باء دریائی ست در

ولایت چین و تبازی آنرا بحر اخضر گویند و از انجا زنان خوب پیکران در شب بیرون

آیند و در دامن کوه بازی میکنند و در روز در آب روند و مانند اینحکایات بسیار در

کتب یافته می شود و الله اعلم بالصواب وقد وقع الفراغ والاختتام و

وحصل الاتمام والانفرام بفضل الله العلیم من تالیف هذا الکتاب

المستطاب المسمّا بینابیع الحیوة الابدیة فی طریق الطلاب النقشبندیة

فی السنة السادسة بعد الخمسین والمائة والالف الهجریة ویخرج هذا

التاریخ بحساب الجمل من هذا المصراع م کتابم همه داد خوبی بداده

سنه ۱۱۵۶ هجری

اللهم لك الحمد على التمام ولك الشكر على غاية هذا المرام

اللهم متّعنا به وسائر الطالبين وجعلنا من الذين يستمعون

القول فيتّبعون احسنه آمين يارب العالمين ۞۞۞

تمت بعون الملك العلام في يوم

وقت العصر من مكتوب ربنا بيد

الفقير الحقير المسكين الراجي

الى رحمة الله الصمد

العاصي المسمى بہ

تاج محمد

۞ اللهم اغفرلي ولوالدي ولجميع المؤمنين والمؤمنات ۞

بسم الله الرحمن الرحيم و الله تعالى واحد في ذاته وصفاته وافعاله ومعنى وحدة

الذات انه لا يشبه ذاته ذات من الذوات اذ كل ذات سواه لها اجزاء خارجية او عقلية

ومحتاج الى الغير وجود او بقاء وذاته تعالى منزهة عن الاجزاء والاحتياج ولوحدة الذات معنى

آخر يعرفه اهل التحقيق لا يناسب ذكره ههنا ومعنى وحدة الصفات انه ليس لذات سواه تعالى

شيء من صفاته اصلا فهو الحي وهو العليم وهو المريد وهو القدير وهو المتكلم وهو السميع وهو

البصير وغيره ليس له من هذه الصفات شيء ما وانما هو آثار صفاته تعالى وعكوسها ظهرت

في ذوات الخلق فيظن انها موصوفة بتلك الصفات والحال انها عارية عن الكل كالجماد و

الاموات وكما ان استنارة الارض والبيت بنور الشمس والسراج لا يجعلها موصوفتين

بالنور بل باثره واثر الشيء غيره كذالك ههنا ومعنى وحدة الفعل انه ليس لشيء سواه تعالى

فعل ما وانما الفاعل هو الله تعالى وما ظهر في المخلوقات من الحركات فهو اثر فعله تعالى ظهر في تلك

المحال كتحرك القلم الذي هو اثر تحريك الكاتب فالعبد فاعل مجاز الا انه محل اثر الفعل والله الفاعل

حقيقة عند المحقق على عكس زعم اللغوي واما مؤاخذة العبد بالقتل وسائر المعاصي فتعبد لانه

القادر الحكيم المالك على الاطلاق يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون وليس هذا

بحر

بجبر يقول به الجبرية المبتدعة اذ هو نفي الاختيار الصوري والحقيقي معاوجعل العبد

جما واصوفا واما نحن معشر السنية فنثبت الصوري وننفي الحقيقي ونقول الانسان

مجبور في صورة المختار كما قاله الامام الرازي ومدحه العلي القاري وصدقه على ذلك في شرح

الفقه الاكبر وقال في فتاوى البرهنة في فصل العقائد الماتريدية الانسان مختار صوري

ومضطر معنى ولا يلزم من هذا قبح فعله تعالى لانه لا يتصور القبح منه تعالى اذ القبيح في لغة

الآمر الحاكم المستحق الاطاعة او مخالفة الحكمة والله تعالى لا آمر ولا حاكم عليه اصلا و

الملك ملكه يفعل ما يشاء في ملكه ولا يفعل الا الحكمة فيكون الافعال بالنسبة اليه تعالى

كلها حسنا وهو معنى قولهم خلق القبيح غير قبيح خلافا للمعتزلة ومع ذلك لا ينسب الشر منفردا اليه

تعالى فلا يقال انه فاعل كذا وكذا او خالقه وذلك للتادب معه تعالى شانه ويجوز ان يقال

هو فاعل الكل وخالقه ولعل هذا التحقيق لهذا المطلب العلي بهذا التوضيح الجلي لا يوجد

في كتاب مجتمعا فاحفظه ايها الاخ لوسط القلب فانه الدواء لكل مرض يوجب للحجب عن رب

الارباب ويوصل اصحابه الى اشد العذاب وما اخرجته من فهمي بلا حجة من المعتبرات كالاحياء

والاشعة وشرح العلي على عين العلم وعلى الفقه الاكبر والبرهنة وتكميل الايمان وتبصر

الرحمن والله الهادي ... بخط دست مبارک مخدوم عبد الرحیم غفر له

وقال لبعض اہل المعرفة المحبة احد عشر وجها محبة الحقيقة قال الله تعالی فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه ومحبة الافتخار کما قال جل وعلا والذین امنوا اشد حبا لله ومحبة من طریق الجبر قوله تعالی والقیت علیک محبة مني حتی غرق العدو في بحر محبتک یا موسی ومحبة من طریق الدیانة والامانة قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوني یحببکم الله ویغفر لکم ومحبة من طریق الشرط قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا ای محبة في القلب ومحبة علی طریق محبة تالف الارواح لقوله عم الارواح جنود مجندة من طریق السبب قوله عم تهادوا تحابوا ومحبة من جهة الشهوة قوله عز وجل زین للناس حب الشهوات ومحبة من جهة طلب الاحسان قوله عم حبک الشیء یعمی ویصم ومحبة من جهة المنفعة ... قال یحیی بن معاذ الخلق بین یدي الله تعالی علی ثلثة منازل احدهم مضروب بسهم الغفلة مقتول بسیف المعصیة مضطجع علی باب العذاب والعقوبة والثاني مضروب بسهم الندامة مقتول بسیف التوبة مضطجع علی باب العفو والمغفرة والثالث مضروب بسهم

هدیه وهدیه یکدیگر را ... تا باهم محبت پیدا شود

بسہم المحبۃ مقتول بسیف الشوق مضطجع علی باب القربۃ والکرامۃ سر نقل من ملاقۃ الحقائق

ای عزیز ایمان مراد از قرب حق تعالیٰ است و کفر مراد از بعد حق تعالیٰ است و نیز گفتند که ایمان مراد از نفس کشتن است

و یحذرکم اللہ نفسہ عبارۃ از آنست و کفر مراد از نفس پروریست چنانچہ حدیث نبوی علیہ السلام بدان ناطق است

کہ النفس ہی صنم الاکبر و صنم الاصغر آزر و پاروست کما قال اللہ تعالیٰ افرایت من اتخذ الہہ ہواہ یعنی آیا

نمی بینی ای بینندہ کسیرا کہ ہوای خود را بخدای خود گرفتہ آن بیچارہ پندارد کہ بیندہ خدا ہستم چنانچہ حدیث نبوی

بدان ناطق است الہوا ابغض من جمیع الآلہۃ سہ نفس کافر را کشتن ایمن شدیم، چونہ کشتی نفس

ایمن مباش، عمر گشتن نفس ایمان مدان، نفس پرور کافر است اما نہان، از درون بارہا زنار ہا، ظاہرا

نگر از باطن خار ہا، نفس کشتن کار شیر است و سبا، نی سگ نی گربہ نی خوک و مگس، نفس کشتن پیشہ ازیں

ازچنین، تا بیابد دین و ایمان تو زنیہ × پس باید دانست کہ نفس تو ہر چہ بجز حق تعالیٰ خواہد آن معبود تست چنانچہ

بزرگان گفتہ اند ہر چہ در بند آن بندہ آنی و ہر چہ محبوب تست بحقیقت معبود تست کما قال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم

کلما شغلک عن اللہ فہو معبودک ایضا ما شغلک عن اللہ فہو صنمک کما قال اللہ تعالیٰ ولکل وجہۃ ہو مولیہا یعنی ہر کہ روی

جهت هر قبله است که او روی بدان جانب میکند پس هر کسیرا قبله ایست و روی دل بقبله خود آورده از قبلهٔ حقیقی

باز مانده مگر مجردان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی یکی گردانند در بحر

شهود مستغرق اند ۱۲ قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر قبلهٔ صورت پرستان آب و گل

قبلهٔ معنی شناسان جان و دل قبلهٔ زهاد درب قبول قبلهٔ بیکاران کار فضول قبلهٔ تن پروران خواب و خورش

قبلهٔ عرفان بدانش پرورش قبلهٔ عاشقان وصال بی زوال قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال ۱۲ هدایة الاعمی

والخير كله مجموع في اربعة النظر والحركة
والنطق والصمت فكل نظر لا يكون فيه عبرة
فهو غفلة وكل حركة لا يكون في عبادة فهي فترة
وكل نطق لا يكون في ذكر فهو لغو وكل صمت
لا يكون فيه فكر فهو سهو ١٢ شرح قصيدة الامالي

وقال ابن عطاء الناس على قسمين حزين وكافر و
فالكافر في النار اجابوا والمؤمن على قسمين طائع و
عاصي فالطائع في الجنة اجابوا والعاصي على قسمين
تائب وغيره فالتائب يسمع في الجنة اجابوا وغير التائب
فمشيئته الى الله تعالى ح ان شاء فضله الدائم السامع العفو الكريم
علي القاري ح ١٢

اعلم ان العبودية اقوى من العبادة لان العبودية هي الرضا

بما فعل الرب والعبادة فعل ما يرضى به الرب والرضى فوق العمل حق وكان ترك الرضى كفر وترك

العمل فسق ولذلك تسقط العبادة في الآخرة والعبودية لا تسقط في الدارين وبهذا تبين ان مذهب السلف

اسلم واعلم واحكم ١٢ شرح عقيدة [illegible]